

www.al-milani.com

بایشویان ہدایتگر

نگرشی نو بہ شرح زیارت جامعہ کبیرہ

جلد سوم

آیت اللہ سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرت نكاشتا

ادامه بخش چهارم
امامت و امام شناسی

شاه راه هدایت

أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ

صراط مستقیم به چه کسی اختصاص دارد؟

صفات اهل صراط مستقیم

نکته جالب

قرآن و صراط بودن

نمونه ای از پرورش یافتگان ائمه

گواهان سرای فانی

و شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ

ارتباط بین ائمه و اُمت های پیشین

دو نکته جالب

صحابی کیست؟

آیا فرشتگان نیز گواهند؟

نکته مهم

تکالیف شرعی و رحمت الاهی

بعث رسول و رحمت الاهی

ائمه رحمت الاهی هستند

و الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ

نعمت هدایت توسط امام

نعمت امان و مغفرت به توسط امام

رحمت عام

رحمت خاص

نشانه ای در گنج

وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ

نکته ای جالب

چرا علامت مخزون؟

امانت حفظ شده

وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ

باب آزمایش

وَ الْأَبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ مِنْ أَتَاكُمُ نَجَاً وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكًا

چرا امتحان؟

تذکر

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ، وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ، وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَ إِلَىٰ سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ،

وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ

فراخوانان به سوی خدا

ائمه و مقام تسلیم

راهنمایان به سوی خدا

عاملان به امر الاهی

حاکمان به قول خدا

ثمره پیروی از ائمه

سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ

نتیجه دشمنی با ائمه

وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ

منکران گمراه

وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ

نتیجه جدایی از ائمه

وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ

ثمره چنگ زندگان

وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ

ایمن شوندگان

وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ

سلامتی تصدیق کنندگان

وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ

هدایت یافتگان

وَهَدَىٰ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ

پاداش پیروان و سزای مخالفان

مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَنُورُهُ

فرق بین دو کلمه «ماوی» و «مئوی»

منکران کفرورز

وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ

سزای تکذیب کنندگان

وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ

گواهی به مقامات والای امامان

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَىٰ وَ جَارٌ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ

سرشت واحد

وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ، طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ

آفرینش نوری ائمه

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَثِهِ مُخَدِّقِينَ

آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات اهل سنت

آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات شیعی

اشاره به فوایدی مهم

سخنی درباره عرش

اسامی نوشته شده بر عرش الاهی

مَنْتَ بر زمینیان

حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ

مَنْتَ یعنی چه؟

اقسام سه گانه مَنْتَ

خانه های با رفعت و جلالت

فَجَعَلَكَ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ

خانه های اهل بیت از دیدگاه روایات

پیمان الاهی

وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ

صلوات یعنی چه؟

پیمان بر ولایت در روایات

صلوات، همان تجدید عهد

دشمنان اهل بیت و مبارزه با شعائر

چگونگی صلوات فرستادن

حلال زادگان

طِيبًا لِيَخْلُقْنَا، وَ طَهَارَةً لِنَفْسِنَا، وَ تَزَكِيَةً لَنَا، وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا

آثار دیگر صلوات

اثری دیگر

فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ، وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ

گرامی ترین جایگاه

فَبَلِّغِ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقْرَبِينَ، وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ

برتری ائمه بر پیامبران گذشته

افضلیت ائمه و حدیث تشبیه

برتری دیگر

جایگاه والا

حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ، وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ

ظهور مقام ائمه بر سایر خلائق

حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقْرَبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ، وَ لَا عَالِمٌ...

شناخت فراگیر

جَلَالَةُ أَمْرِكُمْ، وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَ تَمَامَ نُورِكُمْ

نور فراگیر

جایگاه راستی

وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ

مقام ثابت

وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ

منزلت بالاتر

وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَ مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ

وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَ خَاصَّتْكُمْ لَدَيْهِ

قرب منزلت

وَ قُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ

چرا تفصیل؟

بخش پنجم

بیان و عرضه اعتقادات

مقدمه

منتها درجه ارادت

بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمَّيْ وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أَسْرَتِي

ولایت و برائت

أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا أَمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ

عرضه ایمان

تحقق ایمان با برائت

حبّ و بغض اهل بیت در روایات

۱. پاداش محبّ

۲. امیر خوبان

۳. ادعای دروغ

۴. خوشا به حال محبّان

۵. مؤمن و منافق

۶. ملاک شناخت منافقان

۷. مبغضان در روز رستاخیز

۸. مبغضان و ورود به آتش

۹. بغض علی همان بغض رسول خدا

۱۰. محاربه با رسول خدا

سَلِمَ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ

۱۱. دشمن علی دشمن رسول خدا

۱۲ . حدیثی شگفت

۱۳ . مبغض و مرگ یهودیت

۱۴ . علی باب حطه

فوایدی ارزشمند

سکوت کافی نیست

آگاهان از شأن ائمه

مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ

دوستی با دوستان ائمه

مُؤَالٍ لَكُمْ وَ لِوَلِيَّائِكُمْ

مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَ مُعَادٌ لَهُمْ

سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ

وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ

مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ

مُطِيعٌ لَكُمْ

عارفان به حقوق اهل بیت

عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ

اقرار به فضایل

مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ

پذیرش علوم اهل بیت

مُخْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ

پرده عهد و پیمان

مُحْتَجِبٌ بِدِمَّتِكُمْ

مُعْتَرِفٌ بِكُمْ

دولت حضرت مهدی و رجعت

مُؤْمِنٌ بِأَيَّامِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ

دیدگاه قرآن

بحشی کوتاه درباره رجعت

رجعت از دیدگاه علما

رجعت در قرآن

رجعت در روایات
رجعت در دعاها و زیارات
رجعت در ائمت های پیشین
شبهه ای در استدلال به احادیث
وقوع رجعت در زمان پیامبر اکرم
اسامی برخی از قائلان به رجعت
چرا اعتقاد به رجعت به شیعه اختصاص یافته است؟
بحثی کوتاه درباره ظهور و دولت امام عصر
چگونگی تکلیف در عصر ظهور
سخنی در انتظار
فرمان بردار امر شما
أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ
سه عقیده دیگر
پناهندگان به شما
مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ
زیارت کنندگان ائمه
زَائِرٌ لَكُمْ
سخنی در زیارت قبور
زیارت قبر رسول خدا در روایات
صحابه و بوسیدن قبر پیامبر
زیارت قبور در روایات
زیارت قبور در اقوال علما
علمای اهل سنت و سیره زیارت
نگاهی به برکات مشاهد مقدسه
پناه آورندگان به قبور ائمه
لَا يَنْدُ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ
دو نمونه تاریخی
قبور ائمه و پناهنده شدن حیوانات
پناهندگی به حرم ها و حکم شرعی آن

شفیع قرار دهندگان ائمه

مُسْتَشْفَعُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبُ بِكُمْ إِلَيْهِ

شفاعت چیست؟

مقام ولایت

مقام عزت

مقام قدرت

مقام علم غیب

مقام محمود

شفاعت و دیدگاه دانشمندان شیعی

مطالبی در مورد «قرب إلى الله»

توسل به پیامبر اکرم

توسل به ائمه اطهار

و مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي

نزدیک ترین وسیله به سوی خدا

وسيله و دیدگاه اهل سنت

نقد دیدگاه اهل سنت

راه های تقرب به خدا

نزدیک ترین راه تقرب

همه خواسته ها و حاجات

اعتقادات دیگر

مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ

واگذاری امور به ائمه

وَ مَفْوُضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلَّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ

تسلیم قلبی و پیروی قطعی

وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ

احیاگران دین الاهی

حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدُّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ

ائمه احیاگران دین خدا

شان ائمه در اسلام

ائمه و مبارزه با باطل
مبارزه در جبهه توحید
جبر و اختیار و داستانی شنیدنی
جبهه صوفیه و غالیان
جبهه قیاس
جبهه احکام
امام هادی و دعای باران مسیحیان
دوران غیبت و داستان انار
دوران امام مهدی و احیای دین
نگاهی به عملکرد خلفای جور
دو مورد مهم در احیای دین
وَاِیْرُدْکُمْ فِیْ اَیَّامِهِ
وَاِیْظْهَرْکُمْ لِعَدْلِهِ
وَاِیْمَکِّنْکُمْ فِیْ اَرْضِهِ
وظیفه ما در دوران غیبت
همراهی با ائمه
فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَیْرِکُمْ

ادامه بخش چهارم

امامت و امام شناسی

أَنْتُمْ (السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ) الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ، وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ، وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ، وَ الرَّحْمَةُ
الْمَوْصُولَةُ، وَ الْآيَةُ الْمَخْرُوعَةُ، وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ، وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ.
مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ.

شما بزرگ راه و راه راست استوارید، گواهان سرای گذرای دنیا، شفیعان سرای جاوید آخرت، رحمت پیوسته و متصل، آیت
گنجینه، امانت حفظ شده و دروازه آزمایش مردم هستید.
کسی که به سوی شما آمد، نجات یافت و آن که نیامد نابود شد.

۱ . عبارت داخل پرانتز در بعضی از نسخه های زیارت جامعه کبیره آمده است.

شاه راه هدایت

أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ؛

شما بزرگ راه و راه راست استوارید.

کلمه «سبیل» با کلمه «صراط» تفاوت دارد، گرچه گاهی این دو واژه به جای هم دیگر به کار می روند، ولی کلمه «صراط» از «سبیل» اخص است.

راغب اصفهانی می گوید:

السبيل: الطريق الذي فيه سهولة؛^۲

سبیل راه صاف پهنی است که مردم به آسانی رفت و آمد می کنند.

از این رو به نظر می رسد که کلمه «سبیل» با کلمه «طریق» مترادف است، گرچه شاید تفاوتی ذکر شده باشد.^۳ قرآن کریم می فرماید:

وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا؛^۴

و برای شما در آن، راه هایی قرار داده تا هدایت شوید (و به مقصد برسید).

راغب اصفهانی در معنای این واژه می گوید:

ويستعمل السبيل لكل ما يتوصل به إلى شيء خيراً كان أو شراً... (وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ)^۵؛

بنابراین، راهی که به خدا می رسد و راهی که به شیطان می رساند هر دو سبیل است و لذا قرآن کریم می فرماید:

وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا؛^۶

اگر راه منحرف و نادرست را بیابند آن را بر خود، راه انتخاب می کنند.

۲ . مفردات غریب القرآن: ۲۲۳.

۳ . رک: الفروق اللغویة: ۳۱۳.

۴ . سوره زخرف (۴۳): آیه ۱۰.

۵ . سوره انعام (۶): آیه ۵۵.

۶ . مفردات غریب القرآن: ۲۲۳.

۷ . سوره اعراف (۷): آیه ۱۴۶.

در این آیه منظور از «سبیل غی»، راه گمراهی است.

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام وصف شده اند به بزرگ راه که راه عمومی است و مردم به طور عادی از آن رفت و آمد می کنند، هر چند ممکن است در کنار این راه عمومی، راه های فرعی نیز وجود داشته باشد؛ کنایه از این که ائمه علیهم السلام برای هدایت عموم بشریت و رساندن همه انسان ها به خدا نصب شده اند و در عین حال فقط همین راه است که به خدا می رساند. زیرا صراط، همان راه منحصری است که فقط راه خداوند است. راغب اصفهانی می گوید:

الصراط: الطريق المستقیم؛^۸

صراط: همان راه مستقیم است.

واژه «صراط» برای تأکید به طریق مستقیم و استقامت موصوف شده است. قرآن کریم می فرماید:

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ)^۹

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید.

یعنی همین راه را بروید که راه من این است، اگر می خواهید به من برسید در این راه حرکت کنید. در آیه دیگری می فرماید:

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^{۱۰}

خداوند هر که را بخواهد و شایسته ببیند به راه مستقیم هدایت می کند.

پس خدا راهنما و هدایت گر به صراط مستقیم است.

در آیه دیگری هم واژه «صراط» به کار رفته و هم واژه «سبیل». آن جا که می فرماید:

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ)^{۱۱}

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و هرگز از راه های پراکنده پیروی نکنید که شما را از راه خدا (که همان راه حق است) پراکنده و دور می نماید.

یعنی در صراط مستقیم حرکت کنید و ملازم آن باشید. در این آیه، واژه «سبیل» به صیغه جمع آمده، معلوم می شود که در مقابل راه خدا که راه منحصر به فردی است، راه های دیگری نیز وجود دارد که عموم مردم از راه های دیگر هم می روند.

از طرفی، معلوم می شود که به سوی خداوند متعال یک راه بیشتر نیست، گرچه «سبیل الله» هم گفته شود،

لکن منظور در این تعبیر، نیت است که برای مثال گفته می شود: این مال را «فی سبیل الله» خرج کردم.

۸. مفردات غریب القرآن: ۲۸۰.

۹. سوره انعام (۶): آیه ۱۵۳.

۱۰. سوره بقره (۲): آیه ۲۱۳؛ سوره نور (۲۴): آیه ۴۶.

۱۱. سوره انعام (۶): آیه ۱۵۳.

و منظور از «صراط» همان راه انحصاری است که هدایتش با خداوند متعال است که رفتن در صراط مستقیم نیز شرطی دارد که بیان خواهد شد.

بنابراین، «سبیل» متعدّد است، اما «صراط» یک راه بیش نیست؛ راهی که به خدا می‌رساند، فقط و فقط همان راه مستقیم است که هیچ‌گونه اعوجاج و انحرافی ندارد.

صراط مستقیم به چه کسی اختصاص دارد؟

صراط مستقیم به کسانی که مورد «انعام» خدا هستند، اختصاص دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)؛^{۱۲}

(خدایا!) ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که نعمت بر آن‌ها ارزانی داشته‌ای.

از این رو، هدایت به سوی این راه، به دست خداوند متعال است.

از طرفی، خداوند متعال در آیه دیگری می‌فرماید:

(وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^{۱۳}

آن‌ها را به راه راست و جاده مستقیم رهنمون می‌نماید.

در آیه دیگری می‌فرماید:

(وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^{۱۴}

خداوند افرادی را که ایمان آوردند به راه راست هدایت می‌کند.

در آیه دیگری می‌خوانیم:

(إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^{۱۵}

همانا پروردگار من بر راه مستقیم است.

به طور کلی این صراط به دست خداوند متعال است و هرکس مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت کند، او

مأمور خدا بوده و کار خدایی کرده است. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

(وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^{۱۶}

و به طور قطع و یقین تو مردم را به راه راست هدایت می‌کنی.

صفات اهل صراط مستقیم

رفتن در صراط مستقیم شرطی دارد. این شروط از قرآن کریم استفاده می‌شود.

۱۲ . سوره حمد (۱): آیه ۶ و ۷.

۱۳ . سوره مائده (۵): آیه ۱۶.

۱۴ . سوره حج (۲۲): آیه ۵۴.

۱۵ . سوره هود (۱۱): آیه ۵۶.

۱۶ . سوره شوری (۴۲): آیه ۵۲.

شرط نخست آن که کسی که در راه مستقیم گام برمی دارد باید «معتصم بالله» باشد. بودن در صراط مستقیم - که راه منحصر خدایی و به دست خدا و او هدایت گر آن راه است - به کمک خدا نیاز داشته و به تمسک به خدا و جدا نبودن از او مشروط است. قرآن کریم می فرماید:

(وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^{۱۷};

و هر کس به دامان خدا چنگ بزند و تمسک کند به راه راست هدایت شده است. با توجه به این آیه نیز معلوم می شود که در مفهوم «سییل» این خصوصیت اخذ نشده، بلکه عمومیت دارد. **شرط دوم** را قرآن کریم چنین بیان می فرماید:

(وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^{۱۸};

آن ها را (در میان خاندانشان) برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم. آری، آن ها را برگزیدیم، آن گاه به صراط مستقیم هدایت کردیم، این گونه نیست که هر کسی را در آن جا راه بدهند.

شرط سوم از این آیه استفاده می شود که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)^{۱۹};

به راستی خداوند پروردگار من و شماست. پس او را بپرستید که راه راست این است. درباره **شرط چهارم** این آیه را می خوانیم:

(فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا)^{۲۰};

از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.

معلوم می شود که صراط مستقیم از سییل، خیلی اخصّ است؛ یعنی قیودی دارد و با حساب است و هر کسی را در این جا راه نمی دهند و کسانی که در این صراط واقع می شوند و اصحاب صراط مستقیم هستند در هر زمانی بسیار کمترند. چون هر چیزی که قیودش بیشتر شد، ناگزیر وجودش کمتر خواهد بود که «ما کثرت قیوده قلّ وجوده».

در آیه دیگری به شکل نفی آمده است. آن جا که می فرماید:

(وَإِنَّ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُونَ)^{۲۱};

همانا کسانی که به جهان آخرت ایمان ندارند قطعاً از این راه راست منحرفند. پیش تر در زیارت جامعه این گونه خواندیم: **ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله.**

اکنون طبق آیه کریمه می خوانیم:

۱۷ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۱.

۱۸ . سوره انعام (۶): آیه ۸۷.

۱۹ . سوره مریم (۱۹): آیه ۳۶.

۲۰ . همان: آیه ۴۳.

۲۱ . سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۷۴.

(وَمَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^{۲۲}

و هر کس به دامان خدا چنگ بزند و تمسک کند به راه راست هدایت شده است.

معلوم می شود که معرفت به خداوند متعال، ایمان به جهان آخرت، اتباع و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم است؛ آن گاه اعتصام به اهل بیت علیهم السلام. از این بیان، اصول دین را می توان استفاده کرد. پس اگر کسی به یکی از اصول دین معتقد نباشد او از اهل صراط مستقیم نخواهد بود. قرآن مجید می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)^{۲۳}

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

نحن حبل الله؛

ما ریسمان خدا هستیم.

یعنی شما مردم باید به ما اهل بیت معتصم بشوید و فقط شهادتین و ایمان به جهان آخرت کفایت نمی کند. این حدیث در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه آمده است.^{۲۴} عجیب این که هم خدا مردم را به سوی صراط مستقیم - که ائمه علیهم السلام باشند - هدایت می کند و هم ائمه، مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت می کنند که به خدا منتهی می شود.

آری، ائمه علیهم السلام به دو جهت هم خودشان صراط مستقیم هستند و هم هدایت گر به صراط مستقیم: ۱. از آن جهت که ائمه علیهم السلام مقرب خداوند متعال هستند و برای هدایت نصب شده اند که هر کسی از این ها پیروی بکند در واقع از طریق مستقیم پیروی کرده و وارد طریق مستقیم شده است و طریق مستقیم نیز دست خداوند متعال است که فرمود:

(إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^{۲۵}

همانا پروردگار من بر راه مستقیم.

بنابراین، انسان از طریق اهل بیت علیهم السلام به خداوند متعال منتهی می شود.

۲. از آن جهت که خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را نیز صراط مستقیم قرار داده و فرموده است:

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...)^{۲۶}

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید....

۲۲. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۱.

۲۳. همان: آیه ۱۰۳.

۲۴. تفسیر فرات: ۹۰، حدیث ۷۲ و ۷۳، تفسیر مجمع البیان: ۲ / ۳۵۶، العمدة: ۲۸۸، الصراط المستقیم: ۱ / ۲۸۶، کنز الدقائق: ۲ / ۱۸۷، بحار الأنوار: ۲۴ /

۸۴، حدیث ۳، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۶۹، حدیث ۱۷۸، ینابیع الموده: ۱ / ۳۵۶، حدیث ۱۰.

۲۵. سوره هود (۱۱): آیه ۵۶.

۲۶. سوره انعام (۶): آیه ۱۵۳.

ائمه عليهم السلام «الصراط الأقوم» هستند. چون این ها وجودات الاهی هستند، کارشان، کار خدایی است، جزء دستگاه ربوبی هستند؛ هم چنان که جبرائیل، میکائیل و عزرائیل جزء دستگاه ربوبی هستند و قسمی از کارهای خداوند متعال به دست اینان انجام می شود. قرآن کریم می فرماید:

(وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)^{۲۷}

سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداست.

آری، همه اینان مأموران و جنود خداوند متعال هستند، ولی در سپاه و لشکر سلسله مراتب وجود دارد، افرادی هستند که در مراتب فوق قرار گرفته اند که بقیه لشکریان تحت اختیار این ها هستند.

بنابراین، آن سان که خداوند متعال مردم را به ایمان به خودش دعوت می کند، مردم را به ایمان به رسولش و ائمه عليهم السلام فرا می خواند و می فرماید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^{۲۸}

از خدا اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امر اطاعت کنید.

پیش تر گذشت که بین مقام عصمت و اطاعت، ارتباط دو جانبه است که در این زمینه آیاتی نیز مطرح و تطبیق شد.

بنابر آن چه گذشت، ائمه عليهم السلام «السبيل الأعظم إلى الله»؛ یعنی راه واضح فراگیر عمومی به سوی خدا هستند که همه را به سوی او دعوت می کنند و برای همه مردم هستند و همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رحمه للعالمین هستند.

نکته جالب

جالب این که کلمه «أنتم» در این عبارت به صورت جمع آمده است، یعنی همه ائمه عليهم السلام، اما کلمه «السبيل» به صیغه مفرد آمده، هر چند در مواردی به صیغه جمع نیز تعبیر شده، نکته دارد. چون راه همه ائمه عليهم السلام یکی است، همه آن بزرگواران مردم را راهنمایی و از آنان دستگیری می کنند. قول، فعل، هدف، هدایت، ارشاد، موعظه و تعلیم همه آن بزرگواران یکی است.

از این رو زید شحام می گوید: امام صادق علیه السلام در سخنی فرمودند:

أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَأَخْرْنَا مُحَمَّدًا^{۲۹}

نخستین ما محمد، وسطی ما محمد و آخر ما محمد است.

۲۷ . سوره فتح (۴۸): آیات ۴ و ۷.

۲۸ . سوره نساء (۴): آیه ۵۹.

۲۹ . الغیبه، نعمانی: ۸۶، حدیث ۱۶، المحاضر: ۱۶۰، بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۶۳، حدیث ۲۳.

در علم حدیث و اصول نیز این بحث مطرح است که اگر کسی مطلبی را از امامی شنیده باشد می تواند به امام دیگری نسبت بدهد. برای مثال سخنی را از امام صادق علیه السلام شنیده آیا حق دارد آن را به امام باقر یا امام رضا علیهم السلام نسبت دهد؟

می فرمایند: بله حق دارد؛ زیرا همه آن ها یک چیزی می گویند. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

حدیثی حدیث اُبی، و حدیث اُبی حدیث جدّی، و حدیث جدّی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن علیهم السلام حدیث امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث رسول الله قول الله عزوجل؛^{۳۰}

سخن من سخن پدرم است، سخن پدرم، سخن جدّم، سخن جدّم سخن امام حسین، سخن امام حسین سخن امام حسن، سخن امام حسن سخن امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم، سخن امیرالمؤمنین سخن رسول خدا و سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتار خداوند متعال است.

قرآن و صراط بودن

گفتیم که ائمه علیهم السلام صراط هستند و شکّی نیست که قرآن نیز صراط است؛ چه از قرآن به «صراط» تعبیر شده باشد یا نه، لکن از ائمه به «صراط اقوم» تعبیر شده، لذا از دیرباز بحث شده و رساله هایی در این زمینه نوشته شده که آیا اهل بیت علیهم السلام افضل هستند یا قرآن؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث متواتری فرمودند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابُ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا.^{۳۱}

آن حضرت در این سخن، قرآن و عترت را قرین هم قرار داده و با صیغه تشبیه یاد کرده اند، ولی در برخی از متون حدیث ثقلین آمده است:

أُحَدِّثُهُمَا أَعْظَمَ مِنَ الْآخِرِ؛^{۳۲}

یکی از دیگری بزرگ تر است.

در این متون، نخست قرآن مجید سپس اهل بیت علیهم السلام را ذکر کرده اند. بلکه در بعضی روایات، از قرآن به «ثقل اکبر» و از عترت به «ثقل اصغر» تعبیر شده است.^{۳۳} این جاست که بحث شده که کدام یک افضل است؟ بنابراین آن چه از کلمه «الصراط الاقوم» استفاده می شود ائمه علیهم السلام «اقوم»، یعنی محکم تر هستند. امیر مؤمنان علی علیه السلام وقتی ابن عباس را به سوی خوارج فرستادند فرمودند:

۳۰. الکافی: ۱ / ۵۳، حدیث ۱۴، بحار الأنوار: ۲ / ۱۷۹، حدیث ۲۸.

۳۱. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۲۵ از همین کتاب.

۳۲. همان.

۳۳. بصائر الدرجات: ۴۳۴، الخصال: ۶۵ ضمن حدیث ۹۸، کفایة الأثر: ۱۲۹، کتاب الغیبه، نعمانی: ۴۹.

لا تخصصهم بالقرآن، فإن القرآن حمّال ذو وجوه، تقول ويقولون، ولكن حاججهم بالسنة،
فإنهم لن يجدوا عنها محيصاً؛^{۳۴}

با آنان از طریق قرآن بحث نکن؛ زیرا قرآن به چند وجه حمل می شود؛ تو چیزی می گویی و آنان چیز دیگری می گویند. اما با آنان با سنت، گفت و گو کن؛ چرا که آنان گریزی از آن ندارند.

از این روست که جبری مذهب ها، تفویضی ها، قائلان به تجسیم و دیگر فرقه های باطل به ظواهر بعضی الفاظ قرآن تمسک می کنند. اما کلام ائمه علیهم السلام مثل کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قاطع است و هیچ گونه شبهه ای ندارد.

نمونه ای از پرورش یافتگان ائمه

سخن دیگر این که معلوم شد که ائمه علیهم السلام واسطه بین خلق و خدا هستند. اگر کسی در مسیر اهل بیت حرکت کند و پیرو آن ها باشد، اقوال آن ها را واقعاً عمل بکند و مطیع آن ها باشد حقیقتاً، به خدا می رسد. طبیعی است که هر چه عمل انسان بیشتر، دقیق تر و با خلوص بیشتر باشد ناگزیر قریبش به خداوند متعال بیشتر می شود. در تاریخ در احوالات اشخاص دیده شده که هر چه افراد، با اهل بیت علیهم السلام بیشتر معاشرت و متابعت داشتند به خدا نزدیک تر بودند و دارای چه کراماتی و مقاماتی بودند.

آری، در کوفه خرما فروش بسیاری بود، اما چرا میثم تمّار به آن مقام رسید؟ و هم چنین رشید هجری، کمیل بن زیاد و امثال آن ها.

چون این ها بیشتر ملازم امیر مؤمنان علی علیه السلام و مطیع آن حضرت بودند، واقعاً معتقد بودند و خلوص داشتند که به این مراتب رسیدند و اسامی این ها تا روز قیامت ماندگار است و مردم به دیده احترام به این ها نگاه می کنند و چه کراماتی در زمان حیات و بعد از مماتشان ظهور کرد. داستانی را از مرحوم پدرم شنیدم که ایشان فرمودند:

کسی به زیارت میثم تمّار رفت، مقبره او نزدیک مسجد کوفه است. هنگام ظهر بود، گرسنه شد. آن زمان مقبره میثم تمّار مثل حالا - که توسط یکی از اهل خیر نجف اشرف ساخته شد - آباد نبود و در آن اطراف، مغازه ای وجود نداشت. او گفت: یا میثم! من گرسنه ام!

آن گاه فاتحه ای خواند و چون خواست برگردد، دید روی زمین کف حیاط مقبره، نان و کباب داغ نهاده شده و هیچ کسی در آن جا نیست.

این ها به برکت مصاحبت و معاشرت، بلکه ملازمت با امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ ملازمتی که از مصاحبت اخص است.

البته وقتی در کسی ظرفیت و لیاقت را دیدند به تدریج مطالب را به او یاد می دهند و آن گاه دهانش را می بندند که به کسی نگوید.

۳۴ . نهج البلاغه: ۳ / ۱۳۶، خطبه ۷۷، بحار الأنوار: ۲ / ۲۴۵، حدیث ۵۶.

آری، ائمه اطهار علیهم السلام این گونه بودند و به این مقامات رسیدند که راه اعظم و صراط اقوم شدند، مردم را هدایت کردند و تعلیم دادند. گرچه تعداد شاگردان این مکتب اندک است، اما این به علت عدم توفیق مردم است، وگرنه چراغ روشن است؛ چه افراد بسیاری دور آن حلقه زند یا افراد اندکی.

گواهان سرای فانی

وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ؛

شما گواهان سرای گذرای دنیا و شفیعان سرای همیشگی آخرت هستید.

ماده «شهادت» در لغت عرب گاهی خود متعدی می شود، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

(فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ)؛^{۳۵}

پس آن کسی که از شما در حضر و در دیار خود باشد، باید روزه بگیرد.

گاهی به حرف «لام» تعدیه می شود، آن جا که می فرماید:

(كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ)؛^{۳۶}

عدالت را به طور کامل اجرا کنید و به عدالت رفتار نمایید و فقط به خاطر خدا (به حق) شهادت دهید.

و گاهی به حرف «علی» تعدیه می شود، آن جا که قرآن می فرماید:

(لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)؛^{۳۷}

تا شما (مسلمانان) گواهان بر مردم باشید.

در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ)؛^{۳۸}

و آنان گواهانی جز خودشان ندارند.

اگر ماده «شهادت» به حرف «لام» تعدیه شود، شهادت به نفع است، و اگر به حرف «علی» تعدیه شود، شهادت به ضرر خواهد بود، و اگر خود متعدی شود به معنای حضور است که معنای موضوع له کلمه «شهد» از ماده «شهادت» در لغت عرب همان حضور می باشد. راغب اصفهانی در این باره گوید:

شَهِدَ: الشَّهَادَةُ وَالشَّهَادَةُ الْحُضُورُ مَعَ الْمَشَاهِدَةِ إِذَا بِالْبَصْرِ أَوْ بِالْبَصِيرَةِ.^{۳۹}

اگر انسان در جایی حاضر شود و شیئی را ببیند؛ یا به بصر یا به بصیرت، می تواند به آن شهادت دهد. از این رو ما بر اساس بصیرت به وجود خداوند متعال، قیامت و... شهادت می دهیم. انسان مؤمن این قدر اعتقاد قطعی به این امور دارد که گویی به چشم می بیند و شهادت می دهد.

۳۵ . سوره بقره (۲): آیه ۱۸۵.

۳۶ . سوره نساء (۴): آیه ۱۳۵.

۳۷ . سوره بقره (۲): آیه ۱۴۳ و سوره حج (۲۲): آیه ۷۸.

۳۸ . سوره نور (۲۴): آیه ۶.

۳۹ . مفردات غریب القرآن: ۲۶۷.

ما پیش تر در فرازی از زیارت جامعه چنین خواندیم: ... وَ شُهَدَاءَ عَلَي خَلْقِهِ... .

این عبارت ها درباره اهل بیت علیهم السلام ریشه قرآنی دارد و به بعضی آیات شریفه اشاره دارد. البته در مباحث امامت درباره این موضوع به تفصیل بحث کرده ایم.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)^{۴۰}؛

و هم چنین ما شما را اُمَّتِ وسط قرار دادیم، تا گواهان بر مردم باشید و رسول خدا نیز بر شما شاهد و ناظر اعمال شما باشد.

درست است که در آیه مبارکه کلمه «اُمَّت» آمده، ولی این آیه مبارکه به اُمَّت ارتباطی ندارد. اما خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و جمعی از بزرگان اهل سنت طبق این آیه مبارکه بر عدالت صحابه استدلال کرده اند^{۴۱}!! و ما ثابت کردیم که این آیه به صحابه نیز ارتباطی ندارد!!

بنابراین، نه اُمَّت منظور است و نه صحابه. پس مراد در این آیه چیست؟

پیش از این که در تفسیر این آیه، به روایتی مراجعه کنیم، بررسی الفاظ آیه ضروری است.

۱. کلمه «جعلناکم»

جعل شما به عنوان شهدا - که شما شهدا قرار داده شده اید - به طور مستقیم به خدا ارتباط دارد، نه به مردم. جعل، جعل الاهی است. خداوند متعال چنین خواسته و این گونه قرار داده است. اگر این آیه مبارکه به «امام» و امامت ارتباط داشته باشد که بیان خواهیم کرد، پس حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز در تعیین امام دخیل نیستند. تعیین امام و نصب او به دست خدای سبحان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مبلغ هستند که در روز غدیر خم می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)^{۴۲}؛

ای پیامبر! آن چه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است به طور کامل به مردم ابلاغ کن.

۲. کلمه «أُمَّةً وَسَطًا»

مفسران برای معنای «وسط» در این جا چهار قول ذکر می کنند، ولی ما نظر خود را به اجمال بیان می نماییم: وقتی مراد از اُمَّت، در این آیه مبارکه تک تک افراد اُمَّت اسلام و خصوص صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله هم نباشند، مراد از لفظ اُمَّت، ائمه علیهم السلام خواهند بود. نظیر آیه ای که می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)^{۴۳}؛

شما بهترین اُمَّت در بین مردم هستید.

۴۰ . سوره بقره (۲): آیه ۱۴۳.

۴۱ . الاصابة في معرفة الصحابة: ۱ / ۱۶۲، الكفاية في علم الرواية: ۳۶۳، سماء المقال في علم الرجال: ۱ / ۱۲، معرفة الثقات: ۱ / ۹۴.

۴۲ . سوره مائده (۵): آیه ۶۷.

۴۳ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۰.

در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

فی قراءه علیّ علیه السلام. «کنتم خیر أئمة أخرجت للناس» قال: هم آل محمد صلی الله علیه وآله؛^{۴۴}

در قرائت حضرت علی علیه السلام آمده است: «شما برترین پیشوایان مردم هستید» و منظور از پیشوایان، همان خاندان حضرت محمد صلی الله علیه وآله هستند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام وسط اند؛ یعنی واسطه بین خلق و خداوند هستند. چرا؟ چون امام، مقتدا و راهنماست و هر امامی در وسط واقع می شود. لذا امام جماعت نیز وسط و واسطه بین خدا و مأمومین است.

آن چه بیان شد تعبیر دیگری از «الصراط الأقوم» و «حبل الله» است که حبل، رابط بین این طرف و آن طرف است و طرفین را به هم وصل می کند.

از این رو در بعضی از روایات حدیث **ثقلین**، از قرآن و عترت به «حبلین» تعبیر شده است. آن جا که حضرتش

فرمود:

أيتها الناس! إنني قد تركت فيكم حبلين: إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدی...؛^{۴۵}

ای مردم! من دو ریسمان را از خودم در میان شما به جای می گذارم که اگر آن دو را گرفتید هیچ گاه بعد از من گمراه نخواهید شد.

در بعضی دیگر از روایات آمده است:

طرف بید الله تعالی و طرف بأیدیکم؛^{۴۶}

یک طرف آن ریسمان در دست خداوند متعال و طرف دیگر آن در دست شماست.

۳. کلمه «شهداء».

در این آیه، کلمه «شهداء» هرگز بر غیر ائمه علیهم السلام صدق نمی کند، چون واژه «شهداء» جمع شاهد، یا به معنای لغوی است؛ به این معنا که شما بر عاقبت امر امت ها در دنیا و در روز قیامت ناظر و حاضر هستید و یا به معنای اصطلاحی، به معنای گواه بودن است.

لکن ظاهر آیه به قرینه «علی الناس» معنای دوم است، نه اول. پس مقصود شهادت دادن است. بنابراین، باید شرایط شهادت از علم و عدالت جمع باشد و چون مشهود علیه «الناس» هستند، پس شهدا بر احوال همه امت ها باید احاطه داشته باشند.

به راستی چه کسی می تواند این معنا را برای غیر ائمه علیهم السلام ادعا کند؟

۴۴. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۹۵، حدیث ۱۲۸، بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۵۳، حدیث ۱.

۴۵. تفسیر مجمع البیان: ۲ / ۳۵۶، بحار الأنوار: ۲۴ / ۸۳.

۴۶. الغیبة، نعمانی: ۲۹، الطرائف: ۱۱۷، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۰۹، حدیث ۱۵، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۴، المعجم الکبیر: ۵ / ۱۶۷، شرح نهج البلاغه، ابن ابی

الحدید: ۱۸ / ۴۳.

برای متمیم مطلب یادآوری این نکته لازم است که اگر مراد از این شهادت معنای لغوی آن (اشراف و نظارت داشتن) باشد، باز هم از عهده انسان های عادی بر نمی آید، زیرا کسی که بر این اُمت و دیگر اُمت ها نظارت داشته باشد باید شخص فوق العاده ای باشد که جز اهل بیت علیهم السلام چنین نظارتی از کسی ساخته نیست و این شهادت یک کار الاهی است.

طبق قاعده، مقصود از شهادت، معنای اصطلاحی است که البته مستلزم اشراف، احاطه، اطلاع و علم کامل است. به هر تقدیر، در شهادت، علم و احاطه لازم است و مطلب به علم امام می انجامد که ما به آن بحث وارد نمی شویم. همین قدر کافی است که بدانیم:

اولاً طبق ادله کتاب، سنت و... وقتی قرار شد در جهان آخرت حساب و کتابی باشد تا هر کسی به نتیجه اعمال خودش برسد، ناگزیر حسابرسی لازم است که به اعمال مردم رسیدگی کنند. ذات باری تعالی متصدی حساب و کتاب نیست، بلکه کسی یا کسانی از جانب خدا باید متصدی حساب و کتاب بشود و حساب اُمت ها به دست ائمه علیهم السلام است و آنان جزء دستگاه ربوبی هستند، چنان که گذشت.

ثانیاً مقام علم و احاطه کامل بر این اُمت و دیگر اُمت ها برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت است که قرآن کریم می فرماید:

(وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)؛^{۴۷}

و پیامبر هم بر شما گواه است.

هم چنین به شرحی که گذشت برای ائمه اطهار علیهم السلام نیز ثابت است. بنابراین آن چه گذشت، ائمه علیهم السلام گواهان بر اهل این عالم هستند و بر اعمال اُمت و سایر اُمت ها به قرینه «علی الناس» نظارت دارند و در آن عالم، حسابرس خواهند بود.

ارتباط بین ائمه و اُمت های پیشین

این جای شگفتی نیست، کسی نگوید: بین پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام و اُمت های پیشین چه ارتباطی وجود دارد؟ در آیه مبارکه ای چنین می خوانیم:

(وَسَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا)؛^{۴۸}

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس.

در ذیل این آیه آمده است: آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به معراج تشریف بردند و جبرئیل در خدمت آن حضرت بود، وقتی به نزد انبیای پیشین رسیدند، جبرئیل عرض کرد:

یا محمد! سلهم علی ماذا بعثتم؟

ای محمد! از اینان بپرس که برای چه برنامه ای مبعوث شده اند؟

۴۷ . سوره بقره (۲): آیه ۱۴۳.

۴۸ . سوره زخرف (۴۳): آیه ۴۵.

در آن هنگام نماز جماعت منعقد شد و همه پیامبران به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اقتدا کردند و گفتند: ما بر توحید خداوند متعال، نبوت شما و ولایت علی بن ابی طالب مبعوث شدیم.

این روایت در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه آمده است.^{۴۹}

یعنی پیامبران گذشته، موظف و مکلف بودند که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به امت های خود ابلاغ و آن ها را به ایمان دعوت کنند.

از طرف دیگر، در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)؛^{۵۰}

و بگو: اعمال و وظایف خود را انجام دهید و بدانید هم خدا، هم رسولش و هم مؤمنان اعمال شما را خواهند دید. در این آیه، کلمه «المؤمنون» به ائمه علیهم السلام تفسیر شده و همین طور است، چون روایت اعمال بر نسق واحد بر خدا، رسول و مؤمنان حمل شده است. معلی بن خنیس می گوید: امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه فرمود:

هو رسول الله صلی الله علیه وآله والأئمة، تعرض عليهم أعمال العباد كل خمیس؛^{۵۱}

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام هستند که تمام اعمال مردم هر پنج شنبه به آنان عرضه می شود.

این گونه روایت بر غیر ائمه علیهم السلام صدق نمی کند. از این رو در روایات دیگری در ذیل این آیه مبارکه فرموده اند:

هم نحن؛^{۵۲}

مراد از مؤمنان (در این آیه) ما هستیم.

دو نکته جالب

در این جا دو نکته جالب وجود دارد:

نکته یکم. به نظر می رسد منظور از این روایت، مجرد دیدن نیست، بلکه روایت با حساب رسی است که این معنا در عرف فارسی نیز وجود دارد. پس منظور نگاه کردن توأم با رسیدگی است.

نکته دوم. این آیه اطلاق دارد؛ یعنی هم در این عالم روایت وجود دارد و هم در آن عالم. از این روست که در روایات شیعه و سنی آمده است که اعمال امت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در هر جایی که الآن هستند، عرضه می شود. در روایتی آمده که سدیر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

۴۹ . العمدة: ۳۵۳، حدیث ۶۸۰ خصائص الوحي المبين: ۱۷۰، حدیث ۱۲۱، الصراط المستقیم: ۱ / ۲۹۳، الطرائف: ۱۰۱، بحار الأنوار: ۳۶ / ۱۵۵، شواهد التنزیل:

۲ / ۲۲۴، حدیث ۸۵۷، ینایع المودة: ۲ / ۲۴۶، حدیث ۶۹۲

۵۰ . سوره توبه (۹): آیه ۱۰۵.

۵۱ . بصائر الدرجات: ۴۴۷، حدیث ۲، بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۴۵، حدیث ۳۹.

۵۲ . همان: ۴۴۷، حدیث ۵.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وهو فى نفر من أصحابه: إن مقامى بين أظهركم خير لكم، وإن مفارقتى إياكم خير لكم.

فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصارى، وقال: يا رسول الله! أما مقامك بين أظهرنا فهو خير لنا، فكيف تكون مفارقتك إيانا خيراً لنا؟

فقال صلى الله عليه وآله: أما مقامى بين أظهركم خير لكم، لأن الله عز وجل يقول: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)^{٥٣} يعنى يعذبهم بالسيف.

فأما مفارقتى إياكم فهو خير لكم، لأن أعمالكم تعرض على كل اثنين وخميس، فما كان من حسن حمدت الله تعالى عليه، وما كان من سبب استغفرت لكم؛^{٥٤}

پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله در میان جمعی از اصحاب خود فرمود: بودن من بین شما برایتان خوب است و رفتن من از میان شما نیز برایتان سودمند است.

جابر بن عبد الله انصارى برخاست و گفت: ای رسول خدا! بودن شما در میان ما برای ما خوب است، اما چگونه رفتن شما از میان ما برای ما خوب است.

فرمود: بودن من به این دلیل خوب است که خداوند متعال می فرماید: «هرگز خدا آن ها را عذاب نمی کند مادامی که تو در میانشان هستی و تا وقتی استغفار کنند» و با یک دیگر خلاف نمی کنند که بر روی هم شمشیر کشند، با شمشیر عذاب نخواهد کرد.

اما مفارقت و جدایی من برای شما خوب است؛ زیرا اعمال شما در هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود؛ هر کار خوب که می بینم خدا را سپاس می گویم و برای هر کار بد شما آمرزش می خواهم.

در روایت دیگر داوود بن کثیر می گوید: من در حضور امام صادق علیه السلام بودم که ابتداءً فرمودند:

يا داود! لقد عرضت على أعمالكم يوم الخميس، فرأيت فيما عرض على من عملك صلتك لابن عمك فلان، فسرتني ذلك، إني علمت صلتك له أسرع لفناء عمره وقطع أجله؛^{٥٥}

ای داوود! روز پنجشنبه اعمال شما را بر من عرضه داشتند، در بین آن چه از اعمال تو عرضه شد مشاهده کردم که صله رحمی در مورد پسر عمویت فلانی انجام داده بودی مرا خوشحال کرد، من می دانم این صله رحم تو زودتر موجب هلاک او می شود.

داوود می گوید: من پسر عمویی داشتم که دشمن اهل بیت و شخص بسیار خبیثی بود، شنیدم وضع مالی او خوب نیست، قبل از رفتن به مکه مقداری پول برای او حواله کردم، وقتی به مدینه رسیدم، حضرت امام صادق علیه السلام جریان را به من بازگو فرمود.

٥٣ . سورة انفال (٨): آیه ٣٣.

٥٤ . الأملی، شیخ طوسی: ٤٠٨ - ٤٠٩، حدیث ٩١٧، بحار الأنوار: ٢٣ / ٣٣٨، حدیث ٩.

٥٥ . همان: ٤١٣، حدیث ٩٢٩، همان: ٢٣ / ٣٣٩، حدیث ١٢.

این مقام به صاحبان عصمت و احاطه بر امور خلائق اختصاص دارد. در ذیل همین آیه، روایات متعددی آمده است. از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایتی لطیف نقل شده که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحَجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نَفَارِقَهُ وَلَا يَفَارِقُنَا؛^{۵۶}

به راستی که خداوند ما را پاکیزه نمود، عصمت داد و نگهداری فرمود و ما را بر خلقش گواه ساخت و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد، نه ما از آن جدا می شویم و نه آن از ما جدا می گردد.

در این روایت چند نکته وجود دارد.

نکته یکم. سخن از طهارت و عصمت به میان آمده است که این تطهیر، اطلاق دارد؛ یعنی تطهیر از هر نقص؛ به ویژه از جهل که بالاترین نقص هاست.

نکته دوم. ائمه علیهم السلام نه فقط شهدا؛ بلکه حجت نیز هستند و قضایا به توسط آن بزرگواران حل و فصل می شود. پیش تر بیان کردیم که آن حضرات هم حاکم، هم مدعی، هم شاهد و هم شفیع هستند.

نکته سوم. هم گامی ائمه علیهم السلام با قرآن است؛ یعنی اگر قرآن، حکم است، ما نیز حکم هستیم، اگر قرآن شفیع، دستور، میزان و قانون است، ما نیز همین گونه ایم. اگر قرآن کلام خداوند است، ما نیز کلمه الله هستیم. آری، ائمه علیهم السلام از حضرت عیسی علیه السلام کمتر نیستند. تعبیر لطیفی در این باره، در قرآن کریم آمده است که می فرماید:

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛^{۵۷}

خداوند هم از فرشتگان رسولانی برمیگزیند و هم از انسان ها، به راستی که خداوند شنوا و بیناست. آن چه پیش روی آن ها و پشت سر آن هاست می داند؛ و همه امر به سوی خدا باز گردانده می شود.

یعنی پیامبران تحت نظر خدا هستند و تمام حرکات آنان تحت حساب است. آن گاه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أُنَبِّئُكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)؛^{۵۸}

۵۶ . بصائر الدرجات: ۱۰۳، حدیث ۶ الکافی: ۱ / ۱۹۱، حدیث ۵، بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۴۳، حدیث ۲۶.

۵۷ . سوره حج (۲۲): آیات ۷۵ - ۷۶.

۵۸ . همان: آیات ۷۷ - ۷۸.

ای کسانی که ایمان آورده اید! پروردگارتان را عبادت نمایید و در مقابل او رکوع کنید و سجده به جا بیاورید و کار نیک و پسندیده انجام دهید تا رستگار شوید، و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید که او شما را برگزید و او کار سنگین و دشوار در دین بر شما نگذاشته است؛ چرا که این آیین همان آیین پدر شما ابراهیم است که از گذشته تا کنون شما را مسلمان نامید و هدف این بود که پیامبر بر شما گواه باشد و شما نیز بر تمام خلق گواه باشید. پس نماز را برپا دارید، زکات را ادا بپردازید و به خدا تمسک کنید که او مولا و سرپرست شماست؛ چه مولا و سرپرست خوبی و چه یاری کننده شایسته ای است.

همه این خطاب ها به ائمه علیهم السلام است و همه این مقام هایی که به آن بزرگواران داده شد و به هر جایی که آنان رسیده اند به برکت عبودیت حقیقیه و ادامه دادن آن تا آخرین لحظه حیات بود که فرمود: **(وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ)**.

از این روست که به آن بزرگواران عرض می کنیم: **وجاهدتم فی الله حق جهاده**.

بر خلاف برخی از فرقه های گمراه که مطابق زعم خود از فرموده قرآن کریم: **(وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)**^{۵۹} «پروردگارت را بندگی کن تا یقین (مرگ) فرا رسد» برداشت می کنند.^{۶۰} در کتاب اصول الکافی بابی تحت این عنوان آمده: «باب أَنَّ الْأُمَّةَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ».^{۶۱} در آن باب روایتی به سند صحیح در تفسیر آیه مبارکه نقل شده که برید عجلی می گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: قول الله تبارك وتعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا).^{۶۲}

قال: نحن الأمة الوسط، ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه، وحججه في أرضه. قلت: قوله تعالى: (يا أيها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون) * **وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ**.

قال: إيانا عنى ونحن المجتوبون، ولم يجعل الله تبارك وتعالى فى الدين من حرج، فالحرج أشد من الضيق (مِلَّةٌ أْبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) إيانا عنى خاصته (وَسَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ) الله سَمَانَا الْمُسْلِمِينَ (مِنْ قَبْلُ) فى الكتب التى مضت وفى هذا القرآن (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ).

فرسول الله صلى الله عليه وآله الشهيد علينا بما بلغنا عن الله تبارك وتعالى، ونحن الشهداء على الناس، فمن صدق يوم القيامة صدقناه ومن كذب كذبناه؛^{۶۳}

۵۹. سوره حجر (۱۵): آیه ۹۹.

۶۰. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۲۲ از همین کتاب.

۶۱. الکافی: ۱ / ۱۹۰. در این باب ۵ حدیث آمده است.

۶۲. سوره بقره (۲): آیه ۱۴۳.

۶۳. همان: ۱ / ۱۹۱، حدیث ۴.

از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم که می فرماید: «و این گونه شما را نیز امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر نیز بر شما گواه باشد».

فرمود: اُمّت میانه ما هستیم و ما گواهان خدای متعال بر خلقش و حجّت های او در زمینش هستیم. گفتم: خداوند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! پروردگارتان را عبادت نمایید و در مقابل او رکوع کنید و سجده به جا آورید و کار نیک و پسندیده انجام دهید تا رستگار شوید و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید که او شما را برگزید».

فرمود: خدا ما را قصد کرده است و ما برگزیدگانیم، و خدای متعال در دین حرجی قرار نداده؛ حرج از تنگ گرفتن سخت تر است. و منظور از ملت پدرتان ابراهیم فقط ما را قصد کرده است و «شما را مسلمان نامید»؛ یعنی خدا ما را مسلمان نامید «از پیش» یعنی در کتاب های گذشته و در این قرآن «تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گواه است در آن چه از جانب خدا تبلیغ نموده ایم و ما گواهان بر مردم هستیم. پس هر کس ما را تصدیق کند، او را تصدیق خواهیم کرد و هر کس ما را تکذیب کند او را تکذیب خواهیم کرد.

صحابی کیست؟

گفتیم که خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و برخی از بزرگان متعصب اهل سنت ادّعا کرده اند که (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...) به صحابه مربوط است؛ چرا که آن ها مذهبی درست کرده اند که ناچارند به گونه ای آن را توجیه کنند، در حقیقت علمای عامّه توجیه گران مآوَج هستند.

اینان در تعریف صحابی می گویند: هر کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرچه یک لحظه دیده باشد، صحابی است و چنین افرادی به حکم این آیه مبارکه عادل هستند(!)

به سخن دیگر، اگر - برای مثال - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته باشند و مسافری که به جهت خرید و فروش کالا به مدینه آمده از جلو آن حضرت عبور کند، به صرف دیدن ایشان، از صحابه شمرده می شود(!) فراتر این که می گویند: هر کسی که شهادتین بر زبان جاری کرده و معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد حتی یک لحظه آن حضرت را ندیده، او نیز صحابی است(!)^{۶۴}

آیا به راستی می شود چنین چیزی را پذیرفت که همه این ها عادل هستند و علم دارند؟! کسانی که در اطراف آن حضرت بودند اکثراً چنین نبودند تا چه رسد به حال کسانی که فقط یک لحظه آن بزرگوار را دیده اند، یا فقط با آن حضرت معاصر بوده اند؟ پس چگونه می شود ادّعا کرد که چنین افرادی مصداق آیه مبارکه هستند؟

۶۴. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: حقیقت صحابه؛ پژوهشی در واژه صحابه و بررسی و نقد حدیث «اصحابی کالنجوم» شماره ۲۵ از سلسله پژوهش های اعتقادی از همین نگارنده.

چنین دیدگاهی از علمای اهل سنت جای تعجب نیست؛ چرا که آنان مذهبی را درست کرده اند و ناچارند آن را توجیه کنند. تعجب از کسی است که در حوزه علمیه کتاب می نویسد و این آیه مبارکه را بر صحابه تطبیق و سخن اهل سنت را می پذیرد و از تفسیر المیزان و غیر آن انتقاد می کند که چرا جز این سخن می گوید.^{۶۵}

به راستی سرانجام انسان به کجا منتهی می شود؟ نعوذ بالله.

آیا فرشتگان نیز گواهند؟

پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بر مردم گواه هستند، آیا فرشتگان نیز گواه هستند یا نه؟ برخی از ملائکه بر اعمال عباد موکل هستند و برخی دیگر اعمال مکلفین را می نویسند. قرآن کریم می فرماید:

(مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)^{۶۶}؛

انسان هیچ سخنی نمی گوید مگر این که آن سخن را دو فرشته رقیب و عتید (که مراقب او هستند) ضبط می کنند.

از برخی از دعاها استفاده می شود که خداوند متعال بعضی از امور را از این ملائکه موکل نیز مخفی می کند. در فرازی از دعای کمیل می خوانیم:

و كنت أنت الرقيب على من ورائهم والشاهد لما خفي عنهم وبرحمتك أخفيتهم وبفضلك سترته؛^{۶۷}

و پس از آن تو خودت مراقب کارهای من هستی که مبدا کار زشتی از من سرزند و تو خودت گواهی از آن چه که پنهان است از ایشان (فرشتگان کرام الکاتبین) که به مهر خودت از ایشان پنهان کردی و به فضل خودت سرپوش گذاشتی.

معلوم می شود که فرشتگان موکل که برای این کار گماشته شده اند و به آن ها مأموریت داده شده است، باز برخی امور از آن ها مخفی می ماند و همین قرینه می شود که فرشتگان نمی توانند شاهد اعمال مردم باشند. آن چه گذشت شرحی بر عبارت «شهداء دار الفناء» بود.

اما شفاعت، به مقام عصمت اختصاص ندارد؛ بلکه به علما، شهدا و بندگان صالح خدا نیز با حفظ مراتب می رسد، ولکن پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در رأس شفاعت کنندگان هستند.

نکته مهم

در نقلی می خوانیم:

ويل لمن شفاعوه خصمائهم؛^{۶۸}

۶۵. ر.ک: تفسیر المیزان: ۱ / ۳۱۹.

۶۶. سوره ق (۵۰): آیه ۱۸.

۶۷. مصباح المتجهج: ۸۴۹، در ضمن دعاء حضرت خضر علیه السلام. این دعا به دعای کمیل معروف است.

۶۸. این مضمون در روضة الواعظین: ۱۹۵، البدایة والنهایة: ۱۳ / ۲۲۷، بنایع الموده: ۳ / ۴۶ در ضمن اشعاری آمده است.

ویل (چاهی در جهنم) برای کسی است که در روز قیامت شفاعت کنندگانش، دشمنان و ستیزه کنندگانش بشوند. ما از این مطلب در بُعد اعتقادی استفاده می کنیم، اما به راستی در بُعد عملی این اعتقاد چه تأثیری برای ما در جنبه سازندگی دارد؟

درست است که ما معتقدیم و بسیار امید داریم که مورد شفاعت قرار بگیریم، ولی هرگز برای هیچ فردی از افراد ما چنین امضایی نیامده که تو را شفاعت خواهیم کرد. کاری نکنیم که نه فقط ما را شفاعت نکنند، بلکه خصم ما باشند، که اگر هم شفاعت نکردند، حداقل علیه ما شهادت ندهند.

زیرا طبق نصّ قرآن مجید و روایات معتبر، هر پیامبری شاهد اعمال امت خویش است، و اعمال ما بر پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام عرضه می شود، و عرضه اعمال به اعتقاد شیعه و سنی یک امر ثابت حقیقی و واقعی است. علمای عامّه نیز بر این امر معتقدند. فقط وهّابی ها منکر این مطلب اند که بزرگ آنان محمّد بن عبدالوهاب گفته است: «عصای من از محمّد انفع است، چون او سود و زیان ندارد؛ ولی عصای من سودمند است، من بر آن تکیه می کنم».^{۶۹}

ما درباره شفاعت در آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد.

بنابر آیات قرآن مجید معلوم می شود که اگر فضل و رحمت الاهی نبود اصلاً خلقتی وجود نداشت؛ چرا که خداوند متعال غنی بالذات است و به خلائق نیازی ندارد که کسی را خلق کند تا او، خدا را عبادت نماید، ولی خداوند متعال رحمت دارد. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ)^{۷۰}

پروردگار تو بی نیازی دارای رحمت و مهربانی است.

خداوند با غنای بالذات دارای رحمت است و به مقتضای رحمتش خلائق را خلق کرد. در آیه دیگری می خوانیم:

(كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ)^{۷۱}

پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است.

خدای متعال خلائق را آفرید تا نشانه هایی از رحمت، قدرت و عظمت او باشند، از این روست که در موارد عدیده ای از قرآن مجید می فرماید:

(وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)^{۷۲}

و از نشانه های او، آفرینش آسمان ها و زمین است.

در آیه دیگری آمده است:

۶۹. کشف الارتیاب: ۱۲۷.

۷۰. سوره انعام (۶): آیه ۱۳۳.

۷۱. همان: آیه ۵۴.

۷۲. سوره روم (۳۰): آیه ۲۲، سوره شوری (۴۲): آیه ۲۹.

﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۷۳}

خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفرید که در این، نشانه ای برای افراد باایمان است.

تکالیف شرعی و رحمت الاهی

خداوند مردم را آفرید تا ایمان بیاورند و مؤمن بشوند، وقتی ایمان آوردند، این خطاب به آن ها متوجه می شود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾^{۷۴}

ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید؛ پروردگاری که شما را آفرید.

بنابراین خلقت انسان، عبادت او و نتیجه عبادتی که انجام می دهد همه از باب رحمت الاهی است. پس خداوند متعال خلق کرد و خلق، رحمت اوست. وقتی خلق کرد، تکلیف فرستاد که تکلیف نیز از رحمت است. قرآن کریم می فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾^{۷۵}

وما این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم که بیان کننده همه چیز است و (عمل کردن به آن) باعث هدایت و مایه رحمت است.

آری، تکلیف، رحمت و لطف است. از این روست که سید ابن طاووس رحمه الله - به تعبیر امروز - برای خودش جشن تکلیف گرفته بود.^{۷۶}

بعث رسول و رحمت الاهی

وقتی تکلیف، رحمت شد ناگزیر برای آن، بیان گر مبلغ، شارح و حافظی است.

به عبارت دیگر، بایستی پیامبری باشد تا شئون تکلیف به دست او باشد و به توسط او ابلاغ شود. قرآن کریم می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^{۷۷}

و ما تو را نفرستادیم جز این که برای جهانیان رحمت باشی.

از طرفی، پیامبر نیامده تا بماند:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^{۷۸}

تو می میری و همه آن ها نیز خواهند مُرد.

پیامبر رفتنی است، ولی شریعت و آن تکالیف ماندنی:

۷۳ . سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۴۴.

۷۴ . سوره بقره (۲): آیه ۲۱.

۷۵ . سوره نحل (۱۶): آیه ۸۹.

۷۶ . رک: کشف المحجّه لثمره المهجه: ۸۷ .

۷۷ . سوره انبیاء (۲۱): آیه ۱۰۷.

۷۸ . سوره زمر (۳۹): آیه ۳۰.

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) ۷۹

همانا دین در نزد خداوند اسلام است.

در آیه دیگر می فرماید:

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) ۸۰

و هر کس غیر از اسلام دین و آیینی را برای خود برگزیند، از او پذیرفته نخواهد شد.

اُئِمَّةَ رَحْمَتِ الْإِلَهِ هَسْتَنْد

از این رو پیامبر بایستی جانشین معصومی داشته باشد تا برای اجرای آن وظایف به پا خیزد و این تکالیف به وجود امام معصوم قائم باشد.

بنابراین، اصل خلقت امام و نصب او به جهت امامت، رحمت، فضل و لطف الاهی است، و تا وقتی بشر و تکلیف وجود دارد امام نیز باید باشد که می خوانیم:

وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ.

از سوی دیگر، وجود امام منشأ انواع رحمت است، به برکت امام، تمام رحمت ها و برکت ها بر خلائق فرود می آیند؛ چه رحمت های معنوی و چه رحمت های مادی.

نعمت هدایت توسط امام

برای نمونه به رحمت معنوی اشاره می کنیم.

خداوند متعال خلائق را عبث و بیهوده نیافریده است. قرآن کریم می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) ۸۱

آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم؟

آری، انسان عبث و بیهوده آفریده نشده؛ بلکه غرضی در پی دارد که همان کمال، هدایت و رستگاری اوست، ولی همه این اغراض بر وجود امام علیه السلام مترتب است و به واسطه او تحقق می یابد. خداوند متعال می فرماید:

(فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) ۸۲

پس به خدا و فرستاده او ایمان بیاورید؛ آن پیامبر امی که به خدا و سخنانش ایمان دارد و از چنین پیامبری پیروی کنید تا هدایت یابید.

به راستی آیا نعمتی بالاتر از هدایت وجود دارد؟

قرآن در آیه دیگری می فرماید:

۷۹. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹.

۸۰. همان: آیه ۸۵.

۸۱. سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۱۱۵.

۸۲. سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۸.

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)^{۸۳}

(ای پیامبر!) تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

در ذیل این آیه مبارکه در کتاب های شیعه و سنی احادیث بسیاری وارد شده که هادی امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله امیر مؤمنان علی علیه السلام است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

يا علي! أنا المنذر وأنت الهادي، بك يهتدي المهتدون من بعدى^{۸۴}

ای علی! من بیم دهنده و تو هدایت کننده ای، بعد از من هدایت شوندگان به سبب تو هدایت می شوند. بنابراین، وقتی غرض از خلقت، هدایت است، پس هدایت کننده لازم است و آن وجود امام علیه السلام است که در هر زمانی مردم را هدایت نماید.

نعمت امان و مغفرت به توسط امام

بعد از نعمت هدایت که از نظر معنوی بالاترین نعمت هاست دو نعمت دیگری وجود دارد که هم جنبه مادی دارند و هم جنبه معنوی: یعنی امان و مغفرت.

نعمت امان از عذاب الاهی و مغفرت و آمرزش خداوند متعال نیز از برکات وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بعد از آن حضرت، از برکات وجود ائمه علیهم السلام است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)^{۸۵}

(ای پیامبر!) تا تو در میان آن ها هستی و تا موقعی که استغفار می کنند خداوند آن ها را مجازات نمی کند. بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله استغفار، موجب امان از عذاب الاهی است. شاید کسی توهم کند که خود این استغفار موجب امان خواهد شد، اما این طور نیست.

در ذیل این آیه مبارکه جابر جعفی روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند و می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

لای شئی یحتاج إلى النبی والإمام؟

فقال علیه السلام: لبقاء العالم علی صلاحه، وذلك أن الله عزوجل يرفع العذاب عن أهل الأرض إذا كان فيها نبیٌ أو إمام. قال الله عزوجل: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ).

۸۳ . سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۸۴ . این حدیث با متون گوناگون در منابع ذیل آمده است:

شرح الاخبار: ۲ / ۲۷۲، حدیث ۵۸۰، المسترشد: ۳۵۹، حدیث ۵۲، الناقب فی المناقب: ۵۷، مناقب آل ابی طالب: ۲ / ۲۸۰، الطرائف: ۷۹، حدیث ۱۰۷، الصراط المستقیم: ۱ / ۲۷۲، بحار الأنوار: ۳۵ / ۳۹۹، فتح الباری: ۸ / ۲۸۵، نظم درر السمطین: ۹۰، کنز العمال: ۱۱ / ۶۲۰، حدیث ۳۳۰۱۲، تفسیر جامع البیان: ۱۳ / ۱۴۲، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۸۱ و ۳۸۲، حدیث ۳۹۸، زاد المسیر: ۴ / ۲۲۸، تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۵۲، تفسیر الدر المنثور: ۴ / ۴۵، فتح القدر: ۳ / ۷۰، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۵۹، میزان الاعتدال: ۱ / ۴۸۴، لسان المیزان: ۲ / ۱۹۹.

۸۵ . سوره انفال (۸): آیه ۳۳.

وقال النبي صلى الله عليه وآله: النجوم أمانٌ لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهب النجوم أتى أهل السماء ما يكرهون، وإذا ذهب أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يكرهون؛ يعني بأهل بيته الأئمة الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعته؛^{٨٦}

به چه جهت مردم به پیامبر و امام نیاز دارند؟

فرمود: به جهت برقراری عالم و نظم آن. زیرا خداوند عذاب را از اهل زمین برطرف می کند وقتی در میان آنها پیامبر یا امام باشد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «خداوند آن ها را عذاب نمی کند تا وقتی تو (پیامبر) میان آن ها هستی».

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نیز فرمود: «ستارگان سبب آرامش و آسایش اهل آسمان و اهل بیت من، سبب آسایش اهل زمین هستند، وقتی ستارگان از میان بروند اهل آسمان دچار ناراحتی می شوند، وقتی اهل بیت من نیز از میان بروند اهل زمین دچار ناراحتی خواهند شد.

منظور پیامبر از اهل بیت، ائمه عليهم السلام هستند که اطاعت از آن ها را همراه اطاعت خود قرار داده است.

احمد بن حنبل این حدیث را در مناقب الصحابه این گونه نقل می کند که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

النجوم أمانٌ لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛^{٨٧}

ستارگان وسیله ایمنی اهل آسمانند؛ بنابراین هر گاه ستارگان نابود شوند اهل آسمان که وسیله ایمنی ندارند نابود می شوند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی اهل زمین هستند و هر گاه اهل بیت من از این جهان انتقال پیدا کنند، موجودات این زمین هم نابود می شوند.

حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

النجوم أمانٌ لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمانٌ لأمتي من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلةٌ من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس؛^{٨٨}

ستارگان موجب ایمنی مردم روی زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی از اختلاف هستند؛ بنابراین هر گاه قبیله ای از عرب بر خلاف اهل بیت من رفتار کند، اختلاف در آن ها به وجود می آید و در نتیجه، از حزب و گروه شیطان به شمار می آیند.

آری، اگر مردم از اهل بیت عليهم السلام تبعیت کرده بودند اختلافی بین آنان پیدا نمی شد. حساب روشن است؛ چرا

که پیش تر بیان شد که دو حزب بیشتر نیست. نمی شود راه سومی مستقل از این دو راه یا مرکب از این دو تصور کرد.

٨٦ . علل الشرائع: ١ / ١٢٣، حدیث ١، بحار الأنوار: ٢٣ / ١٩، حدیث ١٤.

٨٧ . کتاب الفضائل: ٢ / ٤٧١ حدیث ١١٤٥، ینابیع الموده: ١ / ٧١، حدیث ١، فرائد السمطين: ٢ / ٢٥٣، حدیث ٥٢٢.

٨٨ . المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٤٩.

پس حزب الله کسانی هستند که حزب شیطان نیستند و پیروان اهل بیت هستند. اصلاً عنوان «حزب الله» از قرآن اخذ شده است. آن جا که می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)^{۸۹}

کسانی که ولایت و سرپرستی خدا و پیامبر و اهل بیت را بپذیرند پیروز خواهند شد؛ و حزب خدا پیروز است. اگر کسی پیرو اهل بیت نباشد، طبیعی است که از حزب شیطان خواهد بود. این قضیه، قضیه منفصله است. وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و هم چنین وجود ائمه علیهم السلام امان است؛ امان از هلاکت، اختلاف و تفرقه که این امان، هم برکت مادی است و هم برکت معنوی.

رحمت عام

از آن چه گذشت معلوم شد که وجود امام رحمت و منشأ رحمت می باشد و رحمت الاهی بر دو قسم است.

۱. رحمت عام،

۲. رحمت خاص.

هر دو قسم از رحمت در قرآن مطرح شده است. ائمه علیهم السلام برای همه امت و کل خلقت رحمت هستند. قرآن کریم می فرماید:

(وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)^{۹۰}

رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

آری، رسول خدا و ائمه علیهم السلام برای همه رحمت هستند، وگرنه بیچارگی و درماندگی بود که قرآن می فرماید:

(فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ)^{۹۱}

پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود هر آینه از زیان کاران بودید.

در این آیه «فضل الله» به رسول خدا صلی الله علیه وآله «ورحمته» به امیر مؤمنان علی یا ائمه علیهم السلام تفسیر شده است.^{۹۲}

قرآن مجید در آیه دیگری می فرماید:

(فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ)^{۹۳}

پس بگو: پروردگارتان رحمت گسترده و پهناوری دارد.

رحمت خاص

۸۹. سوره مائده (۵): آیه ۵۶.

۹۰. سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۶.

۹۱. سوره بقره (۲): آیه ۶۴.

۹۲. ر.ک: مناقب آل ابی طالب: ۲ / ۲۹۴، بحار الأنوار: ۹ / ۱۹۴، حدیث ۴۰ و ۲۴ / ۶۱ حدیث ۴۲.

۹۳. سوره انعام (۶): آیه ۱۴۷.

از طرفی، ائمه علیهم السلام برای اهل ولایت و پیروانشان نیز رحمت خاص هستند و برای آنان الطاف و تفضلات اضافی دارند. اساساً اهل ولایت، زبده و حاصل بشریت - نه فقط امت اسلام - هستند، از این رو در مواردی در قرآن مجید رحمت به ولایت اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

برای کسانی که ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفته اند و داخل آن شده اند، رحمت اضافی است که دیگران از آن محرومند.

به سخن دیگر، بی تردید به برکت ائمه علیهم السلام همه موجودات متنعم هستند، اما اهل ولایت که بالفعل اهل هدایت هستند، از بالاترین نعمت وجود امام علیه السلام که هدایت و رسیدن به کمال است، برخوردارند و در دنیا و جهان دیگر دارای منازل و مقاماتی هستند.

در قرآن کریم طی آیاتی به رحمت خاص اشاره شده است. در آیه ای می خوانیم:

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفْصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ
وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛^{۹۴}

این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند بیان می کند؛ چرا که این قرآن مایه هدایت و رحمت برای افراد باایمان است.

در آیه دیگری آمده است:

(هُدًىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ)؛^{۹۵}

(این قرآن) سبب هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

در آیه دیگر می خوانیم:

(وَهُدًىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ)؛^{۹۶}

(این قرآن) وسیله هدایت و رحمت برای مردمی است که اهل یقین هستند.

در آیه دیگر آمده است:

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ)؛^{۹۷}

اما آن هایی که به خدا ایمان آوردند و به دامن او چنگ زدند به زودی همه آن ها را در رحمت واسعه و فضل خود وارد خواهد کرد.

اینک چند روایت درباره این رحمت می آوریم. خداوند در آیه ای می فرماید:

(قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ)؛^{۹۸}

۹۴ . سوره نمل (۲۷): آیات ۷۶ و ۷۷.

۹۵ . سوره لقمان (۳۱): آیه ۳.

۹۶ . سوره جاثیه (۴۵): آیه ۲۰.

۹۷ . سوره نساء (۴): آیه ۱۷۵.

۹۸ . سوره یونس (۱۰): آیه ۵۸.

(ای پیامبر!) بگو: این مردم به فضل خدا و رحمت بی پایان او باید خوشحال و خشنود شوند که این (فضل و رحمت خدا) از تمام آن چه برای خود گردآوری کرده اند، بهتر است.

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

الإقرار بنبوّة محمد صلى الله عليه وآله والإلتزام بأمر المؤمنين عليه السلام هو خير مما يجمع هؤلاء في دنياهم؛^{۹۹}

اقرار و تصدیق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله و پذیرفتن امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن چه که این مردم در این دنیا از ثروت و مال جمع آوری می کنند، بهتر است.
در روایت دیگر امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

بولایة محمد وأل محمد عليهم السلام هو خير مما يجمع هؤلاء من دنياهم؛^{۱۰۰}

اعتقاد به ولایت حضرت محمد و اهل بیتش علیهم السلام و با آن ها بودن از آن چه که این مردم از مال و ثروت این دنیا جمع می کنند، بهتر است.

اینک رحمت خاص را به عبارت دیگری بیان می کنیم. قرآن مجید در آیه ای می فرماید:

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛^{۱۰۱}

من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند سپس هدایت یابند، می آمرزم.

در این آیه مبارکه دو تأکید و سه شرط آمده است. این آیه با کلمه «إِنِّي» شروع شده و لام تأکید نیز دارد و توبه از کفر، ایمان و عمل صالح سه شرط هستند تا هدایت محقق شود.

این مغفرت الهی همان رحمت و لطف خاص است و شامل کسانی است که هر سه شرط را دارا باشند، وگرنه توبه و استغفار به تنهایی کافی نیست. بنابراین، تفسیر (وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) این گونه خواهد بود، نه این که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صرف استغفار امان دوم باشد؛ چرا که خدا می فرماید: من برای کسی که توبه کند، ایمان بیاورد و عمل صالح داشته باشد آن گاه هدایت یابد؛ آمرزنده هستیم.

پس این رحمت خاص برای کسانی است که به خدا و رسول ایمان دارند و عمل صالح انجام داده اند؛ آن گاه هدایت یافته اند. در منابع شیعه و سنی آمده است:

ثم اهتدى إلى ولاية علي بن أبي طالب عليهما السلام؛^{۱۰۲}

سپس به ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام رهنمون شوند.

در روایت دیگری که در منابع شیعه و سنی آمده، امام باقر علیه السلام به راوی فرمودند:

۹۹ . تفسیر العیاشی: ۲ / ۱۲۴، حدیث ۲۹، بحار الأنوار: ۳۵ / ۴۲۵، حدیث ۷.

۱۰۰ . الکافی: ۱ / ۴۲۳، حدیث ۵۵، بحار الأنوار: ۲۴ / ۶۱، حدیث ۴۰.

۱۰۱ . سوره طه (۲۰): آیه ۸۲ .

۱۰۲ . ر.ک: الأمالی، شیخ صدوق: ۵۸۲ و ۵۸۳، حدیث ۸۰۳، مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱ / ۱۳۹ - ۱۴۰، حدیث ۷۸، مناقب آل ابی طالب: ۲ /

۲۸۱، بحار الأنوار: ۲۴ / ۶۴، حدیث ۴۹، نظم درر السمطين: ۸۶، تفسیر جامع البیان: ۱۶ / ۲۴۳، شماره ۱۸۲۸۸.

ألا ترى كيف اشتراط؟! ولم ينفعه التوبة والإيمان والعمل الصالح حتى اهتدى، والله لو جهد أن يعمل بعمل ما قبل منه حتى يهتدى.

قلت: إلی من؟ جعلنی الله فداک.

قال: إلینا؛^{۱۳}

مگر نمی بینی خداوند چگونه شرط فرموده؟! پس توبه، ایمان و عمل صالح سودی نخواهد داشت مگر این که هدایت شوند. به خدا سوگند، اگر کسی بکوشد تا عملی انجام دهد از او پذیرفته نخواهد شد تا آن که هدایت شود.

عرض کردم: فدایت کردم، به سوی چه کسی هدایت شود؟

فرمود: به سوی ما.

فراتر این که به نظر دقیق، اساساً استغفار غیر اهل ولایت، استغفار نیست و برای آن ها عذاب برقرار خواهد بود.

نشانه ای در گنج

وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ؛

شما آیت گنجینه و امانت حفظ شده هستید.

این دو عبارت تقریباً از نظر معنا به هم دیگر نزدیک هستند؛ ولی تفاوت دقیقی با هم دارند.

درباره کلمه «آیه» بحث شده که از نظر مفهومی به چه معناست؟ و از نظر اشتقاقی، از چه ماده ای مشتق شده

است؟

راغب اصفهانی در مفهوم لفظ «آیه» می گوید:

الآیة هی العلامة الظاهرة و حقیقته لکل شیء ظاهر هو ملازم لشیء لا یتظهر ظهوره. فمتی أدرك مدرک الظاهر منهما علم أنه أدرك الآخر الذی لم یدرکه بذاته إذ کان حکمهما سواء وذلك ظاهر فی المحسوسات والمعقولات، فمن علم ملازمة العلم للطریق المنهج ثم وجد العلم علم أنه وجد الطریق وكذا إذا علم شیئاً مصنوعاً علم أنه لابد له من صانع؛^{۱۴}

آیه همان علامت و نشانه ظاهری است و حقیقت آن برای هر چیزی لازم است، اما یکی ظهور دارد و آن دومی ظهور ندارد. وقتی این ملازم ظاهر مورد درک قرار گرفت، انسان علم پیدا می کند که آن ملازم دیگر به ذات خود ظاهر نیست، زیرا این ها هر دو از نظر حکم یکی هستند....

روشن است که متلازمین بایستی از نظر حکم متحد باشند، نمی شود دو چیز با هم تلازم داشته باشند و حکم

این ملازم، با آن دیگری فرق کند.

۱۰۳ . تفسیر القمی: ۲ / ۶۱ بحار الأنوار: ۲۷ / ۱۶۹، حدیث ۷، ینابیع المودة: ۱ / ۳۳۰.

۱۰۴ . مفردات غریب القرآن: ۳۳.

در علم اخلاق برای فهم معقولات به جهت مشکل بودنشان از محسوسات کمک می‌گیرند و از طریق این محسوس به آن معقول پی برده می‌شود که می‌گویند: «ما من معقول إلا وله محسوس».

پس اگر کسی بداند که حرکت طبق علم‌ها و تابلوهایی که در جاده می‌گذارند با طریقی که انسان می‌خواهد آن را طی کند ملازمه دارد، وقتی آن‌ها را ببینند، راه را می‌یابند؛ چون مطابقه و ملازمه وجود دارد.

کوتاه سخن این که بین علامت که درک آن برای ما آسان و ذو‌العلامه، که برای ما یک امر مخفی است و درک آن برای ما آسان نیست، ملازمه و مطابقه است. پس اگر علامت را دیدیم و به ملازمه علم داشتیم در واقع ذو‌العلامه را دیده ایم. معنای «آیه» همین است.

نکته ای جالب

در این جمله از زیارت جامعه کبیره مورد خطاب ما ائمه علیهم السلام هستند و کلمه «آیه» مفرد است، چرا این جمله به صیغه جمع نیامده و نفرموده اند: «الآیات المخزونه»؟

این تعبیر نکته ای دارد. در قرآن مجید در یک مورد برای دو شخص، کلمه «آیه» به صورت مفرد آمده است، آن جا که می‌فرماید:

(وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً) ۱۰۵

ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش را نشانه ای (از عظمت و قدرت خود) قرار دادیم.

چرا خداوند نفرمود: «آیتین»؟

راغب اصفهانی می‌گوید:

لأن كل واحد صار آية بالآخر؛ ۱۰۶

چون هر کدام از حضرت عیسی و حضرت مریم نشانه ای برای دیگری شدند.

یعنی به دنیا آمدن حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر از جهتی و حامله شدن حضرت مریم علیها السلام بدون شوهر از جهت دیگر، آیت و نشانه الاهی است.

پس یک داستان است؛ از جهتی به حضرت عیسی علیه السلام مرتبط است و از جهت دیگر به حضرت مریم علیها السلام ارتباط دارد. لذا کلمه «آیه» به صورت مفرد آمده است.

در مورد ما نیز همین گونه است، به این بیان: درست است که ائمه علیهم السلام دوازده فرد هستند، ولی آن‌ها یک برنامه دارند، گفتار، کردار، دعوت و هدایتشان یکی است. از این رو است که ما به همه ائمه علیهم السلام باید معتقد بشویم، گویی یک امام بیشتر نیست، چرا؟

۱۰۵ . سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۵۰.

۱۰۶ . مفردات غریب القرآن: ۳۳.

چون مقصد، امامت و مقتدی بودن آن هاست و در این جهت متحد هستند، و لذا ما در زمان امام دوازدهم به یازده امام پیشین نیز باید معتقد باشیم. و اگر کسی در زمان امام ششم - مثلاً - بوده باشد باید به امامت ایشان و پنج امام گذشته و شش امام بعدی نیز معتقد باشد.

بنابراین، امامتشان یک امامت، راهشان یک راه و دعوتشان یک دعوت است. از این رو بعضی از احکام را امام های بعدی به تدریج بیان فرموده اند و قرار است برخی از احکام را حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاورند و حال این که دین، یک دین است و چنان که پیش تر بیان شد که اگر حکمی را از یک امام شنیدیم می توانیم به امام دیگر نیز نسبت بدهیم؛ چرا که امامت، عصمت، حجیت و وجوب اطاعت مطلقه در همه آن بزرگواران به طور یکسان موجود است.

از طرفی، علامت و آیت بودنشان برای خداوند متعال نیز همین طور است؛ یعنی همه این بزرگواران راهنما هستند؛ گویی یک راهنما هستند که برای ما راه شناخت باری تعالی و بندگی خداوند متعال را که یک راه بیشتر نیست، نشان می دهند. در قرآن کریم می خوانیم:

(وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)؛^{۱۰۷}

و علامات و نشانه ها قرار داد (و هنگام شب و تاریکی) به وسیله ستاره آسمان مردم هدایت می شوند.

معلی بن خنیس گوید: امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

النجم، رسول الله صلی الله علیه وآله والعلامات الأوصیاء بهم یهتدون؛^{۱۰۸}

منظور از «ستاره» پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و منظور از «علامات» اوصیا و جانشینان او هستند که مردم به وسیله آن ها هدایت می شوند.

آری، ائمه علیهم السلام هدایت گر هستند، گرچه خودشان متعدد هستند، اما هدایتشان یک هدایت است. کشتی در شب تاریک به وسیله ستاره راه خود را به درستی طی می کند و به مقصد می رسد. بیابان گردان نیز که در بیابان ها نه جاذبه ای است و نه نشانه ای، از ستاره ها کمک می گیرند. چیزی که در ائمه علیهم السلام قابل توجه است این که آن بزرگواران هم به کشتی تشبیه شده اند و هم به ستاره. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رُكْبَانِهَا نَجَا؛^{۱۰۹}

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود نجات پیدا می کند.

در حدیث دیگری فرمودند:

۱۰۷ . سوره نحل (۱۶): آیه ۱۶.

۱۰۸ . تفسیر العیاشی: ۲ / ۲۵۵، حدیث ۸، تفسیر القمی: ۱ / ۳۸۳، بحار الأنوار: ۲۴ / ۸۱، حدیث ۲۴.

۱۰۹ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۴۳۵ از همین کتاب.

... فَإِنَّمَا مِثْلُ أَصْحَابِي فَيَكُمُ كَمِثْلِ النُّجُومِ، بِأَيِّهَا أُخَذَ اهْتِدَى وَبِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أُخِذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ... .

قیل: یا رسول الله! ومن أصحابک؟

قال: أهل بيتي؛^{۱۱۰}

... مثل اصحاب من در میان شما همانند ستارگانند؛ از هر کدام پیروی کنید هدایت خواهید یافت.

شخصی از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: ای رسول خدا! اصحاب شما کیانند؟

پیامبر فرمودند: اهل بیتم.

این حدیث در کتاب های اهل سنت بدون «قیل: یا رسول الله! من أصحابک؟ قال: أهل بيتي» نقل شده، اما جمع کثیری از بزرگان شان آن نقل را تکذیب کرده اند،^{۱۱۱} ولی متأسفانه یکی از علمای شیعه آن را در کتاب خود آورده و به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده است!!

فخر رازی از بعضی از مذکرین^{۱۱۲} نقل کرده که او در مقام جمع بین «حدیث سفینه» و «حدیث نجوم» چنین گفته است:

هم چنان که مسافر برای رسیدن به مقصد، به کشتی سالم و راهنمایی ستارگان نیاز دارد، مسلمانان نیز، هم به اهل بیت و هم به صحابه نیازمند هستند و همه را باید احترام و پیروی کنند.^{۱۱۳}

اما این کلام به علت عدم صحّت «حدیث نجوم» - بدون ذیل - و نیز به خاطر عدم عدالت همه صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله باطل است، بلکه صحیح آن است که اهل بیت علیهم السلام، هم سفینه هستند و هم ستاره راهنما.

چرا علامت مخزون؟

ائمه علیهم السلام «الآیة المخزونه» هستند، و این چگونه است که آن بزرگواران هم علامت هستند و هم مخزون. علامت بایستی ظاهر باشد. ما از این علامت ظاهر، به آن ملازمی که به راحتی درک نمی شود، پی می بریم.

در این آیه مبارکه به این امر اشاره شده است، آن جا که می فرماید:

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)^{۱۱۴}

خزائن و گنجینه های همه چیز نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

۱۱۰ . بصائر الدرجات: ۳۱، معانی الاخبار: ۱۵۶، حدیث ۱، الاحتجاج: ۲ / ۱۰۵، بحار الأنوار: ۲ / ۲۲۰، حدیث ۱.

۱۱۱ . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: حقیقت صحابه از سلسله پژوهش های اعتقادی، شماره ۲۵، از همین نگارنده.

۱۱۲ . در قدیم ایام افرادی در جایی که محل اجتماع مردم بود، مثل مسجد می نشستند و مطالبی را به راست یا دروغ نقل می کردند و به اصطلاح، مردم را به یاد خدا و قیامت می انداختند و موعظه می کردند، به این افراد مذکر می گفتند.

۱۱۳ . تفسیر رازی: ۲۷ / ۱۶۷.

۱۱۴ . سوره حجر (۱۵): آیه ۲۱.

مگر ما می توانیم بفهمیم اشیایی که خزینه اش نزد خداوند متعال است حدّ و حدودش چقدر است؟ در این آیه از آن چه نزد خداوند متعال است به خزینه تعبیر شده است. اما چیزهایی که به مردم داده شد، «بقدر معلوم» بوده و اندازه گیری شده که می فرماید:

(وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ)؛

ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

مقداری حساب شده از آن خزینه ها به خلائق افزوده گردیده است.

پس ائمه علیهم السلام آیه و علامت هستند، اما در عین حال شناخته شده نیستند؛ یعنی واقع ابعاد وجودی آن بزرگواران شناخته نشده است.

البته هر کسی به هر مقداری معرفت یابد برای او ائمه علیهم السلام به همان مقدار آیه هستند. در واقع آیه بودن آنان برای هر کسی دایره مدار استعداد در فهم، شناخت و معرفت اوست. لذا شناخت ائمه علیهم السلام و مراتب اشخاص در معرفت آنان مختلف است و همه ائمه را شناخته اند؛ اما هر کسی در حد خود و به قدر وسع خودش.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب کردند و فرمودند:

یا علی! ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا؛^{۱۱۵}

ای علی! هیچ کس خداوند را شناخت مگر من و تو، و هیچ کس مرا شناخت مگر خداوند و تو، و هیچ کس تو را شناخت مگر خداوند و من.

این نفی است و استثنا. آری، معرفت آن چنانی را فقط خداوند متعال، پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام دارند.

از طرفی طاعت و تعبد، فرع معرفت است. پس در پی آیت، معرفت و در پی آن، طاعت و عبادت خواهد بود که عبادت و بندگی خداوند و تعبد به ائمه علیهم السلام، فرع معرفت است.

ما باید ائمه علیهم السلام را بشناسیم تا برای ما آیتی باشند که خدا را بشناسانند، هم چنان که هر علامتی را خوب بشناسیم در واقع ذو العلامه را خوب شناخته ایم و با شناخت بیشتر، عبادت و اطاعت بیشتر خواهد شد و عبادت و اطاعت بیشتر، به قرب بیشتر خواهد انجامید و آثار و برکات متناسب آن مترتب خواهد شد.

معلوم شد که واقع ائمه علیهم السلام سرّ مخزون است و معرفتشان در حدّ اعلا برای ما مقدور نیست، ولی باید به اندازه استعدادمان سعی کنیم و قدم برداریم تا به اندازه وسعمان معرفت یابیم.

این معنای امامت است. به راستی معنای امامت، واقعیتی است که به راحتی نمی شود فهمید. حضرت امام

رضا علیه السلام می فرمایند:

... إن الإمامة أجلّ قدراً وأعظم شأناً وأعلى مكاناً وأمنع جانباً وأبعد غوراً من أن يبلغها الناس

بعقولهم أو ينالوها بأرائهم أو يقيموا إماماً باختيارهم...؛^{۱۱۶}

۱۱۵ . مختصر البصائر: ۱۲۵، تأویل الآیات: ۱ / ۱۳۹، حدیث ۱۸، مدینه المعاجز: ۲ / ۴۳۹، حدیث ۶۶۳

۱۱۶ . الکافی: ۱ / ۱۹۹، حدیث ۱، الأمالی، شیخ صدوق: ۷۷۴، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۲۱، حدیث ۴.

... به راستی که امامت قدرش والاتر، شأنش بزرگ تر، جایگاهش عالی تر منزلتش منیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند، یا به آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند...

امانت حفظ شده

وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ؛

شما امانت حفظ شده هستید.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را به صورت امانت در اختیار ما قرار داده است، اما امانتی بسیار سنگین که فرمود:

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...)^{۱۱۷};

ما امانت را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آن ها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید.

در روایتی در ذیل این آیه حضرت فرمودند:

هی ولایه امیر المؤمنین؛^{۱۱۸}

منظور از امانت، ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

خداوند متعال خود آن را حفظ کرده است. مگر قرآن کریم در میان این امت امانت نیست؟ خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

(وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)^{۱۱۹};

و همانا ما آن (قرآن را) صیانت و محافظت می کنیم.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را در بین مردم قرار داد، آنان با مردم نشست و برخاست داشتند. مردم به راحتی می توانستند به خدمت آن بزرگواران برسند. در اثر کوتاهی مردم بود که امام کاظم علیه السلام سال ها در زندان به سر بردند، مقصر مردم بودند.

اگر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دسترس مردم نیستند - تا به خدمتشان برسند؛ هم چنانی که اصحاب ائمه در زمانشان خدمت آن بزرگواران می رسیدند - مردم مقصر هستند. امام علیه السلام در بین مردم است، ولی خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را حفظ کرده است. حفظ ائمه فقط به سالم بودن جانشان نیست؛ بلکه حفظ آنان به حفظ شخصیت آن بزرگواران است.

۱۱۷ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۷۲.

۱۱۸ . الکافی: ۱ / ۴۱۳، حدیث ۲.

۱۱۹ . سوره حجر (۱۵): آیه ۹.

شخصیت هر کسی به مبانی اعتقادی، اعمال و اخلاق اوست و انسان در این سه بُعد نشان داده شده و شناخته می شود. اگر این سه بُعد در کسی جمع شد آن جا کمال شخصیت اوست. مرتبه بالای این ابعاد در ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد. آیا تا کنون کسی توانسته به شخصیت ائمه ما خدشه ای وارد کند؛ چه در مبانی اعتقادیشان، چه در افعال و تروکشان و چه در صفات و ملکاتشان؟

دشمنان اهل بیت نیز به این جهات در ائمه علیهم السلام اقرار می کنند و کسانی که پیرو اهل بیت نیستند نسبت به آنان خضوع می نمایند.

پس شخصیت ائمه علیهم السلام محفوظ است، گرچه شخصشان محفوظ نبوده و به شهادت رسیده اند. بنابراین، آن بزرگواران در اختیار ما هستند، اما خداوند متعال حافظ آن هاست.

البته پیروان پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام موظف هستند که در حفظ آن بزرگان کوشا باشند، خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛^{۱۲۰}

به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید!

حفظ حضرات ائمه علیهم السلام در این زمان به این است که:

۱. از «ولایت» محافظت بشود، ولایت ائمه علیهم السلام نزد ما امانت و گرانمایه ترین ودیعه است، که گذشتگان برای حفظش از جان و مال گذشتند تا محفوظ ماند و در اختیار ما قرار گرفت.

۲. محافظت بر شئون ائمه و شخصیت آن حضرات، در افعال، اقوال، صفات و مبانی اعتقادی به گونه ای باشد که موجب خدشه بر آنان نشود. از این رو در روایتی امام صادق علیه السلام فرمودند:

كونوا لنا زیناً ولا تكونوا علينا شیئاً؛^{۱۲۱}

برای ما زینت و مایه افتخار ما باشید، نه این که باعث سرافکنده‌گی ما نزد دشمنان ما باشید.

در روایت دیگری زید شحام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

يا زید! خالقوا الناس بأخلاقهم، صلّوا فی مساجدهم، وعودوا مرضاهم، واشهدوا جنائزهم، وإن استطعتم أن تكونوا الأئمة والمؤذنین فافعلوا، فإنکم إذا فعلتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفریة، رحم الله جعفرأ، ما كان أحسن ما یؤدّب أصحابه، وإذا ترکتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفریة، فعل الله بجعفر، ما كان أسوأ ما یؤدّب أصحابه؛^{۱۲۲}

ای زید! با مردم (اهل سنت) با آداب آنان معاشرت کنید، در مساجد آنان نماز بخوانید، از بیمارانشان عیادت کنید، بر جنازه هایشان حاضر شوید. اگر توانستید که پیش نماز آنان باشید و اذان گوی ایشان شوید، پس این کار را انجام

۱۲۰. سوره نساء (۴): آیه ۵۸.

۱۲۱. الأمالی، شیخ صدوق: ۴۸۴، حدیث ۶۵۷ بحار الأنوار: ۶۵ / ۱۵۱، حدیث ۶

۱۲۲. من لا یحضره الفقیه: ۱ / ۳۸۳، حدیث ۱۱۲۸، وسائل الشیعه: ۸ / ۴۳۰، حدیث ۱.

دهید؛ زیرا وقتی شما چنین رفتار کنید آنان می گویند: اینان از شیعیان جعفری مذهب اند، رحمت خداوند بر جعفر بن محمد باد که چه نیکو اصحاب خود را تربیت می کند و چون این رفتارهای شایسته را ترک گویند با خود می گویند: اینان شیعیان جعفری اند، خداوند او را جزا دهد که اصحاب خود را چه بد پرورش داده است.

آری، خداوند متعال تضمین کرده که ائمه علیهم السلام را از نظر شخصیت حفظ کند؛ هم چنانی که قرآن محفوظ است و هیچ کسی نتوانسته نسبت به قرآن مجید ایراد منطقی قابل بحث بگیرد.

نخستین کسی که در تاریخ اسلام شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را قبل از ائمه علیهم السلام هدف قرار داد و خواست شخصیت آن بزرگواران را از بین ببرد، معاویه بود. او دستور داد امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن کنند و نسبت های دروغ به ائمه علیهم السلام در زمان امویان توسط معاویه باب شد.

اما بزرگان امویان تصریح کرده اند که هر چه ما به اینان بد گفتیم این ها بیشتر عزیز و بزرگ شدند. از این رو معاویه تصمیم گرفت آن بزرگواران را به شهادت برساند، و این بود که حضرت امیر علیه السلام را با همکاری خوارج به شهادت رساندند. همین طور برای به شهادت رساندن امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهما السلام هر کدام جداگانه طرحی ریخت و هر دو فرقه خوارج و امویان با هم همکاری کردند.

خلاصه، خداوند متعال شخصیت ائمه اطهار علیهم السلام را چنان حفظ کرده که احدی نمی تواند تا روز قیامت کم ترین خدشه ای وارد کند.

البته حضرت امیر، امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام امویان را مفتضح و رسوا کردند که عمل هر سه بزرگوار مکمل هم دیگر بود و نه تنها در کیان بنی امیه؛ بلکه در کیان قبل از بنی امیه که آنان را سرکار آورده بودند، تزلزل شد.

از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السلام هم اکنون نیز با عزاداری سیدالشهداء مبارزه می کنند و می گویند: اقامه عزا بر سیدالشهداء علیه السلام موجب لعن بنی امیه و معاویه می گردد و اگر باب لعن معاویه باز شد، لعن، به مافوق وی نیز سرایت می کند.

پس حفظ عزاداری امام حسین علیه السلام جزء وظایف ماست.

باب آزمایش

وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَاً وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكًا؛

و شما دروازه آزمایش مردم هستید، کسی که به سوی شما آمد نجات یافت و آن که نیامد نابود شد.

ابتلا یعنی امتحان. راغب اصفهانی می گوید:

بلوته: أختبرته.

سپس می گوید:

إذا قيل: ابتلى فلان كذا وأبلاه، فذلك يتضمّن أمرين:

أحدهما: تعرّف حاله والوقوف على ما يجهل من أمره.

والثاني: ظهور جودته ورداءته.

وربما قصد به الأمان وربما يقصد به أحدهما.

فإذا قيل في الله تعالى بلا كذا، أو أبلاه، فليس المراد إلا ظهور جودته ورداءته دون التعرف

لحالته... إذ كان الله علام الغيوب، وعلى هذا قوله عزوجل: (وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ

فَأَتَمَّهُنَّ).^{۱۲۳}

و معنای «باب» معروف است که به محلّ دخول به مکانی مثل خانه، و به چیزی که وسیله رسیدن به علم است

نیز «باب» می گویند.

بر حسب روایات وارده، ائمه علیهم السلام ابواب «الله»، «الإيمان»، «العلم» و «التقى» هستند، و چنان چه کسی

بخواهد به خدا، دین، علم و دیگر حقایق برسد فقط از طریق ائمه علیهم السلام باید وارد شود و راه دیگری نیست، که

خداوند متعال می فرماید:

(وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا)^{۱۲۴};

و از درب خانه ها وارد شوید.

اما در این عبارات ائمه علیهم السلام باب امتحان مردم - که در همه امت ها ظهور دارد - قرار گرفته اند، و ظاهراً

اشاره است به آن چه در بنی اسرائیل واقع شده است.

قرآن مجید آن داستان را این گونه حکایت می کند:

(وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ

نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ

فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ)^{۱۲۵};

و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر (بیت المقدس) وارد شوید و از نعمت های فراوان آن، هر

چه می خواهید بخورید و از در (معبد بیت المقدس) سجده کنان وارد گردید و بگویید: «خدایا! گناهان ما را

بریز!» تا گناهان شما را بیامرزیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد. پس ستمگران، این سخن را که به

آن ها گفته شده بود، تغییر دادند؛ از این رو بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

۱۲۳ . مفردات غریب القرآن: ۶۱

۱۲۴ . سوره بقره (۲): آیه ۱۸۹.

۱۲۵ . همان: آیه های ۵۸ و ۵۹.

طبق این آیه به بنی اسرائیل فرمان داده شد که در حال سجود به این باب - که در بیت المقدس بود - وارد بشوند و از آن چه که از آن ها سر زده، عذرخواهی و استغفار کنند که در این صورت گناهان آن ها مورد مغفرت واقع می شود؛ اما بنی اسرائیل از این امر امتثال نکردند و چیز دیگری غیر از آن چیزی که به آن ها امر شده بود، گفتند و خداوند متعال بر آن ها عذاب نازل کرد.

امتحان در همه امت ها وجود داشت. در این امت نیز امتحان وجود دارد. قرآن مجید می فرماید:

(أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ)^{۱۲۶}

آیا مردم گمان کرده اند همین که بگویند: ما ایمان آورده ایم، به حال خود رها می شوند و امتحان نمی شوند؟ به تحقیق ما کسانی را که قبل از آن ها بودند آزمایش کردیم و به یقین خداوند به کسانی که راست می گویند و آن هایی که دروغ می گویند، علم دارد.

بنابر احادیثی که شیعه و سنی نقل کرده اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

يكون في هذه الأمة كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل و[حذو] القذة بالقذة.^{۱۲۷}

مفاد حدیث این است که دقیقاً آن چه که در بنی اسرائیل واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث مشهور، امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام را در این امت به باب حطه تشبیه کرده و فرمودند:

علی باب حطه؛^{۱۲۸}

علی باب حطه و آمرزش است.

پس بایستی برای امتحان ضابطه و ملاکی باشد که خوب از بد و راست گو از دروغ گو جدا شوند. این ضابطه در این امت، اهل بیت علیهم السلام هستند که آن بزرگواران میزان فاصل بین حق و باطلند.

البته قاعده عدل اقتضا می کند که خوبان به پاداش اعمالشان و خلاف کاران و گناه کاران نیز به سزای اعمالشان برسند و این دو یکسان نیستند؛ چرا که خلاف حکم عقل و قاعده عدل است که خداوند متعال گناه کار و فرمانبردار را یکسان قرار دهد و هر دو را یک جا ببرد.

پس ملاک برای تمییز و جداسازی، ائمه علیهم السلام هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین فرمودند:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا؛^{۱۲۹}

۱۲۶ . سوره عنكبوت (۲۹): آیه ۲ و ۳.

۱۲۷ . من لا يحضره الفقيه: ۱ / ۲۰۳، حدیث ۶۰۹ معانی الاخبار: ۳۳، تفسیر مجمع البیان: ۷ / ۴۰۵، بحار الأنوار: ۳۶ / ۲۸۴، تنبیح الموده: ۳ / ۲۸۳، این حدیث با اندکی تفاوت در تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۹۸ آمده است.

۱۲۸ . الأمالی، شیخ صدوق: ۱۳۳، حدیث ۱۲۶، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۱۹، حدیث ۳۹، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸، المعجم الصغير: ۲ / ۲۲.

۱۲۹ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۲۵ از همین کتاب.

همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جویند هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

پس قرآن و عترت میزان هستند که گمراهان از رستگاران باز شناخته شوند. بدیهی است که هر جا اهل بیت علیهم السلام باشند قرآن نیز در آن جا هست. پس می شود گفت: عترت، ملاک و باب حطه هستند؛ آن سان که در احادیث دیگر نیز به این معنا اشاره شده است.

از این رو در ذیل آیه (وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً)^{۱۳۰} بزرگان اهل سنت مانند دارقطنی، حاکم نیشابوری، طبرانی، ابوبکر بزار، ابونعیم اصفهانی و دیگران روایاتی در این زمینه نقل کرده اند. و در روایتی آمده است: سلیمان جعفری می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که درباره این آیه فرمود: امام باقر علیه السلام فرمود:

نحن باب حطتكم؛^{۱۳۱}

ما وسیله امتحان شما هستیم.

حدیث دیگری در منابع شیعه و اهل سنت آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل اهل بیته فیکم کمثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخل غفر له؛^{۱۳۲}

مثل اهل بیت من در میان شما امت همانند باب حطه در بنی اسرائیل است که هر کس وارد آن بشود خداوند گناهانش را می آمرزد.

و در بسیاری از روایات، تشبیه ائمه علیهم السلام به کشتی نوح علیه السلام و باب حطه در یک سیاق و یک سند آمده است که از جهتی حکم ائمه، حکم کشتی نوح است و از جهتی دیگر حکم باب حطه.^{۱۳۳}

چرا امتحان؟

بدیهی است که خداوند متعال فرد فرد خلائقش را می شناسد. در آیه مبارکه ای می فرماید:

(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)؛^{۱۳۴}

آیا آن کسی که موجودات را آفریده است از آن ها آگاه نیست؟ در حالی که او از دقیق ترین اسرار باخبر و نسبت به همه چیز عالم است.

آری، خداوند خودش خلائق را آفریده است و آن ها را می شناسد و می داند که چه چیز آفریده و چگونه آفریده است، پس چرا امتحان می کند؟

۱۳۰ . سوره بقره (۲): آیه ۵۸.

۱۳۱ . تفسیر العیاشی: ۱ / ۴۵، حدیث ۴۷، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۲۲، حدیث ۴۶، شواهد التنزیل: ۲ / ۱۵۸.

۱۳۲ . الغیبه، نعمانی: ۴۴، الأربعین ماحوزی: ۷۴، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۱۹، حدیث ۳۸، ینابیع الموده: ۲ / ۲۵۲.

۱۳۳ . ر.ک: کفایه الاثر: ۳۴، الأمالی، شیخ مفید: ۱۴۵، حدیث ۵، کنز الفوائد: ۲۱۵، بحار الأنوار: ۳۶ / ۲۹۲ و ۲۹۳، حدیث ۱۲۰، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸.

المعجم الصغیر: ۱ / ۱۴۰ و ۲ / ۲۲، المعجم الاوسط: ۶ / ۸۵، نظم درر السمطین: ۲۳۵.

۱۳۴ . سوره ملک (۶۷): آیه ۱۴.

در پاسخ می‌گوییم: خداوند متعال می‌خواهد به بندگان خود نمره بدهد و نتیجه اعمال هر کسی را به دست او بسپارد. پس باید بر هر کسی حجت اقامه کند و بر او حجت تمام شود که اهل ضلالت نگویند: ما چنین نبودیم. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛^{۱۳۵}

(ما پیامبران را برای هدایت مردم فرستادیم) تا حجت بر آن‌ها تمام شود و بهانه‌ای برای کسی وجود نداشته باشد.

بنابر آن چه گذشت ائمه علیهم السلام معیار، میزان و وسیله امتحان هستند. در روایتی آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ؛ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا، وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بغيرنا؛^{۱۳۶}

آزمون مردم نسبت به ما بزرگ است، هر گاه آن‌ها را فرا می‌خوانیم پاسخ نمی‌دهند و اگر رها کنیم به غیر ما هدایت نخواهند شد.

سخن مهمی است، حال این مردم، عجیب هستند. یعنی وسیله هدایت و نجات مردم ما هستیم، وقتی دعوتشان می‌کنیم نمی‌آیند و آن‌گاه که دعوتشان نکنیم کسی نیست آن‌ها را هدایت کند.

در روایت دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

أَلَا إِنَّكَ الْمَبْتَلِي وَالْمَبْتَلَى بكَ، أَمَا إِنَّكَ الْهَادِي لِمَنْ أَتَبَعَكَ، وَمَنْ خَالَفَ طَرِيقَتَكَ ضَلَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^{۱۳۷}

هان که تو مورد امتحان هستی؛ و به وسیله تو، امت امتحان خواهند شد. هان که تو هدایت‌گر پیروان خود هستی و هر کس خلاف راهت را برود تا روز رستاخیز گمراه است.

در توضیح این فراز، بیان دو نکته ضروری است:

۱. هر گونه هدایت، صلاح و نجات در دنیا و جهان آخرت به علم و دانش بستگی دارد، تا علم نباشد هدایت، نجات و صلاح نخواهد بود.

البته هر کسی به قدر وسع خود باید در پی علم و معرفت باشد، وگرنه کسی با جهل به جایی نمی‌رسد. گرچه رفتار خدا با جاهل قاصر غیر از رفتار او با جاهل مقصّر است. مقصّر از نظر شرعی و عقلی مذموم است.

پس همه امور مرهون علم هستند و هر کسی به قدر علمش قدر و منزلت دارد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

قِيمَةُ كُلِّ امْرَأٍ مَا يَحْسَنُهُ؛^{۱۳۸}

۱۳۵. سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

۱۳۶. الارشاد: ۲ / ۱۶۷ و ۱۶۸، كشف الغمّة: ۲ / ۳۳۹، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۵۳، حدیث ۲۵.

۱۳۷. مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۲ / ۵۵۵، الأمالی، شیخ طوسی: ۴۷۹، حدیث ۱۰۴۷، بحار الأنوار: ۳۸ / ۳۹، حدیث ۱۶.

ارزش هر کسی به چیزی است که آن را نیکو می داند.

از طرف دیگر، هر چه معرفت و علم انسان بیشتر شود ناگزیر مقامش بالاتر می رود.

۲. همه علوم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

پس همه هدایت ها، صلاح ها، نجات ها و توفیقات برای دنیا و جهان آخرت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و به توسط آن حضرت است.

پس اگر انسان هدایت، نجات، قرب و هر ارزش و هر شأن و مقامی را بخواهد باید به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برود. آن حضرت در حدیث مشهور فرمودند:

أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها؛^{۱۳۹}

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، هر کس بخواهد وارد این شهر بشود باید از دروازه آن عبور کند.

در قرآن مجید دو عنوان «مدینه» و «قریه» با دو معنای متفاوت آمده که هر جا از نظر معنوی ویران باشد به

قریه تعبیر می کند و می فرماید:

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)^{۱۴۰}

خداوند (برای آن ها که کفران نعمت و ناسپاسی از نعمت های خداوند می کنند) مثلی زده است که منطقه ای که در نهایت امن و امان بود و ساکنانش در آن با اطمینان و آرامش خاطر زندگی می کردند و (علاوه بر این نعمت معنوی) انواع روزی ها که مورد نیازشان بود از هر مکانی به سوی آن می آمد (نعمت های مادی)، اما آن ها به نعمت های (معنوی و مادی) خدا کفران کردند و خداوند نیز لباس گرسنگی و ترس را به خاطر کارهایشان بر اندام آن ها پوشاند.

و در آیه دیگری می فرماید:

(وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ)^{۱۴۱}

چقدر از آبادی ها را (بر اثر گناهان ساکنانشان) نابود کردیم که این عذاب دردناک ما در دل شب یا در وسط روز به سراغشان آمد.

و هر جا از نظر معنوی آباد باشد، به مدینه تعبیر می کند، گرچه از نظر مادی آباد نباشد، می فرماید:

(وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ)^{۱۴۲}

۱۳۸. نهج البلاغه: ۴ / ۱۸، حکمت: ۸۱، بحار الأنوار: ۱ / ۱۸۲، حدیث ۷۷.

۱۳۹. الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۷۲، حدیث ۲۹۸، الارشاد: ۱ / ۳۳، الأمالی، شیخ طوسی: ۵۷۷، حدیث ۱۱۹۴، بحار

الأنوار: ۲۹ / ۶۰۲، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۶، المعجم الكبير: ۱۱ / ۵۵، الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۲، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۹ / ۱۶۵،

الجامع الصغير: ۱ / ۴۱۵، کنز العمال: ۱۳ / ۱۴۷، حدیث ۳۶۴۶۳، فیض القدير: ۳ / ۶۰، حدیث ۲۷۰۵.

۱۴۰. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۱۲.

۱۴۱. سوره اعراف (۷): آیه ۴.

اهل شهر آمدند در حالی که به یک دیگر بشارت می دادند.

و در آیه دیگری می فرماید:

قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا؛^{۱۴۳}

گفتند: پروردگار شما از مدت خوابتان آگاه تر است، پس هم اکنون آن سکه ای را که با خود دارید به دست یکی

از افراد خودتان بدهید و او را به شهر بفرستید تا برود و ببیند کدام فروشنده غذای پاک تری دارد.

در حدیث مزبور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خودشان را به مدینه و جای آباد تشبیه کرده اند؛ جایی از همه جهات

معنوی که بشریت لازم دارد، آباد است، اما این شهر یک دروازه بیشتر ندارد که فقط از آن جا باید وارد شد. پس اگر

کسی می خواهد به آن منازل، مراتب و معانی برسد باید از دروازه آن شهر وارد بشود. قرآن کریم می فرماید:

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا؛^{۱۴۴}

و از درب خانه ها وارد بشوید.

پس هر کس به سوی اهل بیت علیهم السلام بیاید اهل نجات است و کسی که سراغ آنان نیاید، هلاک خواهد شد.

چه هلاکتی بالاتر از این که انسان از جهات معنوی در درجه صفر باشد؟

آیا به راستی مسیر کسانی که برای خود راه های دیگری اختیار کردند به کجا منتهی می شود؟ به واقع آن ها از

رسول خدا صلی الله علیه وآله منقطع هستند.

اینان برای گریز از این هلاکت، ناچارند در این حدیث تصرف کنند و برای آن ابواب متعددی جعل نمایند.

آن گاه که تحریف جواب نداد برای مدینه سقف، دیوار و محراب معین می کنند و می گویند: **وعثمان سقفا**

وعمر حیطانها!!^{۱۴۵}

آری، وقتی اهل سنت دیدند که خلفا لیاقت باب شدن برای مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله را نداشتند، این روایت

را جعل کردند و خودشان هم به مجعول بودن آن اقرار می کنند.

در تاریخ آمده است: حاکم نیشابوری در شهر نیشابور حدیث مشهور؛ بلکه متواتر «مدینه العلم» را روایت کرد،^{۱۴۶}

به خانه اش هجوم آوردند، در خانه اش را شکستند و کرسی درسش را شکستند و کتاب المستدرک او را خدشه دار

کردند و او خانه نشین شد.^{۱۴۷}

۱۴۲ . سوره حجر (۱۵): آیه ۶۷.

۱۴۳ . سوره کهف (۱۸): آیه ۱۹.

۱۴۴ . سوره بقره (۲): آیه ۱۸۹.

۱۴۵ . ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۲۰ / ۹، کشف الخفاء: ۱ / ۲۰۴، لسان المیزان: ۱ / ۴۲۳. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نجات الأزهار فی خلاصه

عبقات الأنوار: جلد دهم.

۱۴۶ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۶ و ۱۲۷.

۱۴۷ . نجات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار: مقدمه جلد دهم.

تذکر

ممکن است جمله: «من أتاكم نجا ومن لم يأتكم هلك» به جمله قبل متعلق باشد، و ممکن است یک جمله مستقل باشد.

به هر حال، این یک واقعیت است که روایات بسیاری بر آن دلالت دارد، و کافی است که این روایت را نقل کنیم: زراره می گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أخبرني عن معرفة الإمام منكم واجبه على جميع الخلق؟ فقال: إن الله تعالى بعث محمداً صلى الله عليه وآله إلى الناس أجمعين رسولاً وحجةً لله على جميع خلقه في أرضه، فمن آمن بالله وبمحمّد رسول الله واتّبعه وصدّقه، فإنّ معرفة الإمام منّا واجبه عليه، ومن لم يؤمن بالله وبرسوله ولم يتّبعه ولم يصدّقه ويعرف حقهما فكيف تجب عليه معرفة الإمام وهو لا يؤمن بالله ورسوله ويعرف حقهما؟ قال قلت: فما تقول في من لا يؤمن بالله ورسوله ويصدّق رسوله في جميع ما أنزل الله، أيجب على أولئك حق معرفتكم؟ قال: نعم، أليس هؤلاء يعرفون فلاناً وفلاناً؟ قلت: بلى.

قال: أتري أنّ الله هو الذي أوقع في قلوبهم معرفة هؤلاء؟ والله ما أوقع ذلك في قلوبهم إلا الشيطان، لا والله ما ألهم المؤمنين حقنا إلا الله؛^{۱۴۸}

به امام باقر عليه السلام عرض کردم: به من بفرمایید آیا معرفت امام از شما خاندان بر تمام خلق واجب است؟ فرمود: خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه وآله را بر تمام مردم به عنوان رسول و حجت خدا بر همه آفریدگانش در روی زمین مبعوث فرمود. پس هر کس به خدا و به محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورد و از او پیروی کند و او را تصدیق نماید معرفت امام از ما خاندان بر او واجب است و کسی که به خدا و رسولش ایمان نیاورد و از او پیروی نکند و او را تصدیق ننماید و حق خدا و رسولش را نشناسد، چگونه معرفت امام بر او واجب باشد در صورتی که به خدا و رسولش ایمان نیاورده و حق آن ها را نشناخته است؟ گفتم: پس چه می فرمایید در باره کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده و پیامبر را نسبت به آن چه خدا بر او نازل کرده باور دارد، آیا بر چنین اشخاص حق معرفت شما لازم است؟

فرمود: آری، مگر اینان به فلان و فلان معرفت ندارند؟

عرض کردم: چرا؟

فرمود: مگر عقیده داری که خدا معرفت فلان و فلان را در دل ایشان انداخته است؟ به خدا سوگند، آن را کسی جز شیطان در دل ایشان نینداخته است، نه به خدا سوگند، حق ما را کسی جز خدا به مؤمنان الهام نکند.

۱۴۸ . الکافی: ۱ / ۱۸۰، حدیث ۳.

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ.

سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ، وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ، وَفَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ، وَآمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ، وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ، وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ. مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ، وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ.

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَجَارَ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ، وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِبْتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَ لَكُمْ بَعْرُشَهُ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَ لَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ، طِيباً لِيَخْلُقَنَا، وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا، وَتَرْكِيَةً لَنَا، وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا، فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَمَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ.

شما مردم را به سوی خدا فرا می خوانید، به سوی او راهنمایی می کنید، او را باور دارید و برای او تسلیم هستید، به فرمان او عمل می کنید، به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید.

کسی که ولایت شما را پذیرفت، سعادتمند شد و آن که با شما دشمنی ورزید نابود گشت. کسی که شما را انکار کرد، ناامید شد و آن که از شما جدا شد، گمراه گردید. هر آن که به شما تمسک جست کامیاب گردید و آن که به شما پناه آورد، ایمن گشت. آن که شما را تصدیق کرد، سالم ماند و آن که به دامن شما چنگ زد هدایت یافت.

کسی که از شما پیروی کند، جایگاه او بهشت است و آن که با شما مخالفت ورزد، آتش دوزخ جای اوست. هر کس شما را انکار کند، کفر ورزید و هر کس با شما جنگید شرک ورزید، هر کس حکم شما را نپذیرفت، در پست ترین طبقه دوزخ خواهد بود.

گواهی می دهم که این جایگاه برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود. به راستی که ارواح شما، نور شما و سرشت شما یکی است که پاک و پاکیزه هستید و خداوند شما را نورهایی آفرید. پس شما را به گرد عرش خود گردانید تا آن گاه که به وسیله شما بر ما منت نهاده و شما را در خانه هایی قرار داد که خداوند اجازه فرمود که والا باشند و نام خدا در آن ها برده شود.

خداوند، صلوات بر شما و دوستی شما را - که ما را بدان ممتاز ساخت - موجب پاکیزگی آفرینش ما، طهارت جان های ما، تزکیه ما و کفاره گناهان ما قرار داد. از این رو ما در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ، حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَلَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ، وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَلَا يَطْمَعُ فِي إِذْرَاكِهِ طَامِعٌ؛ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلِكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا صَدِيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ، وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ، وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ، وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَهُ أَمْرِكُمْ، وَعَظَمَ خَطْرِكُمْ، وَكَبَرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ، وَصَدَّقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَثَبَّتَ مَقَامِكُمْ، وَشَرَّفَ مَحَلَّكُمْ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرَّامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَخَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ.

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، به والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند؛ همان جا که هیچ فردی بدان نرسد و هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و هیچ پیش روی کننده ای بر آن پیشی نگیرد و هیچ طمعکاری به ادراک آن طمع نوزد. تا آن جا که هیچ فرشته مقرب، هیچ پیامبر مرسل، هیچ صدیقی، نه شهیدی، نه عالمی، نه جاهلی، نه پست و نه ارجمندی، نه مؤمن شایسته و نه بدکار فاسدی، نه جبار عنادورزی، نه شیطان سرکشی و نه خلقی که در میان این ها حضور دارند؛ نماند مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر، عظمت، بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت و مقرب بودن شما را به او شناساند.

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ، وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ، وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْتَدُّونَ، وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ؛

شما مردم را به سوی خدا فرا می خوانید، به سوی او راهنمایی می نمایید، او را باور دارید، برای او تسلیم هستید، به فرمان او عمل می کنید، به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید.

پیش از ورود در شرح این فراز تذکر سه نکته ضروری است:

۱. پیش تر این معانی در زیارت جامعه آمده، آن جا که خواندیم:

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاءِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاهِ... .

ولکن در این فراز خصوصیتی هست که قبلاً گفته نشده است، در گذشته «دعوت» بود، اما در این جا می گوییم: «فقط به سوی خدا دعوت می کنید» و هم چنین جمله های دیگر، لذا در هر جمله از جمله های این فراز به جار و مجرور متقدم است که بر حصر دلالت می نماید، پس تکرار لازم نمی آید.

۲. تمام جمله های این فراز به صیغه فعل مضارع است، و در جای خود بیان شده که فعل مضارع بر دوام و استمرار دلالت دارد.

۳. همه ضمائر این فراز به خداوند متعال برمی گردد، و خلاصه مضمون این است که حضرات ائمه علیهم السلام محو خدا و واسطه بین خلق و باری تعالی هستند.

پس ائمه علیه السلام هرگز مردم را به سوی خودشان دعوت نکردند، خودشان را در عرض خدا قرار ندادند و اساساً در برابر او خودی نداشتند؛ بلکه هر چه می خواستند برای خدا و هر چه می کردند امر خدا و تمام احکامشان قول خدا بوده است. آن ها می خواستند تمام توجه به سوی خدا و نه غیر او، و فقط احکام او مورد اجرا و عمل قرار گیرد. در واقع، ائمه علیهم السلام واسطه بین خدا و خلق و همواره این چنین بوده و هستند.

فراخوانان به سوی خدا

ما در مباحث امامت گفته ایم که ائمه علیهم السلام همه وظایف و مسئولیت های رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر عهده داشتند، و بدین جهت باید واجد تمام صفات و مقامات آن حضرت - به جز نبوت - باشند.

یکی از وظایف حضرت رسول، دعوت الی الله است که در قرآن مجید آمده:

(وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ...)^{۱۴۹}

و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم.

در آیه دیگری خداوند به آن حضرت فرموده:

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)^{۱۵۰}

۱۴۹. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۶.

بگو: این راه من است، من و پیروانم، با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم.
همین وظیفه را ائمه علیهم السلام داشته اند. در تفسیر آیه (وَمَنْ اتَّبَعْنِي) آمده است: سلام بن مستنیر گفت: امام
ابوجعفر علیه السلام فرمود:

ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِمَا؛^{۱۵۱}

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام و جانشینان آن بزرگواران هستند.

این دعوت رأس همه دعوت ها و بهترین دعوت ها است، خدای متعال می فرماید:

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)؛^{۱۵۲}

چه کسی خوش گفتارتر است از آن که به سوی خدا دعوت می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید:
من از مسلمانانم؟!

به راستی چه کسی بهتر از ائمه اطهار علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را بهتر به سوی خدا دعوت
کرده؟ و چه کسی چون ائمه علیهم السلام عمل صالح داشته است؟
آری، آن بزرگواران سادۀ المسلمین هستند و از این رو در تفسیر آمده که مقصود از این آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام
است.^{۱۵۳}

و اگر مراد از (وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) مقام تسلیم باشد که فرمود:

الإسلام هو التسليم؛^{۱۵۴}

اسلام، همان تسلیم است.

باز ائمه علیهم السلام در رأس اهل تسلیم هستند که «وله تسلّمون».

ائمه و مقام تسلیم

ائمه علیهم السلام مردم را به طرف خداوند متعال دلالت و هدایت می کنند و تسلیم خداوند متعال هستند. مقام
تسلیم، مقام عجیبی است که در کتاب های اخلاقی در مکتب اهل بیت علیهم السلام شرح مفصّلی دارد.
وقتی انسان تسلیم خداوند متعال باشد، در مقابل باری تعالی صفر؛ یعنی محو خداوند متعال خواهد بود. در این
صورت اراده، گفتار و کردار او الهی خواهد بود و چنین فردی هرگز از تنهایی وحشت و دل تنگی نکرده و روی گردانی
مردم از او، اثری نخواهد داشت.

در روایتی آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود:

۱۵۰ . سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۸.

۱۵۱ . الکافی: ۱ / ۴۲۵، حدیث ۶۶، مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۴۸۶، بحار الأنوار: ۲۴ / ۲۱، حدیث ۴۲.

۱۵۲ . سوره فصلت (۴۱): آیه ۳۳.

۱۵۳ . ر.ک: تفسیر العیاشی: ۱ / ۲۱۲، ضمن حدیث ۱۷۹.

۱۵۴ . نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۱۲۵.

جهلوا - والله - أمر الله وأمر أوليائه معه، إنَّ المراتب الرفيعة لا تنال إلا بالتسليم لله جل ثناؤه،
وترك الاقتراح عليه، والرضا بما يدبرهم به...؛^{١٥٥}

به خدا سوگند، اینان از کار خدا و دوستان او غافلند، به مقام های بلند نمی توان رسید مگر با تسلیم در مقابل
خدای متعال و ترک اظهار نظر و رضا به آن چه او صلاح می داند... .

آری، مقام تسلیم از مقام رضا نیز بالاتر است، از این رو ائمه علیهم السلام چیزی از خود ندارند؛ بلکه به فرمان خدا
عمل می کنند، به سوی او ارشاد و به گفتار او حکم می نمایند.

اگر انسان به این مقام و مرتبه برسد به بالاترین مقام رسیده است. این مقامات کجا و حال مخالفان ائمه علیهم
السلام کجا؟!!

وقتی ائمه علیهم السلام چنین تسلیمی داشته باشند که ارشادشان، دعوت به سوی خداوند متعال باشد، قولشان، قول
او و اراده شان اراده او باشد، اصلاً همه اش خدا خواهد بود و غیر خدا اصلاً نقشی نخواهد داشت. این است که در
آن هایی که ادعا می کنند و مکتب هایی برای خودشان دایر کرده اند و یا کسانی که ائمه دیگری برای خودشان
ساخته اند، خبری نخواهد بود.

ما پیش تر گفتیم که دو راه بیشتر نداریم: یا راه خدا و یا راه شیطان. نمی شود راه سوئی به صورت مستقل یا
مرکب از این دو راه، تصویر کرد.

راهنمایان به سوی خدا

ائمه علیهم السلام فقط به سوی خدا راهنما هستند، پیش تر خواندیم که «أدلاءً على صراطه».

دلالت بر خداوند و راه او به طور مطلق از خصوصیات ائمه اطهار علیهم السلام است؛ زیرا - هم چنان که عبارت
اطلاق دارد - همه اقوال، افعال و حالات آن بزرگواران فقط بر خدا دلالت داشته، به خصوص حالاتشان - از عبادات و
غیر آن - البته تأثیر افعال و حالات در راهنمایی به سوی خدا و هدایت به حق، از اقوال بیش تر است. از این رو به ما
فرموده اند:

كونوا دعاءً لنا بغير ألسنتكم؛^{١٥٦}

با غیر زبانتان فراخوان مردم به سوی ما باشید!

عاملان به امر الاهی

افعال، اعمال و حالات ائمه علیهم السلام همواره فقط به امر خدا بوده، چنان که خدای متعال در قرآن مجید
می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)؛^{١٥٧}

١٥٥ . الأملی، شیخ صدوق: ٥٣٩، بحار الأنوار: ٢٢ / ٤٦.

١٥٦ . حاشیة مجمع الفائدة والبرهان: مقدمه.

١٥٧ . سوره انبیاء (٢١): آیه ٢٦ و ٢٧.

آن‌ها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و همراه به فرمان او عمل می‌کنند.

ائمه اطهار علیهم السلام فقط به امر خدا عمل می‌کنند، نه به امر غیر خدا و یا مطابق میل خود. بنابراین - چنان که در گذشته گفتیم - افعال ائمه علیهم السلام به خدا نسبت داده می‌شود، و این معنا شواهد بسیاری در قرآن و روایات دارد، از جمله در آیه مبارکه می‌فرماید:

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)؛^{۱۵۸}

و این تو نبودی (ای پیامبر! که خاک و سنگ به صورت آن‌ها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت!

حتی خداوند متعال در مورد بیعت با رسول الله صلی الله علیه وآله، فرموده:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...)؛^{۱۵۹}

کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند...

حاکمان به قول خدا

البته حکم ائمه علیهم السلام به قول خداوند متعال است؛ نه مطابق میلشان و نه بر اساس قیاس و استحسان؛ هم چون ارباب مذاهب دیگر که حکومت‌ها تأسیس کرده و از آن‌ها پشتیبانی کردند که بر اهل فضل و تحقیق پوشیده نیست. رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام مؤید من عند الله بودند، و همین است که خداوند فرموده:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا)؛^{۱۶۰}

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!

از این رو در ذیل آیه امام صادق علیه السلام چنین می‌فرماید:

لا والله، ما فوض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله صلی الله علیه وآله وإلى الأئمة علیهم السلام. قال عز وجل: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا) وهي جارية في الأوصياء علیهم السلام؛^{۱۶۱}

نه، به خدا سوگند، هرگز خداوند به کسی جز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام واگذار ننموده است. خداوند متعال می‌فرماید: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان

۱۵۸ . سوره انفال (۸): آیه ۱۷.

۱۵۹ . سوره فتح (۴۸): آیه ۱۰.

۱۶۰ . سوره نساء (۴): آیه ۱۰۵.

۱۶۱ . الکافی: ۱ / ۲۶۸، حدیث ۸، الاختصاص: ۳۳۱، بحار الأنوار: ۱۷ / ۶ حدیث ۶

مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!» این مطلب در باره اوصیای پیامبر علیهم السلام نیز جاری است.

چنان که گذشت، این فراز از زیارت جامعه در مقام بیان این است که ائمه علیهم السلام هر آن چه می گویند و انجام می دهند فقط از خدا و برای خدا است. از این رو هر کس از ایشان اطاعت و متابعت کند خدا را اطاعت کرده، و به این ترتیب حضرات ائمه واسطه بین خلق و خالق متعال هستند.

این معنا به تعبیرهای گوناگون هم چون: وسیله، سبب، حبل، نجم، آیه، رایه، عَلم و... وارد شده است. برای مثال در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ كَلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ؛^{۱۶۲}

همانا ما (اهل بیت) مانند ستارگان آسمان هستیم، اگر یکی غروب کند دیگری طلوع می نماید.
در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)^{۱۶۳}؛^{۱۶۴}

ما همان ریسمان خدا هستیم؛ آن خدایی که در قرآن می فرماید: «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید».

در حدیثی دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

... نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْوَصْلَةُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ؛^{۱۶۵}

ما وسیله به سوی خدا، رساننده به رضوان او هستیم.

آن حضرت در سخن دیگری می فرماید:

... يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ، نَيْطٌ لِحِمَكِ بِلِحْمِي وَدَمَكِ بَدْمِي، وَأَنْتَ السَّبَبُ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ بَعْدِي، فَمَنْ جَحَدَ وَلَايَتِكَ قَطَعَ السَّبَبَ الَّذِي فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَكَانَ مَاضِيًا فِي الدَّرَكَاتِ؛^{۱۶۶}

ای علی! تو از من هستی و من از تو، گوشت و خون تو با گوشت و خون من مخلوط شده است، بعد از من تو واسطه و سبب ارتباط خدا با مخلوقات او هستی. پس کسی که ولایت تو را انکار کند آن واسطه ارتباط بین خود و خدا را قطع کرده است و جایش در درکات جهنم خواهد بود.

آری، آن بزرگواران همواره انسان ها را فقط به سوی خداوند متعال فرا می خواندند و ربط می دادند.

۱۶۲ . الکافی: ۱ / ۳۲۸، حدیث ۸، الغیبه، نعمانی: ۱۵۶، حدیث ۱۷، بحار الأنوار: ۵۱ / ۱۳۸، حدیث ۷.

۱۶۳ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۳.

۱۶۴ . العمدة: ۲۸۸، حدیث ۴۶۷، بحار الأنوار: ۲۴ / ۸۳، حدیث ۳، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۶۹، حدیث ۱۸۷، نهج الایمان: ۵۴۷، ینابیع الموده: ۱ / ۳۵۶، حدیث ۱۰.

۱۶۵ . بحار الأنوار: ۲۵ / ۲۳، حدیث ۳۸.

۱۶۶ . کتاب سلیم بن قیس: ۳۷۸، بحار الأنوار: ۲۲ / ۱۴۸، حدیث ۱۴۱ با اندکی تفاوت.

ثمره پیروی از ائمه سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ؛

کسی که ولایت شما را پذیرفت، سعادتمند شد.

تا کنون بحث ما در حالات، صفات و مقامات ائمه علیهم السلام بود. در این فراز بحث ما در این است که نتیجه رفتار با ائمه علیهم السلام چگونه است؟

چگونه افراد با ائمه علیهم السلام رفتار کردند؟ نتیجه رفتارشان چه چیزی شد؟ و نتایج احوالات آن ها چه خواهد بود؟!

پیش تر گفتیم که ائمه علیهم السلام شاخص، معیار، میزان و آیت خدا و علم و راهنما هستند. بنابراین، اراده امام، اراده خداوند متعال، گفتار او گفتار خدا و کردار او کردار خداوند است.

اشخاص در رویایی با ائمه علیهم السلام از نظر اعتقادی و عملی و نتیجه آن، دو دسته اند:

۱. نیک بختان،

۲. بد بختان.

دسته ای از مردم کسانی هستند که با ائمه علیهم السلام رفتار درستی داشتند، از آنان پیروی نموده و به وظیفه خودشان عمل کردند. البته مراتب اینان مختلف است، چنین افرادی اهل سعادت و نتیجه آن، سعادتمند بودن آن هاست.

انسان یا سعید است و یا شقی؛ چرا که دو راه بیشتر نیست، و هر راهی هم نتیجه خودش را دارد. قرآن مجید نیز همین را می گوید، در آیه ای می فرماید:

(يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ)؛^{۱۶۷}

هنگامی که آن روز (قیامت) فرا رسد هیچ کس جز به اراده و اجازه پروردگار سخن نمی گوید، پس گروهی از این ها بدبختند و گروهی نیک بخت.

در آیه مبارکه دیگر می خوانیم:

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)؛^{۱۶۸}

ما راه را به او نشان دادیم یا می پذیرد و یا روی برمی گرداند.

بنابراین، سرسخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز نمی توانند بگویند که نتیجه پیروی ائمه علیهم السلام جهنم است؛ بلکه همه اقرار می کنند که پیروان آن بزرگواران نیک بخت گشتند.

پس نتیجه پیروی واقعی از اهل بیت علیهم السلام سعادت، خوشبختی، حسن عاقبت و نجات در جهان آخرت و ورود به بهشت خواهد شد. قرآن کریم می فرماید:

۱۶۷ . سوره هود (۱۱): آیه ۱۰۵.

۱۶۸ . سوره دهر (۷۶): آیه ۳.

(وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِالْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا ...)؛^{۱۶۹}

و اما آن ها که سعادت‌مند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند.

چرا؟ چون ائمه واسطه، سبب و رابط هستند، همه اقوال و افعالشان الهی است، کلامشان، کلام خدا و فعلشان، فعل خداست. پس اطاعت و تبعیت از ایشان «سعادت» و مخالفت با آنان «شقاوت» خواهد بود. نکته قابل ذکر این که سعادت، همواره مقابل شقاوت است؛^{۱۷۰} ولی در زیارت جامعه مقابل هلاکت آمده است و بین شقاوت و هلاکت تفاوت است. شاید به این صورت باشد که شقاوت، یعنی بدحالی، اما هلاکت، مساوی با نیستی و نابودی است.

بنابر آن چه گذشت، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام رفتار نیکویی داشتند و از آنان پیروی کردند فائز و پیروز شدند.

از قرآن مجید استفاده می شود که فوز، از سعادت بالاتر است. پس اگر کسی از آنان پیروی کند، سعادت‌مند است. اما اگر کسی به اهل بیت علیهم السلام تمسک کند و از آن ها جدا نشود و ملازم آنان باشد به مقام فوز رسیده است. البته هر فائزی سعادت‌مند است، اما هر سعادت‌مندی اهل فوز نیست؛ چرا که فوز مقام بالاتری است. در قرآن کریم این گونه می خوانیم:

(إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * خَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا * وَكَأَسَا دِهَاقًا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نَغْوًا وَلَا كِدَابًا * جَزَاءً مِمَّنْ رَّبَّكَ عَطَاءً حِسَابًا)؛^{۱۷۱}

همانا برای پرهیزکاران خیر و سعادت و پیروزی است که نتیجه آن، باغ های سرسبز که دارای نهرهایی است با انواع انگورها و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال و جام هایی که لبریز از نوشیدنی های پاک است که در آن جا، نه سخن لهو و بیهوده می شنوند و نه دروغی، این ها پاداشی حساب شده و کافی از جانب پروردگارت هستند که به آن ها داده شده است.

در این جا مناسب است از منابع غیر شیعی حدیث نقل کنیم:

ابوالقاسم طبرانی به سند خود آورده که حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله عشية عرفه فقال: إن الله باهى بكم وغفر لكم عامةً ولعلی خاصةً، وإني رسول الله إليكم غير محاب لقرابتي، هذا جبريل يخبرني أن السعيد حق السعيد من أحب علياً في حياته وبعد موته، وأن الشقى كل الشقى من أبغض علياً في حياته وبعد موته؛^{۱۷۲}

۱۶۹ . سوره هود (۱۱): آیه ۱۰۸.

۱۷۰ . ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۴.

۱۷۱ . سوره نبا (۷۸): آیات ۳۱ - ۳۶.

۱۷۲ . المعجم الكبير: ۲۲ / ۴۱۵، حدیث ۱۰۲۶.

رسول خدا صلی الله علیه وآله شب عرفه نزد ما آمد و فرمود: به راستی خدا به شما مباحثات دارد همه شما را به طور عموم و علی را به طور خاص آمرزیده. من رسول خدا به سوی شما هستم و از راه دوستی و خویشاوندی نیستم. این جبرئیل است که به من خبر می دهد سعادت مند کامل کسی است که علی را در دوران زندگی او و پس از مرگش دوست بدارد و بدبخت کامل کسی است که علی را در دوران زندگی و پس از مرگ او دشمن بدارد. آن چه گذشت مختصری درباره سعادت اهل ولایت در جهان آخرت بود. اما ولایت اهل بیت علیهم السلام در دنیا نیز آثار مادی و معنوی دارد. به نظر می رسد بهترین و بالاترین این آثار تقوا و ورع است. از این رو در روایات شیعه و سنی امیرالمؤمنین علیه السلام به «امام المتقین» موصوف شده اند. در روایتی جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

یا جابر! ایکتفی من ینتحل التشیع أن یقول بحبنا أهل البيت؟ فوالله، ما شیعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه، وما كانوا یُعرفون یا جابر! إلا بالتواضع والتخشع والأمانة وکثرة ذکر الله والصوم والصلاة والبرّ بالوالدین والتعاهد للجیران من الفقراء وأهل المسکنه والغارمین والأیتام وصدق الحدیث وتلاوة القرآن وكف الألسن عن الناس إلا من خیر؛ وكانوا أمناء عشائرههم فی الأشياء. قال جابر: فقلت: یا بن رسول الله! ما نعرف الیوم أهدأ بهذه الصفه.

فقال: یا جابر! لا تذهبن بك المذاهب، حسب الرجل أن یقول: أحب علیاً وأتولاه ثم لا یكون مع ذلك فعلاً؟

فلو قال: إنی أحب رسول الله، فرسول الله صلی الله علیه وآله خیر من علیّ علیه السلام ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته ما نفعه حبه إیاه شیئاً.

فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، لیس بین الله و بین أحد قرابه، أحب العباد إلى الله عزوجل [وأکرهمه علیه] أتقاهم وأعملهم بطاعته.

یا جابر! والله، ما یتقرب إلى الله تبارک وتعالی إلا بالطاعة وما معنا براءة من النار ولا علی الله لأحد من حجه. من كان لله مطیعاً فهو لنا ولی، ومن كان لله عاصياً فهو لنا عدو. وما تنال ولایتنا إلا بالعمل والورع؛^{۱۷۳}

ای جابر! آیا همین بس است که گروهی نام خود را شیعه بگذارند و بگویند: ما اهل بیت را دوست می داریم؟ به خدا سوگند، شیعیان ما کسانی هستند که تقوا داشته باشند و از خدا اطاعت کنند.

ای جابر! شیعیان ما به تواضع و فروتنی و خشوع و امانت معروف هستند، آن ها همواره در یاد خدا هستند، نماز می خوانند، روزه می گیرند به پدر و مادر نیکی می کنند، با همسایگان فقیر و مستمند رفت و آمد می نمایند، به ورشکستگان می رسند، قرض داران را کمک می کنند، به یتیمان رسیدگی دارند، راست می گویند، قرآن تلاوت می نمایند، زبان از مردم باز می دارند و جز خیر نمی گویند و امینان خانواده های خود هستند.

جابر گوید: عرض کردم. ای فرزند رسول خدا! ما امروز اشخاصی به این صفات مشاهده نمی کنیم. فرمود: ای جابر! شما به کجا می روید؟ آیا شایسته است مردی بگوید: من علی علیه السلام را دوست می دارم، ولی بعد از این، اهل کار نباشد؟ اگر او می گوید: من رسول خدا صلی الله علیه وآله را دوست می دارم، باید بداند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از علی علیه السلام بهتر است. پس چرا از سیره رسول صلی الله علیه وآله پیروی نمی نماید و به سنت او عمل نمی کند باید بداند بدون عمل از محبت سودی نخواهد برد. پس تقوای خدا پیشه کنید و به دستورات او عمل نمایید، خداوند با هیچ کس نسبت و خویشاوندی ندارد، هر کس پرهیزگار باشد و از دستورات خدا اطاعت کند او محبوب خداوند است. ای جابر! به خداوند سوگند، هیچ بنده ای بدون اطاعت نمی تواند به خداوند نزدیک شود، ما براءت از آتش نداریم، هیچ کس نزد خداوند برهانی ندارد که با آن احتجاج کند. هر کس از خداوند اطاعت کرد او دوست ماست، و هر کس به خدا عصیان نمود دشمن ماست. به ولایت ما نخواهد رسید مگر به عمل و پارسایی. البتّه «ورع» از «تقوا» بالاتر است و در روایات آمده که شیعیان ما را از راه ورع بشناسید؛ یعنی مهم ترین علامت تشیّع، ورع است و ائمه علیهم السلام هم چنان به ورع توصیه داشته و با آن تربیت نموده اند. ابواسامه می گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود:

**عليك بتقوى الله والورع والاجتهاد وصدق الحديث وأداء الأمانة وحسن الخلق وحسن الجوار،
وكونوا دعاءً إلى أنفسكم بغير ألسنتكم وكونوا زيناً ولا تكونوا شيناً...؛^{۱۷۴}**

بر تو باد تقوای خدا، ورع داشته باش، عبادت را فراموش نکن، راست بگو، امانت ها را ادا نما، حسن خلق داشته باش و با همسایگان نیکی کن. مردم را به طرف خود بخوانید بدون این که زیانتان را به کار گیرید، موجب آبروی ما باشید و اعتبار ما را نگه دارید... .

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

**ليس منّا - ولا كرامة - من كان في مصر فيه مائة ألف أو يزيدون وكان في ذلك المصّر أحد
أورع منه؛^{۱۷۵}**

از ما نیست - و ارزشی ندارد - کسی که در شهری سکونت کند و در آن صد هزار نفر و یا بیشتر سکونت داشته باشند و در میان آن ها پرهیزگارتر از او باشد.

در سخن دیگری ابن رئاب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

**إنّا لا نعدّ الرجل مؤمناً حتى يكون بجميع أمرنا متّبِعاً مريداً. ألا ومن اتّباع أمرنا وإرادته الورع،
فتزینوا به یرحمکم الله...؛^{۱۷۶}**

۱۷۴ . الکافی: ۲ / ۷۷، حدیث ۹.

۱۷۵ . همان: ۷۸، حدیث ۱۰.

کسی را در شمار مؤمنان نمی‌شماریم جز هنگامی که به همه اوامر ما مطیع باشد. هان بدانید که ورع و پارسایی جزء اوامر ماست که اطاعت آن ضروری است. پس به زیور پارسایی خود را مزین سازید، خدایتان رحمت کند... . عمرو بن سعید بن هلال نیز در این باره روایتی دارد. او می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

أوصيني.

قال: أوصيك بتقوى الله والورع والاجتهاد، واعلم أنه لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه؛^{۱۷۷}

مرا سفارشی فرما.

فرمود: تو را به تقوای خدا، پاکدامنی و کوشش در عبادت سفارش می‌کنم. بدان که کوشش در عبادتی که با پاکدامنی همراه نباشد، سودی نخواهد داشت.

عبیدالله بن علی می‌گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

كثيراً ما كنت أسمع أبي يقول: ليس من شيعتنا من لا تتحدث المخدرات بورعه في خدورهن،

وليس من شيعتنا من هو في قريه فيها عشرة آلاف رجل فيهم من خلق الله أروع منه؛^{۱۷۸}

من از پدرم بسیار می‌شنیدم که می‌فرمود: از شیعیان ما نیست کسی که (در پارسایی به گونه‌ای نباشد که) زنان پرده‌نشین در میان پرده خویش از ورع او سخن گویند و از دوستان ما نیست کسی که در شهری باشد که ده هزار تن در آن باشند و پارساتر از او میان آن‌ها خدا خلق کرده باشد.

نتیجه دشمنی با ائمه

و هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ؛

و آن که با شما دشمنی ورزید نابود گشت.

در مقابل کلمه «سعد» کلمه «هَلَك» آمده و «من عاداكم» در مقابل «من والاکم» آمده است. راغب اصفهانی

درباره کلمه «هَلَك» می‌گوید:

الهلاك على ثلاثة أوجه: افتقاد الشيء عنك وهو عند غيرك موجود، كقوله تعالى: (هَلَكَ عَنِّي

سُلْطَانِيَّةً). وهلاك الشيء باستحالة وفساد، كقوله: (وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ) والثالث:

الموت...^{۱۷۹}

بنابراین، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته باشند نه تنها فاقد سعادتند؛ بلکه از بین می‌روند و نابود

می‌شوند... .

۱۷۶ . همان: حدیث ۱۳.

۱۷۷ . همان: حدیث ۱۱.

۱۷۸ . همان: ۷۹، حدیث ۱۵.

۱۷۹ . المفردات فی غریب القرآن: ۵۴۴.

از تقابل مذکور معلوم می شود که صرف «عدم موالاة» موجب «هلاکت» و «عداء» خواهد بود و در نتیجه: نبودن با اهل بیت علیهم السلام با هلاکت مساوی است. در حدیثی ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود:

سعد من أطاعک، وشقی من عصاک، وربح من تولاک، وخسر من عاداک، وفاز من لزمک، وهلک من فارقک...؛^{۱۸۰}

نیک بخت شد کسی که از تو پیروی کرد، بدبخت گشت کسی که از تو نافرمانی کرد، سود برد آن که تو را دوست داشت، و زیان دید کسی که با تو دشمنی نمود، کامیاب گشت آن که ملازم تو شد و نابود شد آن که از تو جدا گشت... .

«سعد من أطاعک»، چون «موالاة»، «اطاعت» را در پی دارد.

«خسر من عاداک»؛ زیرا «عداء» با حق، قطعاً «باطل» است، و خداوند متعال می فرماید:

(وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ)^{۱۸۱}؛

و آن جا باطل گرایان زیان خواهند کرد.

و «هلک من فارقک» کسی که با امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام مفارقت داشته باشد او «هالک» است؛ یعنی از بین رفته و در جهان آخرت نصیبی ندارد، هم چنان که قوم حضرت نوح علیه السلام که با او همراهی نکردند همگی هلاک شدند و در حدیث سفینه به این معنا تصریح شده، چنان که خواهد آمد.

منکران گمراه

وَ خَابَ مَنْ جَحَدَکُمْ؛

و کسی که شما را انکار کرد، ناامید شد.

لغویون واژه «جحد» را به معنای انکار گرفته اند، اما نه مطلق انکار؛ انکار با وجود یقین در قلب، راغب اصفهانی می گوید:

الجحود نفی ما فی القلب إثباته وإثبات ما فی القلب نفیه.^{۱۸۲}

در قرآن مجید آمده:

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا)^{۱۸۳}؛

و آن ها (معجزات) را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

۱۸۰ . فرائد السمطين: ۲ / ۲۴۳.

۱۸۱ . سوره غافر (۴۰): آیه ۷۸.

۱۸۲ . المفردات فی غریب القرآن: ۸۸ .

۱۸۳ . سوره نمل (۲۷): آیه ۱۴.

بنابراین، کلمه «جحد» از انکار اخص است. در این نوع انکار، انسان چیزی را به زبان انکار می کند در حالی که در قلب به آن یقین دارد.

واژه «خاب» یعنی چه؟

«خاب» از ماده «خبیه» گرفته شده است؛ یعنی ناامید شدن و بی نتیجه بودن. جوهری در این باره می گوید:

خَابَ الرَّجُلُ خَبِيئَةً: إِذَا لَمْ يَنْلِ مَا يَطْلُبُ.^{۱۸۴}

بنابراین، کسانی که امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام را از روی حسد، یا دشمنی و یا به جهت مقاصد دنیوی انکار کردند - در حالی که اگر به باطن خود مراجعه می کردند به امامت دیگری قائل نمی شدند - ناامید و پشیمان خواهند شد، زیرا حقیقت در قیامت روشن می شود و هر کسی عاقبت امر خود را خواهد دید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَإِنِّي سَأَسْأَلُكُمْ عَنْهُمَا...^{۱۸۵}

همانا من بین شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم، مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و من از شما خواهم پرسید که با آن دو چگونه رفتار کردید... .

پس رستگاری در دنیا و آخرت فقط در پیروی از قرآن و عترت است، و گرنه خسران و پشیمانی خواهد بود. پیش تر گفتیم که دو راه بیشتر وجود ندارد: یا راه هدایت است و یا راه ضلالت. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند که راه هدایت، راه تمسک به قرآن و عترت است، یعنی عدم تمسک به اینان و جدا شدن از آنان، با گمراهی برابر خواهد بود. و لذا در حدیث معراج آمده که خدای تعالی به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله فرمود:

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا، فَشَقَّقْتُ لَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي،

فَلَا أَذْكَرُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا ذَكَرْتُ مَعِيَ، فَأَنَا الْمُحْمَدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ.

ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ، فَاخْتَرْتُ عَلِيًّا، وَشَقَّقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ.

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَنْمَةَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورِي، وَعَرَضْتُ وَلايَتِكُمْ عَلَيَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الْأَرْضِ، فَمَنْ قَبْلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ جَعَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ.

يَا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ أَوْ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِيِ ثُمَّ أَتَانِي جَاهِدًا

لَوْلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يَقْرَبَ بَوْلَايَتِكُمْ...^{۱۸۶}

۱۸۴ . الصحاح، جوهری: ۱ / ۱۲۳.

۱۸۵ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۴۳۵ از همین کتاب.

ای محمد، من از میان همه مردم روی زمین تو را انتخاب کردم و نام تو را از نام خودم جدا ساختم. پس هر جا نام من ذکر می شود نام تو هم ذکر می شود. من محمود هستم تو محمدی.

بعد علی را از میان همه مردم انتخاب کردم و نام او را هم از نام خودم جدا ساختم. من اعلی هستم او علی است. ای محمد، من تو، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از نسل آن ها را از نور خودم آفریدم و ولایت شما را به همه اهل آسمان ها و زمین عرضه کردم. هر کس آن را پذیرفت در نزد من مؤمن است و هر کس انکار کرد کافر است.

ای محمد، اگر بنده ای از بندگانم مرا آن قدر عبادت کند که تمام گوشت هایش آب شود یا مانند مشک کهنه پوسیده باشد و به نزد من بیاید در حالی که ولایت شما را منکر باشد، من او را نمی آمرزم مگر این که به ولایت شما اقرار بکند... .

نتیجه جدایی از ائمه

وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ؛

و آن که از شما جدا شد، گمراه گردید.

مفارقت و جدایی از ائمه اطهار علیهم السلام مفارقت و جدایی از رسول الله صلی الله علیه وآله است. ابوذر رضی الله عنه

می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

یا علی، من فارقتی فقد فارقت الله ومن فارقتک یا علی، فقد فارقتی؛^{۱۸۷}

یا علی، کسی که از من جدا شود در واقع از خدا جدا شده و کسی که از راه و روش تو جدا شود در واقع از من جدا شده است.

آیا در گمراه بودن هر که از رسول الله صلی الله علیه وآله مفارقت کند، شکی وجود دارد؟

و از سوی دیگر، در احادیث صحیح آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علی مع الحق والحق مع علی؛^{۱۸۸}

علی با حق است و حق با علی.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

علی مع القرآن والقرآن مع علی؛^{۱۸۹}

علی با قرآن است و قرآن با علی.

آیا در گمراه بودن کسی که از «حق» و «قرآن» مفارقت کند، شک و تردید است؟

۱۸۶ . مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی: ۹۵، ینابیع الموده: ۳ / ۳۸۰.

۱۸۷ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۳.

۱۸۸ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۴۳۲ از همین کتاب.

۱۸۹ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۱۳۲ از همین کتاب.

ثمره چنگ زندگان

وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ؛

هر کس به شما تمسک جست کامیاب گردید.

منظور از «تمسک» همان «ملازمت» است، و فوز و رستگاری کسی که ملازم اهل بیت علیهم السلام باشد پرواضح

و احادیث در این زمینه بسیار است، از جمله:

در ذیل آیه مبارکه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^{۱۹۰} آمده:

الصَّادِقُونَ هُمُ مُحَمَّدٌ وَأَهْلُ بَيْتِهِ؛^{۱۹۱}

منظور از صادقان، همان محمد و اهل بیت اوست.

بنابراین، ما به ملازمت با محمد و آل محمد علیهم السلام مأمور هستیم.

در حدیث سفینه آمده:

إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛^{۱۹۲}

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود،

نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

از این روست که در احادیث بسیاری آمده:

عَلِيٌّ وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛^{۱۹۳}

علی و شیعیان او همان رستگاران هستند.

ایمن شوندگان

وَ آمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ؛

و کسی به شما پناه آورد، ایمن گشت.

نتیجه دیگر پیروی از اهل بیت علیهم السلام ایمنی در روز قیامت و روز حساب و جزاست. معلوم است که در آن جا

راه فراری وجود ندارد، اصلاً جایی نیست که انسان بتواند به آن جا پناه ببرد تا از عذاب الهی در امان باشد.

از این رو، اگر به حساب فردی رسیدگی شد و محکوم گشت که به جهنم برود کجا فرار کند؟ خداوند در وصف

قیامت می فرماید:

(مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ)؛^{۱۹۴}

۱۹۰ . سوره توبه (۹): آیه ۱۱۹.

۱۹۱ . الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی: ۱۳۸، مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۱۱۱، شواهد التنزیل: ۱ / ۲۶۲، حدیث ۳۰۷. برای آگاهی بیشتر رک: تشیید
المراجعات: ۲ / ۶۸ - ۷۷.

۱۹۲ . الصراط المستقیم: ۱ / ۲۰۹، بحار الأنوار: ۴۰ / ۷۶.

۱۹۳ . بشارة المصطفی: ۱۸۷، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۳۳، المناقب، خوارزمی: ۱۱۱، ینابیع الموده: ۲ / ۲۴۵.

۱۹۴ . سوره شوری (۴۲): آیه ۴۷.

در آن روز (قیامت) هیچ گونه پناه گاهی (در برابر عذاب الاهی) برای شما وجود ندارد.
آری، در روز قیامت راهی برای تحصیل امان نیست. مگر می شود از خدا و حکم او فرار کرد؟ در دعای کمیل
می خوانیم:

وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمِكَ؛^{۱۹۵}

و گریزی از سلطنت و حکم و فرمان تو نیست.

بنابراین، گرفتاران در آن جا چه باید بکنند و به کجا باید امیدوار باشند؟

امید فقط به خداوند متعال باید داشت. قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)^{۱۹۶}

تمام کارها و فرمان ها به دست خداوند است.

در آن جا حاکم مطلق خداوند متعال است. اگر انسان بخواهد امید نجاتی پیدا کند، باید به خدا پناه ببرد. قرآن

کریم می فرماید:

(وَذُنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ)^{۱۹۷}

و یقین پیدا کردند که پناه گاهی (از خشم خدا) جز از طریق بازگشت به سوی او نیست.

آری، در آن روز هیچ پناه گاهی وجود ندارد مگر این که انسان به خدا پناه ببرد و به او توسل کند، وگرنه راه

دیگری نیست. انسان باید یک راه پناه خدایی بیابد، از این روست که امیر مؤمنان علی علیه السلام در دعایی عرضه

می دارد:

اسْتَشْفَعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ؛^{۱۹۸}

تو را به درگاه خودت شفیع قرار می دهم.

یعنی به رحمت تو متوسل می شوم تا از خشم و غضب تو در امان باشم. امام سجّاد علیه السلام در ضمن دعای

عرفه به خداوند متعال عرضه می دارد:

يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ؛^{۱۹۹}

ای کسی که رحمتش از خشم و غضبش پیشی گرفته است.

وقتی انسان در روز قیامت درمانده و بیچاره شد، باید به خداوند متعال متوسل شود. در آن جا مقربان درگاه الاهی

از جانب حضرت باری تعالی اذن دارند که شفاعت کنند. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)^{۲۰۰}

۱۹۵ . اقبال الأعمال: ۳ / ۳۳۲ (در ضمن دعاء خضر علیه السلام معروف به دعای کمیل رضوان الله علیه).

۱۹۶ . سوره انعام (۶): آیه ۵۷ و سوره یوسف (۱۲): آیه ۴۰ و ۶۷

۱۹۷ . سوره توبه (۹): آیه ۱۱۸.

۱۹۸ . اقبال الأعمال: ۳ / ۳۳۱.

۱۹۹ . الصحیفه السجّادیه الجامعه: ۳۴۵، اقبال الأعمال: ۲ / ۱۰۸، بحار الأنوار: ۹۱ / ۳۸۶.

و هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر این که بدانند خداوند از او خشنود است.

سلامتی تصدیق کنندگان

و سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ؛

و کسی که شما را تصدیق کرد، سالم ماند.

سلامتی در این جا به معنای نجات است.

و مقصود از تصدیق، تصدیق عملی است.

تصدیق عملی؛ یعنی کسی به کسی از روی اعتقاد قلبی گوید: «تو راست می گویی» و مطابق قولش عمل کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمودند:

أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ؛^{۲۰۱}

من صدیق بزرگ هستم.

یعنی من کسی هستم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به طور عملی تصدیق کردم.

و هر کس نسبت به اهل بیت علیهم السلام این گونه باشد اهل نجات است و عاقبت او همان خواهد بود که قرآن

کریم می فرماید:

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ)^{۲۰۲}

به یقین، پرهیزکاران در باغ‌ها (ی بهشت) و در کنار چشمه‌ها هستند. (فرشتگان به آن‌ها می گویند: با سلامت

و امنیت به این باغ‌ها وارد شوید!

هدایت یافتگان

و هُدِيَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ؛

و آن که به دامن شما چنگ زد هدایت یافت.

اُثمه علیهم السلام «حبل الله» هستند، چنان که در ذیل آیه مبارکه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا)^{۲۰۳} از حضرت

صادق علیه السلام در کتب فریقین آمده:

نحن حبل الله؛^{۲۰۴}

ما همان حبل خدا هستیم.

پس کسانی که به اُثمه اطهار علیهم السلام چنگ زنند قطعاً مهتدی هستند.

۲۰۰ . سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۸.

۲۰۱ . کنز الفوائد: ۱۲۱، الاحتجاج: ۲ / ۱۴۶، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۶۰، حدیث ۳۷، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱ / ۳۰، الکامل: ۳ / ۲۷۴، تاریخ مدینه

دمشق: ۴۲ / ۳۳، تهذیب الکمال: ۱۲ / ۱۸، شماره ۲۵۳۷، تهذیب التهذیب: ۴ / ۱۷۹، شماره ۳۴۷ و

۲۰۲ . سوره حجر (۱۵): آیه های ۴۵ و ۴۶.

۲۰۳ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۳.

۲۰۴ . نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار: ۲ / ۶۰، ۲۵۳ و ۸ / ۳۳۳.

در حدیثی دیگر از سیدالشهداء علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فاطمه بهجه قلبی و ابناها ثمره فؤادی و بعلها نور بصری و الأئمة من ولدها أمانة ربی و حبله الممدود بینہ و بین خلقه، من اعتصم بهم نجا و من تخلف عنهم هوی؛^{۲۰۵}

فاطمه مایه آرامش دل من، دو فرزندش میوه دلم، همسرش نور چشم من هستند و پیشوایان از فرزندان او امنای پروردگار من و ریسمان متصل بین خدا و خلق هستند. هر کس به آن ها چنگ زند نجات می یابد و هر کس از فرمان آن ها تخلف ورزد سقوط می کند.

پاداش پیروان و سزای مخالفان

مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَأَلْجَتْهُ مَأْوَاهُ، وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالْتَأَّرَ مَثْوَاهُ؛

کسی که از شما پیروی کرد، جایگاه او بهشت است و آن که با شما مخالفت کرد، آتش دوزخ جای اوست. طبق آیات قرآن و روایات، ائمه علیهم السلام شاخص، علم، آیت، نشانه، معیار و میزان هستند. و ما بخشی از آن ها را در مباحث گذشته آورده ایم.

بنابراین، راه رسیدن به جنات نعیم اتباع و پیروی اهل بیت اطهار علیهم السلام، و بهشت فقط جای پیروان آن حضرات است، و هر کس بر خلاف آن ها باشد عاقبتش دوزخ خواهد بود، و این حقیقت را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به صورت های گوناگون به امت ابلاغ فرموده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اطاعت و تبعیت از امیرالمؤمنین علیه السلام را اطاعت و تبعیت خود و معصیت و مخالفت حضرت امیر را معصیت و مخالفت خود قرار داده و این معنا را علمای شیعه و سنی به اسانید خود روایت نموده اند: حاکم نیشابوری به سند صحیح از ابوذر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أطيعنی فقد أطيع الله، و من عصانی فقد عصی الله، و من أطيع علیاً فقد أطيعنی، و من عصی علیاً فقد عصانی؛^{۲۰۶}

کسی که از من اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است و کسی که از فرمان من سرپیچی نماید، در واقع از فرمان خدا سرپیچی کرده است و کسی که از علی اطاعت نماید، در واقع از من اطاعت کرده است و کسی که از فرمان علی سرپیچی نماید، در واقع از فرمان من سرپیچی کرده است.

در حدیثی دیگر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به عمّار فرمود:

فإن سلک الناس کلهم وادياً وسلک علی وادياً فاسلک وادی علی و خلّ عن الناس.

یا عمّار! إن علیاً لا یردک عن هدی ولا یدخلک فی ردی.

یا عمّار! طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله عزوجل؛^{۲۰۷}

۲۰۵ . فرائد السمطين: ۲ / ۶۶، الفصول المهمة: ۲ / ۱۱۷۰، ینابيع المودة: ۱ / ۲۴۳.

۲۰۶ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۱.

۲۰۷ . فرائد السمطين: ۱ / ۱۷۸، ینابيع المودة: ۱ / ۳۸۴.

اگر همه مردم به یک وادی بروند و علی در یک وادی دیگر ره سپارد، در وادی علی قدم بگذار و همه مردم را رها کن.

ای عمار! او تو را از هدایت خارج نمی کند و به ذلت، دلالت نمی نماید.

ای عمار! اطاعت از علی، اطاعت از من و اطاعت از من، اطاعت از خداوند متعال است.

و در حدیثی دیگر حضرتش به عبدالله بن مسعود فرمود:

أما والذي نفسي بيده، لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين؛^{۲۰۸}

سوگند به آن که جانم به دست قدرت اوست، اگر همه از او اطاعت کنید، به یقین همگی دسته جمعی وارد بهشت خواهید شد.

پس یا باید از راه خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام پیروی کرد، و یا از راه شیطان و هوای نفس. خدای متعال

می فرماید:

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى * يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى * وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى * فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى * وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى؛^{۲۰۹}

و هنگامی که آن حادثه هولناک و عظیم (قیامت) واقع شود، انسان به یاد سعی و کوشش و اعمال خویش (خوب و بد) می افتد و جهنم برای هر بیننده ای ظاهر و آشکار می گردد، اما آن کسی که در مقابل خداوند طغیان و سرکشی کرده و زندگی دنیا را بر همه چیز مقدم داشته، به یقین جهنم جایگاه اوست، و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسان بود و نفسش را از هواهای نفسانی باز داشته به یقین بهشت جایگاه و مأوی اوست.

دو راه، دو عمل، دو نتیجه و دو امام بیشتر نیست؛ یا امام هدایت گر و یا امام ضلالت و گمراه کننده و عاقبت

تبعیت از هر یک روشن است.

به تعبیر دقیق تر، یک راه بیشتر نیست و غیر آن هر چه باشد و رهبر، هر که باشد گمراهی است، آن راه، راه اهل

بیت که راه خدا و رسول است. از این رو است که همواره کسانی که اهل بیت علیهم السلام را قبول ندارند و خودشان

افرادی را به عنوان امام جعل کرده اند، در عین حال ادعا می کنند که پیرو اهل بیت علیهم السلام هستند.

ابن حجر مکی چون می داند که راه نجات، فقط در تبعیت و پیروی اهل بیت علیهم السلام است، در کتاب الصواعق

المحرقة به شیعیان می گوید: شما پیروان اهل بیت نیستید، ما پیرو آنان هستیم.^{۲۱۰}

فرق بین دو کلمه «مأوی» و «مئوی»

۲۰۸ . مجمع الزوائد: ۵ / ۱۸۵.

۲۰۹ . سوره نازعات (۷۹): آیات ۳۴ - ۴۱.

۲۱۰ . الصواعق المحرقة: ۱۵۳ و ۱۵۴.

آیا بین دو کلمه «مأویه» و «مثنویه» فرق است؟ هر دو کلمه در قرآن آمده، کلمه «مأوی» به اهل جهنم نیز تعبیر شده است، آن جا که می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى)؛^{۲۱۱}

و اما کسی که در مقابل خداوند سرکشی کند و زندگی چند روزه دنیا را بر همه چیز مقدم بدارد قطعاً جهنم جایگاه اوست.

کلمه «مثنوی» نیز درباره اهل جهنم آمده است. در آیه ای می خوانیم:

(أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ)؛^{۲۱۲}

آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟

و در آیه دیگری می خوانیم:

(قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ)؛^{۲۱۳}

به آن ها گفته می شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید چه بد سرانجام و عاقبتی است عاقبت متکبران.

بنابراین، کلمه «مثنوی» در جایی است که عاقبت امر انسان را نشان می دهد که در آن جا مستقر خواهد بود. راغب اصفهانی گوید:

التواء: الإقامة مع الاستقرار... وقال: (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ)؛^{۲۱۴}

یعنی عاقبت و فرجام امر انسان که نمی شود از آن جا نجات و خلاصی یافت. دوزخیان هر چه التماس و خواهش بکنند نجاتی نخواهند داشت.

منکران کفرورز

وَمَنْ جَحَدَكُمُ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمُ مُشْرِكٌ؛

و هر کس شما را انکار کند، کافر و هر کس با شما بجنگد مشرک است.

آری، کسی که شما ائمه را با علم باطنی به حقایقیت، انکار بکند و به طور عملی از دیگری پیروی نماید و مقام امامت شما را برای دیگری قائل شود کافر است؛ زیرا امامی را که از ناحیه خداوند متعال نصب شده، انکار کرده و از امامی که از ناحیه شیطان نصب شده، پیروی کرده است، و مقدم داشتن امام ضلالت گر بر امام هدایت گر در واقع مقدم داشتن شیطان بر خداوند متعال است.

۲۱۱ . سوره نازعات (۷۹): آیات ۳۷ - ۳۹.

۲۱۲ . سوره زمر (۳۹): آیه ۶۰.

۲۱۳ . همان: آیه ۷۲.

۲۱۴ . المفردات فی غریب القرآن: ۸۴.

اگر کسی علاوه بر این انکار، علیه امام بر حق و منصوب از جانب خدای سبحان قیام کند و شمشیر بکشد، مشرک خواهد بود.

حکم مشرک به اعتباری، از کافر بدتر است، چون هر مشرکی، کافر است، اما هر کافری، مشرک نیست. بنابراین، عقاب منکر امامت اهل بیت با عقاب کفار یکسان است هر چند به ظاهر مسلمان باشد، اما عقاب کسی که با امام بر حق بجنگد عقاب مشرکین است هر چند «لا إله إلا الله» بگوید.

سید مرتضی رحمه الله در این باره می فرماید:

ثمّ مذهبتنا نحن في محاربي أمير المؤمنين عليه السلام معروف، لأنهم عندنا كانوا كفاراً بحربه بوجوه... منها: إن من حاربه كان مستحلاً لقتله مظهراً، لأنه في ارتكابه على حق، ونحن نعلم أن من أظهر استحلال شرب جرعة خمر فهو كافر بالإجماع، واستحلال دم المؤمن فضلاً عن أكابرههم وأفاضلهم أعظم من شرب الخمر واستحلاله، فيجب أن يكونوا من هذا الوجه كفاراً. ومنها: أن النبي صلى الله عليه وآله قال له عليه السلام بلا خلاف بين أهل النقل: «حربك يا علي! حربى وسلمك سلمى». ^{٢١٥}

و نحن نعلم أنه لم يرد إلا التشبيه بينهما في الأحكام ومن أحكام محاربي النبي صلى الله عليه وآله الكفر بلا خلاف.

ومنها: أنه عليه السلام قال بلا خلاف أيضاً: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» ^{٢١٦} وقد ثبت عندنا أن العداوة من الله لا تكون إلا للكفار الذين يعادونه دون فساق أهل الملة... ^{٢١٧}

دو حدیث فوق در کتاب های شیعه و سنی آمده است. اگر کسی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جنگ برخیزد او قطعاً کافر است. وقتی آن حضرت فرموده که جنگ علیه علی علیه السلام جنگ رسول خدا است، پس همان اثر بر جنگیدن علیه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مترتب است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خداوند متعال خواسته اند که «اللهم وال...». پس قطعاً کسی که مورد نصرت خداوند متعال نباشد او مخذول است و مخذول، کافر است.

تا این جا حکم کسانی که امامت ائمه علیهم السلام را دانسته و منکر شده و از دیگری پیروی کرده اند، و نیز حکم کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام به محاربه برخاسته اند، معلوم شد، و به قول سید مرتضی رحمه الله، مذهب ما این است.

٢١٥ . الأمالی، شیخ صدوق: ١٥٦، حدیث ١٥٠، کفایة الأثر: ١٥١، روضة الواعظین: ١١٣، بحار الأنوار: ٢٧ / ٢٠٣، حدیث ٣، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ٢ / ٢٩٧، المناقب، خوارزمی: ١٢٨، حدیث ١٤٣، ینابیع المودة: ١ / ١٧٢، حدیث ١٩.

٢١٦ . علل الشرائع: ١ / ١٤٤، حدیث ٩، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ٥٢، حدیث ١٨٣، الخصال: ٦٦ حدیث ٩٧، بحار الأنوار: ٢١ / ٣٨٧، مستند، احمد بن حنبل: ١ / ١١٩، المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٠٩.

٢١٧ . الشافی فی الإمامة: ٤ / ٤٠ و ٤١، الصوارم المهرقة: ٨٩.

اینک به حکم کسانی می پردازیم که با امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم بیعت کردند سپس بیعت و پیمان شکستند و مردم را به سوی خودشان دعوت کردند. خداوند متعال می فرماید:

(يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ)^{۲۱۸}

آنان نعمت خدا را می شناسند؛ آن گاه آن را انکار می نمایند و بیشترشان کافر هستند.

مرحوم کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه چنین نقل می کند که آن حضرت فرمود:

لما نزلت: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) الآية. اجتمع نفر من أصحاب رسول الله

صلى الله عليه وآله في مسجد المدينة، فقال بعضهم لبعض: ما تقولون في هذه الآية؟

فقال بعضهم: إن كفرنا بهذه الآية نكفر بسائرهما، وإن آمنّا فإنّ هذا ذلّ حين يسلط علينا ابن

أبي طالب.

فقالوا: قد علمنا أنّ محمداً صادق فيما يقول، ولكنّا لا نتولاه ولا نطيع عليّاً فيما أمرنا.

قال: فنزلت هذه الآية: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا) يعرفون، یعنی ولایه علی [بن ابی

طالب علیهما السلام] وأكثرهم الكافرون بالولایه؛^{۲۱۹}

هنگامی آیه «سرپرست شما فقط خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان دارند، همان ها که نماز گزارند و در

حالت رکوع زکات دهند» نازل شد، گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد مدینه جمع شدند،

بعضی از آن ها به برخی دیگر گفتند: درباره این آیه چه می گوئید؟

بعضی گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم، آیات دیگر را هم انکار کرده ایم و اگر به این آیه ایمان آوریم و آن را

بپذیریم این، خواری ماست، زیرا پسر ابی طالب بر ما مسلط می شود.

پس گفتند: ما یقین داریم که محمّد در آن چه می گوید، راستگوست، ولی ما از او پیروی نمی کنیم و از علی

نسبت به آن چه دستورمان می دهد فرمان نمی بریم.

آن گاه این آیه نازل شد: «نعمت خدا را می شناسند و باز انکار می کنند» یعنی ولایت علی علیه السلام را

می شناسند، ولی بیشترشان نسبت به ولایت کافرنند.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا مراد از این کفر که سید مرتضی رحمه الله فرموده کفر مقابل ایمان است، یا

کفر مقابل اسلام؟

فقها و متکلمان در این باره بحث دارند. از ظاهر عبارت سید مرتضی رحمه الله این گونه برداشت می شود که منظور

از این کفر، کفر مقابل اسلام است؛ یعنی چنین فردی از اسلام خارج می شود.

برخی از بزرگان فرموده اند: نه، این کفر، مقابل ایمان است، نه اسلام.

۲۱۸. سوره نحل (۱۶): آیه ۸۳.

۲۱۹. الکافی: ۱ / ۴۲۷.

این بحث هم ثمرات اعتقادی دارد و هم ثمرات عملی و ریشه این بحث به مسئله امامت برمی گردد که آیا امامت اهل بیت علیهم السلام از اصول دین است یا از اصول مذهب؟

و برای اثبات بیشتر این که اثر انکار، کفر و اثر محاربه، شرک است، چند روایت در این زمینه نقل می کنیم:

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عِلْمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ عِلْمٌ غَيْرُهُ، فَمَنْ

تَبِعَهُ كَانُ مُؤْمِنًا، وَمَنْ جَحَدَهُ كَانُ كَافِرًا، وَمَنْ شَكَّ فِيهِ كَانُ مُشْرِكًا؛^{۲۲۰}

خداوند متعال علی علیه السلام را بین خود و خلق خود علم، واسطه، راهنما و شاخص قرار داد....

بین خدا و خلق، علم جز او نیست. هر کس از علی پیروی کند مؤمن است و هر کس او را انکار نماید کافر

است و هر کس در او شک کند، مشرک خواهد بود.

طبق این روایت معلوم می شود که ریشه همه جنگ ها با امیر مؤمنان علی علیه السلام شک بوده است. در روایت

دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمودند:

أَمْرُ النَّاسِ بِمَعْرِفَتِنَا وَالرَّدُّ إِلَيْنَا وَالتَّسْلِيمُ لَنَا.

ثُمَّ قَالَ: وَإِنْ صَامُوا وَصَلُّوا وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجَعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا يَرُدُّوا إِلَيْنَا كَانُوا

بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ؛^{۲۲۱}

مردم به شناسایی و مراجعه به ما و تسلیم شدن برای ما مأمور هستند.

سپس فرمود: اگر چه روزه بگیرند، نماز گزارند و گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست؛ ولی پیش خود

بنا گذارند که به ما مراجعه نکنند به همان سبب مشرک خواهند گشت.

اینان در حقانیت و وجوب اطاعت ما، شک دارند و در اطاعت و بندگی، دیگران را نیز شریک می کنند؛ چرا که

اطاعت از ائمه علیهم السلام، همان بندگی محض خداوند متعال است. اگر بناست کسی از دیگری نیز اطاعت کند، در واقع

بنده شیطان بوده و به خداوند متعال شرک ورزیده است.

پس ریشه قیام علیه ائمه علیهم السلام عدم تسلیم، عدم معرفت و عدم اطاعت است که باید در این جا اطاعت

محض باشد.

ائمه علیهم السلام علم و نشانه هستند، کسی غیر از این ها علم و نشانه نیست. اگر کسی در کنار این علم، علم

دیگری را فرض کند و به زعم خودش دیگری را برای امامت نصب کند، مشرک خواهد بود. خداوند متعال می فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا

مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)^{۲۲۲}

۲۲۰ . المحاسن: ۱ / ۸۹ ، حدیث ۳۴، ثواب الأعمال: ۲۰۹، بحار الأنوار: ۶۹ / ۱۲۷، حدیث ۱۲.

۲۲۱ . الکافی: ۲ / ۳۹۸، حدیث ۵، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۶۸، حدیث ۳۳۲۲۱.

۲۲۲ . سوره نساء (۴): آیه ۶۵.

به پروردگارت سوگند! آن ها ایمان نخواهند آورد مگر این که در اختلافاتشان تو را به داوری و قضاوت بطلبند، سپس به آن چه که تو حکم کرده ای در دل خود از آن ناراحت نشوند و تسلیم محض باشند.
در ذیل این آیه روایتی نقل شده است که عبدالله کاهلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَّه لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ، وَأَتَوْا الزَّكَاةَ، وَحَجَّوْا الْبَيْتَ، وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ، ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى، أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ، أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ.
ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا).

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ؛^{۲۲۳}

اگر گروهی خدای یگانه را که شریکی ندارد بپرستند و نماز را برپا دارند، زکات را بپردازند، حج خانه خدا انجام دهند و ماه رمضان را روزه بگیرند، اما وقتی به چیزی نگاه می کنند می گویند: اگر خدا این گونه نیافریده بود بهتر بود. اگر به گونه دیگر خلق کرده بود، بهتر بود. این ها به زعم خودشان در برابر خداوند متعال سخنی برای گفتن دارند.

آن گاه حضرتش این آیه را تلاوت فرمود: «به پروردگارت سوگند! آن ها ایمان نخواهند آورد مگر این که در اختلافاتشان تو را به داوری و قضاوت بطلبند، سپس به آن چه که تو حکم کرده ای در دل خود از آن ناراحت نشوند و تسلیم محض باشند».

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم بودن.

اگر کسی واقعاً خدایپرست باشد و احکام الهی را از نماز، روزه، حج و... انجام دهد و خود را عبد مطیع خدا داند نباید بر خدا اعتراض کند، او باید در جمیع امور تسلیم اراده حق باشد، و در این شرایط امام منصوب از قبل خدا را قبول خواهد نمود و از او اطاعت خواهد داشت.

بنابراین، عبادت ها با عدم تسلیم در برابر امام منصوب از طرف خدا هرگز فایده نداشته تا چه رسد که علیه او قیام هم بکنند! و لذا است که می گوئیم:

سزای تکذیب کنندگان

وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ؛

و هر کس شما را تکذیب کند در پایین ترین درکات دوزخ خواهد بود.

«ردّ علیکم» یعنی: تکذیب ائمه علیهم السلام، کسی که آن بزرگواران را به هر نحوی و در هر موردی تکذیب کند

جای او در شدیدترین طبقات دوزخ خواهد بود. این معنا از دو آیه مبارکه زیر استفاده می شود. آن جا که می فرماید:

۲۲۳ . المحاسن: ۱ / ۲۷۱، حدیث ۳۶۵، بحار الأنوار: ۲ / ۲۰۵، حدیث ۹۰.

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)؛^{۲۲۴}

و اگر (حال آن ها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده اند، ببینی، می گویند: ای کاش! بار دیگر، به دنیا بازگردانده می شدیم، و آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان بودیم! (در واقع آن ها پشیمان نیستند،) بلکه اعمال و نیت هایی را که پیش تر پنهان می کردند، در برابر آن ها آشکار شده است و اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند، باز می گردند؛ به راستی آن ها دروغگویند.

و در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)؛^{۲۲۵}

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل دوزخ هستند. زیرا شکی نیست که ائمه علیهم السلام «آیات الله» به معنای واقعی هستند. به عبارت واضح تر: در این فراز سه گروه ذکر شده اند:

۱. مَنْ جَحَدَكُمْ؛

۲. مَنْ حَارَبَكُمْ؛

۳. مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ؛

گروه اول محکوم به کفر، گروه دوم محکوم به شرکند و گروه سوم کسانی هستند که رسماً منکر ائمه نیستند و علیه آنان قیام نمی کنند، ولكن آنان را «تکذیب» می کنند، پس این ها «منافق» هستند و خداوند متعال فرموده:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ)؛^{۲۲۶}

به راستی منافقان در پایین ترین درکات دوزخ قرار دارند.

مخفی نماند که ما گروه اول را دو دسته قرار دادیم:

دسته اول، کسانی که بیعت کردند، سپس بیعت شکستند.

دسته دوم، کسانی که با علم به حقانیت ائمه علیهم السلام از آن ها رو برگرداندند و از دیگران پیروی کردند.

به عبارت دیگر، گروه اول به سران و اتباع تقسیم می شوند.

گواهی به مقامات والای امامان

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَىٰ وَ جَارُ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ؛

گواهی می دهم که این جایگاه برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود.

۲۲۴ . سوره انعام (۶): آیه ۲۷ و ۲۸.

۲۲۵ . سوره مائده (۵): آیه ۱۰.

۲۲۶ . سوره نساء (۴): آیه ۱۴۵.

در این فراز به ثبوت مقامات و منازل ائمه علیهم السلام در گذشته و حال شهادت می دهیم، آن منازل و مقامات هم چنان برای آنان استمرار و ادامه دارد.

شهادت باید از روی علم و آگاهی باشد. پس ما علم داریم و از روی ادله به این اعتقاد رسیده ایم، ما به ثبوت و استمرار مقامات ذکر شده از ولایت، وجوب اطاعت مطلقه، هادی اُمت بودن و حجّت خداوند متعال بودن شما ایمان داریم.

این مقامات برای همه ائمه علیهم السلام، نه فقط برای حضرت امیر در همه عوالم، نه تنها در این عالم، ثابت بوده و هست. ما این معنا را از روایات و آیات استفاده کردیم. در این جهات بین ائمه علیهم السلام فرقی وجود ندارد، و اختلاف حالاتشان از جهت حضور، غیبت و غیر ذلک تأثیری نمی کند.

از این رو در پی آن، گواهی می دهیم که:

سرشت واحد

وَ أَنْ أَرَوْاحِكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةً، طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛

به راستی که ارواح شما، نور شما و سرشت شما یکی است که پاک و پاکیزه هستید.

خلقت ائمه علیهم السلام از نظر روحی و جسمی یکی است، لذا گفتیم که آن ها در مقام ولایت، وجوب اطاعت مطلقه، هادی اُمت بودن، حجّت خداوند متعال بودن و دیگر مقامات نظیر عصمت، طهارت و شفاعت در جهان آخرت و مقامات آنان در عالم قبل از این عالم مساوی هستند، و فرقی بین امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام وجود ندارد. این معنا در کلمات خودشان در موارد مختلف از جمله در ذیل آیه مبارکه: (وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ)^{۲۲۷} و آیه مبارکه (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ)^{۲۲۸} آمده است.

امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی می فرماید:

... فرسول الله صلى الله عليه وآله أول من عبد الله تعالى، وأول من أنكر أن يكون له ولد أو شريك،

ثم نحن بعد رسول الله صلى الله عليه وآله.

ثم أودعنا بذلك النور صلب آدم عليه الصلاة والسلام، فما زال ذلك النور ينتقل من الأصلاب والأرحام من صلب إلى صلب، ولا استقر في صلب إلا تبين عن الذي انتقل منه انتقاله، وشرف الذي استقر فيه، حتى صار في صلب عبدالمطلب، فوقع بأمر عبد الله فاطمة، فافترق النور جزئين: جزء في عبد الله، وجزء في أبي طالب. فذلك قوله تعالى: (وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ)؛ یعنی فی أصلاب النبیین وأرحام نسائهم.

فعلى هذا أجرنا الله تعالى فى الأصلاب والأرحام وولدنا الآباء والأمهات من لدن آدم عليه

السلام؛^{۲۲۹}

۲۲۷ . سوره شعرا (۲۶): آیه ۲۱۹.

۲۲۸ . سوره آل عمران (۳): آیه ۳۴.

... پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نخستین کسی است که خدا را پرستش کرده و اولین کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده است. آن گاه ما نیز پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار داریم. سپس نور ما را در صلب آدم علیه السلام قرار داد، پیوسته این نور از صلب ها و رحم ها به صلب و رحمی دیگر منتقل می گردید از هر صلبی که منتقل می شد به طور کامل آشکار بود که این نور دیگر از او منتقل شده و در صلب دیگر که قرار می گرفت آثار شرافت نور در او آشکار می شد. سرانجام به صلب عبدالمطلب رسید و به رحم فاطمه، مادر عبدالله منتقل شد در این هنگام به دو قسمت تقسیم گردید: یک قسمت در عبدالله قرار گرفت و قسمت دیگر در ابوطالب. این است تفسیر آیه که منظور اصلا ب پیامبران و رحم های زنان ایشان است.

بدین طریق خداوند ما را در اصلا ب و ارحام پدران و مادران از زمان آدم علیه السلام سیر داد.

در روایت دیگری در ذیل این آیه، امام باقر علیه السلام می فرماید:

فی علی و فاطمة والحسن والحسین وأهل بئته صلوات الله علیهم؛^{۲۳۰}

این آیه درباره علی، فاطمه، حسن، حسین و اهل بیت علیهم السلام است.

روایت دیگری را در این زمینه سدیر نیز از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ).^{۲۳۱}

قال: نحن منهم ونحن بقیة تلك العتره؛^{۲۳۲}

«به راستی خداوند، آدم، نوح، خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آن ها فرزندان من (از نظر فضایل) همانند یکدیگر بودند».

ما از آنان و ما باقی مانده آن خاندان هستیم.

بنابر آن چه در روایات آمده، کوچکی و بزرگی سن امام، حضور و یا غیبت او، زندانی بودن و یا غایب بودن و اقبال مردم و یا ادبار آن ها، هیچ کدام در مقامات و منازل ائمه علیهم السلام تأثیر ندارد و این معانی برای آن بزرگواران مقرر و ثابت است، و هیچ یک از این امور، در این معانی دخلی ندارد؛ چرا که پرواضح است تا عصمت نباشد، ولایت مطلقه نخواهد بود و تا ولایت مطلقه نباشد، امام نمی تواند هدایت گر باشد و تا هدایت گر نباشد، حجّت خدا نمی تواند باشد.

۲۲۹ . بحار الأنوار: ۲۵ / ۲۰، حدیث ۳۱.

۲۳۰ . همان: ۲۵ / ۲۱۳، حدیث ۲.

۲۳۱ . سوره آل عمران (۳): آیه های ۳۳ و ۳۴.

۲۳۲ . تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۶۸، حدیث ۲۹، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۵، حدیث ۴۴.

در روایت دیگری زید شحّام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: امام حسن افضل است یا امام حسین؟
فرمود:

... خَلَقْنَا وَاحِدٌ وَعَلِمْنَا وَاحِدٌ وَفَضَلْنَا وَاحِدٌ وَكَلَّمْنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ...^{۲۳۳}

... آفرینش ما، علم ما و فضیلت ما یکی است و همه ما در پیشگاه خدا یکی هستیم.

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام فرمود:

نحن في العلم والشجاعة سواء، وفي العطايا على قدر ما نؤمر؛^{۲۳۴}

ما در علم و شجاعت برابر هستیم. ما در عطا و بخشش ها به مقداری که به ما دستور می دهند، می بخشیم.

در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

ونحن في الأمر والنهي والحلال والحرام يجري مجرى واحد. فأما رسول الله وعلیٰ علیهما السلام

فلهما فضلهما؛^{۲۳۵}

ما در امر و نهی و حلال و حرام در مجرای واحد هستیم. اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دارای
فضیلت و برتری خاص خود هستند.

آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به خاطر مقام نبوتشان امتیازاتی دارند، و همین طور امیر مؤمنان علی علیه السلام به
جهت بعضی از حالاتشان امتیاز دارند، اما در جهات عامّه ای که در امام باید باشد، همه یکسان هستند.

آفرینش نوری ائمه

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرُشِهِ مُخَدِّقِينَ؛

خداوند شما را نورهایی آفرید. پس شما را به گرد عرش خود گردانید.

این فراز به آفرینش ائمه علیهم السلام در پیش از این عالم، در این عالم و بعد از این عالم اشاره دارد.

ائمه علیهم السلام از یک نور آفریده شده اند و آن نور، نور خداوند متعال است.

خلقت ائمه علیهم السلام سال های بسیاری پیش از خلقت آدم علیه السلام بوده و آن بزرگواران در آن عالم،
مقرب ترین موجودات در نزد خداوند متعال بودند که به توسط آنان و به توسّل به آنان، حضرت آدم علیه السلام مورد
رحمت قرار گرفت.

آنان در آن عالم معلّم و استاد فرشتگان بودند که فرشتگان چگونگی عبادت را از آن بزرگواران یاد گرفتند.

این مطالب امور غیبی است که برای کشف این امور و رسیدن به این حقایق راهی جز این نداریم که به سخنان

پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام مراجعه کنیم. در این جا تذکر چند نکته لازم است:

۲۳۳. کتاب الغیبه، نعمانی: ۸۶، حدیث ۱۶، بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۶۳، حدیث ۲۳.

۲۳۴. بصائر الدرجات: ۵۰۰، حدیث ۳، الکافی: ۱ / ۲۷۵، حدیث ۲، بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۵۷، حدیث ۷.

۲۳۵. همان: حدیث ۲، همان: حدیث ۳، همان: حدیث ۶.

نکته یکم. روایت های باب خلقت نوری ائمه علیهم السلام در کتاب های شیعه و سنی آن قدر زیاد است که نمی شود آن ها را نادیده گرفت.

نکته دوم. اشاره شد که این امور، امور غیبی هستند و برای کشف قضایای غیبی - به ویژه قضایای غیبی مربوط به ائمه علیهم السلام - راهی جز قرآن مجید و روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام وجود ندارد.

بنابراین، در چنین مواردی رجوع کردن به عقل قاصر انسانی و کشف احوالات، ملکات، مقامات و خصوصیات آن بزرگواران که امور غیبی هستند، به قطع نظر از روایات، ابدأً وجهی ندارد.

نکته سوم. ظاهر بخش بسیاری از این روایات تمام، و اسانید آن ها - به ویژه روایاتی که در کتب شیعه و سنی آمده - مورد وثوق است.

وقتی روایت در معنایی ظهور دارد و حجیت آن طبق قواعد و بر حسب ظواهر الفاظ و مفاهیم عرفی واضح است و دچار مشکلی نیست، باید به ظاهرش اخذ کنیم و به مدلول و معنایش معتقد شویم؛ همان گونه که در باب های دیگر، ظواهر روایات را اخذ می کنیم و به آن ها عمل می نماییم، یا معتقد می شویم.

البته بخشی از این روایات از نظر معنا واضح نیستند و ظهور آن چنانی ندارند، این روایات یا مشتبه هستند و یا مشکل دارند. این بخش از روایات بر دو قسم اند:

۱. روایاتی که دارای اسانید معتبر هستند.

۲. روایاتی که اسانیدشان معتبر نیست و یا اعتبارشان ثابت نشده است.

ولی قدر متیقن این است که نمی توان این قبیل روایات مشتبه را که سند معتبری دارند، رد کرد.

آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات اهل سنت

اینک بخشی از روایاتی را از باب «والفضل ما شهدت به الأعداء» از طرق اهل سنت می آوریم تا روشن شود که ائمه علیهم السلام در کتاب ها و روایات آن ها چه مقامی را در اصل خلقت دارند.

علمای اهل سنت در این زمینه روایات زیادی از عده ای از صحابه به سندهای بسیاری نقل می کنند. در سندی که از طریق ابوحاتم رازی روایت شده، انس بن مالک می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

خلقت أنا وعلی بن ابی طالب من نور واحد نُسبِحُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فِي يَمْنَةِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِ الدُّنْيَا،
ولقد سكن آدم الجنة ونحن في صلبه، ولقد ركب نوح السفينة ونحن في صلبه، ولقد قذف
إبراهيم في النار ونحن في صلبه.

فلم نزل يقلبنا الله عز وجل من أصلاب طاهرة إلى أرحام طاهرة حتى انتهى بنا إلى عبدالمطلب
فجعل ذلك النور بنصفين. فجعلني في صلب عبدالله، وجعل علياً في صلب أبي طالب، وجعل
في النبوة والرسالة، وجعل في علي الفروسيه والفصاحة، واشتق لنا اسمين من أسمائه، فربُّ
العرش محمود وأنا محمد وهو الأعلى وهذا علي؛^{۲۳۶}

۲۳۶. نفعات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: ۵ / ۵۵، به نقل از زين الفتى في تفسير سورة هل أتى.

من و علی از یک نور خلق شده ایم، خداند متعال را تسبیح می کردیم؛ یعنی در آن عالم در کنار عرش قبل از این که خداوند متعال اصلاً دنیا را خلق کند او را عبادت می کردیم. وقتی آدم خلق شد، ما در صلب او بودیم، وقتی حضرت نوح سوار کشتی شد، ما در صلب او بودیم، وقتی حضرت ابراهیم را در آتش انداختند، ما در صلب او بودیم... تا عبدالمطلب بعد دو قسم شدیم... .

این حدیث در بعضی منابع به جای «جعل فی علی الفروسیة والفصاحة» آمده:

جعل فی علی الوصایة؛^{۲۳۷}

خداوند وصایت را در علی قرار داد.

و در حدیث دیگری آمده:

جعل فی علی الخلفة؛^{۲۳۸}

خداوند خلافت را در علی قرار داد.

روایت دیگری را عبدالله پسر احمد بن حنبل به سند خودش از حضرت سلمان نقل می کند. جناب سلمان می گوید: از حبیب رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله عزوجل قبل أن یخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین: فجزء أنا وجزء علی، فلم نزل فی شیء واحد، حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب، ففي النبوة وفي علی الخلفة؛^{۲۳۹}

من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آن که آدم خلق شود، هنگامی که خدای تعالی آدم را آفرید، این نور در صلب او قرار یافت و این نور دو جزء شد. یک جزء آن من و جزء دیگر آن علی. ما هم چنین انتقال می یافتیم از یکی به دیگری تا این که در صلب عبدالمطلب جدا شدیم، پس در من پیامبری و در علی خلافت و جانشینی قرار گرفت.

روایت دیگر را ابن مردویه با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند. آن حضرت از پدر بزرگوارش از جدّ والامقامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله تعالی من قبل أن یخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلك النور فی صلبه، فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب إلی صلب حتی أقره فی صلب عبدالمطلب، فقسمة قسمین: قسماً فی صلب عبدالله، وقسماً فی صلب أبي طالب.

۲۳۷ . المناقب، ابن مغازلی: ۸۹ .

۲۳۸ . همان: ۸۷ .

۲۳۹ . فضائل الصحابة: ۲ / ۶۲۲ حدیث ۱۱۳۰، المدة: ۸۸، حدیث ۱۰۵ و ۸۹، حدیث ۱۰۷، بحار الأنوار: ۳۵ / ۲۴، حدیث ۱۸ و قریب به این مضمون در تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۶۷ المناقب، خوارزمی: ۱۴۵، حدیث ۱۶۹، نظم در السمطين: ۷، كشف الخفاء: ۱ / ۲۶۵، نهج الإیمان: ۳۹۱، جواهر المطالب، ابن دمشقی: ۱ / ۶۱ آمده است.

فَعَلَى مَنْى وَأَنَا مِنْهُ، لَحْمَهُ لَحْمَى، وَدَمُهُ دَمَى، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَبِحَبِّى أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَبِغَضَى
أَبْغَضَهُ؛^{۲۴۰}

چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی یک نور در پیشگاه خدا بودیم و چون خداوند
آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای متعال این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل
می کرد تا آن که در پشت عبدالمطلب جای داد، سپس از پشت عبدالمطلب بیرونش آورد و به دو بخش تقسیم
نمود: یک بخش در پشت عبدالله و بخش دیگر در پشت ابی طالب قرار داد.

از این رو علی از من است و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من، خون او از خون من است. پس هر کس
مرا دوست بدارد به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس مرا دشمن بدارد به دشمنی من او را نیز
دشمن خواهد داشت.

روایت دیگر را خطیب بغدادی از ابن عباس چنین نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

خَلَقَ اللهُ قَضِيْبًا مِنْ نُوْرٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ الدُّنْيَا بِأَرْبَعِيْنَ أَلْفِ عَامٍ. فَجَعَلَهُ أَمَامَ الْعَرْشِ حَتَّى
كَانَ أَوَّلَ مَبْعُوثِي فَشَقَّ مِنْهُ نِصْفًا، فَخَلَقَ مِنْهُ نَبِيَكُمْ وَالنِّصْفَ الْآخَرَ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ.^{۲۴۱}

روایت دیگر از ابوذر است. او می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا عَنِ يَمِيْنِ الْعَرْشِ، يَسْبِحُ اللهُ ذَلِكَ النُّوْرَ وَيَقْدَسُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ آدَمَ
بِأَرْبَعَةِ عَشْرِ أَلْفِ عَامٍ، فَلَمْ أَزَلْ أَنَا وَعَلِيٌّ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ، حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صَلْبِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ.^{۲۴۲}

جابر بن عبدالله انصاری نیز در این درباره حدیثی نقل کرده است. وی می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ قِطْعَةً مِنْ نُوْرِ فَأَسْكَنَهَا فِي صَلْبِ آدَمَ فَسَاقَهَا حَتَّى قَسَمَهَا جَزَائِنَ، فَجَعَلَ
جِزَاءً فِي صَلْبِ عَبْدِ اللهِ وَجِزَاءً فِي صَلْبِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَخْرَجَنِي نَبِيًّا وَأَخْرَجَ عَلِيًّا وَصِيًّا؛^{۲۴۳}

خداوند پرتوی از نور بر زمین نازل کرد و آن را در پشت آدم قرار داد و او را برگردانید، تا آن که به دو بخش
قسمت نمود، پاره ای در پشت عبدالله و پاره ای دیگر در صلب ابوطالب قرار داد. پس مرا پیامبر و علی را وصی
درآورد.

روایت دیگری از طریق حافظ ابونعیم اصفهانی از سلمان فارسی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

۲۴۰ . المناقب، خوارزمی: ۱۴۵ - ۱۴۶، حدیث ۱۷۰، نظم در السمطين: ۷۹، كشف الغمّه: ۱ / ۳۰۱، مناقب علی بن ابی طالب وما نزل من القرآن فی علی علیه

السلام: ۲۸۶، حدیث ۴۵۱، الروضة المختارة (شرح القوائد الهاشميات والعلویات): ۱۲۳.

۲۴۱ . كفاية الطالب: ۳۱۴، باب ۸۷، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۶۷.

۲۴۲ . العمدة: ۹۰، حدیث ۱۰۸، ینابیع المودة: ۱ / ۴۷، حدیث ۹، المناقب، خوارزمی: ۴۵، حدیث ۱۶۹، المناقب، ابن مغازلی: ۸۹، حدیث ۱۳۱، کتاب الفضائل

احمد بن حنبل: ۲ / ۶۶۲.

۲۴۳ . کتاب الأربعین: ۵۳، العمدة: ۹۰، حدیث ۱۰۹، المناقب، ابن مغازلی: ۸۹.

خلقت أنا وعلى بن أبي طالب من نور عن يمين العرش نسبح الله ونقدسه من قبل أن يخلق الله عزوجل آدم بأربعة عشر ألف سنة، فلما خلق الله آدم نقلنا إلى اصلاب الرجال وأرحام النساء الطاهرات.

ثم نقلنا إلى صلب عبدالمطلب وقسمنا بنصفين: فجعل النصف في صلب أبي، عبدالله، وجعل النصف في صلب عمي أبي طالب، فخلقت من ذلك النصف، وخلق على من النصف الآخر. واشتق الله لنا من أسمائه اسماً، والله محمود وأنا محمد، والله الأعلى وأخي على، والله فاطرُ وابنتي فاطمة، والله محسن وابنای الحسن والحسين، وكان اسمي في الرسالة والنبوة، وكان اسمه في الخلافة والشجاعة. فأنا رسول الله، فعلى سيف الله.^{٢٤٤}

در حدیث دیگرى آمده که ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

لما خلق الله آدم عزوجل ونفخ فيه من روحه عطس فألهمه الله: (الحمد لله رب العالمين). فقال له ربه: يرحمك الله.

فلما أسجد له الملائكة تداخله العجب (عجب) فقال: يا رب! خلقت خلقاً أحب إليك مني؟ فلم يجب.

ثم قال الثانية: فلم يجب.

ثم قال الثالثة: فلم يجب.

ثم قال الله عزوجل له: نعم، ولولاهم ما خلقتك.

فقال: يا رب! فأرنيهم!

فأوحى الله عزوجل إلى ملائكة الحجب أن ارفعوا الحجب.

فلما رفعت إذا آدم بخمسة أشباح قدام العرش.

فقال: يا رب! من هؤلاء؟

قال: يا آدم! هذا محمد نبيي وهذا على أمير المؤمنين ابن عم نبيي ووصييه، وهذه فاطمة ابنة

نبيي و هذان الحسن والحسين ابنا على وولدا نبيي.

ثم قال: يا آدم! هم ولدك.

ففرح بذلك.

فلما اقترب الخطيئة قال: يا رب! أسئلك بحق محمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين لما

غفرت لي.

فغفر الله له بهذا.

٢٤٤ . فرائد السمطين: ١ / ٤١، حديث ٥، الخصائص العلوية (مخطوط).

فهذا الذي قال الله عزوجل: (فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ)^{۲۴۵} فَلَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ

صاغ خاتماً فنقش عليه: محمد رسول الله وعلى أمير المؤمنين. ويكنى آدم بأبي محمد؛^{۲۴۶}

آن گاه که خدا، آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، عطسه ای زد خداوند به او الهام کرد: «سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است». خداوند به او فرمود: «خدا به تو رحمت کند» و آن گاه که فرشتگان را به سجده او مأمور کرد، آدم به خود بالید و گفت: پروردگارا! آیا مخلوقی محبوب تر از من در نزد خود آفریده ای؟ به او پاسخی نداد.

برای مرتبه دوم پرسید، باز پاسخ نداد.

مرتبه سوم نیز پرسید، پاسخ نداد.

سپس خداوند به او فرمود: آری، اگر آن ها نبودند تو را نیز خلق نمی کردم.

گفت: پروردگارا! ایشان را به من نشان بده.

خداوند به فرشتگان حجب دستور داد که پرده ها را بردارند.

وقتی پرده ها برداشته شد، ناگاه آدم پنج شبخ پیش روی عرش دید، پرسید: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟

خطاب رسید: ای آدم! این محمد پیامبر من است، این علی امیر مؤمنان پسر عموی پیامبرم و وصی اوست، این

فاطمه دختر پیامبر من، این دو حسن و حسین دو فرزندان علی و پسران پیامبر هستم.

بعد فرمود: ای آدم! این ها فرزندان تو هستند.

آدم از این سخن مسرور شد. وقتی مرتکب خطا شد گفت: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حق محمد،

علی، فاطمه، حسن و حسین از خطایم درگذری.

خداوند به واسطه این دعا او را آمرزید.

این است معنای آیه ای که خداوند فرموده: «سپس آدم از پروردگارش کلمات دریافت کرد و خداوند توبه او را

پذیرفت».

هنگامی که آدم به زمین هبوط کرد، انگشتی ساخت و بر نگین آن نوشت: «محمد رسول الله و علی

امیرالمؤمنین» و کنیه آدم، ابومحمد بود.

در ذیل همین داستان حضرت آدم علیه السلام در روایت دیگری این گونه آمده است:

قال آدم: فمن هؤلاء الخمسة الذين أرى أسمائهم في هيئتي وصورتی؟

قال: هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك ولولاهم ما خلقت الجنة والنار ولا العرش ولا

الكرسى ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجن، هؤلاء خمسة شقت لهم

خمسة أسماء من أسمائي، فأنا المحمود وهذا محمد، وأنا العالی وهذا علی، وأنا الفاطر وهذه

۲۴۵. سوره بقره (۲): آیه ۳۷.

۲۴۶. الخصائص العلوية (مخطوط)، اليقين: ۱۷۴ و ۱۷۵، بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۷۵، حدیث ۲۰.

فاطمه، وأنا الإحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين. آيت بعزتي أنه لا يأتيني أحد بمثال حبه من خردل من بغض أحدهم إلا أدخلته نارى ولا أبالى.
يا آدم! هؤلاء صفوتى بهم أنجيهم وأهلكهم، فإذا كان لك إلى حاجة فبهؤلاء توسل.
فقال النبي صلى الله عليه وآله: نحن سفينة النجاه من تعلق بها نجا ومن حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسأل بنا أهل البيت.^{٢٤٧}

آن چه گذشت پاره ای از روایاتی بود که در کتاب های اهل سنت از ابو حاتم رازی، عبدالله پسر احمد بن حنبل، خطیب بغدادی، ابن عساکر دمشقی و ابوبکر ابن مردویه اصفهانی و... به اسانید زیادی روایت شده است که همین مقدار برای این بحث کافی است.

آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات شیعی

اینک چند روایت درباره آفرینش نوری ائمه عليهم السلام از منابع شیعی می آوریم.

در کتاب الکافی روایتی از بکیر بن اعین نقل شده است که امام باقر علیه السلام همواره می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّةُ يَوْمِ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ، بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّبُوءَةِ، وَعَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظْلَهُ وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَسْمَائِهِمْ بِأَلْفَى عَامٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ، وَعَرَفَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَرَفَهُمْ عَلِيًّا، وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛^{٢٤٨}

خداوند میثاق شیعیان ما را به ولایت برای ما گرفته در حالی که آن ها به صورت ذر بودند، در روز اخذ میثاق به اقرار برای خدا به ربوبیت، برای محمد صلی الله علیه وآله به نبوت گرفت و خداوند اُمت حضرت محمد را در سرشت گل عرضه کرد در حالی که به صورت شیخ بودند. طینت آن ها را از همان سرشت آدم آفرید. خداوند ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید و بر آن ها عرضه داشت و به پیامبر خدا و حضرت علی علیهما السلام معرفی کرد، ما آن ها را با اسلوب و طریقه سخن گفتن می شناسیم.

در روایت دیگری آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

قال الله تبارك وتعالى: يا محمد! إني خلقتك وعلياً نوراً - يعنى روحاً بلا بدن - قبل أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تُهللني وتمجّدني، ثمّ جمعت روحيكما فجعلتَهُما واحداً فكانت تمجّدني وتقّدّسني وتهلّلني.
ثمّ قسمتها ثنتين وقسمت الثنتين فصارت أربعةً محمد واحد وعلي واحد والحسن والحسين ثنتان.

٢٤٧. كتاب الأربعين: ٣٩٥ و ٣٩٦، این حدیث در بحار الأنوار: ٢٧ / ٥، حدیث ١٠ با اندکی تفاوت آمده است، فرائد السمطين: ١ / ٣٦.

٢٤٨. الکافی: ١ / ٤٣٨، حدیث ٩، بصائر الدرجات: ١٠٩، حدیث ١، بحار الأنوار: ٢٦ / ١٢٠ و ١٢١، حدیث ٩.

ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدائها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا؛^{٢٤٩}

خدای تبارک و تعالی می فرماید: ای محمد! من تو و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم، پیش از آن که آسمان، زمین، عرش و دریایم را بیافرینم. پس تو همواره یکتایی و تمجید مرا می گفتی، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم، و آن یک روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل می گفت. آن گاه آن را به دو قسمت کردم و باز هر یک از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد: محمد یکی، علی یکی، حسن و حسین دو تا.

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید، آن گاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را به ما رسانید.

گفتنی است که هر بخشی از این گونه روایات را که توانستیم می فهمیم و هر بخشی را که نتوانستیم بفهمیم حق نداریم رد کنیم. چون در این جهت نمی خواهیم وارد شویم. می خواهیم این عبارتی که در زیارت جامعه آمده شرح دهیم که «خلقکم أنواراً فجعلکم بعرشه محققین».

روایت دیگر از محمد بن سنان نقل شده است، همو که برخی در وثاقتش اشکال می کنند. البته تا آن جایی که در روایات او دقت شده، هیچ گونه غلوی درباره او یافت نشده است. محمد بن سنان گوید:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام: فأجريت اختلاف الشيعة.

فقال: يا محمد! إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحدانيتها ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكتوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها وأجری طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم، فهم يحلون ما يشاؤون ويحرمون ما يشاؤون، ولن يشاؤوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى؛

خدمت امام جواد علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم.

حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود، سپس محمد، علی و فاطمه را آفرید، آن ها هزار دوران ماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید و ایشان را بر آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آن چه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند.

عجیب است که در ذیل این روایت آمده که امام جواد علیه السلام به محمد بن سنان فرمود:

يا محمد! هذه الديانة التي من تقدمها مرق، ومن تخلف عنها محق. ومن لزمها لحق. خذها إليك يا محمد!^{٢٥٠}

٢٤٩ . الكافي: ١ / ٤٤٠. حديث ٣، بحار الأنوار: ١٥ / ١٨ و ١٩، حديث ٢٨.

٢٥٠ . الكافي: ١ / ٤٤١. حديث ٥، بحار الأنوار: ٢٥ / ٣٤٠، حديث ٢٤.

ای محمد! این است آن دیانتی که هر کس از آن پیش رود از دایره اسلام بیرون رفته و هر کس عقب بماند ناپود گشته و هر کس به آن بچسبد، به حق رسیده است. ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش.

شاید به ذهن برخی آمده که چون ائمه و اهل بیت علیهم السلام از نور خداوند متعال آفریده شده اند پس این ها مثلاً همانند خداوند متعال قدمت دارند. نه، روایت صراحت دارد که چنین نیست. بعضی تأمل می کنند و می گویند: منظور از جریان اطاعت و تفویض چیست؟ این همان ولایت است که در این کتاب شرح داده ایم.

و از روایت استفاده می شود که این گونه مطالب برای هر کسی قابل درک نیست و لذا به هر کسی نباید گفته شود، ولی چون نوشته شده و به دست ما نیز رسیده ذکر می کنیم.

روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ بَعْضَ قَرِيشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءُ وَأَنْتَ بَعَثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ؟

قال: إني كنت أول من آمن بربي وأول من أجاز حين أخذ الله ميثاق النبيين (وأشهدهم على أنفسهم أ لست بربكم قالوا بلى) فكنت أنا أول نبي قال بلى، فسبقتهم بالإقرار بالله؛^{٢٥١}

شخصی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: شما که آخرین و پایان پیامبران هستی، برای چه در مقام و رتبه از همه پیش افتادی؟

فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم، آن گاه که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آن ها را بر خودشان گواه ساخت من نخستین کسی بودم که «بلی» گفت. پس سبقت من بر پیامبران به واسطه اقرار به خدا بود.

در روایت دیگر مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:

كيف كنتم حيث كنتم في الأظلة؟

فقال: يا مفضل! كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا في ظلِّه خضراء نسبحه ونقدسه ونهلله ونمجده، وما من ملك مقرب ولا ذي روح غيرنا، حتى بدا له في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثم أنهى علم ذلك إلينا.^{٢٥٢}

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

إنا أول بيت نوه الله بأسماءنا. إنه لما خلق السماوات والأرض أمر منادياً فنادي: أشهد أن لا إله إلا الله - ثلاثاً - أشهد أن محمداً رسول الله - ثلاثاً - ثلاثاً - ثلاثاً - ثلاثاً - ثلاثاً - ثلاثاً؛^{٢٥٣}

٢٥١. همان، حدیث ٦، همان: ١٦ / ٣٥٣، حدیث ٣٦.

٢٥٢. همان: حدیث ٧، بحار الأنوار: ١٥ / ٢٤، حدیث ٤٥.

٢٥٣. همان: حدیث ٨، همان: ١٦ / ٣٦٨، حدیث ٧٨.

ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت، چون خدا آسمان ها و زمین را آفرید به منادی دستور داد تا فریاد زد: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست، گواهی می دهم که محمد رسول خداست - سه بار - گواهی می دهم که علی از روی حق امیر مؤمنان است - سه بار - .

کلمه «حقاً» درباره امیرالمؤمنین علیه السلام جالب است؛ چرا که معلوم می شود از همان وقت کسانی بودند که به ولایت آن حضرت ایمان نداشته اند.

روایت دیگر از خود امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمود:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَالْمَكَانَ، وَخَلَقَ نَوْرَ الْأَنْوَارِ الَّذِي نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ، وَأَجْرَى فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ، وَهُوَ النُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا. فَلَمْ يَزَلْ نَوْرَيْنِ أَوَّلَيْنِ، إِذْ لَا شَيْءَ كَوَّنَ قَبْلَهُمَا، فَلَمْ يَزَلْ يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مَطْهَرَيْنِ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ، حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَبِي طَالِبٍ؛^{۲۵۴}

همانا خدا بود و هیچ پدیده ای نبود، سپس پدیده و مکان را آفرید و نور الانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود - که همه نورها از آن نور یافت - در آن جاری ساخت و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید.

پس محمد و علی دو نور نخستین بودند، زیرا پیش از آن ها چیزی پدید نیامده بود و آن دو همواره پاک و پاکیزه در صلب های پاک جاری بودند تا آن که در پاک ترین آن ها یعنی عبدالله و ابوطالب از یک دیگر جدا گشتند.

در روایت دیگر جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

يا جابر! إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَتْرَتَهُ الْهَدَاةَ الْمَهْتَدِينَ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ.

قلت: وما الأشباح؟

قال: ظلّ النور أبدان نورانية بلا أرواح، وكان مؤيداً بروح واحدة وهي روح القدس، فبه كان يعبد الله. وعترته،^{۲۵۵} ولذلك خلقهم حلماً علماء بررة أصفياء، يعبدون الله بالصلاة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل، ويصلون الصلوات ويحجون ويصومون؛^{۲۵۶}

ای جابر! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان هدایت گر و هدایت شده او را آفرید، و آن ها در برابر خدا اشباح نور بودند.

عرض کردم: اشباح چیست؟

۲۵۴ . همان: ۴۴۲، حدیث ۹، بحار الأنوار: ۱۵ / ۲۴، حدیث ۴۶.

۲۵۵ . ای: وعترته أيضاً كان مؤيداً بروح القدس.

۲۵۶ . همان، حدیث ۱۰، همان: ۱۵ / ۲۵، حدیث ۴۷.

فرمود: یعنی سایه نور، پیکرهای نورانی بدون روح، و محمد صلی الله علیه وآله تنها به یک روح یعنی روح القدس مؤید بود که او و خاندانش به وسیله آن روح خدا را عبادت می کردند و از این جهت خدا ایشان را خویشان دار، دانشمند، نیکوکار، برگزیده آفرید که با نماز، روزه، سجود، تسبیح و تهلیل خدا را عبادت می کردند و نمازها را می گزاردند، حج می کردند و روزه می گرفتند.

در سخن دیگری حضرت علی علیه السلام در برخی از خطبه های خویش فرمود:

إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ كُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرْنَا اللَّهَ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحَنَا فَسَبَّحْتَهُ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا.
ثُمَّ أَهْبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرْنَا بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحَنَا فَسَبَّحَتْ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا، فَإِنَّا لَنَحْنُ
الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمَسْبُوحُونَ؛^{۲۵۷}

ما آل محمد انواری اطراف عرش بودیم، خدا دستور داد تسبیح کنیم، ما که تسبیح کردیم، فرشتگان از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند.

سپس به زمین آمدیم، باز خدا دستور تسبیح به ما داد و چون تسبیح کردیم اهل زمین از ما تسبیح خدا را آموختند... .

روایت دیگر از ابن عباس نقل شده. وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در ضمن سخنی فرمود:

خَلَقَنِي اللَّهُ نُورًا تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَثْنِي عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ
أَلْقَى النُّورَ فِي صَلْبِ آدَمَ، فَأَقْبَلَ يَنْتَقِلُ ذَلِكَ النُّورَ مِنْ صَلْبِ إِبْرَاهِيمَ حَتَّى تَفْرُقَنَا فِي صَلْبِ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَبِي طَالِبٍ، فَخَلَقْنَا رَبِّي مِنْ ذَلِكَ النُّورِ لَكِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^{۲۵۸}

در روایت دیگر آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ
آدَمَ سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صَلْبِهِ، فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُهُ مِنْ صَلْبِ إِبْرَاهِيمَ حَتَّى أَقْرَهُ فِي
صَلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ صَلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَّمَهُ قَسْمَيْنِ، فَصَيَّرَ قَسْمَ فِي صَلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَقَسْمَ فِي
صَلْبِ أَبِي طَالِبٍ.

فَعَلَى مَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِي وَدَمُهُ مِنْ دَمِي، فَمَنْ أَحَبَّنِي فَحَبَّبَنِي أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ
فَبِغَضِي أَبْغَضَهُ؛^{۲۵۹}

چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی یک نور در پیشگاه الاهی بودیم و چون خداوند آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای متعال این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل

۲۵۷ . غایة المرام: ۱ / ۴۷، این حدیث در بحار الأنوار: ۲۴ / ۸۸، حدیث ۳ با اندکی تفاوت به نقل از کنز الفوائد آمده است، البرهان: ۴ / ۳۹، حدیث ۳.

۲۵۸ . تفسیر فرات: ۵۰۴ و ۵۰۵، حدیث ۶۶۲ بحار الأنوار: ۱۵ / ۶، حدیث ۶.

۲۵۹ . الخصال: ۶۴۰ حدیث ۱۶، بحار الأنوار: ۳۵ / ۳۳، حدیث ۳۰، نظم الدرر السمطين: ۷، ینابیع الموده: ۲ / ۴۹۰، حدیث ۳۷۹.

می کرد تا آن که در پشت عبدالمطلب جای داد، سپس از پشت عبدالمطلب بیرون آورد و به دو بخش تقسیم نمود: یک بخش را در پشت عبدالله و بخش دیگر را در پشت ابی طالب نهاد. پس علی از من است و من از علی هستم. گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. پس هر کس مرا دوست بدارد، به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس مرا دشمن بدارد به دشمنی من او را نیز دشمن خواهد داشت.

روایتی دیگر از معاذ بن جبل نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافِ عَامٍ.

قلت: فأين كنتم يا رسول الله؟

قال: قدام العرش نسبح الله تعالى ونحمده ونقدسه ونمجده.

قلت: علي أي مثال؟

قال: أشباح النور...؛^{٢٦٠}

خداوند متعال هفت هزار سال پیش از آفرینش دنیا من، علی، فاطمه، حسن و حسین را آفرید.

معاذ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! پیش از آفرینش دنیا شما کجا بودید؟

فرمودند: پیش عرش بودیم و خدای تعالی را تسبیح می نمودیم، می ستودیم و تقدیس و تمجید می کردیم.

عرض کردم: به چه هیئت و شکلی بودید؟

حضرت فرمودند: شیخ هایی از نور بودیم... .

در روایت دیگر آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

... أما علمت إنَّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا كَانَا نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ

بِأَلْفِي عَامٍ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ النُّورَ رَأَتْ لَهُ أَصْلًا قَدْ تَشَعَّبَ فِيهِ شَعَاعٌ لَامِعٌ. فَقَالَتْ:

إِلَهْنَا وَسَيِّدُنَا! مَا هَذَا النُّورُ؟!

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ: هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي أَصْلُهُ نُبُوَّةٌ وَفِرْعُهُ إِمَامَةٌ، أَمَّا النُّبُوَّةُ فَلِمُحَمَّدٍ عَبْدِ

وَرَسُولِي، وَأَمَّا الإِمَامَةُ فَلِعَلِي حِجَّتِي وَوَلِيِّي، وَلَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُ خَلْقِي...؛^{٢٦١}

... آیا نمی دانی که محمد و علی صلوات الله علیهما هر دو نوری در مقابل خداوند متعال بودند که دو هزار سال پیش

از آفرینش مخلوقات آفریده شده بودند. وقتی فرشتگان این نور را دیدند به خوبی دریافتند که این نور اصلی

داشته که از آن شعاعی درخشان منشعب گردیده است. از این رو عرضه داشتند: خدای ما و آقای ما! این نور

چیست؟

٢٦٠. علل الشرائع: ١ / ٢٠٨ و ٢٠٩، حدیث ١١، بحار الأنوار: ١٥ / ٧، حدیث ٧.

٢٦١. همان: ١ / ١٧٤، حدیث ١، بحار الأنوار: ٣٨ / ٨٠، ذیل حدیث ٢.

خداوند متعال به ایشان وحی فرمود: این نوری است از نور من که اصلش نبوت و فرعش امامت است. اما نبوت به بنده و رسولم محمد تعلق دارد و امامت از آن حجت و ولی من علی است و اگر این دو نمی بودند هرگز مخلوقات را نمی آفریدم... .

در روایت دیگر می خوانیم که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْأُمَّةَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ أَرْوَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يَسْبَحُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَيَقْدَسُونَهُ، وَهِيَ الْأُمَّةُ الْهَادِيَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛^{۲۶۲}

خدای تعالی محمد و علی و یازده نفر پیشوایان را از نور عظمت خویش آفرید؛ در وقتی که آنان، ارواحی بودند در روشنایی نور او که خدا را پیش از دیگر خلق، عبادت می کردند، تسبیح و تقدیس او می نمودند و اینان پیشوایان هدایت گر از آل محمد علیهم السلام هستند.

روایت دیگری را شیخ مفید رحمه الله از سلمان نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَأَطَعْتَهُ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا فَدَعَاهُ فَأَطَاعَهُ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ، فَدَعَاها فَأَطَاعَتْهُ، وَخَلَقَ مِنِّي وَمِنْ نُورِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَدَعَاهُمَا فَأَطَاعَاهُ.

فَسَمَّانَا بِالْخَمْسَةِ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَائِهِ: اللَّهُ الْمَحْمُودُ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللَّهُ الْعَلِيُّ وَهَذَا عَلِيٌّ، وَاللَّهُ الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَاللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَهَذَا الْحَسَنُ، وَاللَّهُ الْمَحْسَنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ.

ثُمَّ خَلَقَ مِنِّي مِنْ صَلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَئِمَّةٍ، فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ سَمَاءً مَبْنِيَةً وَأَرْضًا مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَاءً أَوْ مَلَكًا أَوْ بَشَرًا، وَكُنَّا بَعْلَمَهُ نُورًا نَسْبَحُهُ وَنَسْمَعُ وَنَطِيعُ؛^{۲۶۳}

خداوند مرا از برگزیده نور خود آفرید، پس مرا خواند و من اطاعتش کردم، و علی را از نور من آفرید، پس او را خواند و او اطاعتش کرد و از نور من و علی، فاطمه را آفرید، سپس او را خواند و او اطاعت کرد، و از نور من، علی و فاطمه حسن را آفرید و او را خواند و او اطاعت کرد، و از نور من، علی، فاطمه و حسن، حسین را آفرید و او را خواند، وی اطاعت کرد.

ما را به پنج نام از نام های خویش نام نهاد، خدا محمود است و من محمد، خدا علی است و این علی، خدا فاطر است و این فاطمه، خدا احسان است و این حسن، خدا محسن است و این حسین.

پس از آن خداوند از ما (پنج نفر) و از صلب حسین نه امام آفرید و آنان را خواند آن ها اطاعت کردند، و این پیش از آن بود که خداوند آسمان افراشته، زمین پهناور، یا هوا، یا فرشته، یا آب و یا بشری را بیافریند. ما به علم او نوری بودیم که او را تسبیح می نمودیم و دستورات او را می شنیدیم و اطاعت می کردیم.

۲۶۲ . کمال الدین: ۳۱۸ - ۳۱۹، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۱۵ / ۲۳، حدیث ۳۹.

۲۶۳ . بحار الأنوار: ۱۵ / ۹، حدیث ۹ به نقل از الخصال: ۵۳ / ۱۴۲، حدیث ۱۶۲ به نقل از کتاب المحاضر: ۱۵۲.

شیخ طوسی رحمه الله در الأمالی خویش این گونه نقل می کند:

روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام در رَحبه کوفه نشسته بودند و مردم دور حضرتش جمع شده بودند، کسی آمد و سؤالی کرد و حضرت جوابی دادند تا مطلب به این جا رسید فرمودند:

وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ نُورَ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيُطْفِئَ أَنْوَارَ الْخَلْقِ إِلَّا خَمْسَةً أَنْوَارٍ: نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُورِي وَنُورَ فَاطِمَةَ وَنُورَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمَنْ وَلَدَهُ مِنَ الْأُمَّةِ؛ لِأَنَّ نُورَهُ مِنْ نُورِنَا الَّذِي خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِي عام؛^{٢٦٤}

به آن خدایی که محمد را به حق به پیامبری مبعوث کرد، به راستی نور ابوطالب در روز قیامت همه انوار خلایق را فرو نشاند مگر پنج نور را: نور محمد، نور من، نور فاطمه، نور حسن و نور حسین و پیشوایان از فرزندان حسین؛ زیرا که نور ایشان از نور ماست که خدای تعالی آن را دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، آفریده است.

گفتنی است که هر یک از این روایات نکاتی دارد که دانستن آن ها در معرفت انسان مؤثر است.

روایت دیگری را امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که جبرئیل عرضه داشت:

يا مُحَمَّدًا! إِنَّ اللَّهَ جَعَلَكَ سَيِّدَ الْأَنْبِيَاءِ، وَجَعَلَ عَلِيًّا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ وَخَيْرِهِمْ، وَجَعَلَ الْأُمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَمَا إِلَى أَنْ يَرِثَ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا. فَسَجِدْ عَلِيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ الْأَرْضَ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى.

وإنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَشْبَاحًا يَسْبِخُونَهُ وَيَمَجِّدُونَهُ وَيُهَلِّلُونَهُ بَيْنَ يَدَيْ عَرْشِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَجَعَلَهُمْ نُورًا يَنْقَلِبُهُمْ فِي ظَهْوَرِ الْأَخْيَارِ مِنَ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ الْخَيْرَاتِ الْمُطَهَّرَاتِ وَالْمَهْدَبَاتِ مِنَ النِّسَاءِ مِنْ عَصْرِ إِلَى عَصْرِ.

فلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَبَيِّنَ لَنَا فَضْلَهُمْ وَيَعْرِفُنَا مَنْزِلَتَهُمْ وَيُوجِبَ عَلَيْنَا حَقَّهُمْ، أَخَذَ ذَلِكَ النُّورَ فَقَسَّمَهُ قَسْمَيْنِ: جَعَلَ قَسْمًا فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَكَانَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ سَيِّدَ النَّبِيِّينَ وَخَاتَمَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلَ فِيهِ النُّبُوَّةَ.

وَجَعَلَ الْقَسْمَ الثَّانِي فِي عَبْدِ مَنْفٍ وَهُوَ أَبُو طَالِبٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنْفٍ، فَكَانَ مِنْهُ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَجَعَلَهُ رَسُولَ اللَّهِ وَلِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَخَلِيفَتَهُ وَزَوْجَ ابْنَتِهِ وَقَاضِيَ دِينِهِ (دِينَهُ) وَكَاشَفَ كَرْبَتَهُ وَمَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَاصِرَ دِينِهِ.^{٢٦٥}

و روایات در این زمینه فراوان است، اما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

٢٦٤ . الأمالی شیخ طوسی: ٣٠٥، حدیث ٤١٢ کنز الفوائد: ٨٠ ، بحار الأنوار: ٣٥ / ١١٠ ، حدیث ٣٩ با اندکی تفاوت.

٢٦٥ . دلائل الإمامة: ٥٧، حدیث ٣، الیقین: ٢٢٧ با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: ٣٥ / ٢٧ ، حدیث ٢٢.

اشاره به فوایدی مهم

- از روایات شیعه و سنی که در این زمینه نقل شده، فواید مهمی را به نحو نتیجه می توان این گونه استفاده کرد.
۱. همان گونه که نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از عالم قبل مقرر بوده، وصایت، خلافت و ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام نیز از همان عالم مقرر شده است.
 ۲. فرشتگان عبادت خداوند متعال را از حضرات معصومین علیهم السلام یاد گرفته اند.
 ۳. اگر ائمه علیهم السلام نبودند آدم خلق نمی شد.
 ۴. ائمه علیهم السلام از حضرت آدم و دیگر پیامبران - به جز رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله - افضل هستند.
 ۵. امیر مؤمنان علی علیه السلام در تمام کمالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همسان هستند مگر نبوت.
 ۶. امیر مؤمنان علی علیه السلام افضل خلائق بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و ناگزیر فرد افضل برای خلافت، امامت و وصایت متعین است.
 ۷. ائمه علیهم السلام در آن عالم در اطراف عرش خداوند متعال بودند و در آن جا به عبادت، تسبیح، تهلیل و... مشغول بودند.

سخنی درباره عرش

درباره عرش بحث ژرف و عمیقی در کتاب های تفسیری، حدیثی و معارف و کلام مطرح و کتاب های متعددی در خصوص آن نوشته شده است. مردم عوام چنین تصور می کنند که در عالم بالا تختی وجود دارد که خداوند متعال در آن جا مستقر است. شاید این موضوع از ظاهر بعضی آیات اخذ شده باشد، قرآن کریم در آیه ای می فرماید:

(الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى).^{۲۶۶}

در آیه دیگری می خوانیم:

(ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ).^{۲۶۷}

اما راغب اصفهانی درباره واژه «عرش» چنین می نویسد:

العرش فی الأصل شیء مسقف... وسمی مجلس السلطان عرشاً اعتباراً بعلوه، قال تعالی:
(وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَى الْعَرْشِ)^{۲۶۸} (أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشِهَا)^{۲۶۹}... وكنى به عن العز والسلطان
والمملكة... وعرش الله ما لا يعلمه البشر على الحقيقة إلا بالاسم، وليس كما تذهب إليه أوهام
العامة؛^{۲۷۰}

۲۶۶. سوره طه (۲۰): آیه ۵.

۲۶۷. سوره بروج (۸۵): آیه ۱۵.

۲۶۸. سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۰.

۲۶۹. سوره نمل (۲۷): آیه ۳۸.

۲۷۰. المفردات فی غریب القرآن: ۳۲۹.

عرش جایی است که سقف داشته باشد و آن جایی را که سلطان می نشیند که هم رتبتاً و هم حقیقتاً علو دارد و جای بلندی است، عرش گویند... .

کلمه عرش کنایه از قدرت، سلطنت، بزرگی، عزّت و عظمت خداوند متعال است. انسان نمی تواند عرش خداوند متعال را درک بکند، یعنی ما که خودمان محدود هستیم آیا برای عظمت، عزّت و قدرت خداوند متعال می توانیم حدّی تصویر بکنیم؟

پس در هر جا از قرآن واژه «عرش» به کار رفته اشاره و کنایه از سلطنت خداوند متعال و قدرت الاهی است، وگرنه خداوند متعال جسم نیست که در جایی نشسته و در آن جا مستقر باشد.

با این که راغب اصفهانی از اشاعره است، ولی درباره عرش این گونه می گوید. در این بین، ابن تیمیه کتابی به نام العرش دارد.^{۲۷۱} شاگردان و معاصران او و بزرگان عامه می گویند: ابن تیمیه در آن جا تصریح دارد که خداوند متعال جسم بوده و بر این عرش مستقر است.^{۲۷۲}

گفتنی است که علمای عامه از معاصران ابن تیمیه درباره او و افکارش چند دسته بودند. برای مثال ابوحنّان اندلسی - نگارنده تفسیر البحر المحیط - خیلی مرید او بوده و به او تعظیم می کرده، تا این که کتاب العرش ابن تیمیه به دست او رسید. صاحب کتاب اتحاف السادة المتقين فی شرح احياء علوم الدّین می نویسد:

کتاب العرش من أقبح کتبه، ولما وقف علیه الشیخ أبو حیان ما زال یلعنه حتی مات بعد أن کان یُعظّمه؛^{۲۷۳}

ابوحنّان مرید ابن تیمیه بود و از او تجلیل می کرد، وقتی کتاب العرش به دستش رسید، همواره تا آخر عمر او را لعنت می کرد.

بعد از این تاریخ بود که بحث عرش، معنا و چگونگی آن رونق بیشتری یافت. وگرنه خداوند متعال جسم نیست و این قول، کفر است.

البته اگر به فرض الفاظ قرآن در جسمانیّت خداوند متعال ظهور داشته باشند، یا ادّعی ظهور شود، ناگزیر بایستی طوری تفسیر بشوند که هم با ظاهر قرآن سازگار باشد و هم با دلیل های قطعی دیگر که بیان گر عدم جسمانیّت خداوند متعال هستند.

بنابراین، منظور از عرش خداوند متعال؛ یعنی عظمت، قدرت و سلطنت باری تعالی و ائمه علیهم السلام مانند وزرایی هستند که در اطراف سلطانی نشسته و جزء دستگاه سلطنت او بوده و دور این قدرت، سلطنت و عظمت حضور داشتند و دارند.

۲۷۱. گفتنی است که در نقدی که بر منهاج السنه نوشته ام متعرّض این مسأله شده ام. (ر.ک: دراسات فی منهاج السنّه - المدخل لشرح منهاج الکرامه - : ۱۰۲).

۲۷۲. ر.ک: کشف الظنون: ۲ / ۱۴۳۸.

۲۷۳. اتحاف السادة المتقين فی شرح احياء علوم الدّین: ۱ / ۱۰۶.

اسامی نوشته شده بر عرش الاهی

از این رو در احادیث شیعه و سنی آمده است که نام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن عوالم در عرش ثبت شده است. اینک چند روایت در این زمینه نقل می کنیم.

قاضی عیاض مالکی به سند خود از ابی الحمرء - که از محدثان بزرگ و علمای سنی و مالکی است - چنین نقل می کند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أُيْدَتُهُ بَعْلِي^{٢٧٤};

هنگامی که مرا به سوی آسمان سیر دادند، ناگاه دیدم بر عرش نوشته شده: هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست که به واسطه علی او را تأیید کردم.

در روایت دیگری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ: أَنَا اللَّهُ وَحْدِي، لَا إِلَهَ غَيْرِي، غَرَسْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ بَيْدِي، مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي، أُيْدَتُهُ بَعْلِي^{٢٧٥};

من جنت عدن را به وجود آوردم، محمد برگزیده من است که او را با وجود علی تأیید و یاری کردم.

در روایت دیگر می فرماید: بر ساق عرش الاهی نوشته شده است:

أَنَا غَرَسْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ بَيْدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أُيْدَتُهُ بَعْلِي^{٢٧٦};

من جنت عدن را به وجود آوردم، محمد برگزیده من است که او را با وجود علی تأیید و یاری کردم.

حافظ محبّ الدین طبری در کتاب الرياض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة در بخش فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام

تحت عنوان «ذکر اختصاصه بتأیید الله نبیه صلی الله علیه وآله به وکتبه ذلك على ساق العرش» می نویسد:

ابوالحمرء گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ، فَرَأَيْتُ كِتَابًا عَنِ يَمِينِهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أُيْدَتُهُ بَعْلِي وَنَصْرَتُهُ بِهِ^{٢٧٧};

در شب معراج به ساق عرش نگاه کردم دیدم در سمت راست نوشته شده: محمد رسول خداست که او را به

وسیله علی تأیید و یاری کردم.

در روایت دیگر ابن عباس گوید:

٢٧٤ . الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: ١ / ١٧٤، ينابيع المودة: ١ / ٦٩ حديث ٣٨.

٢٧٥ . نظم درر السمطين: ١٢٠، كشف الغمّة: ١ / ٣٣٦ . رك: حليّة الأولياء: ٣ / ٢٧، فرائد السمطين: ١ / ٢٣٥، المناقب، ابن مغزلي: ٣٢.

٢٧٦ . المناقب، خوارزمي: ٣٢١، حديث ٣٢٦، حليّة الأولياء: ٣ / ٢٧.

٢٧٧ . الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرة: ٢ / ٢٢٧.

كنا عند النبي صلى الله عليه وآله إذا بطائر في فيه لوزة خضراء، فألقاها في حجر النبي، فقبلها ثم كسرها فإذا في جوفها ورقة خضراء مكتوبة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله نصرته بعلي.^{٢٧٨}

در روایت دیگر که احمد بن حنبل نقل کرده آمده است:

مكتوب على باب الجنة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله على أخو رسول الله قبل أن يخلق الله السماوات.

در متن دیگری آمده است:

قبل أن تخلق السماوات بألفي عام.^{٢٧٩}

در این زمینه روایت مفصّلی از ابن مسعود نقل شده است. ابن مسعود گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

لما أسرى بي إلى السماء أمر بعرض الجنة والنار على، فرأيتهما جميعاً، رأيت الجنة وألوان نعيمها، ورأيت النار وأنواع عذابها.

فلما رجعت قال لي جبرئيل: هل قرأت يا رسول الله! ما كان مكتوباً على أبواب الجنة، وما كان مكتوباً على أبواب النار؟

فقلت: لا يا جبرئيل!

فقال: إن للجنة ثمانية أبواب، على كل باب منها أربع كلمات، كل كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن علمها وعمل بها، وإن للنار سبعة أبواب، على كل باب منها ثلاث كلمات، كل كلمة خير من الدنيا والآخرة لمن علمها وعرفها.

فقلت: يا جبرئيل! ارجع معي لأقرأها.

فرجع معي جبرئيل عليه السلام فبدأ بأبواب الجنة.

فإذا على الباب الأول منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، لكل شيء حيلة، وحيلة طيب العيش في الدنيا أربع خصال: القناعة، ونبذ الحقد، وترك الحسد، ومجالسة أهل الخير.

وعلى باب الثاني منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، لكل شيء حيلة، وحيلة السرور في الآخرة أربع خصال: مسح رأس اليتامى، والتعطف على الأرمال، والسعي في حوائج الناس، وتفقد الفقراء والمساكين.

٢٧٨ . همان.

٢٧٩ . كشف الغمّة: ١ / ٣٠٠، فيض القدير: ٤ / ٤٦٨، شواهد التنزيل: ١ / ٢٩٦، تاريخ بغداد: ٧ / ٣٩٨، شماره ٣٩١٩، تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٥٩ و ٣٣٦.

میزان الاعتدال: ١ / ٢٦٩، حدیث ١٠٠٦، لسان المیزان: ١ / ٤٥٧، المناقب، خوارزمی: ١٤٤، حدیث ١٦٨، كنز العمال: ١١ / ٢٢٤ حدیث ٣٣٠٤٣.

وعلى الباب الثالث منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، كل شيء هالك إلا وجهه، لكل شيء حيلة، وحيلة الصحة في الدنيا أربع خصال: قلة الكلام، وقلة المنام، وقلة المشى، وقلة الطعام.

وعلى باب الرابع منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليبر والديه، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليسكت.

وعلى الباب الخامس منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، من أراد أن لا يذل فلا يذل، ومن أراد أن لا يشتم فلا يشتم، ومن أراد أن لا يظلم فلا يظلم، ومن أراد أن يستمسك بالعروة الوثقى فليستمسك بقول: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله.

وعلى الباب السادس منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، من أحب أن يكون قبره واسعاً فسيحاً فلينفق على المساجد، ومن أحب أن لا تأكله الديدان تحت الأرض، فلينكس المساجد، ومن أحب أن لا يظلم لحده فلينور المساجد، ومن أحب أن يبقى طرياً تحت الأرض يبسط المساجد.

وعلى الباب السابع منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، بياض القلوب في أربع خصال: في عيادة المريض، وأتباع الجنائز، وسدى أكفان الموتى، ودفع القرض.

وعلى باب الثامن منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، من أراد الدخول من هذه الأبواب الثمانية فليستمسك بأربع خصال: بالصدقة، والسخاء، وحسن الخلق، وكف الأذى عن عباد الله عز وجل.

ثم جئنا إلى أبواب جهنم:

فإذا على الباب الأول منها مكتوب ثلاث كلمات: من رجا الله سعد، ومن خاف الله أمن، والهالك المغرور من رجا سوى الله وخاف غيره.

وعلى الباب الثاني مكتوب: ويل لشارب خمر، ويل لشاهد زور، ويل لعاق أبويه.

وعلى الباب الثالث منها مكتوب: من أراد أن لا يكون عرياناً في القيامة فليكس الجلود العارية في الدنيا، ومن أراد أن لا يكون جائعاً في القيامة فليطعم البطون الجائعة في الدنيا، ومن أراد أن لا يكون عطشاناً فليسق العطشان في الدنيا.

وعلى الباب الرابع منها مكتوب ثلاث كلمات: أذل الله من أهان الإسلام، أذل الله من أذل أهل البيت نبي الله، أذل الله من أعان الظالمين على ظلم المخلوقين.

وعلى الباب الخامس منها مكتوب ثلاث كلمات: لا تتبع الهوى، فإن الهوى يجانب الإيمان، ولا تكثر منطقتك فيما لا يعينك فتسقط من عين ربك، ولا تكن عوناً للظالمين؛ فإن الجنة لم تخلق للظالمين.

وعلى الباب السادس منها مكتوب ثلاث كلمات: حاسبوا أنفسكم من قبل أن تحاسبوا، ووبخوا أنفسكم من قبل أن توبخوا، وادعوا الله عزوجل قبل أن تردوا عليه ولا تقدروا على ذلك. وعلى الباب السابع منها مكتوب ثلاث كلمات: أنا حرام على المتهجدين، أنا حرام على الصائمين، أنا حرام على المتصدقين.^{٢٨٠}

در روایت دیگری چنین آمده است:

إن للجنة ثمانية أبواب على كل أبواب منها أربع كلمات، كل كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها واستعملها، وإن للنار سبعة أبواب على كل باب منها ثلاث كلمات كل كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها وعرفها...^{٢٨١}

در روایت دیگری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لما عرج بي إلى السماء رأيت على باب الجنة مكتوباً بالذهب: لا إله إلا الله، محمد حبيب الله، على ولي الله، فاطمة أمه الله، الحسن والحسين صفوة الله، على مبغضيتهم لعنة الله؛^{٢٨٢}

هنگامی که مرا به بهشت بردند دیدم بر در آن نوشته اند: معبود به جز خدای یکتا نیست و محمد دوست خدا است، علی ولی خداست، فاطمه کنیز خدا است، حسن و حسین برگزیده خدا هستند و بر دشمنانشان لعنت خدا باد.

در روایت دیگر این گونه آمده است:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على حبيب الله.^{٢٨٣}

در روایت دیگری عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لما أن خلق الله آدم ونفخ فيه من روحه، عطس آدم فقال: الحمد لله. فأوحى الله تعالى إليه: حمدني عبدى، وعزتي وجلالى، لولا عبدان أريد أن أخلقهما فى دار الدنيا ما خلقتك.

قال: إلهى فيكونان منى؟

٢٨٠ . مدينة المعاجز: ٢ / ٣٥٨، این حدیث در نظم در السمطین: ١٢٢ - ١٢٤ با اندکی تفاوت آمده است. فضائل شاذان بن جبرئیل: ١٥٢ - ١٥٤.

٢٨١ . کتاب الأربعین: ٣٦٠، نظم در السمطین: ١٢٢.

٢٨٢ . الأمالی، شیخ طوسی: ٣٥٥، حدیث ٧٣٨، الطرائف: ٦٤، حدیث ٦٥، الجواهر السنية: ٢٩٩، مدينة المعاجز: ٢ / ٣٥٤، حدیث ٥٩٩، بحار الأنوار: ٢٧ / ٥٤، حدیث ٨، میزان الاعتدال: ٣ / ٤٧٨، لسان المیزان: ٤ / ١٩٤، حدیث ٥١٥ و ٧٠ / ٥، حدیث ٢٣٤، المناقب، خوارزمی: ٣٠٢، حدیث ٢٩٧، ترجمه امام حسین علیه السلام ابن عساکر: ١٨٦، كشف الغمّة: ١ / ٩٣، و ٢ / ١٤٩. در برخی از منابع آمده است: «على باغضيتهم لعنة الله».

٢٨٣ . ر.ک: برخی از مصادر پاورقی پیشین.

قال: نعم يا آدم! ارفع رأسك وانظر.

فرّفع رأسه فإذا هو مكتوب على العرش: لا إله إلا الله، محمد رسول الله نبي الرحمة، علي مقيم الحجّة، ومن عرف حقّ علي زكي وطاب، ومن أنكر حقّه لعن وخاب، أقسمت بعزّتي أن أدخل الجنّة من أطاعه وإن عصاني، وأقسمت بعزّتي أن أدخل النار من عصاه وإن أطاعني؛^{٢٨٤}

آن گاه که خداوند آدم را آفرید و از روحش بر او دمید، آدم عطسه ای زد، سپس گفت: «الحمد لله». خدای تعالی به آدم فرمود: مرا ستایش کردی به بزرگی و جلالم سوگند، اگر دو تن از بندگان که در دنیا می آفرینم، نبودند، تو را نمی آفریدم.

آدم عرض کرد: پروردگارا! آن دو تن از من هستند.

فرمود: آری، از تو خواهند بود. ای آدم! سرت را بلند کن و بنگر!

آدم سر بلند کرد و ناگاه دید که بر فراز عرش نوشته شده: معبودی جز خدای یکتا نیست، محمد پیامبر رحمت و علی انسانی بهشتی است، هر کس علی را بشناسد پاک و پاکیزه است و آن کس حق علی را انکار کند از رحمت ناامید و ملعون است.

به بزرگی و جلالم سوگند، کسی که علی را دوست دارد وارد بهشت می کنم اگر چه نافرمانی و معصیت مرا کند و به بزرگی و جلالم سوگند، هر کس نافرمانی علی را کند دوزخ کنم اگر چه اطاعت مرا بکند.

در روایت دیگری آمده که اسم امیرالمؤمنین علیه السلام بر کتف فرشته صرصائیل نوشته شده است. امام صادق علیه السلام از اجداد طاهرینش نقل می کند که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

بینا رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت أم سلمة إذ هبط عليه ملك له عشرون رأساً، في كل رأس ألف لسان، يسبح الله ويقدسه بلغه لا تشبه الأخرى، ورأته أوسع من سبع سماوات وسبع أرضين، فحسب النبي صلى الله عليه وآله أنه جبرئيل فقال: يا جبرئيل! لم تأتني في مثل هذه الصورة قط؟

قال الملك: ما أنا جبرئيل، أنا صرصائيل، بعثني الله إليك لتزوّج النور من النور.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: من ممّن؟

قال: ابنتك فاطمة من علي بن أبي طالب عليهما السلام.

فزوّج النبي فاطمة من علي بشهادة جبرئيل وميكائيل وصرصائيل عليهم السلام.

قال: فنظر النبي صلى الله عليه وآله فإذا بين كتفي صرصائيل: لا إله إلا الله، محمد رسول الله علي بن أبي طالب مقيم الحجّة.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا صرصائيل! منذ كم هذا كتب بين كتفيك؟

٢٨٤. المناقب، خوارزمي: ٣١٨، حديث ٣٢٠، بحار الأنوار: ٢٧ / ١٠، حديث ٢٢ به نقل از ايضاح دفاين النواصب: ٣٤ و ٣٥، ينابيع الموده: ١ / ٤٨ و ٤٩،

قال: من قبل أن يخلق الله الدنيا بأثني عشر ألف سنة؛^{٢٨٥}

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه امّ سلمه بود که فرشته ای بر آن حضرت نازل شد که بیست سر داشت و در هر سرش هزار زبان بود که با آن ها به لغت های گوناگون خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد. کف دست او از آسمان ها و زمین هفت گانه وسیع تر بود.

پیامبر فکر کرد که او جبرئیل است و لذا خطاب به او فرمود: ای جبرئیل! هرگز با این هیأت بر ما نازل نشده ای؟ آن فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، بلکه صرصائیل هستم و به سوی تو مأمور شده ام تا نور را با نور تزویج نمایم.

پیامبر فرمود: چه کسی را به چه کسی؟

صرصائیل گفت: دختری فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام.

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام تزویج نمود و جبرئیل، میکائیل و صرصائیل را بر این امر شاهد گرفت.

سپس پیامبر به صرصائیل نگاه کرد و دید که در میان دو کتف او نوشته شده: «معبودی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب برپا دارنده حجت است».

پیامبر به آن فرشته گفت: ای صرصائیل! در چه زمانی این نوشته در بین دو کتف تو نگاشته شده است؟

گفت: دوازده هزار سال پیش از این که خداوند دنیا را خلق کند.

در روایت دیگری آمده است که نام علی علیه السلام بر بال جبرائیل نوشته شده بود. امام صادق علیه السلام از نیاکان

بزرگوارش نقل می کند که علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أتانى جبرئيل وقد نشر جناحيه، فإذا فيها مكتوب: لا إله إلا الله محمد النبي.

ومكتوب على الآخر: لا إله إلا الله على الوصي؛^{٢٨٦}

جبرئیل بر من نازل شد در حالی که دو بال خود را باز کرده بود، دیدم در بال او نوشته شده: «معبودی جز خدا

نیست، محمد پیامبر است» و در بال دیگرش نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست، علی وصی است».

هم چنین بر پیشانی فرشته ای لواء الحمد نوشته شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لما عرج بي إلى السماء رأيت في السماء الرابعة أو السادسة ملكاً نصفه من نار ونصفه من ثلج

وفي جبهته مكتوب: أيد الله محمداً بعلي.

فبقيت متعجباً، فقال لي ذلك الملك: ممّ تعجب؟ كتب الله في جبهتي ماترى قبل خلق الدنيا

بألفي عام.^{٢٨٧}

٢٨٥ . مائه منقبه: ٢٥، كشف الغمه: ١ / ٣٦١، بحار الأنوار: ٤٣ / ١٢٣، حديث ٣١، المناقب، خوارزمي: ٣٤٠، حديث ٣٦٠.

٢٨٦ . المناقب، خوارزمي: ١٤٧، كشف الغمه: ١ / ٣٠٢، بحار الأنوار: ٢٧ / ٩، حديث ١٩.

٢٨٧ . المحتضر: ٩٩. این حدیث در المناقب، خوارزمی: ٣٠٩ با اندکی تفاوت آمده است.

در این باره ابونعیم اصفهانی نیز چنین روایت می کند: جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

بينا رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً في مسجد المدينة فذكر بعض أصحابنا الجنة.

فقال: أما علمت أن لله لواءً من نور وعموداً من زبرجد خلقهما قبل أن يخلق السماوات بألفي

سنه مكتوب على رداء ذلك اللواء: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آل محمد خير البرية؛^{۲۸۸}

روزی در مسجد مدینه نشسته بودیم، بعضی از اصحاب از بهشت سخن به میان آوردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برای خدا پرچمی از نور و ستونی از زبرجد است که آن ها را دو هزار سال پیش

از آفریدن آسمان ها آفریده است، بر دامنه این پرچم نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست. محمد رسول

خداست»، آل محمد بهترین مردم هستند.

بنابر آن چه گذشت این مجموعه روایات به اضافه روایات نور که پیش تر گذشت و دلالتی که در این مجموعه

روایات وجود دارد، می تواند شرح مناسبی برای این فراز از زیارت جامعه باشد.

مَنْت بر زمینیان

حَتَّى مَنَّا عَلَيْنَا بِكُمْ؛

تا آن گاه که به وسیله شما بر ما مَنّت نهاده.

این جمله به وجود ائمه علیهم السلام در این عالم اشاره دارد که وجودشان در این عالم از خداوند متعال مَنّت بر

خلایق بوده است.

مَنْت یعنی چه؟

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

المنّة: النعمة الثقيلة، ويقال ذلك على وجهين: أحدهما أن يكون ذلك بالفعل، والثاني أن يكون

ذلك بالقول، وذلك مستقبح فيما بين الناس إلا عند كفران النعمة. فيقال: من فلان على فلان

إذا أثقله بالنعمة.

وذلك على الحقيقة لا يكون إلا لله تعالى.^{۲۸۹}

یعنی اگر کسی، فرد دیگری را غرق نعمت کند می گویند: فلانی بر فلانی مَنّت گذاشته و به اصطلاح،

نعمت های سنگین و ارزشمندی به او داده است.

مَنّت به معنای حقیقی نیست مگر از آن خداوند متعال، وگرنه دیگران مالک حقیقی نیستند تا مَنّت بگذارند.

کسی که نعمتی به کسی بدهد و خدمتی برای او انجام دهد و آن را به زبان بیاورد می گویند: قبیح است.

اقسام سه گانه مَنّت

۲۸۸. شواهد التنزیل: ۲ / ۴۶۸، حدیث ۱۱۴۱، کشف الیقین: ۳۸۵، بحار الأنوار: ۳۹ / ۲۱۸، حدیث ۱۱.

۲۸۹. المفردات فی غریب القرآن: ۴۷۴.

به نظر می رسد این فراز به تأمل بیشتری نیاز دارد؛ زیرا منت بر سه وجه است.

۱. منت فعل، کاری را از باب امتنان انجام دادن.

۲. منت قول، حرفی را از باب امتنان گفتن.

۳. منت به وسیله شخص.

آن چه در زیارت جامعه آمده این است که خداوند متعال از باب لطف، شما ائمه را از آن عالم به این عالم منتقل کرد و منتی بر این خلائق نهاد.

فرض کنید شخصیت بزرگی را حضرت امیر علیه السلام از مدینه به عنوان والی به جایی بفرستند و به اهالی آن دیار بنویسند که این شخص را که برای شما فرستادیم نزد ما خیلی ارزشمند است، ما اصلاً می خواستیم پیش ما باشد، اما ایثار کردیم. پس قدر او را بدانید، از او استفاده کنید، به سخنش گوش فرا دهید و به او احترام نمایید.

آری، تا همین اواخر مرسوم بود که مراجع تقلید و بزرگان حوزه ها یکی از شاگردان و مقربین خود را به عنوان وکیل و نماینده به شهرها می فرستادند و به اهالی آن دیار نامه می نوشتند که این کسی است که وجودش برای ما منشأ اثر بوده و مورد علاقه ماست، اما شما را مقدم دانستیم و ایثار کردیم.

رسول خدا و امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام در آن عالم بودند، خداوند متعال از باب منت بر خلائق آن حضرات را از آن عالم بر این عالم فرستادند.

به هر حال؛ منت گاهی فعل، گاهی قول و گاهی شخص است. خداوند متعال منت نهاد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را مبعوث کرد که قرآن کریم می فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛^{۲۹۰}

به حقیقت خداوند بر مؤمنان منت نهاد؛ آن گاه که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنان بخواند و آن ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد، گرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بنابراین، خداوند متعال بر ما منت گذاشت که آن حضرت را در این عالم قرار داد، و منت گذاشت که مبعوث کرد تا ما را به تزکیه و تعلیم هدایت کند و هم چنین خواست ائمه علیهم السلام در این عالم باشند یک منت، چیزی از آن ها یاد بگیریم منت دیگری، آیه ای را برای ما تفسیر کنند، منت دیگری و به خدمتشان برسیم منت دیگری است.

به هر حال، منت چه فعل باشد و چه شخص از جانب خداوند متعال، لطف است. با استفاده از آیات قرآن کریم به نظر می رسد که نهایت غرض خداوند متعال از فرستادن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا منت گذاشتن بر مردم به خاطر ائمه علیهم السلام، هدایت است که خداوند متعال و اولیای او شناخته بشوند و به توسط آنان عبادت و بندگی را یاد گیرند و به مقام قرب برسند.

همین معنا در قرآن مجید نیز آمده است. آن جا که می فرماید:

۲۹۰. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴.

(بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ)؛^{۲۹۱}

بلکه خداوند متعال بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است.

آری، غرض، هدایت است؛ هدایت خلائق به توسط انبیا و اولیا. لذا خداوند متعال در آیه مبارکه به علت بعثت اشاره می کند و می فرماید:

(يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)؛^{۲۹۲}

وقتی انسان از گمراهی بیرون می آید که تزکیه و تعلیم بشود. منظور از تزکیه و تعلیم، معرفت خداوند متعال و فراگیری علوم سودمند و منظور از تزکیه نفس، آدم خوب شدن است.

روشن است که آدم خوب شدن به مکتب وحی منحصر است و در مکتب های دیگر خبری نیست. ادعا کنندگان در جهل مرکب هستند، مگر می شود انسان منقطع از وحی - وحیی که مکتب اهل بیت علیهم السلام دارد نه مطلق وحی - خوب بشود؟

البته همه وحی ها و همه کتاب های آسمانی صحیح هستند و مآلاً همانی می گویند که اهل بیت علیهم السلام می گویند، وگرنه مردم در ضلالت و گمراهی می ماندند.

پس خداوند متعال بر خلائق منت گذاشت و ائمه علیهم السلام را از آن عالم به این عالم آورد تا آن ها را هدایت کنند.

خانه های با رفعت و جلالت

فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللّٰهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ؛

و شما را در خانه هایی قرار داد که رفعت و جلالت دارد و از آن جا نام خدا به گوش دیگران می رسد. ائمه علیهم السلام پیش از آن که چیزی را به دیگران بگویند خودشان عمل می کردند؛ بلکه آنان قبل از فرشتگان، خداوند متعال را عبادت می کردند. این عبارت به این آیه مبارکه اشاره دارد که می فرماید:

(فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللّٰهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيََهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛^{۲۹۳}

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن داده که دیوارهای آن بالا برده شوند و در آن ها نام خدا برده شود و بامداد و شامگاه در آن ها تسبیح او گویند. مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آن ها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی کند، آنان از روزی که در آن، دل ها و دیدگان دگرگون

۲۹۱ . سوره حجرات (۴۹): آیه ۱۷.

۲۹۲ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴.

۲۹۳ . سوره نور (۲۴): آیات ۳۶ - ۳۸.

می شوند، می ترسند تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضل خود بر پاداش آنان بیفزاید و خداوند به هر کس که بخواهد بی حساب روزی می دهد.

در ذیل آیه بحث است که آیا مراد از بیت، همان چهار دیواری های گلی و آجری آن دوران بوده است که بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مثل خانه های آن زمان بوده است؟ نه، منظور آن هایی هستند که درون آن خانه ها زندگی می کردند.^{۲۹۴}

از این رو در آیه تطهیر می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ);^{۲۹۵}

خداوند می خواهد از شما اهل بیت فقط پلیدی را دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

البته ام سلمه مورد احترام ماست، اما ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله مشمول آیه تطهیر نیستند. چنان که گذشت.^{۲۹۶}

خانه های اهل بیت از دیدگاه روایات

اینک بخشی از روایاتی را که در ذیل این آیه مبارکه وارد شده است می آوریم تا معلوم شود که معنای آیه چیست؟ در مورد چه کسی نازل شده است؟ و چه کسانی مصداق آن هستند؟
امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید:

هی بیوت الأنبياء وبيت علي منها;^{۲۹۷}

منظور خانه های پیامبران الهی است که خانه علی علیه السلام از جمله آن هاست.

ممکن است کسی از تعجب بگوید که امیر مؤمنان علی علیه السلام که از انبیا نبودند، پس چگونه خانه او از خانه های پیامبران می شود؟

عجیب این که در ذیل این آیه در کتاب های اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه را قرائت فرمود. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! کدام خانه ها هستند؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

بیوت الأنبياء;

خانه های پیامبران.

ابوبکر برخاست و گفت: آیا بیت علی و فاطمه نیز از آن خانه هاست؟

۲۹۴ . ر.ک: مدینه المعاجز: ۵ / ۵۹، حدیث ۶۲

۲۹۵ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۲۹۶ . ر.ک: جلد دوم، صفحه ۱۹۷ و ۱۹۸ از همین کتاب.

۲۹۷ . تفسیر فرات کوفی: ۲۸۲، حدیث ۳۸۲، تفسیر القمی: ۲ / ۱۰۴، بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۱۲، حدیث ۱۹ و ۳۲۷، حدیث ۶

فرمود:

نعم من أفاضلها؛^{۲۹۸}

آری، از برترین آن خانه هاست.

روایت دیگری را ابن شهر آشوب نقل می کند. ابو حمزه ثمالی می گوید:

لَمَّا كَانَتِ السَّنَةُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَقِيَهُ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ

أَقْبَلَ النَّاسَ يَنْتَالُونَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ عِكْرَمَةُ: مَنْ هَذَا عَلَيْهِ سِيْمَاءُ زَهْرَةَ الْعِلْمِ؟! لِأَجْرِيْنَه.

فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُ وَاسْقَطَ فِي يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ!

لَقَدْ جَلَسْتَ مَجَالِسَ كَثِيْرَةً بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَغِيْرِهِ، فَمَا أُدْرِكُنِي مَا أُدْرِكُنِي أَنْفَاءً!

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ يَا عَبِيدَ أَهْلِ الشَّامِ! إِنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ (بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ

وَيُنْذَرَ فِيهَا اسْمُهُ)^{۲۹۹};

سالی که حضرت امام باقر علیه السلام به مکه رفت، هشام بن عبدالملک نیز در مکه بود، مردم پی در پی گرد امام می آمدند و مسائل خود را می پرسیدند.

عکرمه گفت: این کیست که نور علم از چهره او تابان است؟ بروم او را آزمایش کنم.

همین که مقابل حضرت ایستاد، چنان لرزه بر اندامش افتاد که در مقابل آن حضرت ناتوان شد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من در مقابل مردان بزرگی نشسته ام، ابن عباس و دیگران را درک نموده ام، ولی آن چه اکنون دچار شدم هیچ وقت برای من پیش نیامده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای بنده شامیان! تو در مقابل شخصیتی قرار گرفته ای که «خداوند دستور داده دیوارهای خانه های آن ها بالا رود و نام او در آن یاد شود».

به اعتقاد محققان، عکرمه بربری شاگرد ابن عباس از گروه خوارج و آدم درستی نبوده است. وقتی می خواست از

امام باقر علیه السلام چیزی بپرسد حالتی پیدا کرد و گفت: نزد خیلی از بزرگان رفتم و نشستم، اما این حالت در من پیدا نشد که این جا پیدا شده است.

روایت دیگر در کمال الدین شیخ صدوق رحمه الله آمده است. این روایت را نیز ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام

نقل می کند. ابو حمزه ثمالی مرد بزرگی بوده که حتی عامه نیز او را تجلیل می کنند. وی مفسر بوده و تفسیر کاملی داشته است، اما در دسترس نیست.

ابو حمزه می گوید: امام باقر علیه السلام در حدیث مفصّلی فرمود:

۲۹۸. تفسیر الثعلبی: ۷ / ۱۰۷، الدرر المنتوره: ۵ / ۵۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۵۳۳، حدیث ۵۶۷ و ۵۳۴، حدیث ۵۶۸، کشف الغمّه: ۱ / ۳۲۶.

۲۹۹. مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۳۱۷، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۵۸، ذیل حدیث ۵۹.

إِنَّمَا الْحِجَّةُ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ، لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا).^{۳۰۰}

فَالْحِجَّةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَهْلُ بَيْتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، لِأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يَنْطِقُ بِذَلِكَ وَوَصِيَّةُ اللَّهِ جَرَتْ بِذَلِكَ فِي الْعَقَبِ مِنَ الْبَيْتِ الَّتِي رَفَعَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: (فِي بُيُوتِ أَذُنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) وَهِيَ بَيْتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْحُكَمَاءِ وَأُمَّةُ الْهَدْيِ;^{۳۰۱} همانا حجت در خاندان ابراهیم علیه السلام است، برای گفتار خدای تعالی که فرموده: «آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به ایشان پادشاهی بزرگی عطا کردیم».

پس مقصود از حجت، پیامبران و خاندان آن‌ها تا روز قیامت است؛ زیرا کتاب خدا بدان گویاست، سفارش خدا بر این جاری شده که (امامت) در نسل خاندانی است که خدای تعالی آنان را بر مردم برتری داده و فرموده: «در خانه‌هایی که خدا دستور داده بالا رود و نام او در آن‌ها یاد شود...» و آن‌ها خانه‌های پیامبران، رسولان، حکیمان و امامان هدایت‌گر است.

در روایت دیگر ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم. فرمود:

هی بیوت النبی صلی الله علیه وآله;^{۳۰۲}

منظور، خانه‌های پیامبر است.

روایت دیگری را محمد بن فضیل از ابا الحسن علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: از آن حضرت درباره این آیه پرسیدم. فرمود:

بیوت محمد ثم بیوت علی منها;^{۳۰۳}

منظور خانه حضرت محمد صلی الله علیه وآله، آن‌گاه خانه حضرت علی علیه السلام از آن خانه هاست.

روایت دیگری در این زمینه در الکافی آمده است: عبدالرحمان بن ابی لیلی به نقل از پدرش می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

... وَصَلَّ اللَّهُ طَاعَةً وَوَلِيَ أَمْرَهُ طَاعَةً رَسُولَهُ وَطَاعَةً رَسُولَهُ بِطَاعَتِهِ، فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَلَاهٍ الْأَمْرِ لَمْ يَطِعِ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ وَهُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا أَنْزَلَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ)^{۳۰۴} وَالتَّمَسُّوا الْبَيْتَ الَّتِي أَذُنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، فَإِنَّهُ أَخْبَرَكُمْ أَنَّكُمْ (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ...)^{۳۰۵};^{۳۰۶}

۳۰۰ . سوره نساء (۴): آیه ۵۴.

۳۰۱ . کمال الدین: ۲۱۸، ضمن حدیث ۲، تفسیر ابی حمزه الثمالی: ۱۲۹ و ۱۳۰، بحار الأنوار: ۱۱ / ۴۹، ضمن حدیث ۴۹ با اندکی تفاوت.

۳۰۲ . الکافی: ۸ / ۳۳۱، حدیث ۵۱۰، بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۳۲، حدیث ۱۸.

۳۰۳ . تأویل الآیات: ۱ / ۳۶۲، حدیث ۹، بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۲۵، حدیث ۲ به نقل از کنز الفوائد: ۱۸۵.

۳۰۴ . سوره اعراف (۷): آیه ۳۱.

۳۰۵ . سوره نور (۲۴): آیه ۳۷.

... خدا اطاعت ولیّ امر خود را به طاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش را به طاعت خودش. پس هر کس از والیان امر اطاعت نکند خدا و رسولش را اطاعت نکرده و همان اقرار به آن چه از طرف خدای متعال نازل گشته که فرموده است «زینت خود را در هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید» و بجوید خانه هایی را که خدا دستور داده رفعت گیرند و نامش در آن ها برده شود، زیرا خدا به شما خیر داده که آن ها «مردانی هستند که هیچ تجارت و داد و ستدی ایشان را از یاد خدا... باز ندارد...».

قتاده از مفسّران بزرگ اهل سنّت است، آنان بعد از «صحابه» رتبه ای به نام «تابعین» دارند که قتاده، ضحاک، مقاتل، مجاهد و عکرمه از آن جمله هستند.

قتاده می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم. آن حضرت فرمود:

من أنت؟

تو کیستی؟

عرض کردم: قتاده بن دعامه بصری.

فرمود:

أنت فقيه أهل البصرة؟

تو فقیه بصری ها هستی؟

گفتم: آری.

عجیب است که در روایتی آمده که روزی امام باقر علیه السلام در سفری به شام رفته بودند، بزرگ نصارا از حضرت

پرسید: شما از علمای مسلمانان هستید؟

امام باقر علیه السلام فرمود:

لست من جهّالهم؛^{۳۰۷}

من از نادانان آنان نیستم.

این سخن خیلی معنا دارد. در این حدیث، حضرت از قتاده پرسید: تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: آری.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ويحك يا قتاده! إن الله جلّ وعزّ خلق خلقاً من خلقه فجعلهم حججاً على خلقه، فهم أوتاد في

أرضه، قوائمٌ بأمره، نجباء في علمه اصطفاهم قبل خلقه أظله عن يمين عرشه.

قال: فسكت قتاده طويلاً. ثم قال: أصلحك الله! والله لقد جلست بين يدي الفقهاء وقدام

ابن عباس، فما اضطرب قلبي قدام واحد منهم ما اضطرب قدامك.

۳۰۶. الكافي: ۱ / ۱۸۲، حدیث ۶ بحار الأنوار: ۶۶ / ۱۰، حدیث ۱۲.

۳۰۷. همان: ۸ / ۱۲۳، حدیث ۹۴، همان: ۱۰ / ۱۵۰، حدیث ۱.

قال له أبو جعفر عليه السلام: ويحك أتدري أين أنت؟ بين يدي (بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ) فَأَنْتَ تَمَّ، ونحن أولئك.

فقال له قتاده: صدقت والله جعلني الله فداك، والله ما هي بيوت حجاره ولا طين...؛^{٣٠٨}

وای بر تو ای قتاده! به راستی خداوند گروهی از بندگان خویش را بر خلق خود حجت قرار داده است، آن ها پایه ها و استوانه های زمین به امر خدا و برگزیدگان علم خدا هستند، خدا آن ها را پیش از آفرینش مردم برگزیده که سایه هایی در طرف راست عرش خدا بودند.

قتاده مدتی سکوت کرد، سپس گفت: خدا به شما خیر دهد! من در مقابل فقهای زیادی و پیش ابن عباس نشسته ام، هیچ وقت دلم نتپیده آن سان که هم اکنون دلم می تپد.

امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو، می دانی کجا هستی؟ تو در مکانی هستی که «در خانه هایی که خداوند دستور داده که دیوارهای آن بالا برده شوند و در آن ها نام خدا یاد شود و بامداد و شامگاه در آن ها تسبیح او گویند. مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آن ها را از یاد خدا، برپا داشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی کند» تو در چنین جایی هستی و ما آن ها هستیم.

قتاده گفت: راست می فرمایید، خدا مرا فدای شما کند، این خانه از گل و سنگ نیست... .

روایت دیگر در نهج البلاغه آمده است که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام این آیه را خواندند فرمودند:

وإن للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً فلم تشغلهم تجارته ولا بيع عنه، يقطعون به أيام الحياة ويهتفون بالزواج عن محارم الله في أسمع الغافلين ويأمرون بالقسط ويأتمرون به وينهون عن المنكر ويتناهون عنه.

فكأنما قطعوا الدنيا إلى الآخرة وهم فيها فشاهدوا ما وراء ذلك، فكأنما أطلعوا غيوب أهل البرزخ في طول الإقامة فيه وحققت القيامة عليهم عداتها فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدنيا، حتى كأنهم يرون ما لا يرى الناس ويسمعون ما لا يسمعون؛^{٣٠٩}

برای ذکر جماعتی هستند که آن را به جای دنیا برای خود اختیار کرده اند، هیچ تجارت و کسب و کاری آن ها را از ذکر خدا غافل نمی کند. در هنگام زندگی به آن مشغول می گردند و در گوش غافلان حرام های خدا را می خوانند و آن ها را از کردار زشت باز می دارند.

آن ها مردم را به عدالت دعوت می کنند و خود هم به آن عمل می نمایند، از منکر نهی می نمایند و خود هم از کار زشت دست می کشند، آن ها از دنیا بریده اند و متوجه جهان آخرت شده اند.

٣٠٨. همان: ٦ / ٢٥٦، حدیث ١، همان: ١٠ / ١٥٤، حدیث ٤.

٣٠٩. نهج البلاغه: ٢ / ٢١١ و ٢١٢، خطبه ٢٢٢، بحار الأنوار: ٦٦ / ٣٢٥، حدیث ٣٩.

آن ها خود را در جهان آخرت مشاهده می کنند و ماوراء دنیا را می نگرند، گویا آن ها از اهل برزخ اطلاع دارند و از طول اقامت آن ها در آن جا خبر دارند، آن ها به وعده های قیامت یقین دارند و اسرار آن را برای اهل دنیا بیان می کنند. آن جماعت چیزهایی مشاهده می کنند که دیگران از درک آن عاجز هستند، و آن ها سخن هایی می شنوند که دیگران از شنیدن آن ناتوان هستند.

آری، ائمه علیهم السلام کسانی هستند که خداوند متعال منت گذاشت و آن ها را به این عالم فرستاد.^{۳۱۰} اما این که چرا خانه علی و زهرا علیهما السلام از خانه های پیامبران شمرده شده؟ چون تمام آن چه در آن خانه ها بوده در این خانه وجود داشته و از این جا منتشر شده، بلکه مطالبی این جا بوده که آن جاها نبوده، و لذا فرمودند: «من أفاضلها».

پیمان الاهی

وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصْنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ...;

و خداوند، صلوات بر شما و دوستی شما را - که ما را بدان ممتاز ساخت -

آن چه که تا کنون خواندیم، جعل خداوند متعال نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود. اینک جعل خداوند متعال نسبت به اهل ولایت است.

خداوند متعال در آن عالم بر ربوبیت خود، نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ولایت ائمه علیهم السلام اخذ میثاق کرده است.

این موضوع از امور مربوط به عالم غیب است. ما هرگز نمی توانیم با عقل های ناقص و کوتاه خود درباره آن چیزی بگوییم، باید از طریق روایاتی که از ائمه علیهم السلام وارد شده که با همه عوالم ارتباط و بر همه عوالم احاطه دارند چیزی بفهمیم. قرآن کریم در این باره می فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ^{۳۱۱};

و (به یاد آور) زمانی که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه و نسل آن ها را برگرفت و آن ها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم که مبادا در روز قیامت بگویید: ما از این امر غافل بودیم یا بگویید: همانا پدران ما پس از این شرک ورزیدند و ما نیز فرزندان بعد از آن ها بودیم، آیا ما را به آن چه باطل گرایان انجام دادند مجازات می کنی؟

۳۱۰. برای آگاهی بیشتر از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام در نهج البلاغه رک: اهل بیت علیهم السلام در نهج البلاغه شماره ۲۱ از سلسله پژوهش های اعتقادی از همین نگارنده.

۳۱۱. سوره اعراف (۷): آیه ۱۷۲ و ۱۷۳.

در ذیل این آیه مبارکه روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام رسیده است. در واقع قضیه اخذ میثاق، اقامه حجّت از ناحیه خداوند متعال بر همه خلائق است؛ نسبت به ربوبیت خداوند متعال، رسالت، رسول خدا و ولایت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

البته درباره آن عالم بحث فراوان و پرسش های بسیاری مطرح شده است، از جمله:
آیا عالمی به عنوان عالم ارواح پیش از این عالم وجود داشته است؟
آیا ارواح پیش از اجساد خلق شده اند؟
آیا ارواح در آن عالم دارای عقل و درک بودند که از آن ها پیمان گرفته بشود؟
آیا مراد از این اقرار، اقرار زبانی است که از آن به «لسان ملکوتی» تعبیر می کنند؟
آیا بعد از خلقت حضرت آدم از ذریه او پیمان گرفته شده است؟
سید مرتضی رحمه الله در مورد عالم ذر در کتاب الأمالی می نویسد:

وقد ظنّ بعض من لا بصیره له ولا فطنه عنده أنّ تأویل هذه الآية إنّ الله سبحانه استخرج من ظهر آدم عليه السلام جميع ذريته وهم في خلق الذرّ، فقرّهم بمعرفته وأشهدهم على أنفسهم.

وهذا التّأویل مع أنّ العقل يبطله ويحيله ممّا يشهد ظاهر القرآن بخلافه، لأنّ الله تعالى قال: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ) ولم يقل: من آدم، وقال: (مِنْ ظُهُورِهِمْ) ولم يقل: من ظهره، وقال: (ذُرِّيَّتَهُمْ)، ولم يقل: ذريته.

ثمّ أخبر تعالى بأنّه فعل ذلك لئلاّ يقولوا [يوم القيامة]: إنّهم كانوا عن هذا غافلين أو يعتذروا بشرك آبائهم وأنهم نشؤا على دينهم وسنتهم، وهذا يقتضى أنّ الآية لم تتناول ولد آدم عليه السلام لصلبه، وأنّها إنّما تناولت من كان له آباء مشرکون...^{۳۱۲}

برخی از متعصبان اهل سنت با توجه به این کلام، تصوّر کرده اند که سید مرتضی رحمه الله عالم ذر را منکر شده، و شاید برخی از شیعه نیز این گونه تصوّر کنند. ما این موضوع را در جایی بحث و آن را بررسی کرده ایم.^{۳۱۳}

مطلب دیگر این که اگر آن عالم وجود داشته و اگر به واقع اقراری بوده، آیا این میثاق حقیقتاً با این آیه و امثال آن و تمثیلات و تشبیهاتی مثل (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا)^{۳۱۴} ثابت می شود؟

این مطلب از بیان سید مرتضی رحمه الله استفاده می شود و برخی از معاصرین بزرگ ما نیز این نظر را دارند.

۳۱۲ . الأمالی سید مرتضی: ۱ / ۲۰، بحار الأنوار: ۵ / ۲۶۷.

۳۱۳ . رک: استخراج المرام من استقصاء الافحام: ۱ / ۲۵۷.

۳۱۴ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۷۲.

کوتاه سخن این که ولایت اهل بیت در کنار رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ربوبیت خداوند متعال به نحو میثاق از مردم اخذ شده است؛ یعنی با ذریه حضرت آدم علیه السلام قرار داد شده است.

البته این قرار داد در کتاب های اهل سنت نیامده است؛ گرچه نسبت به ربوبیت خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در منابع آن ها روایت آمده است. قرآن کریم در آیه مبارکه ای می فرماید:

(وَسئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا)؛^{۳۱۵}

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس.

پیش تر اشاره شد که در کتاب های اهل سنت آمده است که همه پیامبران گذشته مأمور بودند که ولایت اهل بیت علیهم السلام را به مردم ابلاغ کنند، و این ابلاغ جزء برنامه آن ها بوده است. در روایتی آمده: ابن مسعود می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أتانی ملک فقال: يا محمد! (وَسئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) علی ما بعثوا؟

قلت: علی ما بعثوا؟

قال: علی ولایتک وولایة علی بن ابی طالب؛^{۳۱۶}

فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد! «بپرس کسانی را که پیش از تو فرستادیم از فرستادگان ما» بر آن چه مبعوث شده اند؟

من گفتم: بر چه مبعوث شده اند؟

گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.

اما در منابع و تفاسیر ما روایات فراوانی در ذیل همین آیه مبارکه به ویژه در تفسیر کنز الدقائق آمده است. در

روایتی می خوانیم:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ إِلَى السَّمَاءِ: جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ:

سَلِّمْ يَا مُحَمَّدُ! عَلِيٌّ مَاذَا بَعَثْتُمْ؟

فَقَالُوا: بَعَثْنَا عَلِيًّا شَهِادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْإِقْرَارَ بِنَبُوَّتِكَ، وَالْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛

در شب معراج پیامبر با پیامبران دیگر دیدار کرد.

خداوند به او فرمود: ای محمد! از آنان بپرس برای چه فرستاده شدند؟

پاسخ دادند: بر شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، اعتراف به پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب فرستاده شدیم.

در روایت دیگری محمد بن فضیل گوید: ابوالحسن علیه السلام فرمود:

۳۱۵ . سوره زخرف (۴۳): آیه ۴۵.

۳۱۶ . معرفة علوم الحديث: ۹۶، تفسير التعلبي: ۸ / ۳۳۸، شواهد التنزيل: ۲ / ۲۳۳، حديث ۸۵۵، تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۲۴۱، المناقب، خوارزمي: ۳۱۲،

حديث ۳۱۲، فرائد السمطين: ۱ / ۸۱، حديث ۷۳، كشف الغمّة: ۱ / ۳۱۸، كفاية الطالب: ۷۴.

ولایه علی مکتوبه فی جمیع صحف الأنبیاء، ولم یبعث الله رسولاَ إلا بنبوّه محمد ووصیّه
علی علیه السلام؛^{۳۱۷}

ولایت علی علیه السلام در کتاب های پیامبران نوشته شده، خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرده مگر با اقرار به
نبوت محمد و وصی او علی صلوات الله علیهما.

صلوات یعنی چه؟

ما می گوئیم: «اللهم صلّ علی محمد وآل محمد». این چه ربطی به عالم میثاق دارد؟ آیا این هم جزء میثاق
بوده است؟

شیخ صدوق رحمه الله علیه در معانی الاخبار بابی را تحت عنوان «معنی الصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله» گشوده
است. در آن جا روایتی را از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود:

من صلی علی النبی صلی الله علیه وآله فمعناه إني أنا علی الميثاق والوفاء الذي قبلت حين قوله:
(أ لستُ بربِّكمُ قالوا بلی)؛^{۳۱۸}

کسی که بر پیامبر صلی الله علیه وآله درود فرستد به این معناست که من برهان میثاق و پیمان و وفایی هستم که
پیش تر بودم که خداوند فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی».

بنابراین روایات در آن عالم بر ولایت ائمه علیهم السلام از ما پیمان گرفته شده و این که ما در این عالم به آنان
صلوات می فرستیم؛ یعنی به آن چه که در آن جا قرار گذاشتیم، در این جا پایبند هستیم.

در واقع صلوات فرستادن اعلان میثاقی است که در آن عالم بسته ایم و عهدی است که در آن جا داشته ایم.
بنابراین، با تمام قوت و جرأت می گوئیم که صلوات فرستادن شعار است، و به خصوص، بلند صلوات فرستادن و
هر کسی که با این سخن مخالفت بکند از این خصوصیات که ذکر شد غافل است.

اصولاً، مخالفت با صلوات فرستادن و ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله سیره دشمنان اهل بیت بوده و بر این موضوع
شواهد تاریخی نیز داریم.

عبدالله بن زبیر می خواست چند صباحی بر مردم ریاست کند، اما با وجود اهل بیت علیهم السلام نمی توانست به
هدف خود برسد، او در دو جبهه می جنگید؛ در جبهه ای با بنی امیه و در جبهه دیگر با اهل بیت علیهم السلام. از این رو
«خسر الدنيا والآخرة» شد و از دو طرف ضربه خورد.

در تاریخ نوشته اند: عبدالله بن زبیر در مدت کوتاه ریاست خویش، در خطبه های نماز جمعه مدتی اسم پیامبر
اکرم صلی الله علیه وآله را نمی آورد و می گفت: نام بردن از او باعث قوت بنی هاشم می شود.^{۳۱۹}

۳۱۷. کنز الدقائق: ۹ / ۳۴۳، ر.ک: نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار: ۱۶ / ۳۷۰.

۳۱۸. معانی الاخبار: ۱۱۶، حدیث ۱، مختصر بصائر الدرجات: ۱۵۹، بحار الأنوار: ۹۱ / ۵۴، حدیث ۲۵.

۳۱۹. ر.ک: قاموس الرجال: ۱۱ / ۴۱.

دلیل آن روشن است؛ چرا که ناگزیر وقتی نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در خطبه مطرح کند با تجلیل و صلوات مخاطبان رو به رو خواهد شد.

همین داستان را منصور دوانیقی نیز پیاده کرد. آن گاه که منصور به حکومت رسید علویان علیه او قیام کردند، در زمان سختی ریاست می کرد. او نه فقط نام نامی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از خطبه های نماز جمعه حذف کرد؛ بلکه دستور داد به رغم انف علویان دو بزرگ تیم و عدی؛ یعنی ابوبکر و عمر را نیز در خطبه یاد کنند.^{۳۲۰} این بدعت یعنی نام بردن اسامی شیخین و غیر شیخین در خطبه ها از زمان منصور مانده و هدف او کوچک کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود تا با ولایت مبارزه کند.

پیماں بر ولایت در روایات

روایات فراوانی نقل شده که ولایت نیز جزء عهد و قرار و میثاق ما در عالم ذر بوده است. در روایتی آمده که داوود رقی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

فلما أراد أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه فقال لهم: من ربكم؟

فأول من نطق رسول الله صلی الله علیه وآله وأمير المؤمنين والأئمة صلوات الله عليهم فقالوا: أنت ربنا. فحملهم العلم والدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة ديني وعلمي وأمنائي في خلقي وهم المسئولون.

ثم قال لبنى آدم: أقرؤا الله بالربوبية ولهؤلاء النفر بالولاية والطاعة.

فقالوا: نعم ربنا أقررنا.

فقال الله للملائكة: اشهدوا.

فقالن الملائكة: شهدنا على أن لا يقولوا غداً: (إنا كنا عن هذا غافلين * أو تقولوا إنما أشرك آباؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون).^{۳۲۱}

یا داوود! ولایتنا مؤکده علیهم فی الميثاق؛^{۳۲۲}

هنگامی که خداوند خلق را آفرید به آنان فرمود: پروردگار شما کیست؟

نخستین گوینده رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بودند که گفتند: تویی پروردگار ما. پس دین و دانشش را به آن ها وانهاد.

سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امینانم بر خلقم، و آنان مسئول هستند.

سپس به فرزندان آدم فرمود: برای خدا به پروردگاری اقرار کنید، و برای اینان به ولایت و فرمانبرداری.

گفتند: پروردگارا! ما اقرار کردیم.

۳۲۰. شرح منهاج الكرامة فی معرفة الامامة: ۱ / ۳۴.

۳۲۱. سوره اعراف (۷): آیه ۱۷۲ و ۱۷۳.

۳۲۲. الکافی: ۱ / ۱۳۲، حدیث ۷، بحار الأنوار: ۵۴ / ۹۵، حدیث ۸۰.

پس خدا به فرشتگان فرمود: گواه باشید.

فرشتگان گفتند: گواهییم بر این که فردا نگویند: «راستی ما از این بی خبر بودیم، یا بگویند: همانا پدران ما پیش از این مشرک بودند، و ما فرزندان ناتوانی بودیم پس از آن ها، آیا ما را بدان چه باطل گرایان کردند عذاب می نمایی.»

ای داوود! ولایت ما در میثاق بر آن ها مؤکد شده است.

روایت دیگر را حمران چنین نقل می کند: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْباً وَمَاءً مَالِحاً اجاباً، فامتزج الماءان، فأخذ طيناً من أديم الأرض فعرکه عرکاً شديداً، فقال لأصحاب اليمين وهم كالذر يدبون: إلى الجنة بسلام، وقال لأصحاب الشمال: إلى النار ولا أبالي.

ثم قال: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ).^{۳۳۳}
ثم أخذ الميثاق على النبيين فقال: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟
قالوا: بلى.

فثبتت لهم النبوة وأخذ الميثاق على أولى العزم. إِنِّي رَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَاةُ أَمْرِي وَخَزَانُ عِلْمِي، وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ ائْتَصِرُ بِهِ لَدِينِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَانْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَاعْبُدْ بِهِ (يعني بسببه) طَوْعاً وَكَرْهاً.
قالوا: أقرنا يا رب وشهدنا...;^{۳۳۴}

هنگامی که خداوند متعال مخلوقات را خلق کرد، آب شیرین و گوارا و آب تلخی نیز آفرید و آن ها را به هم ممزوج کرد، بعد مقداری خاک از روی زمین برداشت و آن را نرم نمود، سپس به آن قسمت که در طرف راست حرکت می کردند فرمود: شما به طرف بهشت بروید!

بعد از این متوجه طرف چپ شد و فرمود: شما هم به طرف دوزخ بروید.

بعد فرمود: «آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم، ما از این جهت از شما گواهی گرفتیم که شما روز قیامت نگویند: ما از این موضوع غافل بودیم.»

سپس از آن ها درباره پیامبران پیمان گرفت و فرمود: آیا من خدای شما نیستم و محمد پیامبر من و علی امیر مؤمنان نیست؟

گفتند: چرا گواهی می دهیم.

۳۳۳ . سوره اعراف (۷): آیه ۱۷۲.

۳۳۴ . الکافی: ۲ / ۸ ، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۶۴ / ۱۱۳ و ۱۱۴ ، حدیث ۲۳.

در این جا نبوت برای آن ها ثابت شد و برای پیامبران اولوالعزم از آن ها پیمان گرفته شد و آن ها اقرار کردند که خداوند پروردگار ما، محمد رسول او، علی امیر مؤمنان و اوصیای بعد از او والیان امور هستند. آنان خازنان علم خدا هستند و من به وسیله مهدی دین خود را یاری می کنم و دولت خود را به دست او آشکار می گردانم و از دشمنانم به وسیله او انتقام می گیرم و به سبب او از روی میل و اکراه عبادت می شوم. آن ها گفتند: پروردگارا! اقرار کردیم و شهادت دادیم... .

دقت کنید! بعد از این که پیامبران اقرار کردند تازه نبوتشان ثابت شد، و چون به ولایت اقرار کردند آن وقت نبوت آنان به امضا رسید؛ حتی پیامبران اولوالعزم و این روایت برای کسانی که در افضلیت ائمه معصومین علیهم السلام از پیامبران اولوالعزم تأمل دارند، قابل توجه است.

روایت دیگری را امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش و از جدّ والامقامش نقل می کند و می فرماید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَعَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِكَ فِي ابْتِدَائِهِ الْخَلْقَ حَيْثُ أَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا، فَقَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟
قالوا: بلى.

قال: ومحمد رسولی؟

قالوا: بلى.

قال: وعلى بن أبی طالب وصیّی؟

فأبى الخلق جميعاً إلا استكباراً وعتوّاً من ولايتك إلا نفر قليل وهم أقلّ القليل وهم أصحاب اليمين؛^{۳۲۵}

رسول خدا صلى الله عليه وآله به علی علیه السلام فرمودند: تو کسی هستی که خداوند در روز نخستین خلقت به تو احتجاج کرد و در آن هنگام همه به صورت اشباح بودند.

خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: آری، شما پروردگار ما هستید.

فرمود: آیا محمد، رسول من نیست؟

گفتند: آری، او رسول است.

فرمود: آیا علی امیر مؤمنان نیست؟

در این جا همه تکبر و خودخواهی کردند و ولایت تو را نپذیرفتند، مگر گروه اندکی که آن ها نیز بسیار اندکند و آن ها اصحاب یمین هستند.

روایت دیگر را شیخ طوسی رحمه الله نقل می کند. وی دعایی را از امام صادق علیه السلام بعد از نماز روز غدیر نقل می کند که در آن دعا آمده است:

۳۲۵ . الأملی، شیخ طوسی: ۲۳۲ و ۲۳۳، حدیث ۴۱۲، بحار الأنوار: ۲ / ۲۴، حدیث ۴، کنز الفوائد: ۳۲۷ و ۳۲۸.

ومنت علينا بشهادة الإخلاص لك بموالاة أوليائك الهداة من بعد النذير المنذر والسراج المنير، وأكملت الدين بموالاتهم والبرائة من عدوهم، وأتممت علينا النعمة التي جددت لنا عهدك، وذكرتنا ميثاقك المأخوذ منا في مبتدأ خلقك إيانا، وجعلتنا من أهل الإجابة، وذكرتنا العهد والميثاق ولم تنسنا ذكرك، فإنك قلت: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. اللَّهُمَّ بَلَى شَهِدْنَا بِمَنِّكَ وَلَطْفِكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبَّنَا، وَمُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ نَبِينَا، وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُجَّةِ الْعَظْمَى وَأَيْتِكَ الْكَبْرَى وَالنَّبَأِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ... ٣٣٦.

اینک روایتی را می آوریم که در کتاب های شیعه و سنی آمده است. جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

یا جابر! لو يعلم الجهال متى سمى أمير المؤمنين على لم ينكروا حقه.

قال: قلت: جعلت فداك، متى سمى؟

فقال لي: قوله: (إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ) إِلَى (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) وَأَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّكُمْ رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قال: ثم قال لي: يا جابر! هكذا والله جاء بها محمد صلى الله عليه وآله؛ ٣٣٧

ای جابر! اگر نادانان این امت بدانند چه وقت علی، امیرالمؤمنین نامیده شده، آن را انکار نمی کردند.

عرض کردم: قربانت گردم، چه وقت بدین نام، نامیده شد؟

فرمود: به دلیل آیه ای که خداوند بر محمد صلی الله علیه وآله نازل نمود و هنگامی که پروردگارت از فرزندان آدم

پیمان گرفت «آیا من پروردگار شما نیستم» و محمد، پیامبر شما و علی، امیرالمؤمنین است... .

البته در این زمینه روایات فراوانی نقل شده است و هر روایتی نورانیّت و خاصیت خاص خود را دارد.

صلوات، همان تجدید عهد

بنابر آن چه بیان شد صلوات تجدید عهد، تأکید بر ميثاق و وفا به آن قرار در آن عالم است. این خاصیت صلوات

فرستادن است و معنای صلوات فرستادن بر حسب روایات گذشته همین است.

دشمنان اهل بیت و مبارزه با شعائر

٣٣٦ . تهذيب الاحكام: ٣ / ١٤٦، مصباح المتعجد: ٧٥٠، المزار، شيخ مفيد: ٩٣، المزار، محمد بن مشهدى: ٢٨٩.

٣٣٧ . تفسير العياشى: ٢ / ٤١، حديث ١١٤، در بحار الأنوار: ٣٧ / ٣٣٣، ذيل حديث ٧٢ آمده: وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي.

و در منابع عامه از جمله: ينابيع المودة: ٢ / ٢٤٨، حديث ٦٩٦ مودة القربى: ١٦، فردوس الأخبار: ٣ / ٣٩٩ چنین آمده است:

عن حذيفة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو يعلم الناس متى سمى على أمير المؤمنين لما أنكروا فضائله، سمى بذلك وآدم بين الروح والجسد، وحين قال: ألسنت برّبكم قالوا بلى. فقال الله تعالى: أنا ربكم ومحمد نبيكم وعلى أميركم.

در طول تاریخ چند چیز شعار بوده و دشمنان با این شعارها مبارزه کرده اند. یکی از این شعارها همین صلوات فرستادن است. طبق سندهای صحیح اهل سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صیغه صلوات را معین فرموده اند که به چه لفظی صلوات بفرستید.

در حدیثی آمده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تَصَلُّوا عَلٰی صَلَاةٍ مَّبْتُورَةٍ، بَلْ صَلُّوا اِلٰی اَهْلِ بَيْتِي، وَلَا تَقْطَعُوهُمْ، فَاِنَّ كُلَّ نَسَبٍ وَسَبَبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْقُوعٌ اِلَّا نَسَبِي [وَسَبَبِي]؛^{۳۳۸}

برای من صلوات ناقص و ناتمام نفرستید، بلکه بر اهل بیت من نیز صلوات بفرستید و آنان را از من جدا نکنید، همانا هر سبب و نسبی روز قیامت قطع می گردد مگر سبب و نسب من.

البته اهل سنت با این گونه احادیث به گونه دیگر رفتار می کنند که:

أولاً عملاً به آن نحوی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند، انجام نمی دهند.

ثانیاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند بدون صلوات بر آل من، صلوات نفرستید، آنان در مقابل این صیغه و متنی که خودشان روایت می کنند، حدیث جعل کردند و متن های دیگری برای صلوات درست نمودند. یعنی با انواع مبارزه، صلوات فرستادن را منع می کنند، و این قوی ترین قرینه بر تأثیر صلوات و رمز و شعار بودن آن است.

طبق تحقیقات انجام یافته، رفتار دشمن با اذان نیز در طول تاریخ این گونه بوده است که در هر جایی که دشمنان اهل بیت علیهم السلام سیطره پیدا کردند اذان را تغییر دادند. وقتی شکست خوردند و ورق برگشت باز اذان به حال سابق خود برگشت.

آنان با جمله «**حی علی خیر العمل**» نیز مبارزه کردند، چون می دانند که معنای «**حی علی خیر العمل**» ولایت است.

از طرفی، آنان با اسم گذاری نیز مبارزه کرده اند؛ زمانی با اسامی علی، فاطمه، حسن، حسین و جعفر شدیداً مبارزه بوده است. وقتی حکومتشان ضعیف شد متزلزل شدند دوباره وضعیّت عوض شد. انگشتر در دست راست کردن نیز شعار است، با آن نیز مبارزه کردند. زمخشری می گوید:

أول من تختم باليسار معاوية؛^{۳۳۹}

نخستین کسی که انگشتر در دست چپ کرد، معاویه بود.

این موارد مدرک دارند، حتی در کیفیت پیچیدن عمامه نیز با پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام مبارزه کردند. هم اکنون نیز با لقب آن حضرت «**امیر المؤمنین**» مبارزه می کنند، و این لقب والا در رادیو و تلویزیون خیلی کم تر گفته می شود، چرا؟

۳۳۸. وسائل الشیعه: ۷ / ۲۰۷، حدیث ۹۱۲۷.

۳۳۹. ربیع الابرار: باب ۷۵.

آری، این کارها یا از روی جهل و نادانی و عدم التفات و یا - خدای ناکرده - به جهت دیگری است. از جمله شواهد ما بر شعار بودن صلوات فرستادن روایتی است که می فرماید: صلوات موجب زدودن نفاق می شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ارفعوا أصواتكم بالصلاة عليّ، فإنّها تذهب بالنفاق؛^{۳۳۰}

با صدای بلند صلوات بفرستید؛ زیرا که آن نفاق را از بین می برد.

آن گاه این روایت را به روایاتی ضمیمه کنید که می فرماید: دشمنی اهل بیت علیهم السلام علامت نفاق است. این روایات را شیعه و سنی نقل کرده اند. پیش تر گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به بریده فرمود:

أناقت يا بريدة؟!

ای بریده! آیا منافق شده ای؟

بریده معذرت خواهی کرد، توبه نمود و با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تجدید بیعت کرد و گفت: من دوباره اسلام را تجدید می کنم و از این ساعت به بعد، علی بهترین مردم نزد من است.^{۳۳۱}

آری، باید از شعارها محافظت کرد.

چگونگی صلوات فرستادن

بنابر آن چه گذشت صلوات فرستادن رمز ولایت است و این صلوات صیغه خاصی دارد.

در این زمینه بزرگان اهل سنت - که هر کدام از این ها به مراتب از شیخین اعلم هستند - و جای شگفتی است که چرا این ها خودشان را خدمتگزار آن ها قرار داده اند؟! - روایاتی نقل کرده اند.

عبدالرزاق، ابن ابی شیبیه، احمد بن حنبل، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ابوداؤد، ترمذی و نسائی از کعب بن

عجره چنین روایت می کنند:

قال رجل: يا رسول الله! أما السلام عليك فقد علمناه، فكيف الصلاة عليك؟

قال: قولوا: اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ.

اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ؛^{۳۳۲}

مردی گفت: ای رسول خدا! به ما آموخته اید که چگونه بر شما سلام کنیم، ولی چگونه بر شما درود بفرستیم.

۳۳۰ . الکافی: ۲ / ۴۹۳، حدیث ۱۳، بحار الأنوار ۹۱ / ۵۹ - ۶۰ حدیث ۴۱ به نقل از ثواب الأعمال: ۱۵۹.

۳۳۱ . ر.ک: جلد دوم، صفحه ۴۱۱ از همین کتاب.

۳۳۲ . الدرر المنتور: ۵ / ۲۱۶، المصنف، صنعانی: ۲ / ۲۱۲، حدیث ۳۱۰۵، المصنف، ابن ابی شیبیه: ۲ / ۳۹۰، حدیث ۳۳۶، مسند، احمد بن حنبل: ۳ / ۴۷ و

۴ / ۲۴۱، منتخب مسند عبد بن حمید: ۱۴۴، حدیث ۳۶۸، سنن ترمذی: ۱ / ۳۰۱ - ۳۰۲، حدیث ۴۸۲، السنن الكبرى، نسائی: ۳ / ۴۷ و ۴۹، صحیح

بخاری: ۴ / ۱۱۸ و ۶ / ۲۷، سنن ابن ماجه: ۱ / ۲۹۳، حدیث ۹۰۴، فتح القدير: ۴ / ۳۰۳، فتح الباری: ۱۱ / ۱۲۹، تحفة الاحوذی: ۲ / ۴۹۲، مسند ابن

جعده: ۴، فضل الصلاة على النبي، جهضمی: ۵۵، السنن الكبرى، نسائی: ۱ / ۳۸۲، حدیث ۱۲۱۱، مسند أبی یعلی: ۲ / ۲۱، حدیث ۲۴، صحیح ابن حبان:

۵ / ۲۸۷، المعجم الصغير: ۱ / ۷۵، و ۸۶، المعجم الأوسط: ۳ / ۹۱ و ۹۲ و ۲۱۵ و ۴ / ۳۷۸، المعجم الكبير: ۱۷ / ۲۵۰ و ۱۹ / ۱۲۴ و ۱۲۶، کنز العمال:

۲ / ۲۷۵.

فرمود: بگویند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَلِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ...

آنان احادیث بخاری و مسلم در دو کتاب موسوم به صحیحین را واجب العمل می دانند، پس چرا به حدیث کیفیت صلوات که روایت کرده اند، عمل نمی کنند؟

عجیب این که ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة آورده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لا تَصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبِتْرَاءِ.

قیل: یا رسول الله! وما الصَّلَاةُ الْبِتْرَاءِ؟

قال: تقولون: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» وتمسكون. بل قولوا: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؛^{۳۳۳}

بر من صلوات و درود «بتراء» نفرستید.

پرسیدند: درود «بتراء» کدام است؟

فرمود: درودی است که شما می گویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» و پس از آن، از بردن نام خاندان من، خودداری می کنید، بلکه بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».

اصلاً صلوات فرستادن بدون ذکر اهل بیت صلوات نیست و از آن نهی شده است.

معلوم شد که صلوات فرستادن به میثاق و اصل ولایت اهل بیت علیهم السلام چه ارتباطی دارد. و نیز معلوم شد، صلوات جز جنبه شعار بودن و اعلان وفا به آن میثاق و عهد، آثار و برکات دیگری نیز دارد.

حلال زادگان

... طَيِّبًا لِحَلِّقِنَا، وَ طَهَّارَةً لِّأَنْفُسِنَا، وَ تَزْكِيَةً لِّنَا، وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا؛

... موجب پاکیزگی آفرینش ما، طهارت جان های ما، تزکیه ما و کفاره گناهان ما قرار داد.

آری، حب اهل بیت علیهم السلام علامت طیب و ولادت و باعث از بین رفتن گناهان - حتی گناهان کبیره - است.

علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار بابی را تحت این عنوان گشوده است که: «باب أن حبهم عليهم السلام علامة

طيب الولادة وبغضهم علامة خبث الولادة».

اینک برخی از روایات را در این زمینه نقل می کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمود:

من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أول النعم.

قیل: وما أول النعم؟

قال: طيب الولادة، ولا يحبنا إلا من طابت ولادته؛^{۳۳۴}

۳۳۳. الصواعق المحرقة: ۱۴۶، باب ۱۱، فصل ۱، فی الآيات النازلة فی أهل البيت - الآية الثامنة (سوره احزاب (۳۳): آیه ۵۶).

هر کس ما خاندان را دوست دارد خدا را به نخستین نعمت سپاس گوید.

عرض شد: نخستین نعمت کدام است؟

فرمود: حلال زادگی، ما را جز حلال زاده دوست نمی دارد.

در روایت دیگری آمده که امام باقر علیه السلام فرمود:

من أصبح يجد برد حبنا على قلبه فليحمد الله على باديء النعم.

قیل: وما بادیء النعم؟

قال: طيب المولد؛^{۳۳۵}

هر کس صبح کند و دوستی ما را در قلب خود بیابد خدا را بر ابتدای نعمت سپاس گوید.

عرض کردند: ابتدای نعمت کدام است؟

فرمود: حلال زادگی.

در روایت دیگری پیامبر خدا به امیر مؤمنان علی فرمود:

يا علی! من أحبني وأحبك وأحب الأئمة من ولدك فليحمد الله على طيب مولده، فإنه لا يحبنا

إلا مؤمن طابت ولادته، ولا يبغضنا إلا من خبثت ولادته؛^{۳۳۶}

ای علی! هر کس من، تو و پیشوایان از فرزندان تو را دوست بدارد خدا را بر حلال زادگی سپاس گوید؛ زیرا که

جز مؤمن حلال زاده ما را دوست نمی دارد و جز انسان حرام زاده ما را دشمن نمی دارد.

البته این روایات به ما اختصاص ندارد؛ بلکه اهل سنت نیز در این زمینه روایات زیبایی نقل کرده اند. عبادۀ بن

الصّامت می گوید:

كنا نبور أولادنا بحبّ علی بن أبی طالب، فإذا رأينا أحدهم لا يحبّ علی بن أبی طالب علمنا

أنه ليس منا وأنه لغير رشده؛^{۳۳۷}

ما فرزندانمان را به مهر علی بن ابی طالب علیهما السلام آزمایش می کنیم و انتخاب می نماییم که بفهمیم که

فرزندان خودمان هستند یا این زن جای دیگری رفته است.

گرچه برخی از اشخاص این احادیث را تحریف کرده و واژه «نبور» را «بنور» و «أبناءنا» را به «ایماننا» دگرگون

ساخته و گفته:

كنا بنور إيماننا بحبّ علی بن أبی طالب؛^{۳۳۸}

۳۳۴ . بحار الأنوار: ۲۷ / ۱۴۵، حدیث ۳. گفتنی است که این حدیث را اهل سنت نیز نقل کرده اند از جمله قندوزی در ینابیع الموده: ۲ / ۲۷۲، حدیث

۷۷۴ به نقل از الموده القری: ۱۴.

۳۳۵ . علل الشرائع: ۱ / ۱۴۱، حدیث ۲، الأمالی، شیخ صدوق: ۵۶۲، حدیث ۷۵۵، معانی الاخبار: ۱۶۱، حدیث ۲، بحار الأنوار: ۲۷ / ۱۴۶، حدیث ۴.

۳۳۶ . علل الشرائع: ۱ / ۱۴۱، حدیث ۳، بحار الأنوار: ۲۷ / ۱۴۶، حدیث ۵.

۳۳۷ . الغدير: ۴ / ۳۲۲ به نقل از اسنی المطالب، شواهد التنزیل: ۱ / ۴۴۹، ذیل حدیث ۴۷۵، نهج الايمان: ۴۵۶، النهایة: ۱ / ۱۵۹، لسان العرب: ۴ / ۸۷.

۳۳۸ . ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۴ / ۱۱۰.

ما به نور ایمانمان علی بن ابی طالب را دوست می داریم.
این سخن خوبی است، اما تحریف شده است.

آثار دیگر صلوات

صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام آثار و برکات دیگری نیز دارد، که در این زمینه روایات بسیاری وارد شده که برخی از آن ها از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.
در روایتی حضرت امام رضا سلام الله علیه می فرماید:

من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر من الصلاة على محمد وآله، فإنها تهدم الذنوب هدماً؛^{۳۳۹}

اگر کسی قادر نیست کارهایی انجام بدهد که گناهانش از ناحیه خداوند متعال مورد مغفرت قرار بگیرد، زیاد صلوات بفرستد؛ زیرا به یقین صلوات فرستادن گناهان را از بین می برد.
حضرتش در روایت دیگری فرمود:

الصلاة على محمد وآله تعدل عند الله عزوجل التسبيح والتهليل والتكبير؛^{۳۴۰}

صلوات فرستادن در نزد خداوند متعال با تسبیح، تهلیل و تکبیر معادل است.
از این روایت استفاده می شود که اساساً صلوات فرستادن ذکر است. در روایتی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

بالشهادة تدخلون الجنة وبالصلاة تنالون الرحمة، فأكثرُوا من الصلاة على نبيكم؛^{۳۴۱}

با شهادت و گواهی داخل بهشت خواهید شد، با صلوات فرستادن، به رحمت الهی خواهید رسید. پس بر پیامبرتان بسیار صلوات بفرستید.
در روایت دیگری حضرت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند:

أثقل ما يوضع في الميزان يوم القيامة الصلاة على محمد وعلى أهل بيته؛^{۳۴۲}

سنگین ترین چیزی که در میزان شخص در روز قیامت گذاشته می شود و مورد محاسبه قرار می گیرد، صلوات بر محمد و خاندان اوست.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من نسي الصلاة على أخطأ طريق الجنة؛^{۳۴۳}

۳۳۹ . الأملی، شیخ صدوق: ۱۳۱، حدیث ۱۲۳، بحار الأنوار: ۹۱ / ۴۷، حدیث ۲ و ۶۳، حدیث ۵۲.

۳۴۰ . عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۶۵، ذیل حدیث ۵۲، بحار الأنوار: ۹۱ / ۴۷، ذیل حدیث ۲.

۳۴۱ . الكافي: ۸ / ۱۹، در ضمن حدیث ۴، بحار الأنوار: ۷۴ / ۲۸۱، حدیث ۱ (خطبة الوسيلة).

۳۴۲ . قرب الاستناد: ۱۴، حدیث ۴۵، بحار الأنوار: ۹۱ / ۴۹، حدیث ۹.

۳۴۳ . الأملی، شیخ طوسی: ۱۴۴ و ۱۴۵، حدیث ۲۳۶، بحار الأنوار: ۹۱ / ۵۳، حدیث ۲۰.

اگر کسی صلوات فرستادن بر مرا فراموش کند او در روز قیامت راه بهشت را گم خواهد کرد.
در روایتی دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

صَلَاتِكُمْ عَلَيَّ إِجَابَةٌ لِدَعَائِكُمْ وَزَكَاةٌ لِأَعْمَالِكُمْ؛^{۳۴۴}

صلوات فرستادن شما برای من موجب پذیرش دعای شما و پاکیزگی اعمالتان خواهد بود.
در روایت دیگری ابوحمزه به امام صادق علیه السلام عرض کرده:

فَمَا ثَوَابٌ مِنْ صَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ وَأَلِهِ بِهَذِهِ الصَّلَاةِ؟

قال: الخُروجُ مِنَ الذُّنُوبِ - وَاللَّهِ - كَهَيْئَةِ يَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛^{۳۴۵}

پاداش کسی که این گونه بر پیامبر خدا و خاندان او صلوات بفرستد چیست؟
فرمود: به سان روزی که تازه متولد شده، تمام گناهانش نادیده گرفته می شود.
در روایت دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الصَّلَاةُ عَلَيَّ النَّبِيِّ وَأَلِهِ أَمْحَقُ لِلْخَطِيَا مِنَ الْمَاءِ لِلنَّارِ؛^{۳۴۶}

صلوات فرستادن بر پیامبر و آل او مثل آب بر آتش، گناهان را از بین می برد.
گفتنی است که این روایات ظهوری بلکه برخی از آن ها تصریح دارند که صلوات فرستادن حتی گناهان کبیره را
نیز از بین می برد.

پیش تر روایتی را نقل کردیم که به نظر می رسد سندش نیز معتبر است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ارْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ، فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنَّفَاقِ؛^{۳۴۷}

با صدای بلند بر من صلوات بفرستید؛ زیرا که آن نفاق را از بین می برد.
در وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:
يا علي! من صَلَّى علي كل يوم أو كل ليلة وجبت له شفاعتي ولو كان من أهل الكبائر؛^{۳۴۸}
ای علی! کسی که در هر روز یا هر شب بر من صلوات بفرستد، شفاعت من بر او واجب می شود؛ گرچه دارای
گناه کبیره باشد.

در روایت دیگری صلوات از علم مکنون به شمار رفته، آن جا که می فرماید:

قیل: يا رسول الله! أرأيت قول الله تعالى: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) كيف هو؟

فقال صلى الله عليه وآله: هذا من العلم المکنون. ولولا أنكم سئلتموني ما أخبرتكم.

۳۴۴ . همان: ۲۱۵، حدیث ۳۷۶، همان: ۹۱ / ۵۴، حدیث ۲۲.

۳۴۵ . معانی الاخبار: ۳۶۷ و ۳۶۸، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۹۱ / ۵۵، حدیث ۲۷.

۳۴۶ . ثواب الاعمال: ۱۵۴، بحار الأنوار: ۹۱ / ۹۵.

۳۴۷ . همان: ۱۵۹، همان: ۹۱ / ۵۹ و ۶۰، حدیث ۴۱.

۳۴۸ . بحار الأنوار: ۹۱ / ۶۳، ذیل حدیث ۵۲ به نقل از جامع الاخبار: ۶۹.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَكُلَّ بِي مَلَكِينَ، فَلَا أُذْكَرُ عِنْدَ مُسْلِمٍ فَيُصَلِّي عَلَيَّ، إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلَكَانِ: غُفِرَ
لَكَ وَقَالَ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ: آمِينَ. وَلَا أُذْكَرُ عِنْدَ مُسْلِمٍ فَلَا يُصَلِّي عَلَيَّ إِلَّا قَالَ لَهُ الْمَلَكَانِ: لَا غُفِرَ
لَكَ، وَقَالَ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ: آمِينَ؛^{۳۴۹}

گفته شد: ای رسول خدا! صلوات طبق آیه چگونه است.

فرمود: این از مکنونات علوم و از اسرار است، اگر نپرسیده بودید به شما نمی گفتم.

به راستی اگر کسی در نزد او اسم من آورده شود و بر من صلوات بفرستد آن دو تا فرشته می گویند: خدا تو را
بیامرزد و خدا و فرشتگان نیز می گویند: آمین.

اما اگر صلوات نفرستد فرشتگان نفرین می کنند و خدا و فرشتگان به این نفرین آمین می گویند.

با این روایات کاملاً معنای این جمله روشن می شود که صلوات فرستادن موجب تزکیه و برای گناهان کفاره
است.

اثری دیگر

فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ، وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ؛

از این رو ما در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

وقتی خداوند متعال ما را این گونه قرار داد و بر صلوات ما، چنین آثاری مترتب کرد که نام ما در آن عالم در زمره
اهل ولایت بوده و جزء کسانی باشیم که با شما عهد و پیمان بسته اند و ولایت شما را پذیرفته اند؛ پس ما نیز در
پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

گرامی ترین جایگاه

فَبَلِّغِ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ
الْمُرْسَلِينَ؛

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های
رسولانش رساند.

این فراز و برخی از فرازهای بعدی به صراحت و روشنی بیان گر افضلیت ائمه علیهم السلام از دیگر پیامبران - به جز
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - و از دیگر فرشتگان مقرب درگاه الهی است.

خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام مقامی داده که از مقامات همه مکرمین، مقربین و مرسلین بالاتر است.
حرف «باء» در «فبلغ الله بکم» برای تعدیه است.

به تعبیر دیگر، خداوند متعال شما را مثل کسی که دست کسی را بگیرد و بالا ببرد، بالا برد و به این جا رساند.

پیش تر بحثی در ذیل عبارت «و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» مطرح
شد،^{۳۵۰} اینک بخشی دیگر از آن بحث را این جا مطرح می کنیم.

۳۴۹. عوالی اللالی: ۲ / ۳۸، حدیث ۹۷، بحار الأنوار: ۹۱ / ۶۸، حدیث ۵۷.

خداوند متعال در قرآن مجید در سوره انبیاء چنین می فرماید:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ يُقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهُ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ)؛^{۳۵۱}

آن ها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است، او پاک و منزّه است؛ بلکه فرشتگان، بندگان شایسته او هستند که هیچ گاه در سخن بر او پیشی نمی گیرند و همواره به فرمان او عمل می کنند. آن چه را که پیش رو و پشت سر آن هاست می داند و آن ها جز برای کسی که خدا می پسندد، شفاعت نمی کنند و آنان از ترس او بیمناکند و هر کس از آن ها بگوید: «من معبودی جز او هستم»، او را با دوزخ کیفر می دهیم و این گونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

در مقابل قول کسانی که گفتند: عیسی فرزند خدا است؛ قرآن می فرماید: نه، همه پیامبران بندگان گرامی، مقرب و عزیز نزد خداوند متعال هستند. اینان پیش اراده خداوند متعال چیزی را اراده نمی کنند و فعل اینان به امر خداوند متعال است.

خداوند متعال به جمیع حرکات، سکنتات، خصوصیات و حالات اینان عالم و آگاه است و اینان تحت نظر الاهی هستند. اینان چنان مقرب و مکرمند که همیشه به جا و به موقع شفاعت می کنند و از کسی شفاعت می نمایند که خداوند متعال اراده کرده است.

گفتنی است که ما در آینده درباره شفاعت، رجعت، توسّل به اهل بیت علیهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به تفصیل سخن خواهیم گفت، ان شاء الله.

کوتاه سخن این که اینان چنان مقرب هستند که فعلشان فعل خداوند متعال است. از کسی شفاعت می کنند که او راضی است. یکی از اسماء خداوند متعال، شفیع است، شفیع اصلی و حقیقی خود خداوند متعال است؛ ولی در روز قیامت و یا در این عالم، شفاعت عملاً به توسط ائمه اطهار علیهم السلام انجام می گیرد.

این بزرگواران در عین حالی که این قدر مقرب هستند و این گونه منازل و مقامات به آن ها داده شده، از خشیت خداوند متعال مشفق و بیمناک هستند، و در عین حالی که اینان مقرب هستند اگر کسی از این ها بگوید: «من معبودی جز خداوند متعال هستم»، دوزخ جزا و کیفر او خواهد بود.

برتری ائمه بر پیامبران گذشته

در روایات، ادعیه و زیارت هایی که وارد شده، ائمه علیهم السلام به این مقام ها موصوف شده اند؛ همان مقام هایی که پیامبران الاهی دارا بودند. گرچه مراتب پیامبران فرق می کند و مقامات آن ها مختلف است. قرآن کریم می فرماید:

۳۵۰. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۸۸ از همین کتاب.

۳۵۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه های ۲۶ - ۲۹.

(وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ)؛^{۳۵۲}

و به حقیقت ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم.

ولی بالاترین درجه این مقامات، مقامات ائمه اطهار سلام الله علیهم است که مقام ائمه، بالاترین مراتبی است که پیامبران الهی با اختلاف مراتبشان دارا هستند؛ چرا که پیامبران بندگان گرامی خدا هستند، اما خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را به برترین جایگاه شرف گرامیان که دارای مراتب است، رسانده و بالاترین مرتبه از آن ائمه اطهار علیهم السلام است.

آری، طبق آیات و روایات، ائمه علیهم السلام دارای مقام ولایت تکوینی، ولایت تشریحی و دیگر مقامات هستند، و از همه پیامبران گذشته در همه صفات مهم، جلیل و عظیم، مقدّم هستند.

برای مثال در مقام مقایسه بین آن چه درباره کتاب های انبیای گذشته و علم آن ها آمده و بین آن چه در قرآن مجید و علم رسول الله و ائمه علیهم السلام وارد شده، می بینیم قرآن مجید راجع به حضرت موسی علیه السلام این طور می فرماید:

(وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ)؛^{۳۵۳}

و برای او در الواح اندرزی از هر موضوع نوشتیم.

اگر «من» در این جا «من» تبعیضی باشد؛ یعنی برای حضرت موسی علیه السلام مطالبی، نازل شده است.

بلکه در مورد حضرت عیسی علیه السلام به کلمه «بعض» تصریح شده، آن جا که می فرماید:

(وَلَا يَبِينُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ)؛^{۳۵۴}

من آمده ام تا برخی از آن چه را که در آن اختلاف دارید، برای شما روشن کنم.

بنابراین، کتاب های پیامبران گذشته مشتمل بر همه حقایق و مبین همه امور و حقایق نبوده است؛ ولی خداوند

متعال درباره قرآن مجید می فرماید:

(تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ)؛^{۳۵۵}

بیان گر همه چیز است.

پس قرآن مجید از کتاب های پیامبران گذشته افضل است و همین قرآن افضل با همه مطالب، حقایق و اسرارش

نزد رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام است. در آیه ای دیگر می خوانیم:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)؛^{۳۵۶}

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

۳۵۲ . سوره اسراء (۱۷): آیه ۵۵.

۳۵۳ . سوره اعراف (۷): آیه ۱۴۵.

۳۵۴ . سوره زخرف (۴۳): آیه ۶۳.

۳۵۵ . سوره نحل (۱۶): آیه ۸۹.

۳۵۶ . سوره فاطر (۳۵): آیه ۳۲.

آن گاه در خصوص امیرالمؤمنین می فرماید:

(وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)^{۳۵۷}

و کسی که علم کتاب نزد اوست.

سپس خود امام علیه السلام به این ترتیب استدلال کرده اند:

عن عبدالله بن الولید قال: قال أبو عبدالله عليه السلام:

ما يقول أصحابك في أمير المؤمنين وعيسى و موسى؟ أيهم أعلم؟

قال: قلت: ما يقدمون على أولى العزم أحداً.

قال: أما أنك لو خاصمتهم بكتاب الله لحجتهم.

قال: قلت: وأين هذا في كتاب الله؟

قال: إن الله قال في موسى: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً)^{۳۵۸} ولم يقل: كل

شئ. وقال عيسى: (وَ لَأَبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ)^{۳۵۹} ولم يقل: كل شئ. وقال في

صاحبكم: (كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)^{۳۶۰ ۳۶۱}.

در روایت دیگری آمده است:

وعن عبدالله بن الوليد قال:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا عبدالله! ما تقول الشيعة في علي وموسى وعيسى؟

قال: جعلت فداك، وعن أي حالات تسألني؟

قال: أسألك عن العلم، فأما الفضل فهم سواء.

قال: قلت: جعلت فداك، فما عسى أن أقول لهم؟

قال: هو - والله - أعلم منهما.

ثم قال: يا عبدالله! أليس يقولون: إن لعلي ما لرسول الله صلى الله عليه وآله من العلم؟

قلت: بلى.

قال: فخاصمهم فيه، إن الله تبارك وتعالى قال لموسى: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ

شئ. ع)^{۳۶۲} فأعلمنا أنه لم يبين له الأمر كله. وقال الله تبارك وتعالى لمحمد صلى الله عليه وآله: (وَجِئْنَا

بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شئ. ع)^{۳۶۳ ۳۶۴}.

۳۵۷ . سوره رعد (۱۳): آیه ۴۳.

۳۵۸ . سوره اعراف: آیه ۱۴۵.

۳۵۹ . سوره زخرف (۴۳): آیه ۶۳.

۳۶۰ . سوره رعد (۱۳): آیه ۴۳.

۳۶۱ . بصائر الدرجات: ۲۲۹.

۳۶۲ . سوره اعراف (۷): آیه ۱۴۵.

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام از پیامبران گذشته افضل هستند، و نباید تأمل کرد که آن بزرگواران از پیامبران اولوالعزم نیز افضل خواهند بود؛ چرا که حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام از پیامبران اولوالعزم هستند. جهت دیگر افضلیت ائمه علیهم السلام آیه مباحله است.^{۳۶۵} وقتی امیرالمؤمنین نفس رسول الله صلی الله علیه وآله باشد و رسول الله از دیگر پیامبران الهی برتر باشد ناگزیر امیرالمؤمنین از دیگر پیامبران الهی افضل خواهند بود. در قرآن مجید موارد بسیاری نسبت به انبیای سلف داریم که به لحاظ عصمت آنان - که از خود قرآن استفاده می شود - همه این موارد را بر ترک اولی حمل می کنیم. اما از ائمه علیهم السلام ترک اولایی صادر نشده است. اگر ترک اولایی صادر شده بود، دشمنانشان آن را بزرگ می کردند و از آن، داستان هایی می ساختند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام به جهت عصمت و علم از پیامبران گذشته افضل هستند. پس به جاست که ما بگوییم:

فَبَلِّغِ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند.

افضلیت ائمه و حدیث تشبیه

در دیگر اوصاف نیز ائمه ما از انبیای سلف افضل هستند. یکی از دلایل بر این مدعا، «حدیث تشبیه» است. این حدیث بسیار معتبر و به سندهای زیادی در منابع شیعه و سنی آمده،^{۳۶۶} از این رو فخر رازی و برخی از مفسران دیگر ناچار شده اند که این حدیث را در ذیل آیه مباحله ذکر کنند.^{۳۶۷}

بنابر آیه مباحله، امیرالمؤمنین نفس رسول الله صلی الله علیه وآله است و به یقین رسول خدا صلی الله علیه وآله از دیگر پیامبران الهی افضل هستند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آن ها افضل خواهند بود.

و آن گاه که فخر رازی از پاسخ ناتوان می گردد، ادعای اجماع می کند و می گوید: مسلمانان اجماع دارند بر این که غیر نبی نمی شود از نبی افضل باشد.

ما در پاسخ او می گوییم: شیعیان که از مسلمانان هستند مخالف این مقاله می باشند، و شاهد شیخ مفید است که قبل از شما بوده، وی در این زمینه رساله ای نوشته و افضلیت ائمه علیهم السلام را بر دیگر انبیا به اثبات رسانیده. پس چنین اجماعی منعقد نشده است.

۳۶۳ . سوره نحل (۱۶): آیه ۸۹ .

۳۶۴ . بصائر الدرجات: ۲۴۸ .

۳۶۵ . سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱ .

۳۶۶ . گفتنی است که «حدیث تشبیه» یک جلد از کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار ما را تشکیل داده است. ما این حدیث را از نظر سند، متن و دلالت فقط از منابع اهل سنت، بحث کرده ایم. رک: نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار: جلد نوزدهم.

۳۶۷ . تفسیر رازی: ۸ / ۸۶ ، البحر المحیط: ۲ / ۵۰۳ .

سپس می گوییم: وقتی ائمه اطهار علیهم السلام از دیگر پیامبران الهی افضل باشند، از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی نخواهد بود که از ائمه افضل باشد. اینک متونی از حدیث تشبیه را می آوریم.^{۳۶۸}

عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابی هریره چنین نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب خود فرمود:

إِن تَنْظُرُوا إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَنُوحَ فِي هِمَّتِهِ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي خَلْقِهِ، وَمُوسَى فِي مَنَاجَاتِهِ، وَعِيسَى فِي سُنَنِهِ، وَمُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هُدْيِهِ وَحِلْمِهِ، فَانظُرُوا إِلَى هَذَا الْمَقْبَلِ؛

هر کسی می خواهد به آدم در علمش، به نوح در همتش، به ابراهیم در خلق و خویش، به موسی در مناجاتش، به عیسی در سنتش و به محمد در بردباریش بنگرد، به شخصی که می آید بنگرد.

مردم گردنشان را دراز کردند و از جایشان تکان خوردند ببینند کیست؟ دیدند او علی بن ابی طالب علیهم السلام است.^{۳۶۹}

روایت دیگر را ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحَ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي مَنَاجَاتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي سَمْتِهِ، وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ وَجَمَالِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الْمَقْبَلِ.

قَالَ: فَتَطَاوَلِ النَّاسُ بِأَعْنَاقِهِمْ فَإِذَا هُمْ بَعْلَى...^{۳۷۰}

در سند دیگری چنین آمده است: انس بن مالک می گوید:

ما در برخی از حجره های مکه درباره علی علیه السلام سخن می گفتیم، ناگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحَ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي شِدَّتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي زَهَادَتِهِ، وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي بَهَائِهِ، وَإِلَى جِبْرِئِيلَ فِي أَمَانَتِهِ، وَإِلَى الْكَوْكَبِ الدَّرِيِّ وَالشَّمْسِ الضَّحَى وَالْقَمَرِ الْمَضَى فَلْيَطَاوَلِ وَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ، وَأَثَارِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^{۳۷۱}

ابوسعید خدری می گوید: ما در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودیم که علی بن ابی طالب علیهما السلام وارد شد، مدتی پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردند، آن گاه فرمودند:

۳۶۸. این احادیث را از منابع غیر شیعی در نفاتح الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار: جلد نوزدهم.

۳۶۹. معجم الادباء: ۱۷ / ۲۰۰.

۳۷۰. المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۵۷.

۳۷۱. زین الفتی فی تفسیر سورة هل أتى.

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمه، وإلى إبراهيم في حلمه فلينظر إلى هذا.^{۳۷۲}

در این زمینه روایات فراوان داریم که یک جلد کامل نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار را تشکیل داده است. در روایت دیگری ابن عباس می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب خود نشسته بودند که علی علیه السلام وارد شد، وقتی چشمان رسول الله صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد فرمودند:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمته، وإلى إبراهيم في حلمه فلينظر إلى علي بن أبي طالب.^{۳۷۳}

در روایت دیگر ابی الحمراء می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى يحيى بن زكريا في زهده، وإلى موسى بن عمران في بطشه فلينظر إلى علي بن أبي طالب.^{۳۷۴}

روایت دیگر: حارث همدانی - از اصحاب معروف امیرالمؤمنین علیه السلام - این گونه نقل می کند:

بلغنا أن النبي صلى الله عليه وآله كان في جمع من أصحابه فقال: اريكم آدم في علمه، ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حكمته.

فلم يكن بأسرع من أن طلع علي عليه السلام.

فقال أبو بكر: يا رسول الله! أقست رجلاً بثلاثه من الرسل؟ يخ بخ لهذا الرجل، من هو يا رسول الله؟

قال النبي صلى الله عليه وآله: ألا تعرفه يا أبا بكر؟

قال: الله ورسوله أعلم.

قال: أبو الحسن علي بن أبي طالب.

قال أبو بكر: يخ لك يا أبا الحسن! وأين مثلك يا أبا الحسن؟!^{۳۷۵}

به ما خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان جمعی از اصحاب خود فرمود: به شما آدم را به علمش، نوح را در فهمش و ابراهیم را در حکمتش نشان بدهم.

چیزی نگذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام آن جا حاضر شد.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا! مردی را به سه تن از پیامبران مقایسه فرمودی، خوشا به حال آن مرد، ای رسول خدا! او کیست؟

۳۷۲ . کتاب السنه، ابن شاهین.

۳۷۳ . کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۱۲۱.

۳۷۴ . فرائد السمطين: ۱ / ۱۷۰، مناقب الخوارزمی: ۸۳.

۳۷۵ . بحار الأنوار: ۳۹ / ۳۹، المناقب، خوارزمی: ۸۸.

فرمود: ای ابابکر! او را نمی شناسی؟

گفت: خدا و رسول او داناترند.

فرمود: ابوالحسن علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: مبارک باد بر تو ای ابا الحسن! و کجاست همانند تو ای ابالحسن!

روایت دیگر را ابونعیم اصفهانی نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من سرّه أن ینظر إلی آدم فی علمه، وإلی نوح فی فهمه، وإلی إبراهیم فی خلّته فلینظر إلی
علی بن أبی طالب.^{۳۷۶}

در روایت دیگر این طور آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ینظر فی إبراهیم فی حلمه، وإلی نوح فی فهمه، وإلی یوسف فی جماله فلینظر إلی
علی بن أبی طالب؛^{۳۷۷}

هر کس می خواهد به بردباری ابراهیم. فرمانروایی نوح و زیبایی یوسف نظر کند به علی بن ابی طالب علیهما السلام بنگرد.

بنابراین صفاتی که در پیامبران گذشته به تنهایی بوده، در امیرالمؤمنین علیه السلام مجتمع بوده است که «آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری».

در روایت دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ینظر إلی آدم فی علمه، وإلی نوح فی تقواه، وإلی إبراهیم فی حلمه، وإلی موسی
فی هیبته، وإلی عیسی فی عبادته فلینظر إلی علی بن أبی طالب.^{۳۷۸}

در حدیث مفصّلی جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ینظر إلی إسرائیل فی هیبته، وإلی میکائیل فی رتبه، وإلی جبرائیل فی جلالته،
وإلی آدم فی سلمه، وإلی نوح فی حسنه، وإلی إبراهیم فی خلّته، وإلی یعقوب فی حزنه، وإلی
یوسف فی جماله. وإلی موسی فی مناجاته، وإلی آیوب فی صبره، وإلی یحیی فی زهده، وإلی
عیسی فی سنته، وإلی یونس فی ورعه، وإلی محمّد فی جسمه وخلقّه فلینظر إلی علی، فإنّ
فیه تسعین خصله من خصال الأنبیاء، جمعها الله فیه ولن تجمع فی أحد غیره.^{۳۷۹}

آن چه گذشت بخشی از روایاتی است که اهل سنت در کتاب های خود آورده اند که ما از باب الزام و احتجاج به این روایات، استدلال می کنیم، گرچه این روایات به اسانید دیگری نیز در منابع خودمان موجود است.

۳۷۶. معارج العلی فی مناقب المرتضی - مخطوط.

۳۷۷. وسیله المتعبدين فی سیره سید المرسلین: ۵ / ۱۶۸.

۳۷۸. الفصول المهمه: ۱ / ۵۷۱، حدیث ۱۵.

۳۷۹. ینایع الموده: ۲ / ۳۰۶، حدیث ۸۷۴ با اندکی تفاوت، موده القری: ۲۶، الفردوس، دیلمی: ۲ / ۱۹۱، حدیث ۲۹۵۲ به نقل از سلمان.

برتری دیگر

یکی دیگر از جهات افضلیت حدیثی است که در آن نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش تر از نبوت همه انبیا بوده است. عبدالله بن شقیق می گوید: مردی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پرسید: چه موقع تو پیامبر بودی؟ فرمود:

كنت نبياً وأدم بين الماء والطين؛^{۳۸۰}

من آن گاه که آدم در میان آب و گل بودم، پیامبر بودم. این حدیث در منابع شیعه و سنی نقل شده است. روشن است که همه پیامبران الهی موظف بوده اند که نبوت پیامبر اکرم و ولایت ائمه علیهم السلام را به اُمت های خودشان برسانند. از طرف دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

نحن أهل بيت لا يقاس بنا أحد؛^{۳۸۱}

ما خاندانی هستیم که احدی به ما قیاس نمی شود. این حدیث نیز در منابع شیعه و سنی آمده و در نهج البلاغه نیز ذکر شده است. در برخی از روایات آمده است:

أ حد من الناس.^{۳۸۲}

در برخی دیگر از روایات آمده است:

لا يقاس به أحد ممن خلق الله.^{۳۸۳}

افضلیت ائمه علیهم السلام از خلائق از اولین و آخرین به جز رسول اکرم به عالمی اختصاص ندارد، بلکه در همه عوالم (دنیا، عالم قبل و عالم بعد) آن بزرگواران افضل خلائق هستند، به خصوص در عالم آخرت که همه خلائق از اولین و آخرین جمع هستند شأن اهل بیت علیهم السلام بیشتر ظاهر خواهد شد.

اصلاً ظهور حقایق را برای آن عالم گذاشته اند، در این عالم حقایق و غیر حقایق به هم مخلوط هستند. در این زمینه روایات ورود صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام به صحرای محشر شاهد صدق گفتار ماست.^{۳۸۴}

این روایات در کتاب های شیعه و سنی نقل شده است و روایات بسیار جالبی است. به راستی در این عالم با حضرت زهرا سلام الله علیها چه کردند که بنا نبوده شأنشان در این عالم ظاهر شود و قدر و مقام آن بانوی بزرگوار در آن جا معلوم خواهد شد.

جایگاه والا

۳۸۰. مناقب آل ابی طالب: ۱ / ۱۸۳، بحار الأنوار: ۱۶ / ۴۰۲، المصنف، ابن ابی شیبیه: ۸ / ۴۳۸، حدیث ۱، با اندکی تفاوت، الاستیعاب: ۴ / ۱۴۸۸.
۳۸۱. بحار الأنوار: ۶۵ / ۴۵، حدیث ۹۰ به نقل از ارشاد القلوب: ۱۱۰ / ۱۳، ذخائر العقبی: ۱۷، سبیل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۷، ینابیع الموده: ۲ / ۶۸، حدیث ۶۱ و ۱۱۴، حدیث ۳۲۲ و ۱۱۷، حدیث ۳۳۴، کنز العمال: ۱۲ / ۱۰۴، حدیث ۳۴۲۰۱.
۳۸۲. کشف الغمه: ۱ / ۳۱، ینابیع الموده: ۱ / ۴۵۹، مفتاح النجا (مخطوط): ۲، شرح احقاق الحق: ۹ / ۳۷۸.
۳۸۳. شرح إحقاق الحق: ۵ / ۹۰ به نقل از کتاب الأربعین ابومحمد بن ابوالفوارس (مخطوط): ۴۳.
۳۸۴. ر.ک: بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۲۴، باب ۸.

حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَ لَا يُعَوِّقُهُ فَائِقٌ، وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِه
طَامِعٌ؛

همان جا که هیچ فردی بدان نرسد، هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و هیچ پیش روی کننده ای بر آن پیشی نگیرد.

جایگاه ائمه علیهم السلام جایی است که نه متأخران و نه متقدمان به آن جا نمی رسند. آن هایی که نوعی سبقت در خوبی ها دارند - که خوبی ها مراتب دارد - از ائمه و اهل بیت علیهم السلام سبقت نخواهند گرفت.

اصلاً مقام ائمه علیهم السلام مقامی است که کسی حق توقع داشتن و اشتها کردن رسیدن به آن مقام را ندارد؛ چرا که در این باب توقعات بی جا و شهوت های نفسانی جا ندارد.
راغب اصفهانی درباره واژه «طمع» چنین می نویسد:

طمع: الطمع نزوع النفس إلى الشيء شهوة له...؛^{۳۸۵}

درخواست و رسیدن به جایی که از روی شهوت و درخواست نفسانی باشد... .

در عالم آخرت ظرفیت ها و لیاقت ها روشن می شود و هر کسی را به قدر کاری که انجام داده، جا می دهند. از این رو هر کسی جای خودش را در آن جا پیدا می کند.

آن عالم، عالم حقیقت است، نه عالم مجاز و اعتبار. هر کسی قدر خود را می داند، از این رو بیشتر از قدرش توقع نخواهد داشت.

آری، تقدّم ها و تأخرهای بی جا فقط در عالم دنیا پیدا می شود که افراد به اسباب مختلف با هزینه پول و یا در اثر رفاقت ها، دوستی ها، فامیلی ها و... به جاهایی می رسند.

در آن عالم یک سبب بیشتر نیست و آن نتایج اعمال انسان است. در آن جا فقط حق محض است، نه حق مخلوط با باطل که حقایق و غیر حقایق با هم مخلوط هستند و بسیاری از اوقات امر مشتبّه می شود و اشخاص و قضایا جا به جا و اشتباه می گردد.

بنابراین، تمام کسانی که در آن جا هستند؛ اعم از خوبان و بدان، منازل و مقامات خود را در آن عالم خواهند دید و بر همه آشکار خواهد شد.

ظهور مقام ائمه بر سایر خلائق

حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُّقْرَبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ، وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ، وَ لَا عَالِمٌ وَ لَا جَاهِلٌ، وَ لَا دَنِيٌّ وَ لَا فَاضِلٌ، وَ لَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ، وَ لَا فَاجِرٌ طَالِحٌ، وَ لَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وَ لَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ، وَ لَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَهُ أَمْرِكُمْ، وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَ تَمَامَ نُورِكُمْ، وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ، وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَ مَنَزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَ خَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ، وَ قُرْبَ مَنَزِلَتِكُمْ مِنْهُ؛

۳۸۵ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۰۷.

تا آن جا که هیچ فرشته مقرب، هیچ پیامبر مرسل، هیچ صدیقی، نه شهیدی، نه عالمی، نه جاهلی، نه پست و نه ارجمندی، نه مؤمن شایسته و نه بدکار فاسدی، نه جبار عنادورزی، نه شیطان سرکشی و نه خلقی که در میان این ها حضور دارند؛ نماند مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر شما و عظمت شما و بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت شما و مقام گرامی شما را و خصوصیتی که در نزد او دارید و مقرب بودن شما را به او بشناساند.

مقامات اهل بیت علیهم السلام در عالم قبل از این عالم بر همگان معلوم شد، و همه مأمور گشتند تا به ولایت آن بزرگواران ایمان بیاورند، که اکثریت سر باز زدند و اقلیت - که همانا شیعیان هستند - عهد و میثاق بستند. هم چنین خدا خواسته تا مقامات ائمه علیهم السلام در دنیا و در عالم آخرت نیز معلوم گردد. همه خوبان و بدان حقیقت شأن آن حضرات و نیز قربشان را نزد باری تعالی بدانند که البته عالم آخرت عالم استقرار و ظهور و بروز حقایق است.

در عالم آخرت حقایق مقامات ائمه علیهم السلام بر همگان؛ فرشتگان مقرب، انبیای مرسل، صدیقان، شهدا، علماء، جهال، خوب ها، بدها، بدکار فاسد و مؤمن صالح و... آشکار خواهد شد. عالم دنیا، عالم تبدلات و تغییرات است که روزی حضرت یوسف علیه السلام در قعر چاه و روز دیگر سلطان مملکت بود.

ائمه و اهل بیت علیهم السلام در این عالم آن طوری که باید، شناخته نشدند و آن طوری که باید، از آن ها استفاده نشد؛ بلکه انواع و اقسام ستم ها بر آن ها روا شد. خداوند متعال شأن و مقام ائمه علیهم السلام را چنان علنی و عمومی اعلام کرده و آن ها را معرفی نموده که احدی از فرشتگان مقرب، انبیا، مرسلان، صدیقان، شهدا، علماء، جهال و دیگر مردم و خلائق از خوبان و بدان نمی ماند مگر این که «عرفهم جلاله امرکم...». «عرفهم» یعنی: شناساند، و معلوم است که «شناختن» غیر از «دانستن» است، و شناختن هر کسی از آن ها بر حسب استعدادش خواهد بود، و شاید این که همه اصناف یکی یکی ذکر می شوند برای تأکید مطلب است، چنان که خواهد آمد.

«ملک مقرب» و «نبی مرسل» و «شهید» روشن است. اما صدیق کیست؟

راغب اصفهانی برای واژه «صدیق» چهار معنا بیان می کند و می گوید:

والصدیق، من کثر منه الصدق، وقیل: بل یقال لمن لا یکذب قط، وقیل: بل لمن لا یتأتی منه الکذب لتعوده الصدق، وقیل: بل لمن صدق بقوله واعتقاده وحق صدقه بفعله، قال: (وَأَذْکُرُ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا) ^{۳۸۶} وقال: (وَأُمُّهُ صَدِيقَةٌ) ^{۳۸۷} وقال: (مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ) ^{۳۸۸، ۳۸۹}.

به نظر می رسد که معنای چهارم بهتر باشد که صدیق کسی است که آن چه را که می گوید معتقد است و در خارج تحقق می بخشد و ایجاد می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بودند و از دیگران سبقت گرفتند، لذا می فرماید:

أنا الصديق الأكبر؛^{۳۹۰}

من همان صدیق بزرگ تر هستم.

به راستی می شود به ابوبکر نیز صدیق گفت؟

«خلقُ بین ذلک شهید» یعنی چه؟

از جمله «خلاق» خداوند تبارک و تعالی «حیوانات» هستند، آن ها نیز ائمه اطهار علیهم السلام را شناخته اند، و روایات در رابطه حیوانات با حضرت رسول و حضرات ائمه در کتاب های شیعه و سنی موجود است، ما در این کتاب بخشی از آن ها را آورده ایم. و شاید خلاق دیگری باشند که ما نمی دانیم.

شناخت فراگیر

بنابر آن چه گفته شد، صدیقان نیز در آن روز مقام اهل بیت علیهم السلام را خواهند دید و طمع رسیدن به مقام آن بزرگواران را نخواهند داشت، چون استعداد آن را ندارند. همین طور شهدا، علما، جاهلان و... همه و همه در آن جا ائمه علیهم السلام را خواهند شناخت. برای همگان مقام، جلالت، عظمت، شأن، تمامیت نور، جایگاه، منزلت و قرب آن بزرگواران ظاهر شده و خواهد شد.

جَلَالَةُ أَمْرِكُمْ، وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَ تَمَامَ نُورِكُمْ؛

جلالت و شکوه امر شما، عظمت شما و بزرگی شأن و نور فراگیر شما.

نور فراگیر

این جمله ها از حیث مفهوم و معنا به هم نزدیک هستند که همگی حاکی از جلالت قدر و عظمت شأن ائمه علیهم السلام، و این که خداوند متعال به همه مکلفین و غیر مکلفین از موجودات ذی شعور مقامات آن ها را از ولایت ها و غیر ذلک هر که به قدر وسع خود شناسانده است. اما به نظر می رسد عبارت «تمام نورکم» اشاره به این آیه مبارکه باشد که فرمود:

۳۸۷ . سوره مائده (۵): آیه ۷۵.

۳۸۸ . سوره نساء (۴): آیه ۶۹.

۳۸۹ . المفردات فی غریب القرآن: ۲۷۷.

۳۹۰ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱ / ۳۰ و ۴ / ۱۲۲ و ۱۳ / ۲۰۰ و ۲۲۸، کنز العمال: ۲ / ۴۳۴، حدیث ۴۲۹، الکامل: ۳ / ۲۷۴، تاریخ مدینه دمشق:

۴۲ / ۳۳، تهذیب الکمال: ۱۲ / ۱۸ و... .

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)^{۳۹۱}

آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند، گرچه کفرورزان نپسندند.

این نور اهل بیت سلام الله عليهم است که خداوند متعال تمام کننده آن است.

محمد بن فضیل می گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره این آیه پرسیدم، فرمود:

یریدون لیطفؤوا ولایه امیرالمؤمنین علیه السلام بأفواههم.

قلت: قوله تعالی: (وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ).

قال: يقول: والله متمّ الإمامة، والإمامة هي النور، وذلك قوله عزوجل: (فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ
الَّذِي أُنزِلْنَا).^{۳۹۲}

قال: النور هو الإمام;^{۳۹۳}

آنان می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دهان خود خاموش کنند.

عرض کردم: معنای «و خداوند نور خود را کامل می کند» چیست؟

فرمود: می فرماید: خداوند امامت را کامل می کند و امامت همان نور است و معنای گفتار خدا همین است، آن

جا که می فرماید: «پس به خدا، رسول او و نوری که فرو فرستادیم ایمان بیاورید».

فرمود: منظور از نور، همان امامت است.

آری، در این عالم با ائمه اطهار و اهل بیت عليهم السلام بسیار مبارزه شد و هم چنان مبارزه می شود، ولی هیچ

تأثیری در عظمت آن بزرگواران ندارد.

معاویه ای که به طور رسمی و علنی مبارزه می کرد، در مواقع حسّاسی به امیرالمؤمنین علیه السلام نیازمند می شد،

پیکری را نزد آن حضرت می فرستاد، چون بالاخره خودش را که به ریاست منصوب کرده است، مسائلی وارد می شود،

سؤالاتی پیش می آید.

در روایتی آمده است: روزی حضرت امام مجتبی علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می کند: این سؤال ها

را معاویه فرستاده چرا شما جواب می دهید؟

حضرت فرمودند: همین قدر بس که او به ما احتیاج دارد.

به هر حال، هر چه بیشتر با ائمه عليهم السلام مبارزه می شد، مقامات آن بزرگواران بیشتر آشکار می گشت. در نقلی

آمده است: عبدالملک بن مروان به صراحت می گوید: هر چه ما با این ها مبارزه کردیم، این ها بیشتر بزرگ و عزیز

شدند.

۳۹۱ . سوره صف (۶۱): آیه ۸ .

۳۹۲ . سوره تغابن (۶۴): آیه ۸ .

۳۹۳ . الکافی: ۱ / ۱۹۶، حدیث ۶ بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۱۸، حدیث ۲۹.

و پس از آن که به شهادت رسیدند باز با آنان و آن چه به آنان متعلق است به انواع و اقسام مبارزه ها؛ با اصحاب، شیعیان و قبورشان مبارزه می کنند.

طبق نقل تاریخ، دست کم دو مرتبه قبر سیدالشهداء سلام الله علیه؛ یک مرتبه در زمان هارون به دستور او و یک مرتبه در زمان متوکل به دستور او، تخریب شد و می خواستند به طور کلی آن بارگاه را محو و نابود کنند، اما چنین نشد.^{۳۹۴}

آنان قبور ائمه بقیع را تخریب کردند و هم اکنون نیز مبارزه می کنند و می گویند: اصلاً قبور ائمه شما این جا نیست.

برخی دیگر پیدا شدند که قبر حضرت زهرا سلام الله علیها را معین کنند، نه برای دوستی با آن حضرت و شیعه؛ بلکه برای این جهت که روز قیامت علامت سؤال و استفهام خواهد شد و این علامت سؤال از بین برود.

همه این ها نوعی مبارزه است که گاهی این چنین مبارزه می کنند که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را منکر می شوند و گاهی قبر حضرت زهرا سلام الله علیها را معین می کنند.

اما خدا نخواست این مبارزه ها اثر بکند و این ولایت از بین برود و شیعیان در طول تاریخ با این همه مبارزه، ایذا شدند و در عین حال باقی هستند و خواهند بود که این اراده خداوند متعال است.

جایگاه راستی

وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ؛

راستی جایگاه.

به نظر می رسد این عبارت به آیه مبارکه اشاره دارد که می فرماید:

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)؛^{۳۹۵}

به راستی که پرهیزکاران در باغ ها و نهادهای بهشتی جای دارند؛ در جایگاه صدق و راستی نزد خداوند حاکم و توانمند.

منظور از ملیک مقتدر خداوند متعال است. این مقام عنایت برای اهل بیت و شیعیان مقرب و خالص آن بزرگواران است:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی به علی علیه السلام فرمود:

يا علي! أما علمت أن من أحبنا وأتخذ محبتنا أسكنه الله معنا؟ وتلا هذه الآية: (في مقعدِ

صدقِ عندِ مليكٍ مُّقْتَدِرٍ).^{۳۹۶}

و در مقابل فرموده:

۳۹۴ . ر.ک: بحار الأنوار: ۴۵ / ۳۹۰، باب ۵۰.

۳۹۵ . سوره قمر (۵۴): آیه ۵۴ و ۵۵.

۳۹۶ . الفضائل، شاذان بن جبرائیل قمی: ۱۲۳.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ^{٣٩٧};

به راستی که مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند؛ در روزی که به صورت در آتش دوزخ کشیده می شوند و (به آن ها گفته می شود): عذاب دوزخ را بچشید!

در روایتی دیگر آمده است که جابر می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ! مَا مِنْ عَبْدٍ يَحْبُكُ وَيَنْتَحِلُ مَوَدَّتِكَ إِلَّا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَنَا;

مژده باد یا علی! هر بنده ای تو را دوست بدارد و مهر تو را بر خود ببندد خداوند او را در روز رستاخیز با ما مبعوث خواهد کرد.

آن گاه حضرتش این آیه را خواندند:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^{٣٩٨-٣٩٩};

به راستی که پرهیزکاران در باغ ها و نهادهای بهشتی جای دارند؛ در جایگاه صدق و راستی نزد خداوند حاکم و توانمند.

مقام ثابت

و تَبَاتَ مَقَامِكُمْ;

و استواری مقام.

آری، مقام ائمه علیهم السلام نزد خدا ثابت و همیشگی است، و در گذشته خواندیم «و الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».

منزلت بالاتر

و شَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَ مَنَزَلَتِكُمْ عِنْدَهُ;

و شرافت محل و منزلت شما.

با توجه به مفهوم واژه «شرف»، محل و منزلت ائمه علیهم السلام نزد خداوند از سایر مقربان و دارندگان منازل الاهی بالاتر است.

و هم چنین است معنای:

وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَ خَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ;

و مقام گرامی شما را و خصوصیتی که در نزد او دارید.

قرب منزلت

وَ قُرْبَ مَنَزَلَتِكُمْ مِنْهُ;

٣٩٧ . سوره قمر (٥٤): آیه های ٤٧ و ٤٨.

٣٩٨ . سوره قمر (٥٤): آیه های ٥٤ و ٥٥.

٣٩٩ . تفسیر فرات کوفی: ٤٥٦، حدیث ٥٩٧، بحار الأنوار: ٧ / ٢٠٩، حدیث ١٠٠.

و مقرب بودن شما را به او بشناساند.

اما این جمله ممکن است اشاره باشد به این که چون ائمه علیهم السلام در همه عوالم و مقامات همراه رسول الله صلی الله علیه وآله می باشند، پس در مقام قربی که در آیه مبارکه:

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى)؛^{۴۰۰}

سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد... تا آن که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کم تر بود.

فرموده، با حضرت هستند...^{۴۰۱}

چرا تفصیل؟

در این فراز دو تفصیل وجود دارد:

۱. این که مخاطبان معرفی ائمه علیهم السلام یک یک ذکر شده اند، و حال آن که ممکن بود با یک جمله مثل «کلّ الخلائق» مطلب افاده شود.

۲. این که به تفصیل به مقامات ائمه علیهم السلام و به الفاظ مختلف پرداخته شده است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا تفصیل؟

این اسلوبی از اسالیب لغت عرب است که در معانی و بیان آمده و از محسنات کلام این است که چنین تفصیل داده شود.

این گونه محسنات کلامی در قرآن، دعاها و زیارات آمده است. در زیارت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این گونه می خوانیم:

... السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد، السلام عليك حين تقرأ وتبين. السلام

عليك حين تصلی وتقتن، السلام عليك حين ترکع وتسجد، السلام عليك حين تحمد

وتستغفر، السلام عليك حين تهلّل وتكبر، السلام عليك حين تصبح وتمسى، السلام عليك

فی الليل إذا يغشى، والنهار إذا تجلّی.

السلام عليك أيها الإمام المأمون، السلام عليك أيها المقدم المأمول، السلام عليك بجوامع

السلام...^{۴۰۲}

در این زیارت به جای این تفصیل می توانست این گونه بفرماید: السلام عليك في جميع الأحوال؛ اما این

بیان نکته دارد.

قرآن کریم در داستان حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

۴۰۰. سوره نجم (۵۳): آیه ۸ - ۹.

۴۰۱. ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن: ۵ / ۱۹۵ و ۱۹۷.

۴۰۲. الاحتجاج: ۲ / ۳۱۶، بحار الأنوار: ۵۳ / ۱۷۱، حدیث ۵.

(وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأُشْرِقُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَّ فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى):^{۴۰۳}

و آن چیست در دست راست تو ای موسی؟ گفت: این عصای من است؛ بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم و من در آن منافع دیگری نیز دارم.
آری، این ها، حساب هایی بین محبوب و محبّ است، که انسان نسبت به کسی که اخلاص دارد و ارادتمند است، میل دارد با او زیاد حرف بزند، توضیح بیشتری بدهد و سخن را ادامه بدهد.
البته شاید نکات، خصوصیت ها و ظرافت های دیگری نیز داشته باشد.

۴۰۳ . سوره طه (۲۰): آیه ۱۷ - ۱۸.

بخش پنجم

بیان و عرضه اعتقادات

بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمَّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أَسْرَتِي، أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا
أَمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ.
مُؤَال لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَانِكُمْ، مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَ مُعَادٌ لَهُمْ، سَلِمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ، وَ حَرْبٌ
لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ.
عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ
بِأَيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِذَوْلَتِكُمْ.
أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ، مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لِأَيْدٍ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ.
مُسْتَشْفَعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ، وَ مُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ، وَ مُقَدِّمٌ أَمَامَ طَلِبَتِي
وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي.
مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عِلَانِيَّتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلِكُمْ وَ آخِرِكُمْ، وَ مُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ
كُلَّهُ إِلَيْكُمْ، وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ.
وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ، وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُخَيِّبَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ
بِكُمْ، وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ، وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ، وَ يُمْكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ
غَيْرِكُمْ.

پدر و مادر، خاندان، مال و خانواده ام فدای شما باد، خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما آن را انکار کردید کفر می‌ورزم و به شأن شما و به گمراهی کسی که با شما مخالفت کرد بینا هستم.

دوست دار شما و دوستان شما هستم، بغض دشمنانتان را در دل دارم. در صلح با هر کس با شما صلح کند و در جنگ با هر کس با شما در جنگ است، حق می دانم آن چه را شما حق دانستید و باطل می دانم آن چه را شما باطل دانستید و پیرو شما هستم.

به حق شما عارف و به برتری شما اقرار دارم، بار علم و دانش شما را تحمل کنم و از مهالک، در پرده امان شما روم. به شما اعتراف، به بازگشتتان ایمان دارم و به رجعت شما تصدیق دارم، چشم به راه فرمان شما و در انتظار دولت شما هستم.

گفتارتان را می پذیرم، دستورتان را انجام می دهم، به شما پناه می جویم، شما را زیارت می کنم و به قبرهای شما پناه می آورم.

شما را به درگاه خدای متعال شفیع می آورم، به وسیله شما به پیشگاهش تقرب می جویم و شما را در پیش روی خواسته و حاجات و اراده ام قرار می دهم؛ در همه حالات و کارهایم.

به نهان و آشکار شما، حاضر و غایب شما و اول و آخر شما ایمان دارم و در این باره همه کارها را به شما وامی گذارم و تسلیم شما هستم.

دلم تسلیم شما و رأی من تابع رأی شماست. یاریم برایتان آماده است تا آن که خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده کند و شما را دوباره در روزهای حکومت خود بازگرداند و برای عدل خود پابرجایتان نماید و در روی زمینش آشکارتان سازد. پس با شما هستم با شما، نه با غیر شما.

مقدمه

در این فصل بخشی از مبانی اعتقادی و اصول معارف خود را خدمت حضرات ائمه علیهم السلام عرضه می‌داریم، که هم در شروع و هم در ختم، خداوند متعال را بر آن چه می‌گوییم شاهد می‌گیریم. در این فراز به:

ولایت ائمه علیهم السلام و براءت از دشمنان آن‌ها،

رجعت آن حضرات به دنیا در زمان حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداء،

شفاعت آن حضرات در دنیا و آخرت،

ولایت تکوینی،

و برخی دیگر از عقاید حقه نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام تصریح یا اشاره شده است.

عرضه نمودن اعتقادات در زمان حضورشان نیز مرسوم بوده که از برخی بزرگان اصحابشان نقل شده است.

از جمله حضرت عبدالعظیم حسنی، مدفون در شهر ری، روایت بسیار عجیبی که نکته ای دارد، نقل کرده

است. چرا که او سید حسنی بود و اینان در آن زمان ها رابطه خوبی با ائمه علیهم السلام نداشتند. از طرفی سن

او از سن امام علیه السلام بیش تر بود.

عبدالعظیم حسنی به خدمت حضرت امام هادی علیه السلام رسیده و عقایدش را به امام علیه السلام عرضه داشته

است.^{۴۰۴}

در این باره شیخ صدوق رحمه الله چنین نقل می‌کند:

عبدالعظیم حسنی می‌گوید: خدمت آقایم علی بن محمد امام هادی علیه السلام شرف یاب شدم. وقتی مرا دید

فرمود:

مرحباً بک یا أبا القاسم! أنت ولینا حقاً.

۴۰۴ . او ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسین بن زید الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. در روایتی آمده: ابوتراب رویانی

می‌گوید: از اباحماد شنیدم که می‌گفت: در سامراً خدمت امام هادی علیه السلام شرف یاب شدم و مسائلی چند از حلال و حرام پرسیدم، حضرتش

پاسخ داد. آن گاه به هنگام وداع به من فرمود:

یا حماد! إذا أشکل علیک شیء من أمر دینک بناحیتک، فسل عنه عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، وقرأه منی السلام؛

ای حماد! هر گاه در منطقه خودت درباره امر دینت مشکلی پیش آمد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان. (مستدرک الوسائل:

۱۷ / ۳۳۱، حدیث ۳۳).

فقلت له: یا بن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني، فإن كان مرضياً ثبت عليه حتى ألقى الله.

فقال: هات يا أبا القاسم!

فقلت: إني أقول: إن الله تعالى واحد ليس كمثله شيء...؛^{۴۰۵}

خوش آمدی ای ابالقاسم! تو ولیّ راستین ما هستی.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! می خواهم دین خود را بر شما عرضه کنم، اگر شما آن را بیسندید بر همان ثابت و استوار باشم تا خدا را ملاقات نمایم.

فرمود: دین خود را عرضه کن ای ابالقاسم!

عرض کردم: من می گویم: به راستی خدای متعال یکی است که ماندی ندارد... .

منتها درجه ارادت

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأَسْرَتِي؛

پدر و مادر، خانواده، مال و خاندانم فدای شما باد.

هر یک از فرازهای این فصل با این جمله شروع می شود: **بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي ...** .

این جمله دو استعمال دارد.

۱. استعمال در معنای حقیقی که همان «فدا کردن» است.

یعنی: من در برابر شما چنین هستم، که اگر خطری بر وجودتان متوجه شود، تمام هستی خود را برای شما سپر قرار دهم و بلا گردان شما شوم. خلاصه این که حاضریم هر گونه مصیبتی را در رابطه با جان خود، پدر و مادر، خاندان و اموال و ثروتم تحمل کنیم تا شما سالم بمانید. و این منتها درجه اخلاص، ارادت، ایمان و اعتقاد است.

۲. استعمال در معنای مجازی که همان اظهار شدت محبت و علاقه مندی است، زیرا وقتی معنای حقیقی ممتنع باشد - چنان که خواهد آمد - پس مقصود اظهار محبت و ارادت است، بنابراین نه معنای حقیقی موضوع له لفظ مراد است، و نه صرف تعارف که در جامعه ما معمول است.

معنای حقیقی به زمان حضور مربوط می شود، اما آن چه ما اکنون در برابرشان می گوئیم به معنای مجازی

است، زیرا:

نخست آن که آن بزرگواران در این عالم نیستند، تا خطری بر آن ها متوجه گردد تا بشود معنای حقیقی اراده

شود، مگر در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه.

دوم آن که وقتی انسان می خواهد خود را فدای کسی کند، فدا شده نیز باید موجود باشد. اگر والدین کسانی از

دار دنیا رفته اند در عین حال در زیارت جامعه می گوئیم: **«بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي»**، مقصود چیست؟ بنابراین، مصداقیّت پیدا نمی کند، اگر معنای حقیقی مراد باشد.

۴۰۵. الأملی، شیخ صدوق: ۴۱۹، حدیث ۲۴.

سوم آن که آیا انسان مجاز است - در حال حیات والدین و خاندان خود - آن ها را فدای کسی بکند؟ مگر انسان بر آن ها ولایت دارد؟ یا از قِبَل آن ها وکالت داشته باشد که بگوید: آقا! تمام خاندان من فدای شما باد!

چهارم آن که گاهی انسان این عبارت را می خواند؛ ولی فدا شونده از طرف مقابل افضل و اشرف است. برای نمونه در زیارت اصحاب سیدالشهداء در کربلای معلّ، زیارت نامه از امام باقر علیه السلام است. در آن می خوانیم: «بأبی أنتم وأمی».

در این زیارت معنای حقیقی مراد نیست، وگرنه لازم می آید امام باقر علیه السلام پدر و مادرشان را فدای اصحاب سیدالشهداء علیه السلام کنند.

خداوند در قصّه ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام در قرآن کریم می فرماید:

(وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ)^{۴۰۶}

ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم.

در این آیه بنابراین که «ذبح عظیم» سیدالشهداء علیه السلام باشد^{۴۰۷} که قطعاً از اسماعیل افضل هستند؛ به معنای فدا کردن - که در فارسی گفته می شود - نیست، بلکه مراد جایگزین نمودن است، و از همین باب است «فدیه» که در احکام حج گفته می شود.

از این رو، چند قرینه مذکور برای ما معین می کنند که منظور از «بأبی أنت وأمی» معنای مجازی منظور است که این عبارت در لغت عرب برای ابراز شدّت محبّت و علاقه و ارادت استعمال شده است.

البته در لغت عرب نظایری نیز دارد. برای نمونه اگر انسان از حرف کسی خوشش آید می گوید: «لله درک». این عبارت در معنای حقیقی خودش استعمال نمی شود، بلکه یا معنای منقول است و یا مجاز مشهور که با این عبارت اظهار خوشحالی از این کلام می کنند.

عکس این نیز آمده است، اگر کسی حرف بی ربطی بزند، می گویند: «فضّ الله فاک». این معنا کنایه از این است که تو حرف بد و بی ربطی زدی، نباید این طور می گفتی.

بنابر آن چه گفته شد، جمله «بأبی أنت وأمی...» در معنای ما وضع له آن استعمال نمی شود؛ بلکه مقصود معنای مجازی است.

از طرفی، از نظر شرعی نیز در این باره روایت داریم. در روایتی آمده است:

سئل أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: الرجل يقول لابنه أو لابنته: بأبي أنت وأمی، أو بأبوی، أتری بذلك بأساً؟

فقال: إن كان أبواه مؤمنین حیین فأری ذلک عقوقاً، وإن كان قد ماتا فلا بأس؛^{۴۰۸}

۴۰۶. سوره صافات (۳۷): آیه ۱۰۷.

۴۰۷. ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۱۸۶، بحار الأنوار: ۱۲ / ۱۲۵.

از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: آیا کسی حق دارد والدینش را فدای کسی بکند؟
 حضرت فرمودند: اگر والدین او مؤمن و زنده هستند، این عقوق است و عاق والدین می شود، ولی اگر پدر و مادر
 او مُرده باشند، ایرادی ندارد.
 به عبارت دیگر، چنین سخنی حرام است که انسان والدین زنده خود را فدای فرزند خود کند. گرچه وقتی عبارت
 «بأبی أنت وأمی» را بگوید همان معنای مجازی را اراده بکند، باز جایز نیست.
 و این روایت نیز قرینه می شود بر آن چه که بیان کردیم.
 حال، اگر در خطاب به حضرات ائمه علیهم السلام معنای حقیقی را اراده کنیم؛ نسبت به مکتب و مرام و حفظ
 شخصیت آن بزرگواران، کاملاً صحیح بوده ولیکن باز هم مجاز است.

ولایت و برائت

أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ؛

خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما ایمان دارم و بدان چه شما بدان ایمان دارید و کافر نسبت به دشمن
 شما و آن چه شما بدان کافر هستید.
 پیش تر گفتیم که عرضه کردن اعتقادات بر ائمه علیهم السلام در زمان حضور آن بزرگواران نیز بوده است، که
 بعضی از اصحاب خدمت امام علیه السلام می رسیدند و عقیده خود را عرضه می کردند.
 عرضه کردن اعتقادات بر ائمه علیهم السلام یعنی ایمان به این امور و پایبند بودن به آن ها. در این فراز زائر یک
 سلسله اعتقادات را بر امام علیه السلام عرضه می دارد.
 نخست خدا را شاهد می گیرد، آن گاه امام و یا همه امامان علیهم السلام را نیز شاهد می گیرد و عقایدش را بیان
 می کند. در واقع بیان و عرضه کردن عقاید یعنی بیان کردن موضع انسان در برابر آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام و
 مخالفان آن ها، از این رو کلمه «ایمان» در این فراز چند مرتبه تکرار شده است.
 نخستین عقیده ای که خدمت ائمه علیهم السلام اظهار می شود، ایمان به ولایت آن حضرات و برائت از مخالفان و
 دشمنان آن هاست.
 به طور کلی ما از کسانی که راهی جز راه اهل بیت علیهم السلام می روند، جدا هستیم و از آن ها بیزاریم تا چه
 برسد به کسانی که با اهل بیت دشمنی کنند.

عرضه ایمان

البته برخی از این ها رسماً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کردند و آن بزرگواران را مورد آزار و اذیت قرار دادند که
 به برخی از این موارد در فرازهای بعدی اشاره شده و در آن جا بیان خواهد شد.

۴۰۸. من لا یحضره الفقیه: ۱ / ۱۷۸، حدیث ۵۶۴، وسائل الشیعه: ۲ / ۴۴۰، حدیث ۲۵۸۸. این حدیث در الخصال: ۲۶، حدیث ۹۴ و بحار الأنوار: ۶۹ / ۷۱، حدیث ۴۴ با اندکی تفاوت نقل شده است.

درباره حقیقت ایمان و در خصوص ایمان به ائمه علیهم السلام و بیزاری از دشمنان و مخالفان آن ها در کتاب های کلامی به تفصیل بحث شده، و در این جا ذکر چند مطلب ضروری است.

نخست آن که ایمان به اهل بیت علیهم السلام از واجبات شرعی و عقلی است که همه ما به آن موظف و مکلف هستیم؛ چه بنابر قول اکثر ما - که اعتقاد بنده نیز همین است - امامت و ولایت از اصول دین است و چه بنابر قول عدّه ای از بزرگان - که امامت و ولایت از اصول دین نیست؛ بلکه از اصول مذهب است - در هر حال، بر ما واجب است به اهل بیت علیهم السلام ایمان داشته باشیم.

دوم آن که پرواضح است که ایمان، غیر از صیرف محبت است؛ زیرا ایمان در لغت عبارت است از:

إِذْعَانُ النَّفْسِ لِلْحَقِّ عَلَى سَبِيلِ التَّصْدِيقِ.^{۴۰۹}

پس وقتی می گوییم: «إِنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ» یعنی: به تمام مقامات شما از امامت و غیر آن، اذعان دارم و تصدیق کامل می نمایم.

ممکن است انسان کسی را دوست بدارد یا ادّعی دوستی داشته باشد، اما نسبت به مقامات او ایمان نداشته باشد. ولیکن تحقق این معنا در خصوص اهل بیت علیهم السلام محلّ بحث است. آیا کسانی که ادّعی دوستی اهل بیت را دارند و به امامت و منازل آن بزرگواران مؤمن نیستند، واقعاً راست می گویند؟

به عبارت دیگر، آیا واقعاً محبت به اهل بیت علیهم السلام قابل انفکاک از ولایت آن هاست؟ و آیا چنین محبتی - در صورتی که واقعیت داشته باشد - سودی به حال آن شخص دارد؟ به هر حال، ایمان به امامت ائمه اطهار علیهم السلام از هر واجبی از واجبات بالاتر است، بلکه همه عبادات به ولایت اهل بیت منوط هستند.

سوم آن که باید بدانیم که ایمان به اهل بیت علیهم السلام به معرفت آن بزرگواران بستگی دارد، و چون معرفت متفاوت است ناگزیر ایمان نیز درجات خواهد داشت.

این مطلب دقیقاً مثل ایمان به خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواهد بود، که این ایمان فرع معرفت است. اما معرفت همه اشخاص نسبت به خدا و رسول خدا یکسان نیست.

بنابراین، ایمان، فرع معرفت است. وقتی ایمان واجب شد - که فرع بر معرفت است - ناگزیر معرفت نیز واجب خواهد شد؛ چرا که اگر معرفت نباشد، ایمان نیز حاصل نخواهد شد. از این روست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^{۴۱۰}

هر کس بمیرد و امام زمان خویش را شناسد به مرگ دوران جاهلی از دنیا رفته است.

۴۰۹ . المفردات فی غریب القرآن: ۲۶، تاج العروس: ۱۸ / ۲۵.

۴۱۰ . الثاقب فی المناقب: ۴۹۵، حدیث ۱، الصراط المستقیم: ۱ / ۱۱۱، مسنده احمد بن حنبل: ۴ / ۹۶، مجمع الزوائد: ۵ / ۲۲۵، المعجم الکبیر: ۱۹ / ۳۸۸. این حدیث شریف در الکافی: ۱ / ۳۷۷، ۳۷۸ و ۲ / ۲۰ با اندکی تفاوت آمده است.

گفتنی است که انسان به هر مقداری از معرفت که دست یافت، نباید به آن قناعت کند، قناعت چیز خوبی است، اما نه در معارف و علوم. انسان در معارف و علوم نباید به یک مرحله اکتفا بکند؛ بلکه هر چه سعی و تلاش انسان در مسیر معرفت و تحصیل آن بیشتر شود، ناگزیر ایمانش نسبت به اهل بیت علیهم السلام - عین معرفت به خدا و رسول - بیشتر و قوی تر می شود.

چهارم آن که هر چه ایمان انسان بیشتر باشد ناگزیر اطاعت او بیشتر خواهد بود؛ چرا که اطاعت، فرع ایمان و اعتقاد است؛ همان گونه که ایمان، فرع معرفت است.

بنابراین، اگر مراد از ایمان، صرف اعتقاد قلبی باشد؛ پس ایمان و اعتقاد قلبی لازم است تا انسان اطاعت کند. ولی اگر مراد از ایمان، هم اعتقاد باشد و هم عمل، بحث دیگری است. چون بحث است که ایمان چیست؟ بر حسب روایات ما، ایمان در کتاب های حدیثی و کلامی این گونه تعریف شده است:

الإيمان اعتقاد بالجنان وعمل بالأركان وقول باللسان.

از جمله روایات این که امام صادق علیه السلام می فرماید:

الإيمان هو الإقرار باللسان وعقد في القلب وعمل بالأركان؛^{۴۱۱}

ایمان، همان اقرار زبانی، اعتقاد قلبی و عمل اعضا و جوارحی است.

و در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

الإيمان قول باللسان وتصديق بالجنان وعمل بالأركان، وهذا الذي لا يصح غيره.^{۴۱۲}

بنابراین، اگر مراد از ایمان، اعتقاد و عمل باشد، پس هر چه ایمان بیشتر باشد عمل و اطاعت بیشتر و بهتر خواهد بود.

بعد از گذر از این چهار مطلب، ما می دانیم که در طول تاریخ همیشه باطلی در مقابل حق وجود داشته، تا این که زمان اهل بیت علیهم السلام فرا رسیده است. در این جا چند سؤال مطرح است.

۱. آیا اهل بیت حق بوده اند؟

پیش تر گفتیم که تا کنون احدی نیامده - دست کم ما سراغ نداریم - حتی از دشمن ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بگوید که اهل بیت بر حق نبودند.

حقایق ائمه علیهم السلام آن قدر روشن و واضح است که حتی دشمنانشان نیز سعی می کنند خودشان را تابع و پیرو آن ها جلوه بدهند و معرفی کنند.

پیش تر کلام ابن حجر هیتمی مکی در کتاب الصواعق المحرقة را نقل کردیم، او در این کتاب - که در رد شیعه نوشته - می گوید: ما پیروان اهل بیت هستیم، و شیعیان بی جهت ادعا می کنند.^{۴۱۳}

۴۱۱. الکافی: ۲ / ۲۷، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۶۵ / ۲۵۶، حدیث ۱۵.

۴۱۲. دعائم الاسلام: ۱ / ۳.

۴۱۳. ر.ک: صفحه ۱۱۹ از همین کتاب.

بنابراین، اهل بیت علیهم السلام بر حق بودند و کسی نیست که بگوید: حق نبوده اند، و چون در طول تاریخ همیشه در مقابل حق، باطلی وجود داشته، پس در زمان اهل بیت علیهم السلام نیز کسانی که مقابل آن بزرگواران بوده اند، باطل خواهند بود.

۲. چه کسانی در مقابل اهل بیت قرار گرفتند و با آنان مقابله کردند؟

ما معتقدیم تمام فرق و مذاهب - به جز مذهب اهل بیت علیهم السلام - باطل هستند، ولکن در رأس همه اهل باطل، حکامی هستند که به نام اسلام بر مسلمانان مسلط شدند و انواع ظلم ها و ایذاءها را بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان روا داشتند.

و هم چنین مزدوران دربار ظالمان هستند که در صدد دفاع از آن ها برآمدند و ظلم های آنان را توجیه کردند و گفتند:

اجتهدوا فأخطأوا؛

اجتهاد کردند و خطا نمودند.

اگر کلام توجیه گران که گفتند: «اجتهدوا فأخطأوا» تحلیل شود دو مطلب را در بر دارد:

۱. اقرار به ظلم،

۲. ادعای اجتهاد و این که خطا کرده اند و عمدی در کار نبوده.

روشن است که اقرار همیشه حجت بوده و بر طبق آن حکم می شود، و اما صرف ادعا ارزش ندارد؛ چرا که ادعا باید به اثبات برسد.

برای مثال شما می بینید علمای اهل سنت در مورد طلحه، زبیر، عایشه و دیگران که علیه حضرت امیر علیه السلام قیام کردند و جنگ به راه انداختند، می گویند: آنان کار بدی کردند، اما از این کار بد، توبه نمودند.

شیخ مفید رحمه الله در آن جلسه معروف در پاسخ به این ادعا فرمودند:

کسانی که علیه امام وقتشان قیام کردند، کار بدی کردند و ظلم نمودند و با این کار از دین خارج شدند. این امر ثابت، مسلم و مثل چراغ روشن است، اما این که شما می گویند: آن ها توبه کرده اند، باید به اثبات برسد.^{۴۱۴}

شاهد سخن ما این است که حتی کسانی که از حکام جور دفاع می کنند اقرار دارند که آنان کار بدی کردند، اما به گونه ای می خواهند کار آن ها را توجیه کنند و از آنان دفاع می نمایند و می گویند: کار بدی کرده اند، اما توبه نموده یا این که از روی عمد نبوده و خطا کرده اند.

اما وقتی بنا شد در عالم حقی باشد و ماعدای این حق، باطل باشد، و بنا شد اهل بیت علیهم السلام به اجماع همه مسلمانان، حق باشند، پس ناگزیر ماعدای اهل بیت هر که باشد باطل خواهد شد؛ به طوری که طرفداران این باطل، بر باطل بودنش اقرار دارند.

۴۱۴. الفوائد الرجالیة: ۳ / ۳۱۴، اعیان الشیعة: ۹ / ۴۲۰، معجم رجال الحدیث: ۱۸ / ۲۱۸.

اما آن چه به جهت توجیه ماقع گفته اند، در جای خود بررسی شده و تمام توجیها رد شده است. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)^{۴۱۵}

و آن ها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست.

۳. آیا می شود هم اهل بیت را پذیرفت و هم ظالمان آن ها را؟

این پرسش را به گونه ای دیگر مطرح می کنیم. آیا می شود هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را قبول کرد و هم ابوجهل را؟

به تعبیر فراتر، آیا می شود هم خداوند متعال را پذیرفت و هم شیطان را؟ اگر ظالمان را بپذیریم، یا دست کم، کارهای آن ها را حمل بر صحت کنیم، در نتیجه باید بیزاری و تبری نکنیم، آیا چنین چیزی می شود؟!

البته چنین باوری درباره شیطان نزد بعضی گمراهان وجود داشته است. نوشته اند که احمد غزالی قائل بوده که نباید ابلیس را لعن کرد، زیرا او به دلیل این که برای آدم سجده نکرد، موحد است! پس نه فقط کار بدی نکرده، بلکه کار بسیار خوبی انجام داده، مگر کسی که چنین کار خوبی داشته مورد لعن قرار می گیرد!!

هم چنین برادر او محمد غزالی بر عدم لعن یزید بن معاویه اصرار دارد. وی در کتاب احیاء العلوم در بخش آفات زبان چنین می نویسد:

الآفة الثامنة: اللعن... .

وعلى الجملة ففى لعن الأشخاص خطر فليجتنب، ولا خطر فى السكوت عن لعن إبليس مثلاً، فضلاً عن غيره.

فإن قيل: هل يجوز لعن يزيد لأنه قاتل الحسين أو أمر به؟ قلنا: هذا لم يثبت أصلاً، فلا يجوز أن يقال: إنّه قتله، أو أمر به، ما لم يثبت، فضلاً عن لعنه، لأنه لا تجوز نسبة مسلم إلى كبيرة من غير تحقيق... .

آن گاه پس از ذکر برخی احادیث در نهی لعن اموات می نویسد:

فإن قيل: فهل يجوز أن يقال: قاتل الحسين لعنه الله، أو الأمر بقتله لعنه الله؟ قلنا: الصواب أن يقال: قاتل الحسين إن مات قبل التوبة لعنه الله، لأنه يحتمل أن يموت بعد التوبة، فإنّ وحشياً قاتل حمزة عم رسول الله صلى الله عليه وآله قتله وهو كافر، ثمّ تاب عن الكفر والقتل جميعاً، ولا يجوز أن يلعن، والقتل كبيرة ولا تنتهى إلى رتبة الكفر، فإذا لم يقيد بالتوبة وأطلق كان فيه خطر، وليس فى السكوت خطر، فهو أولى.^{۴۱۶}

۴۱۵ . سوره شعراء (۲۶): آیه ۲۲۷.

۴۱۶ . احیاء العلوم: ۳ / ۱۲۵.

ملاحظه کنید! آنان چه عبارت عوام فریبانه زیبایی دارند، سخن بسیار عوام فریبانه عالی است!!) به تعبیر ما می گوید: خودت فکر کن، بین اگر الآن بنشین و ده مرتبه «سبحان الله» بگویی بهتر است، یا ده مرتبه ابلیس را لعن کنی؟ کدام بهتر است!!

استدلال به ظاهر بسیار زیبا است. شما به جای این که یزید را لعن کنی بگو: «اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات» کدام بهتر است؟

ولکن کلام هر دو برادر خلاف صریح قرآن مجید است، خداوند در قرآن ابلیس را لعن نموده و به لعن او... امر کرده و از کتب فریقین ثابت شده که یزید کافر، ظالم و مفسد فی الارض بوده و به عناوین مختلف به حکم صریح قرآن مجید مستحق لعن است.

کوتاه سخن این که اعتقاد به حق، ایمان به حق و پیرو حق بودن جز با تبری و بیزاری از ماعدای حق - یعنی باطلی که در مقابل حق است - امکان ندارد.

از این روست که خدمت ائمه می رویم و عرض می کنیم:

أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ؛

خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما به آن کفر می ورزید، کفر می ورزم.

شاهد گرفتن خداوند متعال بر امری، علامت عظمت آن امر است. انسان خدا را برای یک سخن جزئی، پیش پا افتاده و یا مطلب کوچک شاهد نمی گیرد؛ بلکه برای امر با عظمتی و مطلب بزرگی خدا را شاهد می گیرد. و ایمان به خدا، رسول و امام ممکن نخواهد بود مگر با بیزاری از ابلیس و دشمنان اهل بیت علیهم السلام؛ چرا که حق یکی و در یک جاست و غیر از این باطل است، حتی نمی توان نسبت به غیر حق بی تفاوت شد؛ زیرا که بی تفاوتی در برابر غیر حق، یعنی شک در حقانیت حق. بنابراین از نظر برهانی ممکن نیست انسان نسبت به باطل سکوت کند؛ اگر می خواهد تابع حق و مؤمن به آن باشد.

به سخن دیگر، ایمان به هر معنایی که باشد در آن اعتقاد قلبی، معتبر است و اعتقاد از باب افتعال از ریشه «عقد یعقد» گرفته شده است. اعتقاد یعنی «عقد القلب؛ یعنی چیزی در قلب گره بخورد». راغب اصفهانی می گوید:

العقد: الجمع بين أطراف الشيء.^{۴۱۷}

خوب ملاحظه کنید! قلب شما یک ظرف بیشتر نیست. در این یک ظرف امکان اجتماع خدا و شیطان، اجتماع رسول خدا صلی الله علیه وآله و ابوجهل و اجتماع اهل بیت اطهار و کسانی که حق آن ها را غصب و همه گونه ظلم کردند، وجود ندارد.

۴۱۷. المفردات فی غریب القرآن: ۳۴۱.

توحید یعنی فقط خدا، اگر کسی بگوید: در ظرف دل من هم خدا جا دارد و هم بت و شیطان، موخّد نخواهد بود و مسلمان به کسی می گویند که به رسول خدا اعتقاد داشته باشد و در دل او فقط آن حضرت باشد، نه هم ابوجهل یا ابوسفیان، و مؤمن به کسی می گویند که ولایت اهل بیت و برائت از دشمنانشان را داشته باشد.

از این روست وقتی ما در حضور امام علیه السلام اعلام ایمان و اظهار اعتقاد نسبت به مقام آن بزرگواران می کنیم نسبت به دشمنان آن ها نیز اعلام کفر می نماییم و آن ها را نفرین و طرد می کنیم و می گوئیم: «مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا أَمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ».

ایمان داریم:

۱. به خود ائمه اطهار «مؤمن بکم»، به حقانیت، مقامات و منازل آن بزرگواران.

۲. به آن چه به آن ایمان داشتند «بما آمنتم به»، هر چه ایمان داشتند؛ چه بدانیم تفصیلاً یا اجمالاً و چه ندانیم. ما مؤمن هستیم، زیرا ایمان آنان حق است و مطابق واقع.

و کفر داریم:

۱. به تمام آن هایی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند، به هر قدر، به هر شکل، هر کس که باشد، دور یا نزدیک، در هر مقامی که باشد، چه بشناسیم، یا نشناسیم، چه دشمنی خود را اظهار کند و چه اظهار نکند، صرف دشمنی با اهل بیت موجب دشمنی ماست.

۲. به تمام آن چه اهل بیت علیهم السلام با آن دشمنی داشتند، قبول نداشتند، رد کردند، ابطال نمودند؛ از اشخاص، افکار، اقوال، افعال، صفات و هر چیز دیگر؛ چه برای ما شناخته شده باشد یا نه، زیرا اهل بیت بر حق هستند و ما پیرو آن ها هستیم.

ما نسبت به آن موارد کافر هستیم، نه این که به سکوت اکتفا بکنیم و بی تفاوت باشیم. در این زمینه قرآن کریم می فرماید:

(فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى)؛^{۴۱۸}

پس، کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است.

روشن است که عروه وثقی یکی بیش نیست و تمسک به عروه وثقی از نظر عقلی و شرعی واجب است. این تمسک حاصل نمی شود مگر به کفر به طاغوت و ایمان به خدا.

جالب این که در آیه مبارکه، کفر بر ایمان مقدم شده؛ هم چنان که در کلمه توحید اول نفی می کنیم: «لَا إِلَهَ»، بعد می گوئیم: «إِلَّا اللَّهُ».

بنابراین، نخست باید ظرف را از غیر خالی کرد؛ چرا که این ظرف، فقط لیاقت دارد که در آن جا خدا، حق، نور و هدایت باشد، نه طاغوت، ضلالت و تاریکی.

۴۱۸. سوره بقره (۲): آیه ۲۵۶.

البته طاغوت در طول تاریخ همواره مصداق دارد، امروز مصداق دارد، فردا نیز مصداق خواهد داشت. گرچه که در روایات ما طاغوت برای بعضی از مردم علم شده است، هم چنان که مصداق «مؤمن» که فرمود: «یؤمن بالله» کسی است که به خدا و به آن چه خدا به ایمان به آن امر کرده، ایمان داشته باشد. پس «مؤمن» حقیقی «مؤمن بالله ورسوله والأئمة الأطهار و اليوم الآخر» خواهد بود.

بنابراین، متمسک «بالعروة الوثقی» کسی است که از طاغوت به تمام معنا تبری جوید و ولایت خدا، رسول و اولیای خدا را داشته باشد.

در آیه دیگری می خوانیم:

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ
أبناءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ^{۴۱۹}؛

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته است.

بنابراین آیه کریمه، ایمان در قلب باید مستقر بشود، آن هم نه به معنای عرفی؛ بلکه به معنای حقیقی و واقعی؛ یعنی نه این که «یصبح مؤمناً ویمسی کافراً؛ صبح مؤمن و شب کافر گردد». چنان که در روایات ما ایمان بر دو قسم تقسیم شده:

۱. ایمان مستقر،

۲. ایمان مستودع.

در روایتی از محمد بن مسلم آمده که گفت: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام شنیدم می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ
وَاسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيمَانَ، فَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَتَمَّهُ لَهُمْ أُمَّتَهُ، وَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَسْلِبَهُمْ إِيَّاهُ سَلْبَهُمْ^{۴۲۰}؛

خداوند گروهی را مؤمن آفریده که زوالی در ایمان آن ها نیست و گروهی نیز کافر خلق شده اند که آن ها همیشه کافر هستند، جماعتی را نیز حد وسط آفریده و به برخی ایمان را عاریه داده است، اگر بخواهد برای آن ها کامل می کند و اگر بخواهد از آنان سلب می نماید.

در روایت دیگری آمده:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيَّ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ
إِلَّا مُؤْمِنِينَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا، فَإِنْ شَاءَ تَمَمَهُ لَهُمْ وَإِنْ شَاءَ سَلِبَهُمْ إِيَّاهُ، قَالَ: وَفِيهِمْ جَرْتُ:
(فَمُسْتَنْقَرٌ وَمُسْتَوْدَعٌ).^{۴۲۱}

۴۱۹. سوره مجادله (۵۸): آیه ۲۲.

۴۲۰. تفسیر العیاشی: ۱ / ۳۷۳، حدیث ۷۶، بحار الأنوار: ۶۶ / ۲۲۴، حدیث ۱۵، در الکافی: ۲ / ۴۱۷ در پایان حدیث آمده است: «وكان فلان منهم معاراً».

وقال لي: **إِنَّ فَلاناً كان مستودعاً إيمانه، فلما كذب علينا سلب إيمانه ذلك**؛^{٤٢٢}

خداوند پیامبران را بر نبوت خلق کرد و همواره پیامبر هستند، و مؤمنان را مؤمن آفرید و آن ها پیوسته مؤمن هستند و به گروهی ایمان عاریه داد. هر گاه بخواهد از آن ها سلب می کند و یا کامل می گرداند و این آیه در این باره جریان دارد که «و شما دو گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار».

آن گاه حضرتش به من فرمود: ایمان فلانی عاریه بود. هنگامی که به ما دروغ بست، ایمانش سلب شد.

در روایت دیگری فضل بن یونس می گوید: امام علیه السلام فرمود:

أكثر من أن تقول: «اللهم لا تجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير».

قال: قلت: **أما المعارون، فقد عرفت أن الرجل يعار الدين، ثم يخرج منه، فما معنى «لا**

تخرجني من التقصير»؟

فقال: **كل عمل تريد به الله عزوجل فكن فيه مقصراً عند نفسك، فإن الناس كلهم في أعمالهم**

فيما بينهم وبين الله مقصرون إلا من عصمه الله عزوجل؛^{٤٢٣}

بیشتر بگویند: «خدایا! ما را از کسانی که ایمان آن ها عاریه و موقتی است، قرار نده و مرا از مقصّر بودن بیرون مکن».

راوی می گوید: عرض کردم: معنای عاریه را دانستم و آن کسی است که ایمان از آن سلب می گردد. اما معنای تقصیر را ندانستم.

امام علیه السلام فرمود: هر کاری که برای خداوند انجام می دهی خود را در نزد خویشتن مقصّر بدان، زیرا مردم در کارهای خود بین خود و خدا همواره مقصّر هستند و کوتاهی می کنند، مگر کسانی که خداوند آن ها را حفظ کرده باشد.

خداوند در ادامه آیه می فرماید:

(أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛^{٤٢٤}

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته است و با روحی از ناحیه خودش آن ها را تقویت فرموده و آن ها را در باغ هایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در

٤٢١ . سوره انعام (٦): آیه ٩٨.

٤٢٢ . الکافی: ٢ / ٤١٨، حدیث ٤، بحار الأنوار: ٦٦ / ٢٢٦ - ٢٢٧، حدیث ١٨.

٤٢٣ . الکافی: ٢ / ٧٣، حدیث ٤، بحار الأنوار: ٦٨ / ٢٣٣، حدیث ١٤.

٤٢٤ . سوره مجادله (٥٨): آیه ٢٢.

آن می مانند؛ خدا از آن ها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آن ها «حزب الله» هستند؛ هان که «حزب الله» همان رستگارانند.

کلمه «لا تجد؛ پیدا نمی کنی». یعنی نمی شود، ممکن نیست و چنین چیزی تحقق پیدا نمی کند که کسی بگوید: «من به خدا و جهان آخرت مؤمن هستم»؛ در عین حال نسبت به کسانی که «حاذ الله ورسوله» مودت داشته باشد.

«حاذ الله ورسوله» یعنی کسانی که در مقابل خدا و رسول قیام و مقابله بکنند و بایستند.

راغب اصفهانی می گوید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) ^{۴۲۵} أَيْ يَمَانَعُونَ، فَذَلِكَ إِمَّا عِتْبَارًا بِالْمَمَانَعَةِ وَإِمَّا بِلِاسْتِعْمَالِ الْحَدِيدِ. ^{۴۲۶}

بنابراین، نمی شود بین دو گروه «یوادون» و «یحادون» را جمع کرد. هر چند مقابله گران با خدا و رسول، پدر، برادر و از قوم و قبیله و عشیره انسان باشند؛ چرا که در ایمان و اعتقاد، قوم، قبیله و خویشی مطرح نیست! این آیه کنایه از این است که در ایمان جز خدا چیز دیگری رعایت نمی شود و به حساب نمی آید. چون فقط خدا حق است، و ماعدای خدا، طاغوت.

پس نمی توانیم بگوییم: مصلحت اقتضا می کند که «زید» را نیز دوست داشته باشیم. این نمی شود. بله، مصلحت اقتضا می کند به جهت تقیه سکوت کنیم. اما در قلب هرگز. در قلب ایمان باید محفوظ باشد، نه این که اگر تشخیص دادیم که نسبت به زید بن ارقم از روی تقیه سکوت کنیم، پس او را به قلبمان هم راه بدهیم. از این رو کسانی که در قلبشان ایمان نوشته و مستقر شده هرگز نسبت به دشمنان خدا به هیچ وجه مودت نخواهند داشت و اینان هرگز خوفی از دشمنان خدا نخواهند داشت؛ گرچه قوم، قبیله و پدر و برادرشان باشد؛ چون «أیدهم بروح منه».

از طرفی، چون اینان به خاطر خدا حتی از پدران، برادران، قوم و قبیله گذشت می کنند، خداوند نیز (وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا). ^{۴۲۷}

و از طرف دیگر، اینان کسانی هستند که (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ). ^{۴۲۸}

رضوان خدا بسیار ارزش دارد که قرآن کریم می فرماید:

(رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) ^{۴۲۹}؛

و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه اینها) برتر است.

۴۲۵ . سوره مجادله (۵۸): آیه ۲۰.

۴۲۶ . المفردات فی غریب القرآن: ۱۰۹ و ۱۱۰.

۴۲۷ . سوره مجادله (۵۸): آیه ۲۲.

۴۲۸ . همان.

۴۲۹ . سوره توبه (۹): آیه ۷۲.

این آیه کاملاً حاکی از آن است که گفتیم دو دسته، دو راه، دو خط، دو گروه و دو حزب بیشتر وجود ندارد: یا «حزب الله»، یا کسانی که در مقابل «حزب الله» هستند، که غیر «حزب الله» یعنی باطل.

در روایتی حسین بن خالد می گوید: امام رضا، از پدر بزرگوارش، از اجدادش علیهم السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أحب أن يركب سفينة النجاة، ويستمسك بالعمود الوثقى، ويعتصم بحبل الله المتين، فليوال علياً بعدى، وليعاد عدوه، وليأتهم بالائمة الهداة من ولده، فإنهم خلفائى وأوصيائى وحجج الله على الخلق بعدى، وسادة أمتى، وقادة الأتقياء إلى الجنة، حزبهم حزبي، وحزبي حزب الله وحزب أعدائهم حزب الشيطان؛^{۴۳۰}

هر که دوست دارد سوار کشتی نجات شود و به دستاویز استوار چنگ زند و به ریسمان محکم خدا بچسبد باید علی را بعد از من دوست بدارد و با دشمن او دشمنی کند، پیرو ائمه هدا از فرزندان او باشد. آنان جانشینان، اوصیا و حجّت خدا بر خلق پس از من، سروران امت و رهبران پرهیزگاران به جانب بهشت هستند. حزب ایشان حزب من و حزب من، حزب خدا است و حزب دشمنان آن ها، حزب شیطان است.

در حدیث دیگر حضرتش فرمود:

حزب علی حزب الله، وحزب أعدائه حزب الشيطان؛^{۴۳۱}

حزب علی علیه السلام حزب خدا و حزب دشمنان او، حزب شیطان هستند.

بنابراین، گروه خدا کسانی هستند که ایمانشان را به مودت زید، عمرو و دیگران مخلوط نمی کنند، و این همان معنای واقعی ایمان است که نتیجه ایمان واقعی رساندن انسان به آن جایی است که می فرماید:

(رَضِيََ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)^{۴۳۲}

خدا از آن ها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنوندند؛ آن ها «حزب الله» هستند؛ همان «حزب الله» همان رستگارانند.

پس فقط اینان رستگار و اهل نجات هستند. اما عاقبت کسانی که در مقابل اینان هستند، در آن عالم به گونه دیگر است.

در آیه دیگری می خوانیم:

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ)^{۴۳۳}

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند، آن ها در زمره ذلیل ترین افرادند.

۴۳۰. الأملی، شیخ صدوق: ۷۰، حدیث، ۳۷، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۶۲، حدیث ۴۳، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۴۴، حدیث ۱۰۰.

۴۳۱. الأملی، شیخ صدوق: ۱۵۰ ذیل حدیث ۱۴۶، بحار الأنوار: ۳۸ / ۹۵، حدیث ۱۱.

۴۳۲. سوره مجادله (۵۸): آیه ۲۲.

۴۳۳. همان: آیه ۲۰.

بنابراین آیه نمی شود انسان به خدا ایمان داشته باشد و در عین حال نسبت به آن هایی که با خدا مقابله می کنند و به قدرت خدا «فی الأذّالین» هستند، مودّت داشته باشد.

در آیه دیگر می فرماید:

(كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبِنَ أَنَا وَرَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)^{۴۳۴}

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است. با توجّه به این دو آیه مبارکه، کسانی که در مقابل اهل بیت علیهم السلام هستند در نهایت ذلّت اند؛ چرا که تمام عزّت و قوت با اهل بیت است.

و با استفاده از این دو آیه می گوییم: اگر مؤمنان به عقیده خود پایبند باشند و واقعاً به گفته های قرآن مجید و رسول الله صلی الله علیه و آله به طور کامل عمل کنند و ملتزم باشند، به خاطر مصالح و مقاصد شخصی و گروهی خودشان چیزی کم و زیاد نکنند، محافظه کاری ننمایند و محکم باشند، همیشه قوی و عزیز خواهند بود.

البته در این زمینه به آیات دیگری از قرآن نیز می شود استدلال کرد که ما فقط به چند آیه اکتفا کردیم.

تحقق ایمان با برائت

اما روایات وارده در این زمینه، فوق حدّ تواتر است که ایمان جز با برائت تحقق پیدا نمی کند. این معنا از ضروریات شده که ضرورت، فوق اجماع است.

با توجّه به روایات وارده در باب ایمان، حبّ و ولایت اهل بیت علیهم السلام و بغض مخالفان آن ها، این بغض یا جزء ایمان است یا شرط آن، که در این باره در آینده احادیثی را از کتاب های عامه نقل خواهیم کرد و این مطلب حسّاسی است.

ما از آغاز شرح زیارت جامعه درباره ولایت اهل بیت، اطاعت و متابعتشان مطالبی را بیان کرده ایم، اما تا کنون درباره وجوب بغض و برائت از مخالفان آن ها مطلب مهمی به میان نیامده است.

حبّ و بغض اهل بیت در روایات

اکنون به نظر می رسد به جای نقل از کتاب های اصول الکافی، بصائر الدرجات، بحار الانوار و... بهتر است روایاتی را از کتب عامه با سندهای آن ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کنیم که ما نوع این احادیث را در جاهای مختلف از تألیفات خودمان به تفصیل مورد بحث قرار داده و از نظر سندی و دلالتی تحقیق کرده ایم.

بلکه اگر کسی مقداری از این احادیث را در کتب عامه به دست بیاورد، برای مثال کلمه های «حرب»، «عداء»، «بغض»، «ایمان» و «حب» و مشتقات آن ها را جست و جو کند خواهد دید که روایات در این زمینه بسیار زیاد، نه تواتر، بلکه چند برابر تواتر در کتب عامه این مضامین موجود است، و چون این مضمون، فوق حدّ تواتر است به تحقیق در اسانید نیز نیازی ندارد.

اکنون این بحث را - که یک بحث حدیثی و کلامی است - با توجّه به دو نکته پی می گیریم:

۴۳۴. همان: آیه ۲۱.

نکته اول: نفاق از نظر قرآن و سنت با کفر مساوی است و قرآن نیز این جهت را به صراحت بیان کرده است.

آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وِئْسَ الْمَصِيرُ)^{۴۳۵};

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آن ها سخت بگیر! جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد سرنوشتی دارند!

نکته دوم: محاربه، بغض و عداوت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، مساوی با عداوت، بغض و محاربه خداوند متعال

است و این مساوی با کفر است.

اینک احادیثی را در این زمینه می آوریم و با نکاتی که از این احادیث اشاره می کنیم، معلوم خواهد شد که این کفر، کفر مقابل اسلام است. اگر کسی بغض به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشد، او کافر است و این کفر، مقابل اسلام است، نه کفر مقابل ایمان و به معنای اخص.

البته این بحث حدیثی و کلامی دارای اثر فقهی است که باید در جای خود بحث شود.

۱. پاداش محبت

اکنون برخی از احادیث را در خصوص محبت و پاداش آن، نقل می کنیم:

حدیث یکم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مناسبتی به امیر مؤمنان علیه السلام چنین فرمودند:

من مات وهو يحبك بعد موتك ختم الله له بالأمن والإيمان ما طلعت الشمس أو غربت، ومن

مات يبغضك مات ميتة جاهلية وحوسب بما عمل في الإسلام؛^{۴۳۶}

اگر کسی در حالی که محبت توست بمیرد، خداوند پایان کار او را به ایمنی و ایمان رقم می زند؛ مادامی که آفتاب طلوع می کند و غروب می نماید و هر کس بمیرد و حال این که مبغض توست، مرگ او مرگ دوران جاهلی است.

روشن است که مرگ دوران جاهلی عبارت دیگری از کفر است.

این حدیث را بزرگانی از اهل سنت از قبیل طبرانی، ابویعلیٰ موصلی، ابوبکر هیثمی، ابن اثیر و جمعی دیگر روایت کرده اند.

بنابراین حدیث، اگر کسی مبغض امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و با این حال بمیرد مرگ او، مرگ جاهلی خواهد بود. پس ما که ادعای ایمان و اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام داریم نسبت به مبغضان آن حضرت نیز باید این گونه اعتقاد داشته باشیم. چون کسی که مرگش، مرگ جاهلی باشد، انسان ناگزیر از او بیزاری و تبری می کند.

۲. امیر خوبان

۴۳۵. سوره توبه (۹): آیه ۷۳.

۴۳۶. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۲، مسند ابی یعلیٰ: ۱ / ۴۰۳، حدیث ۵۲۸، کنز العمال: ۱۳ / ۱۵۹، حدیث ۳۴۹۱، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۵۵.

حدیث دوم. در ادامه حدیثی که پیامبر اکرم در آن «أنا مدينة العلم و علی بابها» را فرموده اند، چنین آمده است:

هذا أمير البررة، قاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله؛^{۴۳۷}

این (علی علیه السلام) امیر خوبان، کشنده فاجران است. کسی او را یاری کند، یاری می شود و هر کس او را تنها گذارد، مخذول خواهد شد.

کلمه «برره» جمع «بار» است، کسی را که خدا و رسول او خوب بدانند، البته خوبی او فوق همه خوبی هاست که ما تصوّر می کنیم.

این حدیث را جمعی از علمای اهل سنت، هم چون حاکم نیشابوری، ابواسحاق ثعلبی و خطیب بغدادی روایت کرده اند.

به مقتضای این حدیث، کسی که از جانب خدا مخذول باشد، باید انسان مؤمن از او بیزار باشد، و چنین کسی جزء خوبانی است که امیرشان امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۳. ادعای دروغ

حدیث سوم. در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

كذب من زعم أنه يحبني ويبغضك؛^{۴۳۸}

دروغ می گوید کسی که ادعا کند مرا دوست می دارد و با تو دشمنی می ورزد.

این حدیث در روایت جمعی از بزرگان اهل سنت آمده است. شمس الدین ذهبی در وثاقت راوی این حدیث مناقشه کرده؛^{۴۳۹} اما ابن حجر عسقلانی به دنبال کلام ذهبی می گوید: راوی این حدیث را ابن حبان توثیق کرده است.^{۴۴۰}

۴. خوشا به حال محبان

حدیث چهارم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخنی فرمود:

يا علي! طوبى لمن أحبك وصدق فيك، وويل لمن أبغضك وكذب فيك؛^{۴۴۱}

۴۳۷. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹، تاریخ بغداد: ۳ / ۱۸۱، حدیث ۱۲۰۳، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۲۶ و ۳۸۳، فتح الملک العلی بصحّة حدیث باب

مدینه العلم علی: ۵۷، الإكمال فی أسماء الرجال: ۳۳، کتاب المجروحین: ۱ / ۱۵۳، الكامل: ۱ / ۱۹۲، شماره ۳۳، میزان الاعتدال: ۱ / ۱۱۰.

۴۳۸. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۶۸، نظم در السمطین: ۱۰۳، کنز العمال: ۱۳ / ۱۲۲، حدیث ۳۶۳۹۲، کتاب المجروحین: ۲ / ۳۱۰، الكامل: ۲ / ۳۶۳، شماره

۱۲۲، البدایة و النهایة: ۷ / ۳۹۱.

۴۳۹. میزان الاعتدال: ۳ / ۵۸۶، شماره ۷۷۰۷.

۴۴۰. لسان المیزان: ۵ / ۲۰۶.

۴۴۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۵، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۲، مسند ابویعلی: ۳ / ۱۷۹، حدیث ۱۶۰۲، المعجم الاوسط: ۲ / ۳۳۷، تاریخ بغداد: ۹ / ۷۴،

کنز العمال: ۱۱ / ۶۲۲، حدیث ۳۳۰۳۰، الكامل: ۵ / ۱۸۷، شماره ۳۷۷، تاریخ بغداد: ۹ / ۷۴، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۸۱، میزان الاعتدال: ۳ / ۱۱۸،

البدایة و النهایة: ۷ / ۳۹۱، المناقب: ۷۰، حدیث ۴۵.

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و تو را باور نماید و وای بر کسی که دشمن تو باشد و تو را تکذیب کند.

«طوبی» و «ویل» دو کلمه مقابل هم هستند، به هر معنایی که باشند حاصل آن دو خوشبختی و بدبختی و کنایه از ثواب و عقاب است، چنان که در عرف می‌گوییم: اگر فلان کار را انجام بدهی خوشا به حالت، اگر فلان کار را بکنی وای به حالت. پس هر کدام بر عاقبت کاری دلالت دارد.

طوبی برای کسی که «أَحَبُّكَ وَصَدَقَ فِیکَ»؛

کلمه «صدق» اگر با تشدید «دال» باشد، یعنی تصدیق کند آن چه را که درباره او از فضایل و مقامات وارد شده است، و اگر بدون تشدید باشد، یعنی صادق باشد در آن چه درباره آن ادعا می‌نماید؛ یعنی افعال او ادعای ولایت او را تصدیق کند. ما همیشه عرض می‌کنیم که محبت واقعی و حقیقی به تبع، اطاعت و پیروی را می‌آورد.

ویل لمن أبغضک و کذب فیک.

کلمه «کذب» به تشدید «ذال» است، یعنی: تو را یا آن چه را خدا و رسول درباره مناقب و منازل تو گفته اند، تکذیب کند.

این حدیث را احمد بن حنبل، حاکم نیشابوری، طبرانی، خطیب بغدادی، ابوبکر هیشمی و جمعی دیگر روایت کرده اند.

۵. مؤمن و منافق

حدیث پنجم. رسول خدا صلی الله علیه وآله در کلامی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لا یبغضک مؤمن ولا یحبک منافق؛^{۴۴۲}

مؤمن تو را دشمن نمی‌دارد و منافق تو را دوست نمی‌دارد.

منافق، مقابل مؤمن است، حبّ نیز مقابل بغض. حبّ علی علیه السلام وصف مؤمن و بغض آن حضرت، وصف منافق است.

هرگز مؤمنی پیدا نمی‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام را مبغض باشد، اما منافق کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست ندارد.

در عبارت دیگر این گونه آمده است:

لا یحبّ علیاً منافق ولا یبغض علیاً مؤمن؛^{۴۴۳}

منافق علی را دوست نمی‌دارد و مؤمن علی را دشمن نمی‌دارد.

۴۴۲. مسند، احمد بن حنبل: ۶ / ۲۹۲، مسند ابی یعلی: ۱۲ / ۳۳۱، حدیث ۶۹۰۴، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۷۹، کنز العمال: ۱۱ / ۶۲۲، حدیث ۳۳۰۲۶،

تهذیب الکمال: ۱۵ و ۲۳۲، البدایة والنهایه: ۷ / ۳۹۱.

۴۴۳. سنن ترمذی: ۵ / ۲۹۹، حدیث ۳۸۰۱، مسند ابی یعلی: ۱۲ / ۳۶۲، حدیث ۶۹۳۱، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۸۰، کنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹، حدیث

۳۲۸۸۴، ینابیع الموده: ۲ / ۸۵، حدیث ۱۴۸.

در حدیث دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

وَاللَّهِ إِنَّهُ مِمَّا عَاهَدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَا يَبْغِضُنِي إِلَّا مَنَافِقٌ وَلَا يَحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ؛^{۴۴۴}

به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من عهد فرمود که جز منافق مرا دشمن نمی دارد و جز مؤمن، مرا دوست نمی دارد.

این حدیث، از احادیثی است که انسان به صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قطع پیدا می کند. این حدیث را بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابونعیم اصفهانی، طبرانی، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و دیگران نقل کرده اند. ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب می نویسد:

رَوَى طَائِفَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ لَعَلِي: لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مَنَافِقٌ؛^{۴۴۵}

گروهی از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی ورزد.

۶. ملاک شناخت منافقان

حدیث ششم. ابوسعید خدری می گوید:

إِنَّا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمَنَافِقِينَ نَحْنُ مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ بِبَغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛^{۴۴۶}

ما گروه انصار، منافقان را با کینه و دشمنی با علی بن ابی طالب علیهما السلام می شناختیم. این روایت را احمد بن حنبل، ترمذی، ابن اثیر، خطیب بغدادی، ابونعیم اصفهانی، ابن عبدالبرّ، حاکم نیشابوری، شمس الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، ابوبکر هیشمی و دیگران روایت کرده اند. بنابراین، اگر انسان از مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام تبری نکند در واقع از منافقان تبری نکرده است. به سخن دیگر، مبغض حضرت امیر یعنی منافق، و منافق یعنی کافر، و در این صورت آیا درست است کسی بگوید: من پیرو امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام، مطیع رسول خدا صلی الله علیه وآله و مسلمان هستم، اما از کفار هم بدم نمی آید؟!

در نقل دیگری از برخی صحابه چنین نقل شده است:

۴۴۴. مسند، احمد بن حنبل: ۱ / ۸۴، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۷۲، صحیح مسلم: ۱ / ۶۰، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۲، حدیث ۱۴، السنن الکبری، نسائی: ۸ / ۱۱۷، فضائل الصحابه نسائی: ۱۷، شرح مسلم، النووی: ۲ / ۶۴، الدیباچ علی مسلم، سیوطی: ۱ / ۹۳، حدیث ۱۳۱، تحفة الأجوذی: ۱۰ / ۱۵۱، المصنف: ۴۹۴ / ۷، حدیث ۱.

۴۴۵. الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۰.

۴۴۶. سنن ترمذی: ۵ / ۲۹۸، حدیث ۳۸۰۰، مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه: ۳۲۱ / ۵۳۳، الکامل: ۵ / ۷۹، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۵۵، اسد الغابه: ۴ / ۳۰، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۸۵، شواهد التنزیل: ۲ / ۲۴۸، تاریخ الاسلام: ۳ / ۶۳۴، الاکمال: ۱۰۲، ۱ / ۱۵۰، حدیث ۵، انساب الاشراف: ۹۶، شماره ۱۹.

ما كنا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم لله ورسوله، والتخلف عن الصلوات والبغض لعلی بن
أبي طالب؛^{۴۴۷}

ما، منافقان را با این اوصاف می شناختیم: خدا و رسول او را تکذیب می کردند، نمازهای واجب را نمی خواندند،
و کینه و دشمنی علی بن ابی طالب را در دل داشتند.

۷. مبغضان در روز رستاخیز

حدیث هفتم. در حدیثی مفصّلی چنین آمده است:

من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: آيس من رحمة الله. ألا ومن
مات علی بغض آل محمد مات كافراً. ألا ومن مات علی بغض آل محمد لم يشم رائحة
الجنة؛^{۴۴۸}

هر کس با دشمنی و کینه آل محمد از دنیا برود، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که میان دو چشمانش
نوشته شده است: «از رحمت خدا ناامید است».

آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، کافر مرده است. آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، بوی
بهشت به مشامش نمی رسد.

این حدیث در تفسیر الثعلبی، تفسیر الکشاف زمخشری و تفسیر فخر رازی آمده است.

۸. مبغضان و ورود به آتش

حدیث هشتم. در سخن دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی می فرمایند:

فلو أن رجلاً صنف بين الركن والمقام فصلی وصام ثم لقی الله وهو مبغض لأهل بیت محمد
دخل النار؛^{۴۴۹}

اگر کسی در بهترین جای مرکز عبادت؛ یعنی بین رکن و مقام، مرتب به روزه و نماز مشغول باشد؛ در حالی که
او مبغض اهل بیت محمد علیهم السلام باشد وارد دوزخ خواهد شد.

این حدیث را گروهی از عالمان اهل سنت از جمله حاکم نیشابوری روایت کرده اند. حاکم پس از نقل آن
می گوید: این حدیث با شرایط صحّت مسلم، صحیح است.

شمس الدین ذهبی با تعصّبی که دارد در تصحیح این حدیث با حاکم نیشابوری موافقت کرده است.

۴۴۷. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹.

۴۴۸. تخریج الأحادیث والآثار، زیلعی: ۳ / ۲۳۸، ینابیع الموده: ۲ / ۳۳۳، حدیث ۹۷۲، تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۱۴، تفسیر الکشاف: ۳ / ۴۶۷، تفسیر رازی: ۲۷ /

۱۶۶، تفسیر قرطبی: ۱۶ / ۲۳، تفسیر ابن عربی: ۲ / ۲۱۹.

۴۴۹. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۹، المعجم الکبیر: ۱۱ / ۱۴۲، امتاع الاسماع: ۱۱ / ۱۷۷، ینابیع الموده: ۲ / ۳۷۶، حدیث ۶۷.

بنابراین، اگر کسانی کنار خانه خدا به صف نماز بایستند و روزه دار هم باشند و همیشه کارشان چنین باشد و تا بتوانند به عبادت تظاهر نمایند و حتی نمازهای بدعتی هم چون نماز تراویح درست کنند و به جماعت بخوانند، اما میبغض اهل بیت محمد علیهم السلام باشند، وارد دوزخ خواهند شد.

۹. بغض علی همان بغض رسول خدا

حدیث نهم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ اللَّهَ أُدْخِلْهُ النَّارَ؛^{۴۵۰}

کسی که با علی دشمنی کند، در واقع با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است و کسی که با خدا دشمنی کند وارد دوزخ خواهد شد.

این حدیث را حاکم نیشابوری، طبرانی، خطیب بغدادی، شمس الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، ابوبکر هیشمی و جمع دیگری روایت کرده اند و عدّه ای به صحّت آن تصریح دارند.

آری، بغض با علی مرتضی علیه السلام بغض با رسول خدا صلی الله علیه وآله، و بغض رسول خدا با بغض خداوند متعال مساوی است و بغض با خدا، همان آتش دوزخ خواهد بود.

۱۰. محاربه با رسول خدا

حدیث دهم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَسَلِّمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ؛^{۴۵۱}

من در جنگم با هر که با شما در جنگ باشد و من در صلح و آشتی هستم، هر که با شما در صلح و آشتی باشد. در بعضی روایات با تقدیم و تأخیر چنین آمده است:

أَنَا سَلِّمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ.

این حدیث را ترمذی، طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن عساکر و جمعی دیگر از بزرگان اهل سنت روایت کرده اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: من نسبت به کسانی که با اهل بیت: امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام در ستیزند در ستیز هستم... .

با این بیان تکلیف همه روشن می شود. از این رو در زیارت جامعه به ائمه علیهم السلام خطاب می کنیم:

سَلِّمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ؛

در صلحم با هر که با شما صلح کند و در جنگم با هرکس که با شما در جنگ است.

۱۱. دشمن علی دشمن رسول خدا

۴۵۰. همان: ۳ / ۱۳۰، همان: ۱ / ۳۱۹، حدیث ۹۴۷ و ۲۳ و ۲۸۰، خطیب بغدادی: ۱۳ / ۳۴، حدیث ۶۹۸۸، لسان المیزان: ۵ / ۲۰۶، مجمع الزوائد: ۹ /

۱۳۱، الاکمال: ۶۸ / ۱۳، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۸۳، میزان الاعتدال: ۳ / ۵۸۶، حدیث ۷۷۰۷، با اندکی تفاوت در برخی از مصادر.

۴۵۱. مسند، احمد بن حنبل: ۲ / ۴۴۲، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۹، المعجم الأوسط: ۳ / ۱۷۹، تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۵۷، مجمع الزوائد: ۹ /

۱۶۹، کنز العمال: ۱۲ / ۹۷، حدیث ۳۴۱۶۴، المصنف: ۷ / ۵۱۲، حدیث ۷، صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۴۳۴، تاریخ بغداد: ۷ / ۱۴۴، اسد الغابه: ۳ / ۱۱، سیر

اعلام النبلاء: ۲ / ۱۲۲ و ۳ / ۲۵۸، تاریخ الاسلام: ۳ / ۴۵.

حدیث یازدهم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام می فرماید:

عدوه عدوی و عدوی عدو الله;

دشمن او دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست.

در سخن دیگر خطاب به حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

عدوک عدوی و عدوی عدو الله;^{۴۵۲}

دشمن تو، دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

در حدیث دیگری می فرماید:

من عاداه فقد عادی الله;

هر کس با او دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است.

در کلام دیگری می فرماید:

عادى الله من عادى علیاً.^{۴۵۳}

این حدیث را دو جور می توان معنا کرد:

۱. خداوند متعال عداً دارد با کسی که معادی امیرالمؤمنین علیه السلام باشد.

۲. کسی که معادی امیرالمؤمنین علیه السلام است با خداوند متعال عداً دارد.

هر دو معنا درست است که اعراب لفظ جلاله «الله» را چه به نصب بخوانیم یا به رفع.

و در حدیث غدیر چنین آمده است:

اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وابغض من

أبغضه...^{۴۵۴}

همه این احادیث متواترند و می توانیم برای آن ها ادعای تواتر لفظی بکنیم.

۱۲. حدیثی شگفت

حدیث دوازدهم. حدیث معروفی است که برخی از معنای آن تعجب می کنند و بعضی از بزرگان علمای ما درباره

آن، اقوالی دارند که در شرح آن با مشکل مواجه شده اند. در این حدیث آمده است:

حبّ علی حسنة لا تضرّ معها سيئة وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة;^{۴۵۵}

حب حضرت علی علیه السلام، حسنه ای است که هیچ سیئه ای در مقابل این حسنه، مقاومت ندارد و بغض او،

گاهی است که هیچ حسنه ای در مقابلش قادر بر مقاومت نیست.

۴۵۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۸، تاریخ بغداد: ۴ / ۲۶۱، تهذیب الکمال: ۱ / ۲۵۹، سیر اعلام النبلاء: ۹ / ۵۷۵.

۴۵۳. جامع الصغیر: ۲ / ۱۴۵، حدیث ۵۳۶۲، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۱، حدیث ۳۲۸۹۹، اسد الغابه: ۲ / ۱۵۴، ینابیع الموده: ۲ / ۷۷، الاصابه: ۲ / ۳۷۳.

۴۵۴. مسند، احمد بن حنبل: ۱ / ۱۱۹، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۴، السنن الکبری، نسائی: ۵ / ۱۳۶، المعجم الکبیر: ۲ /

۳۵۷، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۹، حدیث ۳۲۹۴۶.

۴۵۵. الفضائل (شاذان بن جبرئیل قمی): ۹۶، کشف النعمه: ۱ / ۹۲، بحار الأنوار: ۳۹ / ۲۴۸، حدیث ۱۰.

ولکن ما به فضل الاهی حقیقت معنای این حدیث را از خود قرآن مجید استخراج می کنیم، توجه کنید! خداوند متعال می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾:

بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

آن گاه بلافاصله این گونه آمده است:

﴿وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾:^{۴۵۶}

و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم.

«یقترف» یعنی: یکتسب.^{۴۵۷}

پس اگر کسی «حسنة» ای را کسب کند خدا می فرماید: «نَزِدْ لَهُ» برای آن شخص «فیها» در آن حسنة «حسناً»؛ حسن آن حسنة را زیاد می کنیم، مراد از این «حسنة» چیست؟ در تفاسیر شیعه و سنی آمده:

الحسنة حبّ علی وأهل بیته؛^{۴۵۸}

منظور از حسنة، دوست داشتن علی و خاندان اوست.

بنابراین حاصل معنای آیه این گونه می شود:

حُسن این حسنة که مودت و محبت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است از ناحیه خداوند متعال زیاد شده است. این حقیقتی است که خدا قرار گذاشته، و حدّ زیادی را هم معین نکرده است. پس، حبّ اهل بیت چنین حسنی دارد، و با چنین حسنی کدام سیئه می تواند مقاومت کند؟

روشن است که در هیچ یک از این مقدمات نمی شود مناقشه کرد و نتیجه این مقدمات قهری است.

بنابراین «حبّ علی علیه السلام» حسنة ای است که خداوند متعال حُسن این حسنة را زیاد نموده است. خود خداوند متعال این کار را انجام داده است. پس هیچ سیئه ای نیست که بتواند با حسنة ای که خدا درجه حُسن آن را بالا برده، مقابله کند.

خوب درباره این موضوع فکر کنید!

۱۳. مبغض و مرگ یهودیت

حدیث سیزدهم. از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که حضرتش فرمود:

من مات وفي قلبه بغض لعلى فليمت يهودياً أو نصرانياً؛^{۴۵۹}

۴۵۶ . سوره شوری (۴۲): آیه ۲۳.

۴۵۷ . المفردات فی غریب القرآن: ۴۰۱.

۴۵۸ . تفسیر قرطبی: ۱۶ / ۲۱ - ۲۲، شواهد التنزیل: ۲ / ۱۹۳.

۴۵۹ . کتاب الضعفاء الکبیر، عقیلی: ۳ / ۲۵۰، شماره ۱۲۴۸، میزان الاعتدال: ۳ / ۱۵۱، شماره ۵۹۱۳، لسان المیزان: ۴ / ۲۵۱.

هر کس بمیرد و در دلش بغض علی علیه السلام باشد یا یهودی و یا نصرانی مرده است.

در تعبیر حدیث گذشته مرگ جاهلی آمده بود که همان کفر است. در این تعبیر می فرماید: مرگ یهودیت یا نصرانیت. پس اگر ما به رسول الله و اهل بیت علیهم السلام ایمان داشته باشیم، اما از یهود و نصارا تبری نکنیم، همان می شود که کسی به رسول خدا ایمان داشته باشد، اما از ابوجهل و ابولهب تبری نکند، آیا چنین امری می شود؟! این حدیث را جمعی از بزرگان اهل سنت روایت کرده اند، از جمله راویان آن، ذهبی، ابن حجر عسقلانی و ابن مغازلی شافعی هستند.

بعضی در سند این حدیث از جهت یکی از راویان آن، مناقشه کرده اند که اگر این مناقشه تمام باشد، احادیث دیگر تقویت کننده این حدیث خواهند بود و این مضمون از این راه، معتبر می گردد، و این، قانونی است در علم حدیث که اهل سنت نیز در موارد گوناگون به آن عمل کرده اند و معمولاً می گویند: «هذا الحدیث أسانیده یقوی بعضها بعضاً».

۱۴. علی باب حطه

حدیث چهاردهم. در کتاب های اهل سنت آمده است:

علی باب حطه من دخل منه کان مؤمناً ومن خرج منه کان کافراً؛^{۴۶۰}

علی باب حطه و آمرزش است کسی که از آن وارد شود مؤمن خواهد بود و هر کس از آن خارج شود، کافر خواهد بود.

ما پیش تر درباره این حدیث تحت عنوان کفر و ایمان بحث کرده ایم.^{۴۶۱}

فوایدی ارزشمند

با عنایت به این احادیث چند فایده به دست می آید.

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در زمان خود به این موضوع اهمیت داده اند و به مردم نیز ابلاغ کرده اند، حتی در بین مردم بر این احادیث ترتیب اثر رسمی شد. یعنی وقتی می خواستند بشناسند که فرزند آن ها حلال زاده است یا نه، یا شخصی منافق است یا نه، مسئله حبّ و مودّت اهل بیت علیهم السلام ملاک بوده است.

۲. صحابه، تابعان و بزرگان محدثان اهل سنت به این موضوع اهمیت داده اند و روایاتش را با سند نقل کرده اند. گرچه بعضی از متعصبان متأخر خواسته اند در برخی از سندها مناقشه کنند که پاسخ آن ها در جای خود، داده شده است.

۳. پیش تر گفتیم که این احادیث فوق حدّ تواتر هستند و بعضی از این مضامین را می شود ادّعی تواتر لفظی کرد. از این رو در این قبیل احادیث به مراجعه به اسانید نیازی نیست.

۴۶۰. الجامع الصغیر: ۲ / ۱۷۷، حدیث ۵۵۹۲، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۳، حدیث ۳۲۹۱۰، الصواعق المحرقة: ۷۵، ینابیع الموده: ۲ / ۹۶، حدیث ۲۳۲، میزان

الاعتدال: ۱ / ۵۳۲، سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۲۹۷.

۴۶۱. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۱۸۸ از همین کتاب.

۴. پیش تر گفتیم که نقل این احادیث از کتاب های عامّه و اسانید آن ها برای اطمینان قلبی برای کسانی است که شاید بگویند: «در باب ولایت ائمه و برائت از دشمنانشان فقط از خود ائمه نقل کرده اند»؛ از این رو ما این احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به اسانید کسانی که قائل به امامت ائمه ما نیستند و پیرو دیگران هستند، نقل کردیم تا به طور کامل برای همه وثوق آور و مورد اعتماد باشد.

سکوت کافی نیست

از احادیث یاد شده معلوم می شود که سکوت و بی تفاوتی نسبت به دشمنان اهل بیت کافی نیست؛ پس اگر کسی امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشد، اما نسبت به مخالفان موضع گیری نکند ولایت ندارد. از این رو، باید این جهت مورد توجه قرار بگیرد که صرف حبّ امیرالمؤمنین برای نجات در آخرت کافی نیست، و اگر کسی بگوید: «من امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست دارم، اما از مضمون این احادیث سرپیچی می کنم» یا فاسق است یا کافر. بلکه کافر است، چرا که اگر کسی به مقتضای این احادیث به تولّی و تبرّی عمل نکند، فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله را معصیت و با دستور آن حضرت مخالفت نموده، و تردیدی نیست که معصیت رسول خدا معصیت خدا و معصیت در اصول دین، کفر است.

اما کسی که از اهل ولایت اهل بیت و برائت از دشمنان است و در عین حال معصیت و گناه می کند، او در احکام عملی فاسق محسوب می شود. از این رو در شب های ماه مبارک رمضان در دعای ابوحمزه می خوانیم:

إلهی لم أعصکَ حین عصیتک وأنا ربوبیتک جاحد، ولا بأمرک مُستخف ولا لعقوبتک متعرّض... لکن خطیئۀ عرضت وسوّلت لی نفسی وغلبنی هوای. وأعانی علی ذلک شقوتی، وغرّنی سترک المرخی علی؛^{۴۶۲}

خدایا! آن گاه که معصیت کردم نمی خواستم با ربوبیت تو مخالفت کنم و امر تو را سبک بشمارم و نمی خواستم خود را در معرض شکنجه تو قرار دهم... ولی گناهی از من سر زد و نفس مرا به آن واداشت، هوای نفسم بر من چیره شد، شقوت و بدبختی مرا یاری کرد، پرده پوشی تو مرا فریب داد.

خلاصه این که خدایا! من در مقام گردنکشی و طغیان در برابر ربوبیت تو نیستم، بلکه گناهی بوده که به جهت غلبه هوای نفس عارض شده.

چقدر فرق است بین این که انسان در اثر غلبه هوای نفس گناه کند که این گناه به اصل ایمان او صدمه نزده، بلکه ایمانش او را به توبه وادار می کند؛ یا معصیتی کند که کاشف از عدم ایمان باشد و موجب کفر گردد که اگر با این حال بمیرد، مرگ او مرگ جاهلی و یهودیت باشد؟

احادیث یاد شده مفید آن است که ایمان مرکب از ولایت و برائت است، یا ولایت، مشروط به برائت است. ولایت، اطاعت مطلقه می آورد و برائت، عدم پیروی از غیر می آورد. بنابراین، نمی شود انسان بگوید که من نسبت به

۴۶۲. مصباح المتهجد: ۵۸۹، اقبال الاعمال: ۱ / ۱۶۶، بحار الأنوار: ۹۵ / ۸۸.

رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام ولایت دارم و ولایت را به معنای حبّ بگیرد، در عین حال نسبت به دشمنان آنان بی تفاوت باشد، یا احياناً از آن ها نیز دفاع و یا حتی پیروی کند.

به سخن دیگر، اساساً ایمان به رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام نظیر توحید خداوند متعال است، کلمه توحید یک کلمه، مشتمل بر نفی و اثبات است که پیش تر گفتیم طبق آیه شریفه استمساک به العروة الوثقیای موجب نجات در آخرت، حاصل نمی شود مگر به ایمان به خدا و کفر به طاغوت.

با توجه به استدلالی که از نظر قرآنی، حدیثی و عقلی گذشت، معنای اجمالی و کلی این فراز چنین است که می خواهیم به امام علیه السلام عرض کنیم: ما در برابر شخص شما، شئون و امورتان تسلیم هستیم. هر چند بعد از این فراز کلمه «تسلیم» نیامده، اما معنای مقصود این طور است و البته کلمه یاد شده در آینده نیز به صراحت خواهد آمد.

به تعبیر دیگر، ما سر سپرده شما هستیم؛ نه فقط به خودتان ایمان داریم؛ بلکه به تمام آن چه که شما معتقد هستید و ایمان دارید ما نیز اعتقاد و ایمان داریم.

برای مثال ائمه علیهم السلام در باب توحید، ایمان دارند که خداوند متعال جسم نیست. ایمان دارند که صفات خالق متعال عین ذات است، نه زائد بر ذات. آن بزرگواران به عدل باری تعالی ایمان دارند. آن حضرات به جهان آخرت و معاد جسمانی ایمان دارند. البته دلایل این موارد از فرمایشاتشان در کتاب های حدیثی و کلامی مطرح شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا جبر ولا تفویض ولكن أمر بین أمرین.^{۴۶۳}

این اعتقاد ائمه علیهم السلام است. آنان مردم را نیز به همین عقیده دعوت کرده اند. آنان به شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از قرآن، عصمت و دیگر جهات متعلق به نبوت ایمان دارند. ما نیز به همه این امور ایمان داریم که اگر نتوانستیم از روی ادله به تمام آن چه ذکر شد، به تفصیل ایمان داشته باشیم باید به قدر وسع، کوشش کنیم تا بتوانیم بر مسائل اصلی اقامه دلیل و برهان کنیم. اما اگر نتوانستیم حتی نسبت به بعضی از این امور، ادله را بدانیم و اعتقاد تفصیلی پیدا کنیم، اعتقاد اجمالی لازم خواهد بود و عرض می کنیم: به آن چه که شما ایمان دارید و همان که شما معتقد هستید و مردم را به آن دعوت کردید، ما ایمان داریم. این است معنای اطاعت مطلقه؛ پیروی بی چون و چرا در همه مسائل اعتقادی، عملی، اوامر و نواهی تکلیفی و ارشادی و نیز در سیره و روش که باید از آن بزرگواران تبعیت کنیم.

آن گاه به حضورشان عرض می کنیم: ما با کسانی که با شما مخالفند، مخالفیم و آن هایی که با شما دشمنی دارند، دشمن هستیم. ما راه مخالفان شما را نمی رویم و ما نمی توانیم پیرو مخالفان شما باشیم. آن هایی که از نظر شما مطرود هستند، ما نیز آن ها را طرد می کنیم.

۴۶۳. ر.ک: الکافی: ۱ / ۱۶۰، حدیث ۱۳، التوحید، شیخ صدوق: ۳۶۲، بحار الأنوار: ۵ / ۱۷، حدیث ۲۷.

این همان ولایت به معنای حقیقی است؛ یعنی، چه اشخاص، چه افکار و آرا و انظار و چه اقوال و افعال، هر چه که از طرف شما مطرود واقع شده ما نیز آن را طرد می‌کنیم؛ اعم از این که سبب این طرد را بدانیم یا ندانیم. اگر بدانیم بهتر و اگر ندانستیم همین قدر دانستیم که شما طرد کرده اید ما نیز آن را طرد و از آن بیزاریم. چون به طور مطلق پیرو شما هستیم.

این معنای تسلیم و واقع تشیع است، و توضیح بیشتر آن به حسب روایات در شرح «فَثَبْتَنِيَ اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيِّتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِمَا عَمَلْتُمْ...» خواهد آمد، ان شاء الله.

آگاهان از شأن ائمه

مُسْتَبَصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالَةٍ مَنِ خَالَفَكُمْ؛

به مقام شما و گمراهی آن که با شما مخالفت کرد بینا هستم.

یعنی ما به همه مقامات شما اعتقاد داریم، این اعتقاد از روی بصیرت و تشخیص با تأمل و تدبّر است، نه از روی تقلید. ما فکر کردیم بصیرت یافتیم و ما راه شما را از روی فکر و تأمل، نه از روی تقلید، انتخاب کردیم. ما معتقدیم همه آن‌هایی که پیرو ائمه دیگری شدند و در نتیجه خلاف راه شما را رفتند رستگار نیستند، ما از روی تحقیق و تشخیص به این باور رسیدیم که آن‌ها گمراه هستند، نه از روی تقلید که آباء گفتند چنین، ما هم بگوییم چنان! نه، این طور نیست؛ بلکه شناخت ما نسبت به شما، سپس پیروی از شما با بصیرت، تحقیق و تشخیص است.

هم چنین شناخت ما نسبت به غیر شما، آن‌ها که راهشان غیر از راه شماست و عدم پیروی از آن‌ها.

دوستی با دوستان ائمه

مُؤَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ؛

دوست دار شما و (دوستدار) دوستان شما هستم.

دایره ارادت، اخلاص و محبت خالص نسبت به ائمه علیهم السلام، توسعه پیدا می‌کند و شیعیان اهل بیت را هم شامل می‌شود.

به عبارت دیگر، ارادت به اهل بیت، ارادت به شیعیانشان است؛ یعنی با این مهرورزی و دوست داشتن باید شیعیان آن بزرگواران را نیز دوست داشته باشیم. به آن‌ها مهرورزیم، در خدمت آن‌ها باشیم و در حد توان به آن‌ها کمک بکنیم، احترام و اکرام بنماییم و با آنان رفت و آمد داشته باشیم.

اولاً: در این باره ائمه علیهم السلام بسیار تأکید کرده‌اند و روایات بسیاری در این زمینه داریم که شیعیان ما، بین خودشان چگونه باشند. توصیه‌های اهل بیت سلام الله علیهم در این زمینه بسیار زیاد است.

پس، ارادت و محبت داشتن و همکاری با شیعیان و یاری دادن به آنان، اطاعت از امر ائمه علیهم السلام است.

ثانیاً: محبت به شیعیان اهل بیت مکمل محبت به خود اهل بیت علیهم السلام است. نمی شود انسان نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارادت داشته باشد، اما نسبت به شیعیان و محبینشان، ارادت نداشته باشد یا بی تفاوت باشد. بلکه این مطلب کلیت دارد، از این رو در روایت آمده:

أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ. فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ وَصَدِيقُكَ وَعَدُوُّكَ وَعَدُوُّكَ.
وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ؛^{۴۶۴}

دوستان تو سه قسم و دشمنان تو سه قسم هستند: دوستان تو همان دوست تو، دوست دوست تو و دشمن دشمن تو هستند و دشمنان تو همان دشمن تو، دشمن دوست تو و دوست دشمن تو هستند.

ثالثاً: دوست داشتن شیعیان اهل بیت مقتضای روایات خلقت است که آنان از طینت اهل بیت علیهم السلام آفریده شده اند و این که فرموده اند:

شِيعَتَنَا مَنَا...؛^{۴۶۵}

شیعیان ما از ما هستند...

مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَ مَعَادٌ لَهُمْ؛

بغض دشمنانتان را در دل دارم و با آنان عداوت می‌ورزم.

در این جمله دو واژه آمده:

واژه «بغض» که حالتی نفسانی و در باطن انسان است.^{۴۶۶}

واژه «عداء» که همان دشمنی است.

معلوم می شود که وظیفه ما در برابر دشمنان اهل بیت فقط کینه، اعراض و نفرت باطنی نیست، بلکه اظهار دشمنی نیز هست. پس این که بعضی می گویند: «تبری امری باطنی است و ظاهر نمودن آن لازم نیست»، اشتباه است، بلکه به هر طریق ممکن باید تبری اعلان گردد، قولاً و فعلاً باید از دشمنان اهل بیت بیزار بود، دقیقاً مثل حبّ که ضدّ بغض است، بلکه اصلاً اگر به نحوی اظهار نشود، معلوم نمی شود. البته موازین شرعی و عقلایی باید رعایت شود.

سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَ؛

هر کس با شما مسالمت کند من با او مسالمت دارم.

از این رو کسانی که با ائمه علیهم السلام زندگی مسالمت داشته باشند در ظاهر خوش رفتاری کرده یا دست کم بدرفتاری نکرده اند، ما نیز با آن ها، همین طور هستیم؛ چون حساب ما، حساب اهل بیت است و اگر کسانی با ائمه علیهم السلام محاربه داشته باشند، قهراً ما نیز وظیفه داریم با آن ها محاربه کنیم.

۴۶۴ . بحار الأنوار: ۷۱ / ۱۶۴ .

۴۶۵ . همان: ۲۵ / ۲۱، ضمن حدیث ۳۴ .

۴۶۶ . المفردات فی غریب القرآن: ۵۵؛ البغض نفاً النفس عن الشیء الذی ترغّب عنه، وهو ضدّ الحب.

وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ؛

و در جنگم با هر کس با شما در جنگ است.

البته محاربه فقط این نیست که انسان اسلحه به دست بگیرد و در برابر دشمنان بایستد که این احکام خاص خود را دارد، ما به هر نحو محاربه ای وظیفه داریم. محاربه به معنای وسیع آن، مساوی است با مقابله کردن، بحث و مناظره و مجادله کردن با کسانی که امامت ائمه علیهم السلام را رد می کنند، یا بر مکتب اهل بیت علیهم السلام ایراد می گیرند، کتاب و مقاله در این جهت نوشتن، سخنرانی کردن، درس گفتن، مجالس برگزار نمودن، و خلاصه به هر وسیله ممکن در هر زمان و مکان بر هر مؤمنی به قدر وسع خود، ترویج حق و ابطال باطل واجب است.

ما هرگز محاربه و تهاجم بر دیگران را آغاز نکردیم. قریب به کل نوشته های بزرگان ما در مقام دفاع بوده، مخالفان ما با گفتار و نوشتار به مکتب ما حمله نمودند و بزرگان ما در برابر آن ها ایستادگی کردند و بسیار نادر است که بزرگی از ماه ابتداءً علیه دشمنان چیزی نوشته یا گفته باشد، ولی این دلیل نمی شود که ما همیشه در موضع دفاع باشیم، در صورت امکان مطالب باید گفته شود، اما مستند و با متانت.

پس بر حسب زمان، مکان، وظایف و تشخیص، انسان مؤمن بایستی در مقابل مخالفان آماده باشد.

اما با کسانی که با ائمه علیهم السلام مسالمت آمیز زندگی می کنند، وظیفه نداریم محاربه کنیم؛ چرا که مأموریم به حسن معاشرت با کسانی که با اهل بیت حسن معاشرت دارند.

مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أُبْطِلْتُمْ؛

حق می دانم آن چه را شما حق دانستید و باطل می دانم آن چه را شما باطل دانستید.

وقتی ائمه علیهم السلام چیزی را ابطال کردند، معنای اطاعت مطلقه از آن ها این است که انسان آن را ابطال کند. به قول برخی اساتید بزرگ، حدود ۵۰۰ روایت از اهل بیت علیهم السلام در بطلان قیاس داریم، آیا می توانیم در فقه به قیاس عمل بکنیم؟

اگر می خواهیم پیرو مکتبشان باشیم باید به فرمایشات آن بزرگواران عامل و از آنان اطاعت کنیم، باید آن چه را که گفتند حق است بپذیریم، اگر دلیل حق بودن را فهمیدیم چه بهتر و اگر وجه حق بودنش را نفهمیدیم، چون آنان فرمودند حق است، می گوییم: حق است.

و اگر چیزی را باطل فرمودید، ما نیز می گوییم، باطل است. هر چند وجه بطلانش را ندانیم.

مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام فرمودند:

علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار؟^{۴۶۷}

علی با حق است و حق با علی؛ و هر جا علی باشد، حق همان جاست.

این است که در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می گوییم:

فالحق ما رضیتموه، والباطل ما اسخطتموه؛^{۴۶۸}

۴۶۷. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۴۳۲ از همین کتاب.

پس حق همان است که شما آن را بپسندید و باطل آن است که شما از آن خشمگین باشید.

اصلاً، ائمه علیهم السلام خود «میزان» هستند، حق و باطل را به وسیله آنان باید شناخت.

این یک جهت «محقق لما حَقَّقْتُمْ».

جهت دوم آن که: سعی در فهم و نشر و تبلیغ آن چه که حق دانستند، داشته باشیم، و ادله وارده هم در «فهم» و

هم در «تبلیغ و نشر» حقایق اهل بیت علیهم السلام فراوان است.

هم چنین در جهت ابطال آن چه باطل دانسته اند؛ چه در بُعد اعتقادی و چه در بُعد عملی و چه در بُعد اخلاقی، و

روایات در این باب نیز فراوان است.

مُطِيعٌ لَكُمْ؛

پیرو شما هستیم.

این جمله از دو کلمه مرکب است: «مطیع» به طور مطلق «لکم» برای شما نه غیر شما. چون ائمه علیهم السلام

معصوم هستند، اطاعت ما نسبت به آن ها هیچ قید و شرطی ندارد، اطاعت مطلقه است. پس برهان بر این معنا قائم

شده و خداوند متعال نیز چنین قرار گذاشته است، آن جا که می فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^{۴۶۹}

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید.

یعنی شما در همه شئون، هر چه اراده کنید من مطیع شما هستم؛ چرا که این جا عصمت هست و لوازم عصمت

چنین است؛ مگر این که کسی منکر عصمت باشد.

روشن است که اعتقاد به عصمت غلو نیست، بنابراین پایبند بودن به فرمایشات اهل بیت علیهم السلام غلو نخواهد

بود و هر که عصمت را بپذیرد، باید مطیع باشد؛ چرا که در پی عصمت، اطاعت مطلق است و سرپیچی از دستورات

معصوم خلف است یا تناقض.

اطاعت مطلقه یعنی: متابعت مطلقه در همه ابعاد، در اختیار بودن بی قید و شرط، اساساً «تشیع» همین است، لذا

حتی در کتب لغت آمده:

شِيعَةٌ عَلَى اتِّبَاعِهِ.^{۴۷۰}

کسی که در اعتقاد و عمل و اخلاق تابع اهل بیت نباشد؛ شیعی به معنای حقیقی محسوب نمی شود، و در آینده

بیشتر توضیح خواهیم داد. ان شاء الله.

عارفان به حقوق اهل بیت

۴۶۸ . الاحتجاج: ۲ / ۳۱۷، بحار الأنوار: ۵۳ / ۱۷۲.

۴۶۹ . سوره نساء (۴): آیه ۵۹.

۴۷۰ . ر.ک: القاموس المحيط: ۳ / ۴۷، تاج العروس: ۱۱ / ۲۵۷.

عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ؛

به حق شما عارف هستیم.

تعبیر به «عارف» شده، نه «مؤمن»؛ زیرا ایمان، فرع معرفت و اطاعت، فرع ایمان است، و هر چه معرفت بیشتر باشد، ایمان بیشتر است، لذا از ما اولاً معرفت خواسته اند.

هر کدام از ما به قدر وسع و استعدادمان نسبت به ائمه علیهم السلام معرفت داریم و اطاعت می کنیم. هر چند در عمل چون شیطان غالب می شود، مخالفت می نماییم و گناه می کنیم، ولی هر مؤمنی که واقعاً مؤمن باشد، چون با غلبه شیطان گناه کند فوری توبه و استغفار می نماید. زیرا به جایی مرتبط و بند است، یله و رها نیست.

ما به ائمه علیهم السلام، و به حقانیت، شأن و مقام آن بزرگواران به قدر وسع و با حد اکثر فکر و تأمل و تدبّر عارف هستیم، البته هر کس باید معرفت خود را بالاتر ببرد، نه این که به قدری از معرفت با داشتن توان، قناعت کند؛ زیرا که برکت، نتیجه و ثمره این معرفت به خود انسان برمی گردد که هر چه معرفت بیشتر شود، قربش بیشتر می شود و هر چه قرب بیشتر شود به مقام رضوان الاهی نایل می آید که قرآن کریم می فرماید:

(وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ)؛^{۴۷۱}

و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه این ها) برتر است.

لذا حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرِضَى الرَّحْمَانِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ

مَعْرِفَتِهِ؛^{۴۷۲}

بالاترین مرتبه امر دین و کلید آن و در همه چیز و مایه خرسندی خدای متعال اطاعت امام، بعد از شناخت و معرفت اوست.

آن چه آدمی را به مراتب بالا می برد و به انبیا ربط می دهد و به رضای خدا می رساند، اطاعت امام است از روی معرفت.

پس معرفت لازم است، سپس اطاعت، و عاقبت امر، هم نشینی با انبیا و رسیدن به رضای خدا.

برهان این مطلب هم یک کلمه است و آن این که امام، چیزی جز رضای خدا نمی خواهد و نمی گوید، و اساساً برای وصل مردم به خدا نصب شده که بارها در این شرح، توضیح داده ایم.

اقرار به فضایل

مُقَرَّرٌ بِفَضْلِكُمْ؛

به برتری شما اقرار دارم.

در این جمله دو کلمه هست:

۴۷۱. سوره توبه (۹): آیه ۷۲.

۴۷۲. الکافی: ۱ / ۱۸۵، حدیث ۱، وسائل الشیعه: ۱ / ۱۱۹.

۱. «مقرُّ»؛ اقرار دارم.

می دانیم که «اقرار» از «قرار» به معنای ثبوت است، و لذا انسان به چیزی اقرار می کند که نزدش ثابت باشد، و «انکار» ضدّ «اقرار» است.

۲. «بفضلکم».

«فضل» یعنی برتری، داشتن آن چه دیگری ندارد، مزیت و

پس ما اعلام می کنیم. ائمه علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دیگران مطلقاً مزیت و تقدّم دارند، و این معنا را ثابت می دانیم و بر آن استوار هستیم.

حال، اگر جهات مزیت حضرات را بدانیم و هر چه بیشتر بدانیم چه بهتر، و چنان چه توان فهم نداشته باشیم، اقرار می کنیم به آن چه هست. اقرار هم باید به همه انحاء آن باشد؛ هم در قلب و هم در لسان، و چون این امر، حسن است باید در نشر و تبلیغ آن کوشید و به دیگران رساند.

پذیرش علوم اهل بیت مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ؛

بار علم و دانش شما را تحمّل می کنم.

در کلمه «محتمل» چند احتمال وجود دارد، و در این جمله علم به ائمه علیهم السلام اضافه شده، با توجّه به این نکته معلوم می شود که ائمه علمی اختصاصی به خود دارند.

ممکن است مراد این باشد که من، در حمل علم شما جدّ و جهد دارم و سعی و کوشش می کنم لیاقتم بیشتر شود. البته طبق روایات فراوانی که داریم ائمه علیهم السلام به قدر معرفت و فراخور استعداد اصحاب به آنان مطلب می دادند. از این روست که مراتب اصحاب ائمه علیهم السلام مختلف است؛ هم چنان که هر دانشمند بزرگی در هر رشته ای شاگردانی دارد و مطالبی را به آن ها آموزش می دهد و مراتب این شاگردها یکسان نیست.

آن بزرگواران در هنگام اعطای علومشان به ظرف نگاه می کنند و مطلب می دهند و هر کسی به آن مقداری که توانست و استعداد داشت، استفاده می کند. چون وجود ائمه علیهم السلام نظیر نور یا آب جاری است. آب جاری از جایی سرچشمه می گیرد و حرکت می کند و به جایی دیگر منتهی می شود؛ چقدر از این آب برای آشامیدن، کشاورزی و... استفاده می شود؛ بستگی به استعداد دارد.

بنابراین، اگر ائمه علیهم السلام به کسی مقداری از علوم خود آموختند و به دیگری بیشتر و به شخصی اصلاً چیزی را عنایت نفرمودند، همه این ها به خاطر اهلیت، لیاقت و ظرفیت بوده. خداوند می فرماید:

(هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛^{۴۷۳}

این عطای ماست، به هر کس می خواهی ببخشی، و از هر کس می خواهی امساک کن که حسابی بر تو نیست.

البته در این خصوص در باب ولایت تکوینی باید به تفصیل بحث شود.

۴۷۳. سوره ص (۳۸): آیه ۳۹.

پس «محتمل» یعنی کوشش دارم تا حامل علم باشم، که این، شرف عظیم و مقام رفیعی است. ممکن است مراد «تعهد» باشد، یعنی من نسبت به علوم شما ملتزم و معتقد هستم و حقانیتش را قبول دارم، هر چند از کم و کیف آن اطلاع ندارم، لذا انسان مؤمن آن چه را که دادند معتقد است و آن چه را که ندادند نیز معتقد است. این نیز یکی از موارد تسلیم در برابر ائمه اطهار علیهم السلام است و از علایم ایمان کامل قرار داده شده. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

من سرّه أن يستكمل الإيمان كلّه فليقل: القول منّي في جميع الأشياء قول آل محمد عليهم السلام
 فيما أسروا وما أعلنوا وفي ما بلغني عنهم وفي ما لم يبلغني؛^{۴۷۴}

هر کس خرسند است که تمام مراتب ایمان را به پایان برساند بایستی بگوید: سخن من در هر موضوعی سخن آل محمد علیهم السلام است؛ در آن چه پنهان کنند و در آن چه آشکار نمایند و در آن چه از ایشان به من برسد و در آن چه به من نرسد.

از این روست که در اصول الکافی، بصائر الدرجات و بحار الأنوار بابی با عنوان «چگونگی علوم ائمه علیهم السلام» باز شده و روایات فراوانی در آن آمده است.

بنابراین، مؤمن همیشه سعی می کند خود را به مرحله ای برساند که برای بعضی از امور و علوم که به دیگران داده نمی شود، اهلّیت داشته باشد. وقتی مطالبی به او دادند، اما بقیّه مطالب را ندادند، نسبت به آن بقیّه نباید موضع منفی بگیرد یا انکار کند، و این نکته بسیار مهمّی است که همواره باید توجه داشتیم، اگر چیزی را ندانستیم یا نتوانستیم درک کنیم منکر نشویم.

یکی از معانی روایت معروف همین است، آن جا که امام سجّاد علیه السلام در سخنی فرمود:

والله، لو علم أ بوذر ما في قلب سلمان لقتله. ولقد آخا رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم
 بساير الخلق؟

إنّ علم العالم صعب مستصعب لا يحتمله إلاّ نبي مرسل، أو ملك مقرب، أو عبد مؤمن امتحن
 الله قلبه للإيمان.

فقال: وإنما صار سلمان من العلماء، لأنّه امرؤ منّا أهل البيت عليهم السلام فلذلك نسبته إلى
 العلماء؛^{۴۷۵}

به خدا سوگند، اگر ابوذر از آن چه در دل سلمان بود، آگاهی داشت، او را می کشت، در صورتی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله میان آن دو برادری برقرار کرد، بنابراین درباره مردم دیگر چه می پندارید؟ به راستی علم عالم مشکل و بسی دشوار است، جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده توان تحمل آن را ندارد.

۴۷۴ . الکافی: ۱ / ۳۹۱، حدیث ۸ .

۴۷۵ . الکافی: ۱ / ۴۰۱، حدیث ۲، بحار الأنوار: ۲۲ / ۳۴۳، حدیث ۵۳ .

و سلمان از علماست، چون او مردی از ما خاندان است. از این رو او را در ردیف علما آوردم.

از این روست که در بین برخی از اصحاب ائمه، اختلافات و مباحثی واقع شده است؛ چرا که به بعضی مطالبی گفته شده که به دیگری گفته نشده؛ زیرا ظرفیت‌ها لحاظ می‌شده و به هر کدام به مقتضای ظرفیتش مطالب آموخته‌اند.

به همین جهت توصیه شده که اگر به کسی چیزی را دادیم، کسانی که توان شنیدن آن را ندارند به آن‌ها گفته نشود و نزد آن‌ها طرح نشود و ممکن است مراد از «محتمل لعلکم» همین معنا باشد.

بنابراین، اگر مؤمن نتوانست خود را به آن جایی که لایق است به او بدهند برساند چه بهتر، و اگر نتوانست خود را به آن جا برساند آن چه را که گفته‌اند باید از دیگران که اهلیت ندارند مکتوم بدارد و آن چه را که نگفته‌اند، اگر به دیگری گفته‌اند، نباید انکار کند، بلکه به اجمال باید معتقد باشد.

ابوبصیر می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

**حدیثنا صعب مستصعب لا یؤمن به إلا ملک مقرب، أو نبی مرسل، أو عبد امتحن الله قلبه
للایمان، فما عرفت قلوبکم فخذوه وما أنکرت فردوه إلینا؛^{۴۷۷}**

حدیث ما مشکل و بسی دشوار است، به آن ایمان نمی‌آورد جز فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است. پس آن چه را دل‌های شما می‌شناسد، بپذیرید و از آن چه دل‌های شما روگردان است به ما برگردانید.

در حدیثی دیگری ابوحزمه ثمالی می‌گوید: از امام سجاد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

**إن حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله إلا نبی مرسل أو ملک مقرب. ومن الملائکة غیر
مقرب؛^{۴۷۸}**

به راستی که حدیث ما مشکل و بسی دشوار است. جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرب توان تحمل آن را ندارد و برخی از فرشتگان غیر مقرب هستند.

البته ملاک بودن ظرفیت و به ظرفیت شاگردها نگاه کردن استاد و مطابق استعدادشان مطلب دادن به ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد، همه بزرگانی که مکتب داشتند این گونه بوده‌اند، مطالبی در سینه اینان بوده و کسی نیافتند به او بگویند و مُردند و مطالب را با خودشان بردند.

مرحوم جدّم درباره یکی از بزرگان فرمود: با خودش مطالبی را برد و به احدی نگفت.

این امر طبیعی است که همیشه و در هر مورد بایستی ظرفیت‌ها در نظر گرفته شود که ندادن مطلب به کسی که ظرفیت دارد ظلم است، و دادن مطلب به کسی که ظرفیت ندارد نیز ظلم است.

۴۷۶. در بحار الأنوار آمده است: «أو عبد مؤمن».

۴۷۷. بصائر الدرجات: ۴۱، حدیث ۴، بحار الأنوار: ۲ / ۱۹۱، حدیث ۲۸.

۴۷۸. بصائر الدرجات: ۴۱، حدیث ۲، همان: ۲ / ۱۹۰، حدیث ۲۶.

پرده عهد و پیمان مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ؛

و از مهالک، در پرده امان شما روم.

واژه «محتجب» از «احتجاب» به معنای استتار است، و کلمه «ذمه» یعنی: عهده. خلاصه معنا این که من به شما پناهنده شده ام.

اما معنا دقیق تر و ظریف تر از این است. توضیح مطلب این که:

معنای واژه «ذمه» یک امر معنوی است که از آن به «عهد»، «امان» و «ضمانت»^{۴۷۹} تعبیر می شود و تا کسی «اعتبار» نداشته باشد نمی تواند به عهده بگیرد، یا سبب امان شود و یا ضمانت کند، و استفاده از اعتبار و موقعیت اشخاص چه در جهات مادی و چه در جهات معنوی امری رایج و متعارف است. ائمه علیهم السلام هم نزد خدا و هم نزد خلق «اعتبار» دارند. پس می توانند ضمانت کنند، و پناه بدهند و حمایت کنند.

زائر با این عبارت خود را پناهنده به حضرات ائمه اعلام نموده و خواهان حمایت و ضمانت آنان است. اما در برابر کی؟ و برای چه؟

در درجه اولی در برابر خدای متعال، زیرا با توجه به کثرت گناهان خود از طرفی و به عظمت و قدرت و شدت عذاب او از طرفی دیگر، چاره ای جز پناه بردن به معتبرترین و عزیزترین خالایق نزد او نخواهیم داشت. و این منافات ندارد که مؤمن در امور شخصی خود با سایر مردم نیز به مقام ائمه اطهار علیهم السلام متوسل بشود و از آن ها - چه در حال حیاتشان در دنیا و چه بعد از آن - برای حل مشکلات خود کمک بخواهد، و لکن عمده خداوند متعال و حساب آخرت است.

حال این سؤال پیش می آید: وقتی زائر می گوید: «محتجبٌ بذمَّتکم» اِخبار می کند، یعنی در عهده و پناه شما هستم، یا انشاء می نماید که مرا پناه بدهید؟

جواب این که هر دو صحیح است، و چنان چه اِخبار باشد ممکن است نظرش به عهد و میثاقی باشد که با خدا و حضرات معصومین در عالم ذر در جهت امامت و ولایتشان بسته است، می خواهد بگوید: این معاهده را از آن روز قبول کرده ام، و معاهده طرفینی است و من هر چند خطاکار هستم، اما از عهد خود دست برنداشته ام، پس شما نیز به مقتضای سرپرستی خود بر من، بایستی مرا ضمانت کنید و از عذاب الاهی نجات دهید.

و البته ما در گذشته راجع به میثاق در عالم ذر، سخن گفته ایم.^{۴۸۰}

و اگر انشاء باشد که پرواضح است برای مؤمنان جز اهل بیت علیهم السلام پناه گاهی وجود ندارد، لذا از محضرشان تقاضا می کنیم که ما را بپذیرند و در جهت نجات از گرفتاری ها یاری دهند.

۴۷۹. المصباح المنیر: ۲۱۰.

۴۸۰. ر.ک: صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲ از همین کتاب.

به هر حال، این جمله ملزومی دارد که همانا قرب و وجاهت حضرات معصومین علیهم السلام نزد خداوند متعال است که احدی از اولین و آخرین این مقام را نایل نشده است.

مُعْتَرِفٌ بِكُمْ؛

به شما اعتراف دارم.

به عقیده ما، اهتمام به این مطالب که هم معرفت ائمه علیهم السلام است و هم معرفت به یک سلسله امور اعتقادی، واجب است که اگر معارف انسان ناقص باشد ناگزیر اعمال او نیز ناقص خواهد بود و اگر اعمال ناقص باشد، مفاسدی را در پی خواهد داشت که یکی از مفاسد این که شبهه در او به سرعت اثر می کند و وقتی از خواب بیدار می شود که دیگر چاره ای نخواهد داشت. چنان که در این زمان می بینیم چگونه افراد منحرف می شوند و بر انحراف خود پافشاری می کنند و با عاقبت بد از دنیا می روند.

«اعتراف» افتعال از «المعرفة» است، راغب اصفهانی می گوید:

المعرفة والعرفان: إدراك الشيء بتفكير وتدبر لأثره، وهو أخص من العلم ويزاد الإنكار.^{۴۸۱}

ما باید با تفکر و تدبر مقامات حضرات معصومین علیهم السلام را به قدر وسع درک کنیم که خدا می داند چه آثاری دارد، که هر چه معرفت بیشتری داشته باشیم اطاعت از خداوند بیشتر و به او نزدیک تر خواهیم شد. بنابراین، معرفت‌مان - علاوه بر قلب - در لسان و اعمال ظاهر خواهد گشت و بدین وسیله نیز داعی دیگران به سوی حق خواهیم بود.

دولت حضرت مهدی و رجعت

مُؤْمِنٌ بِيَا بَيْكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ؛

و به بازگشت شما ایمان دارم، رجعت شما را تصدیق می کنم، چشم به راه فرمان شما هستم و در انتظار دولت شما هستم.

پیش تر گفتیم که این فراز از زیارت جامعه عرضه ایمان و ذکر سلسله ای از اعتقادات در محضر امام علیه السلام است. از این جهت با کلمه «ایمان» شروع شده و هم چنان این کلمه تکرار می شود. نخستین کلمه «ایمان» در عبارت «مؤمن بکم وبما أمنتهم به»، به ولایت و برائت مربوط می شود.

برای دومین بار در جمله «مؤمن بایابکم» آمده که به رجعت مربوط است و شاید از این ترتیب استظهار شود که بین برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و رجعت ارتباطی وجود دارد.

یعنی وقتی تحقیق و تأمل کنیم و تا حدودی به عمق قضایا پی ببریم که دشمنان اهل بیت با آن بزرگواران چه کردند، قهراً برائتمان از ظالمان بیشتر و آن گاه آرزوی مجازات آن ها را خواهیم داشت. ما نسبت به اهل بیت ولایت و نسبت به دشمنانشان برائت داریم. چرا برائت داریم؟

۴۸۱. المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۱.

برای این که آن ها با اهل بیت دشمنی کردند که دشمنی با اهل بیت، یعنی دشمنی با خدا، دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و دشمنی با اسلام و قرآن. ما از آن ها و افعالشان تبری می جوییم، و هر چه بیشتر به ظلم آن ها پی ببریم، بیشتر آرزو داریم که خداوند متعال از آن ها انتقام بگیرد و آن ها را مجازات کند که هم مجازات شوند، هم بطلان راهشان در این عالم بر ملا گردد و هم مظلومیت و حقانیت اهل بیت در این عالم معلوم شود.

بنابراین، وقتی شخصی به اهل بیت ایمان پیدا کرد و از دشمنانشان براءت نمود و فهمید که این دشمن ها به آن بزرگواران چقدر ظلم کرده اند؛ به فکر رجعت و دولت اهل بیت علیهم السلام افتاده و آن را آرزو خواهد کرد و در انتظار چنین روزی به سر می برد که عملاً دولت، سلطنت، عظمت آنان و انتقام خداوند متعال از دشمنانشان و ذلت آن ها را ببیند، و آن گاه حقانیت آن بزرگواران و باطل بودن دشمنانشان در این عالم برای اهل عالم روشن می گردد.

از این رو رجعت بعد از ایمان به ائمه علیهم السلام، ولایت آن ها و براءت از دشمنانشان، نخستین عقیده ای است که ذکر شده و این ارتباط بین رجعت و ولایت و براءت وجود دارد.

البته دولت ائمه علیهم السلام - که ما منتظر آن هستیم - مطلبی مسلم است و حتی بنابر روایات اهل تسنن از ضروریات اسلام شمرده می شود، از روایات به طور قطع استفاده می شود و به تواتر رسیده است که زمانی خواهد آمد که مهدی از اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام ظاهر خواهد شد و زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد.^{۴۸۲}

درباره رجعت نیز آیاتی از کلام الله مجید و روایات فراوانی وجود دارد که به نظر ما رجعت مثل خود مهدی علیه السلام یک عقیده اسلامی است. نه این که به امامیه اختصاص دارد و خواهیم گفت که چرا به مرور زمان، به امامیه اختصاص یافته است.

سخن درباره رجعت و دولت حقه اهل بیت علیهم السلام در زمان حضرت ولی عصر بحث مفصل و جداگانه ای می طلبد، اما اکنون در مقام شرح زیارت جامعه هستیم، به قدری که بحث ما ناقص نماند و تا حدودی که ضرورت اقتضا می کند جوانبی از رجعت را متعرض خواهیم شد که هم این عقیده تا حدودی برای ما معلوم بشود و هم این جمله از زیارت را شرح کرده باشیم.

دیدگاه قرآن

درباره دولت حضرت ولی عصر و رجعت ائمه علیهم السلام و مؤمنان در قرآن مجید آیات فراوانی است.

در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ)^{۴۸۳}

۴۸۲ . الکافی: ۱ / ۳۳۸، حدیث ۷، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۷۱، حدیث ۲۹۳، کمال الدین: ۲۷۹، حدیث ۲۷، کفایة الاثر: ۶۷، کتاب الغیبه: ۸۸، حدیث

۱۷، بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۳، حدیث ۶۰، مسند، احمد بن حنبل: ۱ / ۹۹ و ۳ / ۱۷، سنن ابی داود: ۲ / ۳۰۹، حدیث ۴۲۸۳، المستدرک علی الصحیحین:

۴ / ۴۴۲، مجمع الزوائد: ۷ / ۳۱۳، المصنف، صنعانی: ۱۱ / ۳۷۱، حدیث ۲۰۷۷۰، مسند ابی یعلی: ۲ / ۲۷۴، حدیث ۱۴، صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۲۳۶، کنز

العمال: ۱۴ / ۲۶۱، حدیث ۳۸۶۵۳.

۴۸۳ . سوره نور (۲۴): آیه ۵۵.

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت.

هم چنین در آیه مبارکه دیگری آمده است:

(وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ *
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ)^{۴۸۴}

و ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم.

این آیات به دولت حقّه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و به رجعت ائمه علیهم السلام و دیگران تأویل شده است.

البته اصل دولت امام زمان علیه السلام از ضروریات دین شمرده می شود؛ یعنی آن حضرت ظهور خواهند کرد، دولتی تأسیس و مؤمنان زیر سایه امام زمان حکومت خواهند کرد. دین خداوند متعال در عالم حاکم خواهد شد، این از نظر قرآن، روایات شیعه و سنی از ضروریات است.

ولی این دولت چگونه است؟ و به چه وسیله ای تحقق پیدا خواهد کرد؟ در این دولت چه خواهد شد؟ چه کسانی موافق خواهند بود؟ و چه کسانی مخالفت خواهند کرد؟ زمان دولت امام زمان چقدر خواهد بود؟ عاقبت آن حکومت چه خواهد شد؟ بعد از حکومت امام زمان چه خواهد شد؟ و پرسش هایی از این قبیل است که پاسخ تفصیلی آن ها بر ما پوشیده و اعتقاد به این امور جزء ضروریات نیست و علم به این ها جزء اعتقاد ضروری ما نیست.

به سخن دیگر، اصل مطلب ضروری است، اما جزئیاتش ضرورت ندارد.

رجعت نیز از دیرباز بین علما محل بحث بوده و این پرسش ها مطرح شده که:

چه کسانی رجعت خواهند کرد؟

در چه زمانی رجعت واقع می شود؟

آیا در زمان رجعت تکلیفی هست یا نیست؟

ما به نحو اجمال به این امور معتقدیم؛ به جهت آیات و روایات زیادی که در این زمینه، و نیز اجماعات بزرگانی که در دست داریم.

ما به عقول قاصر خود در این موضوع نمی توانیم بحث بکنیم؛ هم چنانی که درباره معاد و قیامت نیز نمی توانیم به عقول قاصر خودمان بحث کنیم که این اجساد بعد از سالیان دراز دوباره زنده خواهند شد و حشر و نشری و حساب و کتابی خواهد بود. اما مخیر صادق اخبار کرده و ما به این ایمان و اعتقاد هر چند به طور اجمالی ناگزیریم.

۴۸۴ . سوره قصص (۲۸): آیه ۵ و ۶

بنابراین ما با اعتماد به عقول قاصر خودمان در این امور نباید وارد بشویم. کسانی که در مباحث دینی، مخصوصاً این گونه مباحث - که جنبه غیبی دارد - بحث می کنند باید دارای دو صفت اساسی باشند:

صفت یکم. علم.

صفت دوم. تقوا.

اگر کسی اهل علم، تحقیق و دارای تقوا بود و با این دو صفت وارد این میدان شد و برای خدا در ادله نظر کرد تا به یک حقیقت اعتقادی برسد - که ما موظفیم اعتقاداتمان را تکمیل بکنیم، هم چنانی که موظفیم احکام شرعی عملیمان را یاد بگیریم - و در نتیجه رجعت برای او ثابت نشد و گفت: من نتوانستم معتقد شوم به رجعت، ما این شخص را معذور می دانیم. چون واقعاً اهل علم و اهل تقوا است و به قدر وسعش برای خدا در ادله نظر کرد. ولی اگر بخواهد منکر شود، معذور نخواهد بود. چون خودش نتوانست معتقد بشود، اما نباید انکار کند؟!

بنابراین، کسی که رجعت را منکر شود از سه حال خارج نیست:

یا اهل علم نیست، هر چند آدم خوبی است.

یا بی تقوا است و به جهت هوای نفس منکر می شود.

و یا فاقد علم و تقوا است.

اگر کسی با علم و تقوا در این میدان وارد شود از دو حال خارج نیست:

یا به آن معتقد می شود و یا معتقد نمی شود.

اما حق ندارد آن را انکار کند.

پس با این ضابطه حکم کسانی که درباره رجعت گاهی سخنی گفته اند، روشن شد.

ممکن است کسی هم از نظر مقام علمی در مرحله خوبی باشد و هم از نظر تقوا، اما به جهت شبهه ای به رجعت معتقد نشود، چنین شخصی به لحاظ تقوایش باید سعی کند شبهه را برطرف کند. اگر سعی کرد و برطرف نشد باز حق انکار کردن ندارد.

با توجه به این مقدمه اساساً هیچ یک از مسائل اعتقادی را دایره مدار انظار اشخاص نباید قرار داد که بگوییم: فلانی چنین گفت، پس من معتقدم. در مسائل اعتقادی نظر، دقت و تأمل در ادله لازم است که انسان به نتیجه ای برسد. از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

لا يعرف الحق بالرجال، إعرف الحق تعرف أهله؛^{۴۸۵}

هرگز حق به توسط اشخاص شناخته نمی شود، حق را باید شناخت آن گاه هر که بر حق باشد شناخته می شود.

حضرت در سخن دیگری می فرماید:

۴۸۵. الطرائف: ۱۳۶، روضة الواعظین: ۳۱، بحار الأنوار: ۴۰ / ۱۲۶، حدیث ۱۸، فیض القدیر: ۱ / ۲۸، تفسیر الکشاف: ۴ / ۵، تفسیر السمعی: ۱ / ۷۲، تفسیر

قرطبی: ۱ / ۳۴۰، انساب الاشراف: ۲۲۹، تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۱۰.

إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بَالِنَّاسِ، وَلَكِنْ إِعْرَفَ الْحَقُّ بِاتِّبَاعِ مَنْ اتَّبَعَهُ، وَالْبَاطِلُ بِاجْتِنَابِ مَنْ اجْتَنَبَهُ.^{٤٨٦}

از طریق رفتن مردم به سویی یا نرفتن آن ها حق و باطل شناخته نمی شود، بلکه حق و اهل حق از پیروی آنان و باطل را از اجتناب آنان باید شناخت.

بحثی کوتاه درباره رجعت

در معنای لغوی رجعت، جوهری و فیروزآبادی چنین می گویند:

يُؤْمِنُ بِالرَّجْعَةِ، أَي بِالرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا بَعْدَ الْمَوْتِ.^{٤٨٧}

طریحی در مجمع البحرین می نویسد:

الرَّجْعَةُ بِالْفَتْحِ: هِيَ الْمَرَّةُ مِنَ الرَّجُوعِ بَعْدَ الْمَوْتِ بَعْدَ ظَهْوَرِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^{٤٨٨}

ما معتقدیم به این که جمعی از امت اسلام بعد از مرگ در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به دنیا رجوع خواهند کرد.

این جمع دو دسته هستند:

١. خَلَصَ مُؤْمِنِينَ،

٢. خَلَصَ مُنَافِقَانِ.^{٤٨٩}

این قضیه در زمان امام زمان علیه السلام و در دولت حقه ایشان خواهد بود، زیرا در این دولت است که مؤمنانی که در این عالم مظلوم واقع شده اند قدرت و قوت پیدا می کنند و آن گاه خواهند توانست از منافقان و ظالمان انتقام بگیرند.

رجعت از دیدگاه علما

به این اعتقاد عموم علمای شیعه تصریح کرده اند، و ما به نقل دیدگاه تنی چند از آنان می پردازیم.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب الاعتقادات در باب «الاعتقاد بالرجعة» چنین می نویسد:

اعتقادنا في الرجعة أنها حق؛^{٤٩٠}

اعتقاد ما درباره رجعت آن است که رجعت ثابت و مسلم است.

شیخ صدوق رحمه الله محدث است و به رئیس المحدثین لقب یافته، اما مطالب شیخ مفید، سید مرتضی و این طبقه از بزرگان ما بر اساس حدیث تنها نیست، از این رو مسلک شیخ مفید و سید مرتضی در خیلی از مسائل با مسلک شیخ

٤٨٦. الأملی، شیخ طوسی: ١٣٤، بحار الأنوار: ٣٢ / ٢٢٧، حدیث ١٧٨.

٤٨٧. جوهری در صحاح اللغة: ٣ / ١٢١٦، فیروزآبادی در القاموس المحيط: ٣ / ٢٨، رک: لسان العرب: ٨ / ١١٩ و تاج العروس: ١١ / ١٥٢.

٤٨٨. مجمع البحرین: ٢ / ١٥٠.

٤٨٩. تفسیر مجمع البیان: ٧ / ٤٠٥ - ٤٠٦.

٤٩٠. الاعتقادات فی دین الامامیه: ٦٠، باب ١٨.

صدوق رحمه الله تفاوت دارد. با این حال هر دو مسلک اعتقاد به رجعت را بیان فرموده اند و اختلافی بین علمای امامیه در این مورد وجود ندارد.

سید مرتضی می فرماید:

قد اجتمعت الإمامية على أن الله تعالى عند ظهور القائم صاحب الزمان عليه السلام يعيد قوماً من أوليائه لنصرته والابتهاج بدولته وقوماً من أعدائه ليفعل بهم ما يستحقون من العذاب. وإجماع هذه الطائفة قد بينا في غير موضع من كتبنا أنه حجة، لأن المعصوم فيهم، فيجب القطع على ثبوت الرجعة، مضافاً إلى جوازها في القدرة؛^{٤٩١}

همه شیعیان امامیه اتفاق نظر دارند که به هنگام ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قومی از اولیای امام زمان علیه السلام به این عالم برمی گردند تا آن بزرگوار را کمک کنند و این ها در عصر امام زمان و به دولت و قدرت آن حضرت مبتهج می شوند. امام زمان علیه السلام قومی را نیز از دشمنان خدا و رسول برمی گرداند. بعد ایشان می فرمایند: در مباحثمان به اثبات رساندیم که اجماع طائفه امامیه حجت است؛ زیرا در مجمعی معصوم وجود دارد. پس باید قطع و یقین و اعتقاد به رجعت داشته باشیم. علاوه بر این که رجعت یک امر مقدوری برای خداوند متعال است. پس ما باید معتقد باشیم.

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان در ذیل چند آیه از قرآن مجید رجعت را بیان کرده و به اجماع امامیه

تصریح کرده است. وی می نویسد:

(وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ).^{٤٩٢}

أى: يدفعون، عن ابن عباس. وقيل: يحبس أولهم على آخرهم.

واستدل بهذه الآية على صحة الرجعة من ذهب إلى ذلك من الإمامية، بأن قال: إن دخول «من» في الكلام، يوجب التبعض، فدل ذلك على أن اليوم المشار إليه في الآية، يحشر فيه قوم دون قوم، وليس ذلك صفة يوم القيامة الذي يقول فيه سبحانه: (وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا).^{٤٩٣}

وقد تظاهرت الأخبار عن أئمة الهدى من آل محمد عليهم السلام في أن الله تعالى سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من أوليائه وشيعته، ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته، ويبتهجوا بظهور دولته.

ويعيد أيضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب، في القتل على أيدي شيعته والذل والخزي بما يشاهدون من علو كلمته.

٤٩١ . رسائل المرتضى: ٣ / ١٣٦.

٤٩٢ . سورة نمل (٢٧): آیه ٨٣.

٤٩٣ . سورة كهف (١٨): آیه ٤٧.

ولا يشك عاقل أنّ هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل في نفسه، وقد فعل الله ذلك في الأمم الخالية، ونطق القرآن بذلك في عدّة مواضع مثل قصّة عزير وغيره، على ما فسّرناه في موضعه.

وصحّ عن النبي صلى الله عليه وآله قوله: «سيكون في أمتي كلّ ما كان في بني إسرائيل، حذو النعل بالنعل، والقذّة بالقذّة، حتى لو أنّ أحدهم دخل جحر ضبّ لدخلتموه»^{٤٩٤ ٤٩٥}.

علامه مجلسی رحمه الله در این باره می فرماید:

أجمعت الشيعة عليها (الرجعة) في جميع الأعصار واشتهرت بينهم كالشمس في رابعة النهار، حتى نظموها في أشعارهم، واحتجوا بها على المخالفين في جميع أمصارهم، وشنّع المخالفون عليهم في ذلك وأثبتوه في كتبهم وأسفارهم؛^{٤٩٦}

در همه زمان ها، در همه طبقات شیعه، این اجماع وجود دارد، این عقیده مشهور شیعیان است.

این عقیده را بزرگان علمای مخالفان مثل فخر رازی به شیعیان نسبت داده اند، و در کتاب های آن ها نیز مذکور است، ولیکن بعضی از روی عمد و غرض واقعیت را اخفا نموده و این عقیده را تحریف کرده، سپس به آن دهان کجی می کند. چنان که در عبارت یکی از آن ها خواهد آمد.

بنابراین، رجعت یعنی: برگشتن قومی از رؤوس مؤمنان و قومی از رؤوس ظالمان و منافقان و کسانی که در طول تاریخ به ائمه علیهم السلام، به اصحاب و به شیعیانشان ستم کرده اند، به این عالم، و انتقام گرفتن مؤمنان از ظالمان در زمان حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

این عقیده که از کتاب و سنت دلایل زیادی دارد به مرور زمان به شیعیان اختصاص یافته و غیر شیعه نه فقط سعی کردند این عقیده را نفی کنند؛ بلکه معنای آن را عوض کردند و به گونه دیگری که اساساً قابل قبول نیست به ما نسبت دادند تا ذهن مردم از این اعتقاد مشوّش گردد.

اینک عبارت یکی از بزرگان اهل سنت را می خوانیم. حافظ نووی - که در نظر اهل سنت بسیار بزرگ و از او فراوان تجلیل می کنند و شرح او بر صحیح مسلم مشهورترین شرح هاست - در معنای رجعت می گوید:

هو ما تقوله الرافضة وتعتقده بزعمها الباطل. أنّ علياً كرم الله وجهه^{٤٩٧} في السحاب فلا يخرج يعني مع من يخرج من ولده حتى ينادى من السماء أن اخرجوا معه. وهذا نوع من أباطيلهم وعظيم جهالاتهم اللائقة بأذهانهم السخيفة و عقولهم الواهية؛^{٤٩٨}

٤٩٤ . بحار الأنوار: ٥٣ / ١٢٧ .

٤٩٥ . تفسير مجمع البيان: ٧ / ٤٠٥ - ٤٠٦ .

٤٩٦ . بحار الأنوار: ٥٣ / ١٢٢ .

٤٩٧ . اهل سنت از امیر مؤمنان علی به «کرم الله وجهه» تعبیر می کنند. چون امیر مؤمنان علیه السلام هرگز برای بت ها سجده نکرده. اما بزرگان آن ها، عمری بر بت ها سجده کرده اند.

٤٩٨ . شرح مسلم نووی: ١ / ١٠١ .

چیزی که شیعیان می گویند و معتقد هستند به زعم خودشان، این است که علی کرم الله وجهه در سحاب (یعنی در آسمان در بین ابرها) زندگی می کند، و چون چنین است (منتظر می مانیم) خروج نخواهیم کرد و با فرزندان علی که قیام می کنند علیه حکومت های ظالمان، قیام و همکاری نمی نماییم تا وقتی که از آسمان ندا بیاید که زود خارج شوید. یعنی علیه حکومت ظلم قیام کنید. این نوعی از اباطیل شیعیان است؛ کسانی که عقولشان این قدر ضعیف و سخیف است، چنین عقایدی دارند.

آنان رجعت را این چنین معنا می کنند، حال این که ما این را نگفتیم و نمی گوییم.

چرا رجعت را این گونه معنا می کنند؟

برای این که در پی آن بتوانند به شیعه فحش بدهند و جسارت بکنند. هر کس این عقیده را بشنود می گوید: چه عقیده باطلی و چه حرف مزخرفی است!

یعنی چه علی علیه السلام در ابر است و تا وقتی او اجازه ندهد؟ تا از آن ناحیه ندایی نیاید؟

همان گونه که اشاره کردیم و بیان خواهیم کرد، اصل رجعت ریشه قرآنی و روایی دارد که عده ای از بزرگان اهل سنت نیز به رجعت قائل بوده اند.

علاوه بر این که اگر عقیده به رجعت یک عقیده سخیف باطلی - العیاذ بالله - بود که ریشه قرآنی و حدیثی نداشت، آنان علمای قائل به رجعت ما را توثیق نمی کردند، چنان که خواهد آمد.

اما این که چرا رجعت را این طور معنا می کنند؟ و در این باره به شیعه حمله می کنند و توهین می نمایند؟

زیرا - چنان که گذشت - بین رجعت و ولایت و برائت ارتباط وجود دارد. این ارتباط مانع می شود که این اعتقاد را بپذیرند؛ از این رو منکر می شوند و به معتقدان این عقیده حمله می کنند. چون اگر به رجعت معتقد بشوند باید به لوازم آن نیز متعهد بشوند و این به ضرر آن هاست.

اعتقاد به رجعت به طور کلی یک اعتقاد قرآنی و حدیثی است و بزرگان ما برای آن، اجماع اذعا نموده اند و برای

اثبات این اعتقاد، کتاب های بسیاری نیز تألیف کرده اند، از جمله:

۱. اثبات الرجعة از فضل بن شاذان نیشابوری (۲۶۰).
۲. اثبات الرجعة از علامه حسن بن یوسف حلّی (۷۲۶).
۳. اثبات الرجعة از عبدالرزاق لاهیجی قمی.
۴. اثبات الرجعة از شیخ حسن بن سلیمان بن خالد حلّی (صاحب مختصر البصائر) (قرن ۸).
۵. اثبات الرجعة از محقق کرکی (۹۴۰).
۶. الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (۱۱۰۴).
۷. اثبات الرجعة وظهور الحجّة از میرزا محمد مؤمن حسینی استرآبادی (۱۰۸۸).
۸. اثبات الرجعة (فارسی) از علامه مجلسی (۱۱۱۰).
۹. اثبات الرجعة از آقا جمال الدین خوانساری (۱۱۲۵).

۱۰ . حیات الأموات بعد الموت از شیخ احمد درازی بحرانی (۱۱۳۱).

۱۱ . النجعة فی اثبات الرجعة از سید علی نقی لکنهوی.

۱۲ . رهبر گمشدگان فی اثبات الرجعة از سید علی نقی فیض الاسلام.

اکنون این بحث را از چند جهت پی می گیریم:

رجعت در قرآن

شاید روشن ترین آیه از قرآن مجید این آیه است که می فرماید:

(وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ)^{۴۹۹}

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم

و آن ها را نگه می داریم تا به یکدیگر ببینند.

احادیث فراوانی داریم که مراد از این آیه مبارکه رجعت است.

شیخ حر عاملی رحمه الله در این باره می فرماید:

قد وردت الأحادیث الكثيرة فی تفسیرها بالرجعة، علی أنها نصٌ واضح الدلالة ظاهرٌ بل صریحٌ

فی الرجعة؛ لأنه لیس فی القیامة قطعاً. ولیس بعد القیامة رجعة إجماعاً. فتعین کون هذه

الرجعة قبلها وإنما آیه القیامة: (وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا)^{۵۰۰، ۵۰۱}

این آیه قطعاً به قیامت مربوط نیست. چون در قیامت همه برمی گردند، نه این که از هر امتی گروهی.

پس معلوم می شود که منظور از این روز، قبل از قیامت است.

بنابراین، دو آیه در قرآن مجید بیان گر حشر (دوباره زنده شدن مردگان) است، در آیه ای درباره قیامت

می خوانیم:

(وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا)^{۵۰۲}

و همه آنان را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

و در روز دیگری غیر از روز قیامت می فرماید:

(وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...)^{۵۰۳}

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور

می کنیم....

۴۹۹ . سوره نمل (۲۷): آیه ۸۳ .

۵۰۰ . سوره کهف (۱۸): آیه ۴۷ .

۵۰۱ . الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة: ۹۲ .

۵۰۲ . سوره کهف (۱۸): آیه ۴۷ .

۵۰۳ . سوره نمل (۲۷): آیه ۸۳ .

شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه از حماد به سند صحیح چنین روایت می کند: امام صادق علیه

السلام فرمود:

ما يقول الناس في هذه الآية؛

مردم در معنای این آیه مبارکه چه می گویند؟

راوی می گوید:

يقولون إنها في القيامة؛

این آیه درباره قیامت است.

حضرت فرمود:

لیس كما يقولون، إن ذلك في الرجعة، أيحشر الله في القيامة من كل أمة فوجاً ويدع الباقين؟

إِنَّمَا آيَةُ الْقِيَامَةِ قَوْلُهُ: (وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا)؛^{۵۰۴}

این گونه نیست، به راستی این آیه درباره رجعت است. آیا خداوند در روز قیامت گروهی از هر امت را محشور

می کند و بقیه را رها می نماید؟ آیه ای که به قیامت مربوط است این است که می فرماید: «و همه آنان

(انسان ها) را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد!».

از این روایت معلوم می شود که روز دیگری غیر از روز قیامت وجود دارد.

در حدیث دیگری آمده که مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

فَوْجًا)^{۵۰۵} فرمود:

لیس أحد من المؤمنين قُتِلَ إِلَّا ويرجع حتى يموت ولا يرجع إلا من مَخْضَ الْإِيمَانِ مُحْضًا

وَمِنْ مَخْضِ الْكُفْرِ مُحْضًا.^{۵۰۶}

این آیه مبارکه دلالت دارد که خالصان در ایمان و کفر به این عالم برمی گردند و مؤمنان از کافران انتقام

می گیرند.

معلوم شد، آیه اول به قیامت اختصاص دارد و این آیه به روز دیگری غیر از روز قیامت مربوط است که از آن به

روز رجعت تعبیر می نماییم.

در آیه دیگر این گونه می خوانیم:

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ *
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)^{۵۰۷}

۵۰۴ . تفسیر القمی: ۱ / ۲۴، بحار الأنوار: ۵۳ / ۵۱، حدیث ۲۷، با کمی اختلاف.

۵۰۵ . سوره نمل (۲۷): آیه ۸۳.

۵۰۶ . تفسیر القمی: ۲ / ۱۳۱، مختصر بصائر: ۱۶۹، حدیث ۱۹، بحار الأنوار: ۵۳ / ۵۳، ذیل حدیث ۳۰.

۵۰۷ . سوره قصص (۲۸): آیه ۵ - ۶

و ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و سپاهیان، آن چه را از آن ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند، نشان دهیم.

و در آیه دیگر این گونه آمده است:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا)؛^{۵۰۸}

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت.

شیخ حر عاملی رحمه الله در ذیل این آیه می نویسد:

قد وردت أ حادِث كثيرة بتفسيرها في الرجعة على أنها نص في ذلك لا تحتمل سواه، إلا أن تصرف عن ظاهرها وتخرج عن حقيقتها، ولا ريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة، وليس هنا قرينة كما ترى.^{۵۰۹}

این دو آیه نیز از آیاتی است که بر رجعت دلالت دارند؛ البته از روایات بسیاری استفاده می شود که دلالت آیه نخست از آیه دوم روشن تر است.

روایت جالب دیگری در اصول الکافی آمده که عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه پرسیدم که می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ)؛^{۵۱۰}

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید. فرمود: ائمه به این عالم برمی گردند.^{۵۱۱}

روایت دیگری در تفسیر العیاشی آمده است: امام سجّاد علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

۵۰۸ . سوره نور (۲۴): آیه ۵۵.

۵۰۹ . الايقاظ من الرجعة بالبرهان على الرجعة: ۹۲.

۵۱۰ . سوره نور (۲۴): آیه ۵۵.

۵۱۱ . الکافی: ۱ / ۱۹۴، حدیث ۳.

هم والله شيعتنا أهل البيت، يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منا، وهو مهدي هذه الأمة وهو الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يلي رجل من عترتي، اسمه اسمي، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً»؛^{۵۱۲}

به خدا سوگند، منظور از این آیه شیعیان ما اهل بیت هستند. خداوند این وعده را به دست مردی از ما خاندان محقق می‌سازد، او همان مهدي این اُمت است؛ همو که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله درباره او فرموده: «اگر از عمر دنیا جز یک روز بماند، خداوند آن روز را چنان دراز گرداند تا مردی از خاندان من بیاید که نام او با نام من مطابق است، زمین را از عدل و داد لبریز کند، همان طوری که از ستم و جور پر شده باشد».

پس روشن شد که ائمه عليهم السلام به بخشی از آیات قرآن مجید درباره رجعت استدلال کرده اند، و بخشی از آیات نیز تأویل و تفسیر به رجعت شده است.

البته آیات قرآنی در این زمینه بسیار است که به همین مقدار اکتفا کردیم.

رجعت در روایات

روایات بسیاری درباره رجعت وارد شده و در این زمینه کتاب های زیادی از زمان ائمه عليهم السلام به جهت جمع آوری آن روایات نوشته شده است. یکی از این کتاب ها، کتاب فضل بن شاذان است. او از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام بود، این کتاب هم اکنون در دست رس ماست.

و کتاب های دیگری نیز بزرگانی هم چون شیخ صدوق، علامه حلی و شیخ حرّ عاملی رحمهم الله در قرون گذشته در خصوص رجعت تألیف کرده اند.^{۵۱۳}

روایات رجعت را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱. روایاتی که در آن ها واژه «رجعت» یا کلمه «کرّ» که به معنای رجعت و برگشتن است یاد شده، و در این روایات تصریح شده که مؤمنان باید به رجعت معتقد باشند.

۲. روایاتی که در آن ها ائمه عليهم السلام از رجوع خودشان به این عالم و یا از بازگشت برخی اصحاب به طور مشخص خبر داده اند که به بعضی از اصحاب فرمودند: تو از جمله کسانی هستی که به این عالم رجوع خواهی کرد.

۳. روایاتی که در ذیل آیات وارد شده است که شیخ حرّ عاملی رحمه الله تصریح دارند که روایات بسیاری در ذیل این آیات وارد شده است.^{۵۱۴}

۴. روایاتی که نشان گر معجزه ها و شگفتی های ائمه عليهم السلام است؛ به این معنا که به توسط آن بزرگواران مرده ای زنده شده و به این عالم باز گشته است.

از مجموع این روایات، انسان به ضرورت رجعت معتقد می‌شود.

۵۱۲. تفسیر مجمع البیان: ۷ / ۲۶۷.

۵۱۳. ر.ک: صفحه های ۳۰۱ و ۳۰۲ از همین کتاب.

۵۱۴. الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: ۹۲.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

لیس منا من لم یؤمن بکرتنا ویستحلّ متعتنا؛^{۵۱۵}

کسی که به رجعت ما اعتقاد نداشته باشد و متعه (ازدواج موقت) را حلال نداند، از ما نیست.

در روایت دیگری که شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

من أقرّ بسبعة أشياء فهو مؤمن: البراءة من الجبت والطاغوت، والإقرار بالولاية، والإيمان بالرجعة، والاستحلال للمتعة، وتحريم الجری، والمسح على الخفين.^{۵۱۶}

اگر کسی به هفت چیز معتقد باشد او را ما مؤمن می دانیم که یکی از آن ها رجعت است.

در روایت دیگری فضل بن شاذان می گوید: امام رضا علیه السلام می فرماید:

من أقرّ بتوحيد الله ونفى التشبيه ونزّهه عما لا يليق به، وأقرّ بأن له الحول والقوة والإرادة والمشية والخلق والأمر والقضاء والقدر، وأنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين، وشهد أنّ محمداً رسول الله وأنّ علياً والأئمة بعده حجج الله، ووالى أولياءهم، واجتنب الكبائر، وأقرّ بالرجعة والمتعتين وأمن بالمعراج والمسألة في القبر والحوض والشفاعة وخلق الجنة والنار والصراط والميزان والبعث والنشور والجزاء والحساب، فهو مؤمن حقاً، وهو من شيعتنا أهل البيت.^{۵۱۷}

کسی که به توحید خدا، رجعت، دو متعه، معراج پیامبر اکرم، سؤال منکر و نکیر، حوض در قیامت، شفاعت و مخلوق بودن بهشت و جهنم، صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب، معتقد باشد و اقرار کند، او از مؤمنان حقیقی و از شیعیان ما اهل بیت است.

در کتاب الکافی و تهذیب الاحکام به سند صحیح روایت شده که برید بن معاویه گفت: از امام صادق علیه السلام

شنیدم که می فرمود:

بعث أمير المؤمنين صلوات الله عليه مصدقاً من الكوفة إلى باديتها... .

ثمّ قال: أما والله لا تذهب الأيام والليالي حتى يحيى الله الموتى ويميت الأحياء ويردّ الله الحق إلى أهله ويقيم دينه الذي ارتضاه لنفسه ونبيّه، فأبشروا ثم أبشروا ثم أبشروا، فوالله، ما الحق إلا في أيديكم؛^{۵۱۸}

۵۱۵. من لا يحضره الفقيه: ۳ / ۴۵۸، حدیث ۴۵۸۳، بحار الأنوار: ۵۳ / ۹۲، حدیث ۱۰۱.

۵۱۶. وسائل الشیعه: ۲۴ / ۱۳۲ - ۱۳۳، حدیث ۳۰۱۶۴، بحار الأنوار: ۶۲ / ۱۹۳ - ۱۹۴، حدیث ۱۲.

۵۱۷. صفات الشیعه: ۵۰، بحار الأنوار: ۶۶ / ۹ - ۱۰، حدیث ۱۱.

۵۱۸. الکافی: ۳ / ۵۳۶، حدیث ۱، تهذیب الاحکام: ۴ / ۹۷، حدیث ۲۷۴.

به خدا سوگند، دنیا تمام نخواهد شد تا این که خداوند متعال مردگان را زنده می کند و زندگان را می میراند و حق در این عالم به اهلش برمی گردد و خداوند متعال دین خود را که بر آن خشنود است زنده می کند و برپا می دارد.

به نظر می رسد در این زمینه این چند روایت کافی است.

رجعت در دعاها و زیارات

در دعاها و زیارات پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هم چون زیارت جامعه نیز رجعت به صراحت آمده و به آن اقرار شده است. در زیارت سیدالشهدا سلام الله علیه می خوانیم:

إِنِّي بَكُمْ مَوْمِنٌ وَبِإِيَابِكُمْ مَوْقِنٌ بِشَرَايِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي.^{۵۱۹}

در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام می خوانیم:

فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي اللَّهُمَّ قَبْلَ ذَلِكَ فَاجْعَلْنِي يَا رَبِّ فِيمَنْ يَكْرَفِي رَجَعْتَهُ وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِهِ وَيَتِمَّ كُنْ فِي أَيَّامِهِ؛^{۵۲۰}

خدایا! اگر اجل من فرا رسد و زمان ظهور حضرت را درک نکنم، مرا از آن هایی قرار بده که دوباره به این عالم، در زمان حکومت آن حضرت، برمی گردد و مرا جزء یاران آن حضرت قرار بده.

در زیارت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از راه دور می خوانیم:

إِنِّي مِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ، مَقْرَبٍ بِرَجْعَتِكُمْ، لَا أَنْكَرُ لِقُدْرَةِ اللَّهِ وَلَا أُرْغَمُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.^{۵۲۱}

قدرت خداوند متعال قابل انکار نیست، من اقرار دارم که شما برمی گردید و چیزی نمی گویم مگر این که اراده خداوند متعال را می خواهم، خواست خدا، خواست من است و من تسلیم اراده خداوند متعال هستم.

رجعت در ائمت های پیشین

از دلیل های دیگر، رجعت و احیای مردگان در ائمت های پیشین است که قرآن مجید آن را اخبار کرده و قطعاً واقع شده است. گفتنی است که اگر برای هر قضیه ای که مورد انکار یا استبعاد قرار بگیرد نظیری ذکر بشود، منکر صد در صد با شنیدن نظیر اول چند درجه انکارش پایین می آید و هم چنین با شنیدن نظیر دوم، سوم، چهارم و پنجم سپس برای او یک امر طبیعی می شود؛ چرا که ذکر نظائر برای رفع استبعاد و دفع انکار بسیار مفید است.

از این رو در بحث طول عمر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که به برخی ذهن ها مسئله بعیدی می آید و یا برخی استغراب می کنند و - خدای ناکرده - کسانی در عاقبت بخواهند منکر بشوند، از وجوه دفع استبعاد ذکر نظائر است. برای مثال حضرت خضر و حضرت عیسی قبل از امام زمان بوده و به اتفاق مسلمانان هنوز زنده اند و افراد دیگری در این عالم بودند که بعد از عمر طولانی از دار دنیا رفته اند.

۵۱۹. المصباح: ۵۰۲، بحار الأنوار: ۹۸ / ۳۶۰.

۵۲۰. بحار الأنوار: ۵۳ / ۹۵، حدیث ۱۰۸.

۵۲۱. جمال الأسبوع: ۱۵۴، بحار الأنوار: ۹۷ / ۱۸۹، حدیث ۱۲.

ابوهلال عسکری اسامی و حالات عدّه کثیری از کسانی که عمر طولانی کرده اند در کتاب المعمرون والوصایا^{۵۲۲} ذکر کرده است.

رجعت نیز همین طور است، وقتی قرآن مجید اخبار کند که در اُمت های پیشین به قدرت خداوند متعال و به اذن الاهی احیاء مردگان واقع شده؛ نه یک بار نه دو بار، پس این قضیه ممکن بوده و واقع شده، و هم اکنون نیز قدرت خداوند متعال باقی است.

بنابراین، وقتی قرآن مجید و روایات از رجعت در این عالم در زمان حضرت ولی عصر علیه السلام خبر می دهند، انکار وجهی ندارد.

خداوند متعال خبر می دهد که عزیر بعد از مرگ احیا شد، آن جا که می فرماید:

(أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامًا فَأَنْظَرُوا إِلَى طَعَامِكُمْ وَشَرَابِكُمْ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَأَنْظَرُوا إِلَى حِمَارِكُمْ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظَرُوا إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلِمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛^{۵۲۳}

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در صورتی که دیوارهای آن، به روی سقف هایش فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان های اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: «چگونه خدا این ها را پس از مرگ، زنده می کند؟!» (در این هنگام،) خدا او را یکصد سال میراند؛ آن گاه زنده کرد و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز؛ یا بخشی از یک روز.» فرمود: «بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود هیچ گونه تغییر نیافته است! ولی به الاغ خود نگاه کن! برای این که تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم. اینک به استخوان ها آن نگاه کن که چگونه آن ها را برداشته، به هم پیوند می دهیم، و گوشت بر آن می پوشانیم» هنگامی که این امور بر او آشکار شد، گفت: «می دانم خدا بر هر کاری توانا است.»

در آیه دیگری می فرماید:

(وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)؛^{۵۲۴}

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید. سپس شما را پس از مرگتان، زندگی بخشیدیم؛ شاید سپاس گزار باشید.

۵۲۲ . ر.ک: المعمرون والوصایا من ابی حاتم سهل بن محمد السجستانی (ت ۲۵۰ ق) تحقیق: عبدالمنعم عامر - مصر - المطبعة المیمیة ۱۳۵۶ ق.

۵۲۳ . سوره بقره (۲): آیه ۲۵۹.

۵۲۴ . سوره بقره (۲): آیه ۵۵ و ۵۶.

از این رو، این احیا ممکن بوده و واقع شده است.

علمای ما برای متمیم استدلال به وقوع رجعت در اُمت های پیشین به حدیثی متفق علیه بین شیعی و سنی استدلال می کنند که در آن حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

تمام آن چه که در اُمت های پیشین واقع شده است، در این اُمت نیز واقع خواهد شد.

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان می نویسد:

وقد تظاهرت الأخبار عن أئمة الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله في أن الله سيعيد عند قيام المهدي، قوماً ممن تقدم موتهم من أوليائه وشيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته، ويبتهجوا بظهور دولته.

ويعيد أيضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم، وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب في القتل، على أيدي شيعته وليبتلوا بالذل والخزي بما يشاهدون من علو كلمته، ولا يمتري عاقل أن هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل في نفسه، وقد فعل الله ذلك في الأمم الخالية، ونطق القرآن بذلك في عدة مواضع، مثل قصته عزير و غيره، على ما فسرناه في موضعه، وصح عن النبي صلى الله عليه وآله قوله: «سيكون في أمتي كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، حتى لو أن أحدهم دخل جحر ضب لدخلتموه»^{۵۲۵}.

شیخ صدوق رحمه الله در روایتی نقل می کند که حضرت امام رضا علیه السلام این گونه استدلال دارند. در آن روایت آمده است:

مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد: یا ابالحسن! درباره رجعت چه می گوئید؟

امام رضا علیه السلام فرمود:

إنها الحق، قد كانت في الأمم السالفة ونطق به القرآن، وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يكون في هذه الأمة كل ما كان في الأمم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة»^{۵۲۶}

به راستی رجعت حق است. در اُمت های پیشین بوده و قرآن به آن گویاست. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آن چه در اُمت های پیشین بوده مو به مو در این اُمت نیز خواهد بود.

به نظر می رسد که شیخ طبرسی رحمه الله این استدلال را از امام رضا علیه السلام گرفته است.

علمای ما درباره این روایت می گویند: این روایت به سند صحیح از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسیده است.

از طرفی، در مدارک سنی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

والذي نفسي بيده، لتتبعن سنن الذين من قبلكم شبراً بشبر وذراعاً بذراع وباعاً فباعاً حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه;

۵۲۵. تفسیر مجمع البیان: ۷ / ۴۰۵ - ۴۰۶ با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: ۵۳ / ۱۲۶.

۵۲۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۲۱۸ - ۲۱۹، بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۳۵، حدیث ۶

همان راهی را که آن ها رفته اند دقیقاً شما قدم به قدم خواهید رفت. گرچه کسی در یک سوراخ تنگ حیوانی پنهان شود. اگر برای آن ها نیز چنین چیزی اتفاق افتاده باشد برای شما نیز اتفاق خواهد افتاد.

قالوا: ومن هم يا رسول الله! أهل الكتاب؟

قال: فمن؛

عرض کردیم: تمام آن چه که بر یهود و نصارا گذشته بر این امت نیز خواهد گذشت؟

این حدیث را احمد بن حنبل، ابن ماجه و بیهقی از ابوسعید خدری و حاکم نیشابوری از ابوهریره روایت کرده اند.^{۵۲۷}

در حدیث دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لترکبن سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتی لو أن أحدکم دخل جحر ضب لدخلتم، وحتی لو أن أحدهم جامع امرأته فی الطريق لفعلموه.^{۵۲۸}

اگر این حدیث صحّت داشته باشد باید انتظار این قضیه را نیز داشت که اگر در ملاً عام کسی از اُمت های پیشین با همسر خود همبستر شده باشد، آن نیز در این اُمت واقع خواهد شد. این روایت را حاکم نیشابوری از ابن عباس روایت کرده است.

در حدیث دیگری آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تترك هذه الأمة شيئاً من سنن الأولین حتی تأتیه.

این روایت را طبرانی نقل کرده است.^{۵۲۹}

حدیث دیگری را ترمذی این گونه نقل کرده:

إن رسول الله صلی الله علیه وآله لما خرج إلى حنین مرّ بشجرة للمشرکین یقال لها: ذات أنواط یعلقون علیها أسلحتهم، قالوا: یا رسول الله، لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال النبی صلی الله علیه وآله: سبحان الله، هذا كما قال قوم موسى: (اجعل لنا إلهاً كما لهم إلهة). والذی نفسی بیده، لتركبن سنن من کان قبلکم.^{۵۳۰}

کوتاه سخن این که در مسئله رجعت حدود هفتاد آیه وارد و یا به رجعت تفسیر شده است. یکی از بزرگان محدثان و علمای عامه چنان که خواهد آمد می گوید: هفتاد و دو آیه در قرآن مجید درباره رجعت داریم.

۵۲۷. در مسند، احمد بن حنبل: ۲ / ۳۲۷ از ابوهریره و در ۳ / ۸۴ از ابی سعید خدری نقل شده است. تفسیر جامع البیان: ۱۰ / ۲۲۵، تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۳۸۲، در المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۳۷ با اندکی تفاوت آمده است.

۵۲۸. المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۴۵۵، الجامع الصغیر: ۲ / ۴۰۱، حدیث ۷۲۲۴، کنز العمال: ۱۱ / ۱۳۴، حدیث ۳۰۹۲۴.

۵۲۹. المعجم الاوسط: ۱ / ۱۰۱، مجمع الزوائد: ۷ / ۲۶۱، فتح الباری: ۱۳ / ۲۵۵، الجامع الصغیر: ۲ / ۷۲۹، حدیث ۹۷۳۴، کنز العمال: ۱۱ / ۱۳۳، حدیث ۳۰۹۱۹.

۵۳۰. سنن ترمذی: ۳ / ۳۲۱، حدیث ۲۲۱۷.

و نسبت به روایاتی که بزرگان علمای ما نقل کرده اند ادعای تواتر شده است و گفتیم که رجعت در اُمت های پیشین نیز واقع شده است که هم قرآن مجید حکایت می کند و هم روایات، و این استدلال را به احادیث فریقین متمیم کردیم که تمام آن چه که در اُمت های واقع شده در این اُمت هم واقع خواهد شد که از جمله رجعت است.

شبهه ای در استدلال به احادیث

در خصوص حدیث متفق علیه بین فریقین که بیان گر این است که تمام آن چه در اُمت های پیشین واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد، این شبهه قابل طرح است که چگونه جمع می شود بین این احادیث و اعتقاد به این که قرآن مجید تحریف نشده و نقصانی در آیات آن واقع نخواهد شد، زیرا تحریف کتاب های آسمانی ادیان در اُمت های پیشین واقع شده؛ از جمله تورات و انجیل. پس باید تحریف قرآن نیز در این اُمت واقع گردد. خلاصه این که استدلال به احادیث یاد شده در هر مورد ممکن است به مسئله تحریف نقض شود. مرحوم آقای خوئی در کتاب البیان فی تفسیر القرآن این شبهه را مطرح کرده و سه پاسخ داده است:

أولاً: إن الروایات المشار إليها أخبار آحاد لا تفید علماً ولا عملاً، ودعوى التواتر فیها جزافیه لا دلیل علیها، ولم یذكر من هذه الروایات شیء فی الكتب الأربعة، ولذلك فلا ملازمه بین وقوع التحریف فی التوراه ووقوعه فی القرآن.

ثانياً: إن هذا الدلیل لو تم لكان دالاً علی وقوع الزیاده فی القرآن أيضاً، كما وقعت فی التوراه والإنجیل، ومن الواضح بطلان ذلك.

ثالثاً: إن كثيراً من الوقائع الّتی حدثت فی الأمم السابقه لم یصدر مثلها فی هذه الأمة، كعباده العجل، وتیه بنی اسرائیل أربعین سنه، وغرق فرعون وأصحابه، وملك سلیمان للإنس والجن، ورفع عیسی إلى السماء، وموت هارون وهو وصی موسی قبل موت موسی نفسه، وإتیان موسی بتسع آیات بینات، وولاده عیسی من غیر أب، ومسخ كثير من السابقین قرده وخنزیر، وغیر ذلك مما لا یسعنا إحصاؤه.^{۵۳۱}

۱. این احادیث، اخبار آحاد هستند و مفید علم نیستند و عقیده ای به آن ها تأسیس نمی شود؛ زیرا در مسائل اعتقادی و اصول دین به خبر واحد نمی توانیم اخذ بکنیم و آن هایی که در این روایات دعوی تواتر کرده اند ادعای آن ها دلیلی ندارد.

از طرف دیگر، این روایات در کتاب های اربعه اصلاً وارد و روایت نشده است. و چگونه می شود روایتی و حدیثی متواتر باشد که در کتاب های اربعه اصلاً وارد نشده باشد؟!

۵۳۱. البیان فی تفسیر القرآن: ۲۲۱.

۲. اگر این روایات را از نظر سند بپذیریم و ظاهر آن‌ها را قابل اخذ بدانیم باید قبول کنیم که در قرآن مجید هم چون تورات و انجیل زیاده واقع خواهد شد و بطلان وقوع زیاده در قرآن واضح است.

۳. مشابهتی که بین اُمت اسلامی و اُمم گذشته در این احادیث إخبار شده از جمیع وجوه نیست؛ بلکه مراد این است که جهات مشابهتی بین این اُمت و دیگر اُمم‌ها وجود دارد، اما صد در صد همه آن‌ها قبلاً واقع شده حتماً در این است واقع خواهد شد، نه.

ما در جای خود این پاسخ را بررسی و نقد کردیم و گفتیم:

پاسخ نخست ایشان تمام نیست و انکار تواتر این روایات بی فایده است؛ بلکه ظاهر قضیه این است که روی این روایات درست کار نشده و تتبع نکرده اند.

شاهد ما این است که ایشان می‌گویند: این روایات در کتب اربعه نیامده است، در حالی که در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق رحمه الله - که یکی از کتب اربعه است - آمده است.^{۵۳۲}

پس پاسخ نخست مفید فایده نیست.

به نظر ما پاسخ دوم نیز ضعیف است. زیرا احتمال این که در آینده در قرآن مجید تحریف به زیاده واقع شود با ادله نفی تحریف مطلقاً منافات دارد که خود ایشان نیز استدلال کرده اند. از جمله این که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^{۵۳۳}

ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم!

از این آیه مبارکه استظهار شده است که تا پایان دنیا و تا روز قیام قیامت هرگز در قرآن مجید تحریف نخواهد شد و خداوند متعال حافظ آن است.

آن چه که در دفع این شبهه قابل قبول است وجه سوم است، یعنی باید از عموم و اطلاق احادیث دست برداریم، چنان که صاحب تفسیر المیزان پس از طرح این شبهه فقط به همین وجه جواب داده است.^{۵۳۴}

چرا که بسیاری از قضایا در اُمت‌های پیشین واقع شده، اما در این اُمت واقع نشده و دلیل داریم که واقع نخواهد شد. برای مثال در اُمت‌های پیشین بعضی انسان‌ها مسخ شده اند؛ ولی در این اُمت بنا بر این است که مسخ واقع نشود. هم چنین بعضی از عذاب‌ها و بلاهای آسمانی را که بر اُمم گذشته نازل شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معراج از خداوند متعال خواسته اند در این اُمت واقع نشود، و قرآن مجید نیز دعاهای آن حضرت را حکایت کرده، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا﴾^{۵۳۵}

۵۳۲. من لا یحضره الفقیه: ۱ / ۲۰۳.

۵۳۳. سوره حجر (۱۵): آیه ۹.

۵۳۴. تفسیر المیزان: ۱۲ / ۱۱۰.

۵۳۵. سوره بقره (۲): آیه ۲۸۶.

پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی. بنابراین، مقصود از این احادیث مماثلت و مشابهت از برخی وجوه است. پس دلیل های نفی تحریف قرآن مجید به این شبهه نقض نمی شود.^{۵۳۶}

وقوع رجعت در زمان پیامبر اکرم

فصل دیگر در بحث رجعت این است که کسانی در همین اُمت به واسطه رسول خدا صلی الله علیه وآله به دنیا برگشته اند و زنده شده اند. این معنا در روایات فریقین - به خصوص در کتاب هایی که در احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نوشته شده - آمده است.

برای مثال حافظ قاضی عیاض مالکی متوفای ۵۴۴ از بزرگان علمای عامه در کتاب الشفاء بتعریف حقوق المصطفی بابتی در معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد و در آن جا مواردی از احیای مردگان به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ذکر شده است.^{۵۳۷}

هم چنین ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة و جلال الدین سیوطی در الخصائص الکبری اشخاصی را ذکر می کنند که به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زنده شده اند.

جالب تر از همه این که محب الدین طبری شافعی مکی، ابوحفص ابن شاهین، خطیب بغدادی، ابوالحسن دارقطنی، ابن عساکر دمشقی، ابوالقاسم سهیلی، جلال الدین سیوطی، قرطبی، قسطلانی و دیگران از عائشه آورده اند که گفت:

هنگامی که در حجّه الوداع وارد مکه شدیم همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حجّون^{۵۳۸} رفتیم. حضرت در آن جا از مرکب خویش پیاده شدند، بسیار غمگین و متأثر بودند و گریه می کردند. ما نیز به گریه او گریستیم.

حضرت به من فرمود: همین جا باش!

آن گاه رفتند، مدتی گذشت و برگشتند و خوشحال بودند، فرمودند:

ذهبت لقبر أمی فسألت ربی أن یحییها فأحیها، فأمنت بی وردّها الله؛

کنار قبر مادرم رفتم و از خداوند متعال درخواست کردم که او را احیا کند خدا او را زنده کرد، او به رسالت من ایمان آورد و دوباره از دار دنیا رفت.

حافظ قسطلانی می نویسد:

وقد جزم بعض العلماء بأن أبویه ناجیان ولیسا فی النار، تمسکاً بهذا الحدیث وغیره.

حافظ قرطبی می گوید:

لیس إ حیائهما وإیمانهما به ممتنعاً عقلاً ولا شرعاً.

۵۳۶. برای آگاهی بیشتر رک: التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف: ۹۴ - ۹۶، از همین نگارنده.

۵۳۷. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: ۱ / ۳۱۸.

۵۳۸. حجّون: نام قبرستان بزرگ مکه مکرمه.

فقد ورد في الكتاب العزيز إحياء قتيل بني إسرائيل وإخباره بقاتله، وكان عيسى يحيى الموتى، وكذلك نبينا صلى الله عليه وآله أحياء الله تعالى على يديه جماعة من الموتى. وإذا ثبت هذا، فما يمتنع من إيمانها بعد إحيائهما زيادة في كرامته وفضيلته.^{٥٣٩}

خلاصه این که دلیل عقلی و شرعی بر امتناع نداریم. و بعضی دیگر از علما نیز بر امکان و یا وقوع این قضیه تأکید دارند، مقصود این بزرگان ردّ مناقشه در سند آن می باشد.^{٥٤٠}

اسامی برخی از قائلان به رجعت

بنابراین، اگر به خواست خدای قادر رجعت در حق ائمه علیهم السلام واقع شود و یا اگر آن بزرگواران این کار را انجام دهند، آیا عقلاً ممتنع خواهد شد؟

بر حسب تتبعی که داشته ایم، عقیده به رجعت یک عقیده اسلامی است، نه عقیده شیعی؛ عقیده ای که عموم مسلمانان بر آن بوده اند و تا آن جایی که فرصت در این زمینه اجازه می داده پس از تتبع و تحقیق در کتب حدیثی اهل سنت مانند صحاح ششگانه و دیگر کتاب ها و منابع مهم رجالی، روشن شده که علما و محدثین بزرگی به رجعت قائل بودند:

یکم. گروهی که ما مطمئن هستیم شیعه بوده اند، ولی از نظر اهل سنت نیز مورد وثوق و از آن ها روایت نقل کرده اند. برای مثال همه درباره جابر بن یزید جعفی نوشته اند:

کان یؤمن بالرجعة.

در بعضی از صحاح ششگانه از جابر حدیث روایت شده و بسیاری از بزرگان اهل سنت او را توثیق کرده اند، تا جایی که برخی از آن ها بر وثاقت او تأکید و به شدت جرح او را رد کرده اند.^{٥٤١}

دوم. کسانی که در احوالاتشان نوشته شده است:

کان شیعياً وکان یؤمن بالرجعة.

اما این که این اشخاص شیعه دوازده امامی باشند برای ما معلوم نیست.

سوم. کسانی که یقیناً شیعه نیستند و تشیع - به هر معنایی که باشد - در احوالات این افراد نیامده و در عین

حال کان یؤمن بالرجعة.

از این گروه می توان چند نفر را نام برد:

۱. مسلم بن نذیر سعدی - از تابعین؛ یعنی از طبقه بعد از صحابه - درباره او نوشته اند:

٥٣٩. كشف الخفاء: ٦١ - ٦٢ به نقل از قرطبی و هم چنین سبل الهدی والرشاد: ١٢٣ / ٢.

٥٤٠. ر.ک: الموضوعات: ١ / ٢٨٤.

٥٤١. ر.ک: مسند، احمد بن حنبل: ١١٩ / ٦، صحیح مسلم: ١ / ١٥، معرفة السنن والآثار، بیهقی: ٧ / ٣٨١، تاریخ ابن معین، دوری: ١ / ٢٠٧، شماره ١٣٤٦

و ١ / ٢١٦، شماره ١٣٩٩، ضعفاء العقیلى: ١ / ١٩٣ و ٤ / ٧٧، کتاب المجروحین: ١ / ٢٠٩، الكامل: ٢ / ١١٤، تاریخ بغداد: ٢ / ١٧٥، تاریخ مدینه دمشق:

٤١ / ١٣٣، تهذیب الکمال: ٤ / ٤٦٧.

کان یروی عن علی وعن حذیفه، وكان قليل الحديث، ويذكرون أنه كان يؤمن بالرجعة.^{۵۴۲}

۲. شخص دومی که به اطمینان شیعه نیست، عبدالله بن الحسین ازدی است.

نوشته اند: این شخص قاضی شهر سجستان بوده و در احوالاتش هرگز اسمی از تشیع به میان نیامده است.

راوی می گوید: عبدالله بن حسین ازدی به من گفت: آیا تو به رجعت ایمان داری؟

گفتم: نه.

گفت: درباره رجعت هفتاد و دو آیه در قرآن مجید وجود دارد.

عبدالله از رجال صحاح ششگانه است، چنان که در کتاب تهذیب الکمال - که از معتبرترین کتاب های اهل سنت

در علم رجال است - آمده است.^{۵۴۳}

۳. شخص سوم محاربی است. شمس الدین ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء می گوید:

المحاربی، الشيخ المحدث المعمّر، أبو عبدالله محمد بن القاسم بن زکریا... حدّث عنه:

الدارقطنی ومحمد بن عبدالله الجعفی وجماعه.

قال ابن حماد الحافظ: توفي في صفر سنة ست وعشرين وثلاث مائة... .

قال: وكان يؤمن بالرجعة.^{۵۴۴}

بنابر آن چه گذشت، عقیده به رجعت به شیعه و تشیع اختصاص ندارد.

شما نگاه کنید شیخ مفید رحمه الله از حارث بن عبيدالله ربعی داستانی را درباره سید حمیری شاعر معروف چنین

نقل می کند:

منصور دوانیقی در قصری در کنار پل بزرگ بغداد بوده که قاضی سوار بن فلان نیز در آن جلسه بود. سید

حمیری شاعر نیز شعر می سرود و می گفت:

إِنَّ إِلَهَ الَّذِي لَا شَيْءَ يَشْبِهُهُ *** أَتَاكُمُ الْمَلِكُ لِلدُّنْيَا وَلِلدِّينِ

سید حمیری منصور دوانیقی را در قصیده ای مدح کرده و از این شعرهایی که در مدح او گفته شد، خیلی خوشش

می آمد.

سوار - که محضر سوئی داشته - چون این اشعار را شنیده و خواسته به منصور تملّق و دشمنی خود را با اهل بیت

علیهم السلام اظهار کند گفته: آقا! این شعرها شما را فریب ندهد، این شعرها را که در مدح شما می گوید، خلاف اعتقاد

اوست، و آن چه که در قلبش هست چیز دیگری است. به خدا سوگند، کسانی که این شاعر اعتقاد دارد که آن ها را باید

دوست داشت، آن ها شماها نیستید و این آدم در باطن با شما بد است و دشمن شماست.

سوار در ادامه گفت:

۵۴۲. الطبقات الكبرى: ۶ / ۲۲۸، تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۱۲۶، شماره ۲۵۸.

۵۴۳. تهذیب الکمال: ۱۴ / ۴۲۲، شماره ۳۲۲۷، میزان الاعتدال: ۲ / ۴۰۸، شماره ۴۲۶۷، تهذیب التهذیب: ۵ / ۱۶۵.

۵۴۴. سیر أعلام النبلاء: ۱۵ / ۷۳، شماره ۴۰.

یا امیر المؤمنین! إنه يقول بالرجعة ويتناول الشيخين بالسب والوقیعه فیهما.

در این هنگام، سید حمیری در حضور منصور به او پاسخ داد. البته کسی نمی توانسته در مقابل زبان سید حمیری

مقاومت بکند. سید حمیری در پاسخ او گفت:

أَمَا قَوْلُهُ بَأْتِي أَقُولُ بِالرَّجْعَةِ، فَإِنَّ قَوْلِي فِي ذَلِكَ عَلَى مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ)^{۵۴۵} وَقَدْ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: (وَحَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمَّ نَغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا).^{۵۴۶}

فعلمت أن هاهنا حشرين: أحدهما عام والآخر خاص.

وقال سبحانه: (رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ).^{۵۴۷}

وقال الله تعالى: (فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ).^{۵۴۸}

وقال الله تعالى: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ).^{۵۴۹}

فهذا كتاب الله عزوجل.

وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يحشر المتكبرون في صور الذر يوم القيامة».

وقال صلى الله عليه وآله: «لم يجر في بني إسرائيل شيء إلا ويكون في أمته مثله حتى المسخ والخسف والقذف».

وقال حذيفه: والله، ما أبعد أن يمسخ الله كثيراً من هذه الأمة قرده^{۵۵۰} وخنزير.

فالرجعة التي أذهب إليها هي ما نطق به القرآن وجاءت به السنة.

وإنني لأعتقد أن الله يرد هذا - يعني سواراً - إلى الدنيا كلباً أو قرداً أو خنزيراً أو ذرة، فإنه والله متجبر متكبر كافر.

در این هنگام منصور خندید و سید دو بیت شعر نیز در مذمت سوار گفت:

جائيت سواراً أبا شمله *** عند الإمام الحاكم العادل

فقال قولاً خطأ كله *** عند الوری الحافی والناعل...

منصور گفت: از او دست بردار!

۵۴۵ . سوره نمل (۲۷): آیه ۸۳ .

۵۴۶ . سوره كهف (۱۸): آیه ۴۷ .

۵۴۷ . سوره غافر (۴۰): آیه ۱۱ .

۵۴۸ . سوره بقره (۲): آیه ۲۵۹ .

۵۴۹ . سوره بقره (۲): آیه ۲۴۳ .

۵۵۰ . به نظر می رسد منظور حذیفه استنکار کارهای خلافی است که بین مردم رایج بوده است.

سید گفت: ای امیرالمؤمنین! او شروع کرد، دست بردارد، تا من نیز دست بردارم.

منصور به سوار گفت: سید حمیری سخن منصفانه ای گفت، تو دست بردار تا او هم دست بردارد.^{۵۵۱}

این داستان را سید مرتضی رحمه الله در کتاب الفصول المختاره من العیون والمحاسن که مطالب شیخ مفید رحمه الله است، نقل می کند، و جالب این است که نه منصور و نه هیچ یک از حاضران استدلال سید حمیری را بر رجعت رد نکرده اند.

بنابر آن چه گفتیم معلوم می شود که رجعت عقیده ای قرآنی، حدیثی و اجماعی است، بنا به تصریح عدّه ای از بزرگان ما؛ بلکه این عقیده را بین شیعیان از ضروریات شمرده اند.

کوتاه سخن این که نمی شود عقیده به رجعت را منکر شد. البته برخی از ما که عقول قاصر، ذهن های محدود و فهم های اندکی دارند، این عقیده را استبعاد می کنند؛ ولی با وجود این همه دلیل از کتاب، سنت و... این استبعاد مردود است. افزون بر این که در اُمت های پیشین و در این اُمت نیز واقع شده است. پس هر چیزی که نظائر داشته باشد به خصوص نظائر فراوان، این استبعاد به عناد برمی گردد.

پس اعتقاد به رجعت ریشه قرآنی دارد و روایات بسیار زیادی در این باره وارد شده که نمی شود آن ها را نادیده گرفت، تا جایی که تأویل، توجیه و حمل این روایات بر خلاف ظاهر نیز ممکن نیست. از این رو به مقتضای این آیات و روایات باید به رجعت معتقد باشیم.

چرا اعتقاد به رجعت به شیعه اختصاص یافته است؟

اینک بخش پایانی بحث را با این پرسش آغاز می کنیم که چرا به مرور زمان اعتقاد به رجعت یکی از مشخصات شیعیان اهل بیت علیهم السلام و یکی از شعائر این مذهب قرار گرفت؟

این جریان به رجعت اختصاص ندارد، بلکه در بعضی از مسائل اعتقادی دیگر، و نیز احکام شرعی و فروع عملی، و حتی در آداب و سنن دینی همین طور است، که ادله از کتاب و سنت یا سنت تنها بر آن امر وجود دارد و در کتب فریقین آمده، ولی جمهور اهل سنت از اعتقاد و یا عمل به آن سر باز زده، و به مرور به شیعیان اختصاص پیدا کرده و از علائم مشخصه آنان شده است.

عجیب تر این که وقتی متعرض آن امر می شوند، به شیعه نسبت می دهند و دهان کجی می کنند! انگشتر به دست راست کردن - که شیعه و سنی از رسول الله صلی الله علیه وآله آورده اند و سنت بر آن قرار داشته - ترک شد.

جارالله زمخشری می گوید:

أول من تختم بالیسار معاویة بن أبی سفیان؛^{۵۵۲}

نخستین کسی که انگشتر به دست چپ پوشید معاویة بن ابی سفیان بود.

۵۵۱. الفصول المختاره: ۹۲ - ۹۵.

۵۵۲. ربیع الابرار: ۴ / ۲۴، باب ۷۵.

هم اکنون غیر شیعیان به سنت معاویه و بنی امیه عمل می کنند؛ یعنی انگشتر در دست چپ قرار می دهند و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله را رها کرده اند و می گویند: تختّم به یمین شعار شیعه شده است.

در کیفیت پیچیدن عمامه حدیث داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این گونه که ما الآن عمامه می پیچیم، عمامه می پیچیدند، نه مانند اهل سنت.^{۵۵۳}

از این رو، این لباس شعار روحانیت شیعه و متدینین آن ها شد.

در کیفیت قبور، سنت آن است روی قبر مسطح باشد، و حتی بزرگان عامّه به ورود احادیث در این معنا و عمل مسلمانان تصریح می کنند. برای مثال شافعی در کتاب الأم می نویسد:

... ویسطح القبر وكذلك بلغنا عن النبي صَلَّى الله عليه وآله أنه سطح قبر إبراهيم ابنه... وقد بلغني

عن القاسم بن محمد قال: رأيت قبر النبي صَلَّى الله عليه وآله وأبي بكر وعمر مسطحاً...^{۵۵۴}

اما ملاحظه می کنید که قبور غیر شیعیان به شکل کوهان شتر است و مسطح بودن قبور به شیعیان اختصاص پیدا کرده است.

در همه این موارد قصد عناد با رسول الله و اهل بیت علیهم السلام و بدعت گذاری در دین داشته اند.^{۵۵۵}

ولی در رجعت این خصوصیت وجود دارد که اعتقاد به آن یعنی اعتقاد به رجوع اهل بیت علیهم السلام و بزرگان مؤمنان و تشکیل حکومت حقّه و برقراری اسلام حقیقی و برچیده شدن بدعت ها و ذلت مخالفان اهل بیت علیهم السلام در این عالم، معلوم است که مخالفان، این حقیقت را نمی توانند بپذیرند، از این رو، یا منکر می شوند و یا استهزا می کنند.

در این باره داستان ابوحنیفه با مؤمن طاق معروف است که در منابع چنین روایت شده است:

روزی ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: تو فلان مبلغ را به من قرض بده من در رجعت به تو برمی گردانم و دینم را ادا می کنم!

مؤمن طاق گفت: تو اول به من قول بده که در آن روز به صورت انسان برمی گردی، شاید به صورت خوک برگشتی.^{۵۵۶}

به هر حال، اهل سنت در دراز مدت منکر رجعت شده اند و رجعت از اعتقادات خاصه شیعه و تشیع شده است.

مرحوم آقای مظفر در کتاب عقائد به همین نکته اشاره می کند و می گوید:

نعم قد جاء القرآن الكريم بوقوع الرجعة إلى الدنيا، وتظافت بها الأخبار عن بيت العصمة.

۵۵۳ . ر.ک: شرح منهای الکرامه: ۲ / ۱۱ .

۵۵۴ . کتاب الأم: ۳۱۱ .

۵۵۵ . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: شرح منهای الکرامه: ۲ / ۷ - ۱۳ .

۵۵۶ . الاحتجاج: ۲ / ۱۴۸، بحار الأنوار: ۴۷ / ۲۹۹ .

والإمامية بأجمعها عليه إلا قليلون منهم تأولوا ما ورد في الرجعة بأن معناها رجوع الدولة والأمر والنهي إلى آل البيت عليهم السلام بظهور الإمام المنتظر، من دون رجوع أعيان الأشخاص وإحياء الموتى.

والقول بالرجعة يعد عند أهل السنة من المستنكرات التي يستقبح الاعتقاد بها، وكان المؤلفون منهم في رجال الحديث يعدون الاعتقاد بالرجعة من الطعون في الراوي والشناعات عليه التي تستوجب رفض روايته وطرحها. ويبدو أنهم يعدونها بمنزلة الكفر والشرك بل أشنع، فكان هذا الاعتقاد من أكبر ما تنبذ به الشيعة الإمامية ويشنع به عليهم.

ولا شك في أن هذا من نوع التهويلات التي تتخذها الطوائف الإسلامية فيما غير ذريعة لطعن بعضها في بعض والدعاية ضده.

ولا نرى في الواقع ما يبرر هذا التهويل، لأن الاعتقاد بالرجعة لا يחדش في عقيدة التوحيد ولا في عقيدة النبوة، بل يؤكد صحة العقيدتين، إذ الرجعة دليل القدرة البالغة لله تعالى كالبعث والنشر، وهي من الأمور الخارقة للعادة التي تصلح أن تكون معجزة لنبينا محمد وآل بيته صلى الله عليه وعليهم وهي عيناً معجزة إحياء الموتى التي كانت للمسيح عليه السلام، بل أبلغ هنا، لأنها بعد أن يصبح الأموات رميماً (قال من يحيى العظام وهي رميم * قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم)^{٥٥٧، ٥٥٨}.

اعتقاد به رجعت را باید قبول کنیم؛ چرا که در این زمینه آیات و روایات فراوان است و استبعاد معنا ندارد تا چه رسد به انکار... .

بحثی کوتاه درباره ظهور و دولت امام عصر

هیچ گونه شک و شبهه ای در ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و تأسیس حکومت جهانی ایشان، که حضرت رسول فرمودند: «يملؤها قسطاً وعدلاً، كما ملئت ظلماً وجوراً» وجود ندارد.

ولكن سؤالات فراوانی در رابطه با این موضوع مطرح می گردد، که پاسخ آن سؤالات و تحقیق در مطلب را در سه بخش می توان جست و جو نمود.

۱. حوادث قبل از ظهور.

در این بخش مباحثی از قبیل: حوادث کلی در جهان واقع می شود تا آمادگی عمومی برای پذیرش حکومت حقّه پیدا گردد، و سپس علائم ظهور از حتمیات و غیر حتمیات و بیان وظایف مؤمنان و نقش آنان در زمینه سازی حکومت مهدوی... مطرح می گردد.

۲. حوادث زمان ظهور و حکومت الهی حضرت مهدی علیه السلام.

٥٥٧. سوره یس (٣٦): آیه ٧٩.

٥٥٨. عقائد الإمامية: ٨١.

در این قسم سخن از کیفیت حرکت ایشان از مکه، آمدن حضرت عیسی به زمین و نماز خواندن او پشت سر حضرت مهدی علیه السلام، ورود حضرت به کوفه، کیفیت حکومت و دولت آن بزرگوار، چه کسانی علیه آن حضرت قیام خواهند کرد، معارضان آن حضرت و چگونگی برخورد امام علیه السلام با آن ها، آیا حضرت از چه اسلحه ای استفاده خواهند کرد؟ و آیا اساساً به اسلحه نیازی هست یا نه؟ در کوفه چه وقایعی پیش می آید؟ عاقبت حکومت ایشان چیست؟ چگونه از دنیا می روند؟ بحث می شود... .

۳. حوادث بعد از حضرت.

آیا بعد از آن بزرگوار حکومت و دولت امامان خواهد بود؟

آنان چه کسانی و عددها چقدر است؟

تا چه زمانی آن حکومت ادامه خواهد داشت؟

اگر در آن زمان تکلیف و مکلفی باشد باید امامی وجود داشته باشد، وگرنه وجود امام ضرورت نخواهد داشت؛ چرا که همیشه بین تکلیف و وجود امام ملازمه است که تکلیف و مکلف به و مکلف بوده باشد. در سه جهت یاد شده روایاتی داریم، که در جای خود باید مورد بررسی قرار گرفته و در آن ها از نظر سند و دلالت تحقیق شود، و چنان که بین آن ها تعارض وجود داشته باشد با موازین علمی مرتفع گردد.

چگونگی تکلیف در عصر ظهور

گفتیم که در بحث رجعت پرسش دیگری مطرح است که آیا بعد از زمان ظهور و دولت امام زمان علیه السلام تکلیف وجود دارد یا نه؟

اگر در آن دوران تکلیف وجود دارد پس وجود امام نیز ضروری است. بنابراین بحث می شود که امام در آن زمان کیست؟ و اگر ائمه متعدّد خواهند بود چند نفر و چه کسانی هستند؟ و دولت و حکومت آن ها چقدر است؟

علامه مجلسی رحمه الله و برخی از بزرگان دیگر درباره زمان بعد از امام عصر علیه السلام متوقف هستند و می گویند: روایات در این باره مختلف است و ما در این مسئله توقف داریم.^{۵۵۹} بنابراین، اصل وجود تکلیف در آن دوران واضح نیست، ولی به اعتقاد ما در زمان حضرت مهدی علیه السلام تکلیف وجود دارد، اما توبه ستمگران پذیرفته نمی شود. قرآن کریم می فرماید:

۵۵۹. ر.ک: بحار الأنوار: ۵۳ / ۱۴۸.

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا^{٥٦٠};

آن روز که برخی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن کسی که پیش تر ایمان نیاورده، یا در ایمانش عمل نیکی انجام نداده، سودی به حال او نخواهد داشت.

بنابراین آیه، زمان رجعت، زمان توبه نیست، آن هایی که خلاف کرده اند، استحقاق عقاب دارند. بناست از آن ها انتقام گرفته شود، اما زمان تکلیف است. ائمه علیهم السلام نیز رجوع خواهند کرد.

به اعتقاد ما رجوع ائمه علیهم السلام در زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با وظیفه امامتی نیست؛ بلکه آن بزرگواران به این عالم رجوع می کنند تا شاهد انتقام از دشمنانشان بوده و عزت و شکوه اهل بیت علیهم السلام را ببینند. آن گاه سؤال می شود که کی و چگونه امامان دوباره از این عالم رحلت می کنند؟ اگر بعد از زمان حضرت مهدی علیه السلام وجود دارند، در صورتی که حکومتی باشد آیا ائمه علیهم السلام بعد از امام زمان حکومت خواهند کرد؟ اولین امام کیست؟ و به چه ترتیب خواهد بود؟ و هم چنین پرسش ها و مباحث دیگری که ما نیز در آن مباحث توقف داریم. آن چه مسلم است که بین «امام» و «مأموم» ارتباط مفهومی وجود دارد و هر یک متقوم به دیگری است، هم چنان که اصل تکلیف به وجود امام علیه السلام قائم است. در حدیثی ابوحزمه ثمالی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام می ماند؟

فرمود:

لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ^{٥٦١};

اگر زمین بدون امام باشد، اهل خود را فرو برد.

این بود اجمالی از اعتقاد به رجعت که حضور امام عرض می کنیم. اینک به اختصار درباره دولت حضرت امام مهدی ارواحنا فداه که مرتقب و منتظر آن هستیم مطالبی بیان می نماییم.

سخنی در انتظار

اکنون بحثی پیرامون انتظار داریم:

انتظار یعنی چه؟

وظایف منتظر چیست؟

در زمان غیبت چه باید کرد؟

چه کسی منتظر امام زمان است؟

البته در حقیقت انتظار باید بیشتر سخن گفت، اما به اختصار می گوئیم: در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

می فرماید:

٥٦٠. سوره انعام (٦): آیه ١٥٨.

٥٦١. الکافی: ١ / ١٧٩، حدیث ١٠، علل الشرائع: ١ / ١٩٦، حدیث ٥، بحار الأنوار: ٢٣ / ٢٤، حدیث ٣٠.

أفضل أعمال أمتي انتظار الفرج؛^{٥٦٢}

برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

در شرح این حدیث شریف بی آن که از سخن احدی از بزرگان استفاده یا به کتابی مراجعه شود می‌گوییم: کافی است برای فهم انتظار و وظیفه منتظر در زمان غیبت به روایات توجه کنیم. ما درباره امام زمان علیه السلام دو دسته روایت داریم.

۱. روایاتی که ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام را به صورت «فجأة» و «بغتة» اخبار می‌کنند؛ یعنی تاریخ ظهور آن حضرت قبلاً اعلام نمی‌شود، این طور نیست که از پیش به مردم بگویند: فلان تاریخ حضرت ظهور خواهند کرد؛ بلکه بغتة خواهد بود. پس در هر سال، هر ماه و هر روز؛ بلکه در هر ساعت، احتمال ظهور است. در این زمینه روایات زیادی با سند معتبر وارد شده که بر این امر دلالت دارد. برای نمونه به این روایت توجه کنید:

هنگامی که دعبل خزاعی اشعار معروف خود را در حضور امام رضا علیه السلام خواند، آن حضرت به شدت گریست، آن گاه سر مبارک را بلند کرد و فرمود:

یا خزاعی! نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین فهل تدری من هذا الإمام؟ ومتی یقوم؟

ای خزاعی! روح القدس این دو بیت شعر را بر زبان تو جاری ساخته است. آیا می‌دانی این امام کیست و در چه زمانی قیام می‌کند؟

عرض کردم: نه، ای آقای من! نمی‌دانم مگر آن که از شما شنیده‌ام که از شما امامی خروج می‌کند که زمین را از فساد پاک می‌گرداند و از عدل و داد پر می‌نماید. فرمود:

یا دعبل! الإمام بعدی محمد ابنی، وبعد محمد ابنه علی، وبعد علی ابنه الحسن، وبعد الحسن ابنه الحجّة القائم المنتظر فی غیبتہ المطاع فی ظهوره.

لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی ینخرج فیملؤها عدلاً کما ملئت جوراً وظلماً.

وأما متی؟ فإخبار عن الوقت، ولقد حدّثنی أبی، عن أبیه عن أبائه، عن علی علیهم السلام أن النبی صلی الله علیه وآله قیل له: یا رسول الله! متی ینخرج القائم من ذریّتک؟

فقال: مثله مثل الساعة، لا یجلّیها لوقتها إلاّ هو، ثقلت فی السماوات والأرض لا یأتیکم إلاّ بغتة؛^{٥٦٣}

٥٦٢. کمال الدین: ٤٤٤ حدیث ٣، بحار الأنوار: ٥٠ / ٣١٨ ذیل حدیث ١٤.

٥٦٣. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ١ / ٢٩٧، حدیث ٣٥، بحار الأنوار: ٤٩ / ٢٣٧، حدیث ٦.

ای دعبل! امام بعد از من محمد فرزند من است و بعد از محمد فرزندش علی است و بعد از علی فرزندش حسن است و بعد از حسن فرزندش حجت قائم است که در دوران غیبت او، انتظارش را کشند و در زمان ظهورش از او فرمان برند، اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن را طولانی کند تا این که او خروج نماید و زمین را از عدل و داد پر کند؛ همان طوری که از جور و ستم پر شده بود.

اما این که ظهور او چه زمان خواهد بود؟ این اخبار از وقت است. به راستی پدرم به من از پدر و نیاکانش خبر داد که علی علیه السلام فرمود: به پیامبر صلی الله علیه وآله گفته شد: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما چه زمان خروج می کند؟

فرمود: مَثَل او مَثَل روز قیامت است، که وقت قیامت را جز خدا آشکار نکند، قیامت از جهت سختی ها در آسمان ها و زمین گران است و آن به شما نیاید مگر ناگهانی.

۲. روایات معتبری که ظهور امام زمان علیه السلام را بیان می کنند.

در این روایات آمده است: وقتی امام علیه السلام ظاهر شود و حکومت حقه برقرار گردد، آن حضرت به حکم داوود علیه السلام؛ طبق واقع، حکم خواهد کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام با بینات و سوگند حکم می کردند. هشام بن حکم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله:

إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ. فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ مَالٍ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِه قِطْعَةً مِنَ النَّارِ؛^{۵۶۴}

اگر طبق بیّنه ای حکمی را به نفع کسی صادر کردم، مواظب باشد که اگر بیّنه او خلاف واقع گفته باشد، او قطعه ای از آتش از دست من اخذ کرده است. یعنی من طبق ظاهر موظف و مکلف هستم حکم صادر کنم.

ولی امام زمان مطابق واقع مثل حضرت داوود علیه السلام حکم خواهد کرد که در قرآن مجید به داوود علیه السلام این گونه خطاب شده است:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا)؛^{۵۶۵}

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.

طبق روایات دسته اول، هر لحظه ممکن حضرت امام مهدی علیه السلام بدون خبر قبلی ظهور کنند و حکومت تشکیل شود.

و طبق روایات دسته دوم، حکم آن حضرت در هر مورد بر اساس علم خود و بدون بیّنه و مطابق واقع خواهد بود.

۵۶۴. الکافی: ۷ / ۴۱۴. حدیث ۱، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۲۳۲. حدیث ۱.

۵۶۵. سوره نساء (۴): آیه ۱۰۵.

اکنون ملاحظه کنید!

حال هر یک از مکلفین با توجه به این روایات وارده در رابطه با امام زمان و حکومتشان، چگونه خواهد بود؟ این دیدگاه انسان را وامی دارد که همواره مراقب و مواظب حرکات، سکنات، افعال، تروک، عبادات، معاملات و عقایدش باشد. و این همان معنای دقیق است برای روایتی که می فرماید: «برترین اعمال اُمّت من انتظار فرج است».

فرمان بردار امر شما

أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ؛

گفتار شما را می گیرم و دستور شما را انجام می دهم.

زائر عقیده خود را بیان می کند و می گوید: من تابع شما هستم، قول شما را حجت می دانم و به آن اخذ می کنم و در مقام عمل، به امر شما عامل هستم.

به تعبیر ما، اگر من آن طوری که شما می پسندید تابع و مطیع شما نیستم قطعاً تابع غیر شما نیستم. به عبارت دیگر، اگر آن چنانی که شما می خواهید مصداق تام و حقیقی «شیعی» نیستم، به طور قطع تابع دیگران نیستم، ادعا نمی کنم که عملاً در همه احوال مطیع شما هستم و البته بعضی اوقات نفس اشاره غالب می شود و کار خلافی از من سر می زند، ولیکن در مقام اطاعت اوامر شما هستم و فقط تابع شما هستم و با دیگران کاری ندارم و قطعاً به سراغ آن ها نخواهم رفت.

سه عقیده دیگر

سه عقیده دیگر مطرح شده است:

۱. زیارت.

۲. شفاعت.

۳. توسل.

این که از این سه امر به عقیده تعبیر می کنیم - با این که «زیارت»، «استشفاع» و «توسل» از افعال هستند - بدان جهت است که به مقامات حضرات ائمه علیهم السلام مربوط هستند، و تا انسان به مقام حضرت نزد خدا ایمان نداشته باشد به زیارت قبر او نمی رود و از او شفاعت نمی خواهد و به او متوسل نمی گردد.

البته زیارت، توسل و شفاعت از مبانی اعتقادی و امور عملی ما و عموم مسلمانان است. گرچه فرقه ای به نام وهابیت به پیروی از ابن تیمیه در این موارد حرف دارند. اینان در اثر تبلیغات، عنوانی پیدا کرده و می کوشند تا شاید با تبلیغات در بعضی از افراد دیگر مذاهب و به خصوص شیعیان، اثر گذارند.

و شاید بعضی از روشنفکرهای مدعی ما نیز تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته باشند.

در این موارد نیز به یاری خداوند متعال به قدر ضرورت - همانند رجعت - بحث خواهیم کرد تا هم معنای هر یک از زیارت، شفاعت و توسل معلوم شود و هم اعتقادمان به صحت این کارها تقویت گردد و هم روشن شود که عمل ما بر پایه محکم و مستحکم مبتنی است، و هم در برابر شبهات بتوانیم جواب گو باشیم.

پناهندگان به شما مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ؛

به شما پناهنده هستیم.

کلمه «مستجیر» اسم فاعل است از «إِجَارَه» به معنای حفظ کردن و پناه دادن.^{۵۶۶}

ما به ائمه اطهار علیهم السلام در همه احوال پناهنده ایم، و به هر حال نیازمند آنان در درگاه الاهی هستیم. زیرا هر چه داریم و هر چه هست به برکت آن ذوات مقدسه است، و نزدیک تر از آنان نزد خدا کسی وجود ندارد، و آن ها واسطه همه فیوضات الهیه هستند. پس طبیعی است که اگر مشکلی پیش آید نزد آن ها رفته و یا به قبورشان ملتجی شویم و شفاعتشان را بطلبیم و آن ها را وسیله قرب الی الله قرار دهیم.

پس این که می گوییم: «مستجیر بکم» ضمن این که مقدمه است برای جمله های بعدی - چون هر یک از «زیارت قبور»، «استشفاع» و «توسل» از مصادیق «استجاره» است - خود مطلبی مستقل است و به شرایط خاص اختصاص ندارد. ما همیشه در پرتو پناه عنایات ائمه هستیم؛ چه بدانیم یا ندانیم. ولی چه بهتر که التفات به این جهت داشته باشیم و غافل از ولی نعمت نگردیم، آن ها حافظ ما هستند از ضلالت و گمراهی، آن ها حافظ ما هستند از خطرات دنیوی، آن ها حافظ ما هستند از عقاب اخروی، خدای متعال آن ها را این چنین قرار داده است.

زیارت کنندگان ائمه

زَائِرٌ لَكُمْ؛

شما را زیارت می کنم.

«زیارت» را در اول کتاب شرح دادیم. زائر واقعی ائمه علیهم السلام کسی است که به حق آنان معرفت داشته و همواره از آنان پیروی کند و از دشمنان و مخالفان اعراض و بیزاری نماید. جمله «زائر لکم» اطلاق دارد، حال حیات را هم می گیرد. این یک مطلب.

مطلب دوم این که در حرم های حضرات ائمه خودشان را زیارت می کنیم، زیرا وقتی کسی در حرم امام علیه السلام قرار می گیرد در محضر آن حضرت حضور دارد و خود آن بزرگوار را طرف خطاب قرار می دهد. چون در امام علیه السلام موت و حیات نیست. وقتی کسی به محضرش می رسد، می گوید:

أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرَدُّ سَلَامِي.^{۵۶۷}

چرا که ائمه علیهم السلام زنده اند که قرآن کریم می فرماید:

(أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)^{۵۶۸}

بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارش روزی داده می شوند.

۵۶۶. ر.ک: مجمع البحرین: ۱ / ۴۲۶.

۵۶۷. بحار الأنوار: ۹۷ / ۲۹۵.

۵۶۸. اشاره به آیه شریفه ۱۶۹ سوره آل عمران (۳): (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

از این رو در زیارت جامعه می‌گوییم: «زائر لکم» و هرگز از زیارت قبور سخنی به میان نیامده، زیارت خود امام است، و هر گاه لفظ «زیارت» به «قبر» اضافه شود مقصود همین است، در زیارت جامعه «لائذ عائذ بقبورکم» آمده. پس ملاحظه می‌کنید «زیارت» زیارت قبور نیست، چرا که در واقع ما خود آن بزرگواران را زیارت می‌کنیم، اما در عین حال بهتر است به اجمال بحثی از «زیارت قبور» مطرح کنیم.

سخنی در زیارت قبور

زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدا علیهم السلام هم چنین زیارت قبور شهدا و صالحان، از بهترین اعمال و عبادات بوده و هست. این عمل نزد عموم مسلمانان از عبادات و طاعات به شمار می‌رود و سیره همه مسلمانان با همه فرقه‌ها از صدر اسلام تا کنون بر همین مبنا بوده و به همین روش عمل می‌کنند. اما در قرن هشتم هجری فردی به نام ابن تیمیه پیدا شد و گفت: رفتن به زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله حرام است.

بزرگان اهل سنت معاصر او و علمای بزرگی که بعدها آمدند، همه نظر او را رد کردند و همه مسلمانان عملاً به فتوا و به قول او بی‌اعتنایی کردند مگر افراد اندکی که از او تبعیت کردند.

در این زمینه فتاوی بزرگانی در رد نظر ابن تیمیه صادر شده و کتاب‌هایی در رد او نوشته شد؛ از کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده کتاب شفاء السقام فی زیارت خیر الأنام است. نگارنده این کتاب حافظ تقی الدین سبکی از بزرگان علمای اهل سنت و معاصر ابن تیمیه است. این کتاب بارها چاپ شده و کتاب خوبی است.

تقی الدین سبکی در این کتاب به روایاتی استدلال کرده و سند آن‌ها را تصحیح نموده و هم چنین فتاوی علما و آرا و انظار آن‌ها را در شرح احادیث آورده است.^{۵۶۹}

زیارت قبر رسول خدا در روایات

اکنون احادیثی چند را که اهل سنت به اسانید خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند می‌آوریم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سخنی می‌فرماید:

من زار قبری وجبت له شفاعتی.

کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب است.

طبق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده می‌دهند که زائر قبرشان را شفاعت کنند. این حدیث را دارقطنی، بیهقی، جلال الدین سیوطی و متقی هندی در کنز العمال و دیگران روایت کرده‌اند.^{۵۷۰}

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

۵۶۹. گفتنی است که در آخرین بخش کتاب دراسات فی منهج السنه نام کسانی که نظر ابن تیمیه را با نگارش کتابی رد کرده‌اند و یا با او به صورت

حضوری مباحثه کرده‌اند و یا علیه او فتوا داده‌اند، آمده است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: دراسات فی منهج السنه: ۵۷۴ - ۵۸۵.

۵۷۰. شفاء السقام: ۶۰ سنن دارقطنی: ۲ / ۲۴۴، حدیث ۲۶۶۹، السنن الکبری، بیهقی: ۵ / ۲۴۵، تفسیر الدر المنثور: ۱ / ۲۳۷، کنز العمال: ۱۵ / ۶۵۱ حدیث

۴۲۵۸۳، مسند ابی داوود: ۱۲، کشف الخفاء: ۲ / ۲۵۰، حدیث ۲۴۸۹، مجمع الزوائد: ۴ / ۲، الجامع الصغیر: ۲ / ۶۰۵، حدیث ۸۷۱۵، الکامل: ۶ / ۳۵۱،

حدیث ۲۱۳، میزان الاعتدال: ۴ / ۲۲۶، حدیث ۸۹۳۷، لسان المیزان: ۶ / ۱۳۵.

من جائئى زائراً لا يعلم له^{٥٧١} حاجة إلا زيارتى كان حقاً على أن أكون له شفيعاً يوم القيامة؛

اگر کسی فقط به قصد زیارت من بیاید و محرک دیگری برای آمدن نداشته باشد بر من، حقی ثابت خواهد شد که او را شفاعت خواهیم کرد.

این حدیث در کتاب المعجم الکبیر طبرانی، مختصر تاریخ مدینه دمشق، المواهب اللدنیه و در منابع دیگر آمده است.^{٥٧٢}

در حدیث دیگری آمده که حضرتش فرمود:

من حجّ فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی؛^{٥٧٣}

کسی که برای اعمال حج به آن دیار بیاید و قبر مرا زیارت کند گویی در دوران زندگی مرا زیارت کرده است. این حدیث در المعجم الکبیر طبرانی، سنن دارقطنی، مشکاة المصابیح و کنز العمال آمده است. آن چه آوردیم نمونه ای از احادیثی بود که تقی الدین سبکی در کتاب خود آن ها را آورده و از نظر سندی تصحیح کرده است.

صحابه و بوسیدن قبر پیامبر

البته در این جا مباحث دیگری نیز از قبیل بوسیدن ضریح مطهر، تبرک جستن و... نیز مطرح است که به آن ها فقط اشاره می شود. حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین به سند خود حدیثی را این گونه روایت می کند:

أقبل مروان يوماً، فوجد رجلاً واضحاً ووجهه (جبهته علی القبر)، فأخذ (مروان) برقبته، وقال: أتدري ما تصنع؟

قال: نعم.

فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب الأنصاري.

فقال: جئت رسول الله صلى الله عليه وآله، ولم أت الحجر، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا

تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله؛

روزی مروان کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، دید مردی صورتش را روی قبر گذاشته است. مروان یقه او را گرفت و کشید و گفت: می دانی چه کار می کنی؟

معلوم شد که این آقایی که صورتش را بر قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته بود، ابویوب انصاری است.

٥٧١. عبارت «لا يعلم له» در منابع، به گونه های متفاوت آمده است. از جمله: «لا تعلمه»، «لم تنزعه»، «لا تعلمه»، «لا تحمله» و «لا يعمده» و... .

٥٧٢. المعجم الکبیر: ١٢ / ٢٢٥، مختصر تاریخ مدینه دمشق: ٢ / ٤٠٦، المواهب اللدنیه: ٤ / ٥٧١.

٥٧٣. شفاء السقام: ٨٩، المعجم الکبیر: ١٢ / ٣١٠، سنن دارقطنی: ٢ / ٢٤٤، حدیث ٢٦٤٧، السنن الکبری، بیهقی: ٥ / ٢٤٦، الجامع الصغیر: ٢ / ٥٩٤، حدیث

٨٦٢٨، کنز العمال: ١٥ / ٤٥١، حدیث ٤٢٥٨٢، الكامل: ٢ / ٣٨٢.

ابوایوب انصاری گفت: بله من می دانم چه کار می کنم. من با سنگی که روی قبر حضرت است کاری ندارم، من نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده ام، نه آن سنگی که الآن صورتم را روی آن سنگ گذاشته ام. آن گاه گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: بر دین گریه نکنید آن گاه که اهل دین بر آن ولایت داشته باشند، اما هنگامی که نااهلان بر دین گماشته شدند بر آن بگریید. حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز در این موضوع با حاکم موافقت کرده است.^{۵۷۴}

بنابراین، در صدر اسلام این مطلب در میان صحابه معمول و مرسوم بوده و در سیره صحابه ادامه داشته است. ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری می نویسد:

استنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الأركان، جواز تقبيل كل من يستحق التعظيم، من آدمي وغيره.

فأما تقبيل يد الأدمي فيأتي في كتاب الأدب، وأما غيره فنقل عن الإمام أحمد أنه سئل عن تقبيل منبر النبي صلى الله عليه وآله وتقبيل قبره فلم ير به بأساً؛^{۵۷۵}

بعضی از علما استنباط کرده اند، هر کسی که استحقاق تعظیم دارد و باید او را تعظیم کرد می شود او را بوسید؛ چه انسان باشد و چه غیر او. درباره بوسیدن دست انسان در کتاب الادب در شرح صحیح بخاری من بیان کرده ام، اما درباره بوسیدن غیر انسان از احمد بن حنبل سؤال شده به نظر شما در مورد بوسیدن منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و بوسیدن قبر آن حضرت چگونه است؟ او گفت: ایرادی ندارد.

گفتنی است که ابن تیمیه با این که حنبلی است، در این گونه موارد با امام خود احمد بن حنبل مخالفت کرده است. در صورتی که احمد، امام حنبلی ها در سراسر عالم است و قول او برای آن ها حجیت دارد.

زیارت قبور در روایات

درباره زیارت قبر غیر رسول خدا صلی الله علیه وآله احادیث بسیاری از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده است. برای نمونه مسلم نیشابوری در صحیح چنین نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروها؛^{۵۷۶}

۵۷۴ . المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۵۱۵، مسند، احمد بن حنبل: ۵ / ۴۲۲، تاریخ مدینة دمشق: ۵۷ / ۲۵، مجمع الزوائد: ۵ / ۲۴۵، فیض القدر: ۶ / ۵۰۱ و ۵۰۲، حدیث ۹۷۲۸.

۵۷۵ . فتح الباری: ۳ / ۳۸۰، نیل الاوطار: ۵ / ۱۱۵.

۵۷۶ . صحیح مسلم: ۳ / ۶۵، مسند، احمد بن حنبل: ۵ / ۴۵۵، سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۰۱، حدیث ۱۵۷۱، سنن ترمذی: ۲ / ۲۵۹، المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۳۷۴ - ۳۷۵، سنن ابی داوود: ۲ / ۸۷، حدیث ۳۲۳۵، السنن الكبرى، بیهقی: ۴ / ۷۶، مجمع الزوائد: ۳ / ۵۸، فتح الباری: ۳ / ۱۱۸، عمدة القاری: ۸ /

بله من شما را نهی کرده بودم، اما الان شما را به زیارت قبور امر می کنم.
این حدیث در صحیح مسلم، السنن الکبری، نسائی، سنن ترمذی و المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری آمده است.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

أَلَا فَرُّوْا الْقُبُوْرَ، فَإِنَّهَا تَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا وَتَذَكِّرُ فِي الْآخِرَةِ؛^{۵۷۷}

شما قبور را زیارت کنید، چون نسبت به دنیا زهد پیدا می کنید و به یاد آخرت می افتید.

نظیر و مشابه این متن، احادیث فراوانی در صحیح مسلم، مسند احمد بن حنبل، صحیح ابن ماجه، السنن الکبری بیهقی، المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری و المعجم الکبیر طبرانی و مدارک دیگر آمده است که به همین مقدار بسنده کردیم.

زیارت قبور در اقوال علما

در کتاب المرقاة فی شرح المشکاة چنین آمده است:

الأمر فیها (یعنی فی زیارة القبور) للرخصة أو الاستحباب وعلیه الجمهور. بل ادعی بعضهم

الإجماع بل حکى ابن عبد البرّ عن بعضهم وجوبها.^{۵۷۸}

در کتاب التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول این طور آمده است:

الأمر للندب عند الجمهور والوجوب عند ابن حزم ولو مرة واحدة فی العمر؛^{۵۷۹}

انسان هر چند یک مرتبه در تمام عمرش واجب است به قبرستان به زیارت قبور مؤمنان برود.

قبور بزرگان دین مورد احترام مسلمانان است. اهل هر مذهبی از مذاهب قبور بزرگان را زیارت می کنند، برای آن ها زیارتگاه درست می کنند و آن را تعمیر می نمایند و به آن تبرک می جویند و نذر می کنند و مراسم برپا می دارند.

اما پرواضح است که قبور ائمه ما علیهم السلام با دیگر قبور بزرگان تفاوت دارد که ائمه ما مورد احترام همه مسلمانان هستند و آثار و برکات زیارتشان مسلم است، اما بزرگان بعضی از فرقه ها در نزد آن ها بزرگند و مورد احترام همه مسلمانان نیست.

۶۹، مسند ابن جعد: ۲۹۳، المصنف: ۳ / ۲۳۳، مسند ابن راهویه: ۱ / ۲۴۵، حدیث ۲۰۵، تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه: ۱۸۴، السنن الکبری، نسائی: ۱ /

۶۵۴، حدیث ۲۱۵۹، مسند ابی یعلی: ۱ / ۲۴۰، صحیح ابن حبان: ۳ / ۲۶۱ و ...

۵۷۷. اضاء البیان: ۹ / ۷۸، مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۳۵۵، صحیح مسلم: ۳ / ۶۵، سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۰۱، سنن الکبری، بیهقی: ۴ / ۷۷، المستدرک علی

الصحیحین: ۱ / ۳۷۵، المعجم الکبیر: ۵ / ۸۲، فتح الباری: ۴ / ۱۳۶، الجامع الصغیر: ۲ / ۲۹۷، حدیث ۶۴۲۹

گفتنی است که این روایت در بسیاری از مدارک ادامه روایت گذشته است و تعابیر در اکثر آن ها متفاوت است.

۵۷۸. المرقاة فی شرح المشکاة: ۴ / ۲۴۸، تحفۃ الاحوذی: ۴ / ۱۳۵.

۵۷۹. التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول: ۱ / ۴۱۸.

علمای اهل سنت و سیره زیارت

به هر حال زیارت قبور ائمه ما و نه فقط ائمه ما علیهم السلام، بلکه امامزاده ها، متفق علیه است. این امتیاز مهمی در بزرگان مذهب ماست.

برای مثال جالب است که حافظ خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد درباره مزار امام کاظم علیه السلام عبارتی را از یکی از بزرگان حنابله در زمان خود نقل می کند. ابوبکر خلال می گوید:

ما همّنی أمر فقصدت قبر موسی بن جعفر علیهما السلام فتوسلت به إلا سهل الله تعالی لی ما أحبّ؛^{۵۸۰}

هیچ امر مهمی برای من پیش نیامد مگر این که به زیارت قبر موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم و در آن جا توسل کردم و آن امر مهم برای من آسان شد.

بنابراین، اگر ابن تیمیه به واقع پیرو مذهب حنبلی باشد باید این چنین باشد، اما تعصّب و آن حالت های خاص و مشکلات روانی که او داشته ناگزیر او را وادار کرده که به حرمت زیارت قبور حتی قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله فتوا بدهد!

در این زمینه باز حکایت جالبی از ابن خزیمه که اهل سنت او را به «إمام الأئمه» ملقب می کنند و رئیس حوزه علمیه اهل سنت در نیشابور در زمان خود بوده، نقل شده است:

حافظ ابن حجر عسقلانی از حاکم نیشابوری آورده که گفت:

**سمعت أبا بکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث
أبی بکر ابن خزیمه وعدیله أبی علی الثقفی مع جماعه من مشایخنا - وهم إذ ذاک متوافرون -
إلی زیاره قبر علی بن موسی الرضا علیهما السلام بـ«طوس». قال: فرأیت من تعظیمه - یعنی ابن
خزیمه - لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحیرنا.^{۵۸۱}**

این ها جمعی از بزرگان علمای زمان خود بوده اند که همراه ابن خزیمه به زیارت قبر حضرت رضا علیه السلام رفته اند، راوی می گوید: تواضعی که ابن خزیمه برای حضرت رضا علیه السلام نزد قبر آن حضرت داشت و تضرعی که می نمود برای ما حیرت آور بود.

و ملاحظه می کنید که حاکم نیشابوری و ابن حجر عسقلانی این مطلب را آورده اند و کسی اشکال نکرده است. وقتی دیگران این اعتقاد را به زیارت قبور ائمه و به مقام آن حضرات نزد خدا داشته باشند، ما باید به طریق اولی نسبت به ائمه علیهم السلام و زیارت قبورشان ایمان داشته باشیم.

۵۸۰. تاریخ بغداد: ۱ / ۱۳۳. ذهبی درباره «ابوبکر خلال» گفته: «الإمام الفقیه المحدث المجود... وثقه الخطیب وقال: توفی سنة ۳۷۱». سیر اعلام النبلاء:

۳۵۹ / ۱۶

۵۸۱. تهذیب التهذیب: ۷ / ۳۳۹.

نگاهی به برکات مشاهد مقدسه

وقتی در مشهدهی از مشاهد ائمه علیهم السلام قرار می‌گیریم دست کم در زمانی که در محضر آن حضرت هستیم تغییری در حال ما پیدا می‌شود.

انسان در مشاهد مقدسه خود به خود به انجام احکام شرعی؛ نه تنها واجبات حتی به انجام احکام مستحبی نیز مقید می‌گردد، محرمات را ترک می‌کند و در آن جا مؤدب به آداب می‌شود.

ما این آثار را در دیگران می‌بینیم و وجداناً در خودمان می‌یابیم. این‌ها برکات زیارت است.

اثر معنوی دیگر این که به طور معمول زائران سؤال می‌کنند در این بارگاه غیر از این اعمالی که دارد چه کارهای دیگری لازم است انجام شود؟ کدام عمل بهتر است در این جا انجام شود؟ چه عبادتی بیشتر در این جا مورد قبول خداوند متعال است؟

بارها برای نگارنده اتفاق افتاده و زائران سؤالاتی از این قبیل پرسیده‌اند. آری شیعیان به لطف خدا آن قدر شقاوت و خبث باطنی ندارند که وقتی در چنین مشاهدی قرار می‌گیرند عوض نشوند. وقتی شیعه‌ای به حرم امیرالمؤمنین یا سیدالشهداء و امام رضا علیهم السلام وارد گردد گویا در یک عالم نور وارد شده است. او در یک دریای بیکران واقع شده که هر کس در چنین دریایی قرار گیرد ناگزیر پاک می‌شود و در چنین عالم نورانی، نورانیت پیدا می‌کند.

به زائران و خودم سفارش می‌کردم که سعی کنید این نورانیت و طهارت را در شهر و دیار خود حفظ کنید. هر گاه احساس کردید که دارد ضعیف یا کمرنگ می‌شود باز دوباره به مشهدهی از مشاهد ائمه علیهم السلام مشرف بشوید تا این حالت معنوی ملکه بشود و با این نورانیت زندگی ادامه داشته باشد و این طهارت به برکت زیارت است.

بی‌جهت نیست که در کتاب‌های شیعه و سنی به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و حتی قبور مؤمنان امر مؤکد شده است و این عمل در سیره همه متشرعه بوده و هست.

از این رو ما ائمه اطهار علیهم السلام را در دوران حیاتشان زیارت می‌کنیم و پس از شهادتشان به قبورشان پناه می‌آوریم و به آنان متوسل می‌شویم و این زیارت‌ها و توسلات در حقیقت ایجاد ارتباط معنوی با آن حضرات است و بدین وسیله به خدای سبحان تقرب حاصل می‌نماییم.

البته ما در این زمینه روایات فراوانی داریم که به طرح آن‌ها نیاز نیست. برای آگاهی بیشتر می‌توان به کتاب‌های حدیثی، مزارها و به کتاب کامل‌الزیارات مراجعه کرد.

پناه آورندگان به قبور ائمه

لَا تُدُّ عَائِدُ بِقُبُورِكُمْ؛

و به قبرهای شما پناه آرم.

این جمله با جمله پیشین از دو جهت تفاوت دارد.

۱. در جمله قبل گفتیم «زائر» در این جا می‌گوییم: «لَا تُدُّ عَائِدُ».

۲. در آن جا گفتیم: «زائر لکم»، در این جا می گوئیم: «بقبورکم».

واژه «عاذ» از نظر لغوی

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

عوذ: العوذُ الالتجاءُ إلى الغير والتعلق به، يقال: عاذ فلان بفلان، ومنه قوله تعالى: (أَعُوذُ بِاللَّهِ

أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)^{۵۸۲} ...^{۵۸۳}

«عاذ» به معنای «لجأ»، التجا کردن و پناهنده شدن است.

«لوذ» نیز به معنای: «التجاء»^{۵۸۴} یا «استتر»^{۵۸۵} آمده است.

پس این دو واژه یا با هم مترادف دارند و یا معنای بسیار نزدیکی به هم دارند که به زبان فارسی همان پناه بردن و ملتجی شدن است.

بنابراین معنا، انسان برای طلب حاجتی و یا برای دفع خطری و نجات از گرفتاری به قبر امام علیه السلام پناه می برد.

شایان یادآوری است که در دوران قبل از اسلام نیز مردم در حوادثی به قبور بزرگان پناهنده می شدند. فرض کنید کسی مرتکب جرمی شده و برای نجات از مؤاخذه به قبر بزرگی ملتجی می شد که آن بزرگ در جامعه آن روز حرمت داشت و این التجا، اثر داشت.

دو نمونه تاریخی

برای نمونه در تاریخ آورده اند:

پدر فرزددق شاعر شخصیت بزرگی بود، شخصی با فرزددق مشکلی پیدا کرد برای نجات از فرزددق و تعقیب او به قبر غالب پدر فرزددق پناهنده شد.

فرزددق به او پیغام داد: خواسته تو هر چه باشد من حاضرم انجام دهم و اعتراض ندارم و بدون قید و شرط می پذیرم.^{۵۸۶}

و نیز نوشته اند:

یکی از بزرگان با حجاج در لشکرکشی برای جنگ با عبدالله بن زبیر همکاری داشت. در ادامه جنگ ابن زبیر به خانه خدا پناهنده شد، اما سپاه حجاج جنگ را ادامه دادند، خانه خدا را با منجیق منهدم کردند و این باعث شد که آن شخصیت بر حجاج اعتراض کرد و از ادامه جنگ خودداری نمود و شعری علیه حجاج سرود. حجاج تصمیم گرفت او را دستگیر کند، اما او فرار کرد و مردم را علیه حجاج تحریک کرد.

۵۸۲. سوره بقره (۲): آیه ۶۷

۵۸۳. المفردات فی غریب القرآن: ۳۵۲.

۵۸۴. المصباح المنیر: ۵۶۰.

۵۸۵. المفردات فی غریب القرآن: ۴۵۶.

۵۸۶. ر.ک: طبقات فحول الشعراء ابن سلام جمعی: ۲ / ۳۱۲.

حجاج در این باره نامه ای به عبدالملک نوشت.

عبدالملک در پاسخ نوشت: او به قبر مروان بن حکم پناهنده شد و من نمی توانم کاری بکنم و تو نیز او را تعقیب

نکن!^{۵۸۷}

نمونه سوم این که در احوالات کمیت؛ شاعر معروف رحمه الله در داستان مفصلی نوشته اند:

هنگامی که هشام بن عبدالملک بر او خشم گرفت دستور قتل او را صادر کرد.

کمیت شاعر رحمه الله به قبر معاویه بن هشام پناهنده شد و وقتی خبر به هشام بن عبدالملک رسید، او را به طور

موقت عفو کرد تا از آن جا بیرون آمد.^{۵۸۸}

آری، در روایات نیز در زندگی ائمه ما علیهم السلام آمده که مردم هم در دوران حیات آن بزرگواران و هم بعد از

شهادتشان به قبور مطهرشان پناهنده می شدند. امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

نحن كهف لمن التجأ إلینا؛^{۵۸۹}

ما پناه کسی هستیم که به ما پناهنده شود.

در روایت دیگر امام باقر علیه السلام درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

هم أمن لمن التجأ إليهم وأمان لمن تمسك بهم؛^{۵۹۰}

آنان ایمنی هستند برای کسی که به آنان پناه برد و امان و پشتیبانند برای کسی که به آنان تمسک کند.

امام باقر علیه السلام در سخن دیگری می فرماید:

أيها الناس! إن أهل بيت نبيكم شرفهم الله بكرامته... وعصمة لمن لجأ إليهم وأمن لمن

استجار بهم؛^{۵۹۱}

ای مردم! به راستی خدا اهل بیت پیامبر شما را با کرامتش شرافت بخشید... آنان عصمتند بر کسی که به آنان پناه

آورد و امانند برای کسی که به آنان پناهنده شود.

جالب این که در روایتی آمده:

شخصی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مرتکب گناهی شد، از این رو به حسنین علیهما السلام پناهنده شد و

حضرت این پناهندگی را از او پذیرفتند و او را بخشیدند.

در جنگ جمل وقتی طلحه و زبیر کشته شدند و سپاه جمل شکست خورد، پسر طلحه دستگیر شد، او به حسنین

علیهما السلام پناهنده شد؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام پناهندگی او را پذیرفتند و دستور دادند که او را آزاد کردند.

روایت دیگری در این زمینه در کتاب الکافی آمده است:

۵۸۷ . الاعلام زرکلی: ۲ / ۶

۵۸۸ . کتاب الفتوح (احمد بن اعثم الکوفی): ۸ / ۲۷۴.

۵۸۹ . الخرائج والجرائح: ۲ / ۷۴۰، بحار الأنوار: ۶۹ / ۴۴، ذیل حدیث ۵۳، رجال کشی: ۴۴۸.

۵۹۰ . یقین: ۳۱۹، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۴۶، ذیل حدیث ۱۶.

۵۹۱ . تفسیر فرات: ۳۳۷ - ۳۳۸، حدیث ۴۶۰، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۵۵، حدیث ۳۰.

لموضع قبر الحسين عليه السلام حرمة معلومة من عرفها واستجار بها أجير؛^{۵۹۲}

برای جای قبر امام حسین علیه السلام حریم معلومی است کسی که آن را بداند و به آن پناهنده شود، پناه داده می شود.

قبور ائمه و پناهنده شدن حیوانات

عجیب این که پناهندگی به قبور ائمه علیهم السلام حتی در عالم حیوانات نیز بوده و هست. در روایتی در وسائل الشیعه آمده:

روزی امام رضا علیه السلام نشستند و عدّه ای در خدمتشان حضور داشتند، در این هنگام گنجشکی آمد و خیلی سر و صدا می کرد. امام علیه السلام به یکی از حاضران فرمودند: این شیء را بردار و فلان جا برو و ماری را که به لانه این پرنده آمده بکش! این پرنده به من پناه آورده است.^{۵۹۳}

روایت دیگری در بحار الأنوار آمده است:

جابر جعفی می گوید: در سفر حجی در خدمت امام باقر علیه السلام بودم، حیوانی کنار محمل حضرت علیه السلام آمد و چیزی گفت.

جابر می گوید: من دست دراز کردم که این حیوان را بگیرم.

حضرت مرا از این کار باز داشت و فرمود:

یا جابر! فإِنَّه استجار بنا أهل البيت؛^{۵۹۴}

ای جابر! این حیوان به ما اهل بیت پناه آورده است.

در روایت دیگری آمده:

آهویی نزد امام صادق علیه السلام آمد و با زبان خود به حضرت مطلبی را گفت.

حضرت فرمود:

أفعل إن شاء الله؛

ان شاء الله انجام می دهم.

وقتی آهو رفت؛ حضرت فرمودند:

استجار بی الظبی وأخبرنی أن بعض من یصید النّبأء بالمدينة صاد زوجته؛^{۵۹۵}

آهویی از دست برخی صیادان به من پناه آورد و به من خبر داد که برخی از صیادان مدینه جفت او را صید کرده است.

۵۹۲ . الکافی: ۴ / ۵۸۸، حدیث ۶ بحار الأنوار: ۹۸ / ۱۱۰، حدیث ۱۹.

۵۹۳ . بصائر الدرجات: ۳۶۵، حدیث ۱۹، مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۴۴۷، وسائل الشیعه: ۱۱ / ۵۳۷، حدیث ۱۵۴۷۷، بحار الأنوار: ۴۹ / ۸۸، حدیث ۸.

۵۹۴ . الخرائج والجرائح: ۲ / ۶۰۴، حدیث ۱۲، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۴۸، حدیث ۳۸.

۵۹۵ . همان: ۱ / ۲۹۹، حدیث ۵، همان: ۴۷ / ۱۱۲، حدیث ۱۴۹.

پناهندگی به حرم ها و حکم شرعی آن

در پناهندگی مسأله ای در کتاب الحدود مطرح شده و فقها نوشته اند:

اگر کسی در خارج حرم مکه مرتکب جرمی شده باشد و به حرم الاهی پناه ببرد او را تحت تعقیب قرار نباید داد و نباید او را از آن جا بیرون آورند تا حد جاری کنند، بلکه باید صبر کنند تا از حرم بیرون بیاید و آن گاه به حکمش رسیدگی کنند.^{۵۹۶}

عده بسیاری از فقهای ما همین حکم را در قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و قبور ائمه اطهار علیهم السلام نیز فتوا داده اند که اگر کسی جرمی را مرتکب شد و به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و یا یکی از ائمه اطهار علیهم السلام پناه ببرد او را تحت تعقیب قرار نمی دهند و صبر می کنند تا او از آن جا بیرون بیاید. این فتوای عدّه ای از علمای ماست. برای مثال شیخ مفید رحمه الله در کتاب المقنعه چنین می نویسد:

ولا تقام الحدود فی المساجد ولا فی مشاهد الأئمة علیهم السلام ومن فعل فی المساجد أو

المشاهد ما یوجب إقامة الحدّ علیه اُقیم علیه الحدّ خارجاً منها ولم تقم علیه الحدود فیها.^{۵۹۷}

نظیر این عبارت را شیخ طوسی رحمه الله در کتاب النهایه آورده است.^{۵۹۸}

قاضی ابن البراج از فقهای بزرگ ما در کتاب المهذب چنین می نگارد:

وإذا التجأ إلى حرم الله أو حرم رسوله أو أحد الأئمة علیهم السلام لم یقم الحدّ علیه فیهِ.^{۵۹۹}

ابن ادریس رحمه الله در کتاب السرائر می نویسد:

وإذا التجأ إلى حرم الله سبحانه أو حرم رسوله أو أحد الأئمة علیهم السلام لم یقم علیه الحدّ

فیهِ.^{۶۰۰}

شفیع قرار دهندگان ائمه

مُسْتَشْفِعُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبُ بِكُمْ إِلَيْهِ;

شما را به درگاه خدای متعال شفیع می آورم و به وسیله شما به پیشگاهش تقرّب می جویم.

آن گاه که با خدا کاری داشته باشیم شما را شفیع قرار می دهیم، و چون انسان همیشه و در همه احوال و برای

همه امور با خدا کار دارد، پس دائماً با ائمه سر و کار خواهد داشت.

ولی بالاترین امور «تقرّب الی الله» است، که برای رسیدن به قرب حق به هادی و دلیل قطعی نیاز دارد، و نیز

هادی به طور قطع خودش باید نزدیک به خدا باشد، و در عالم وجود کسی بهتر برای این جهت از محمد و آل محمد

علیهم السلام وجود ندارد.

۵۹۶. شرح اللمعة: ۲ / ۳۲۲.

۵۹۷. المقنعة: ۷۸۳.

۵۹۸. النهایة: ۷۰۲.

۵۹۹. المهذب: ۲ / ۵۲۹.

۶۰۰. السرائر: ۳ / ۴۵۷.

پس ما قطعاً برای همه احتیاجات مادی و معنوی خویش نیازمند شفاعت اهل بیت هستیم.
در این جا بحثی در رابطه با شفاعت، سپس چند جمله ای درباره تقرب الی الله خواهیم داشت.

شفاعت چیست؟

ایمان به شفاعت رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام به شیعه اختصاص ندارد، بلکه حقیقتی است نزد عموم فرق اسلامی. این اعتقاد هم از قرآن مجید سرچشمه می گیرد و هم از سنت. در معنای شفاعت راغب اصفهانی در کتاب المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الشَّفَعُ ضَمُّ الشَّيْءِ إِلَى مِثْلِهِ؛^{۶۰۱}

شفع ضمیمه کردن چیزی به مثل آن است.

در نافله شب، یک نماز وتر و یک نماز شفع داریم. به نماز یک رکعتی «وتر» و به نماز دو رکعتی «شفع» گفته می شود، که دو رکعت به هم ضمیمه شده و یک نماز را تشکیل داده اند.

در فقه نیز در کتاب شفعه مطرح شده که اگر در ملکی دو نفر شریک هستند، هر گاه یکی از شرکا بخواهد ملک خود را به شخص سومی بفروشد شریک حق دارد به شفعه اخذ کند؛ یعنی خریداری نماید و سهم او را به سهم خودش ضمیمه کند.^{۶۰۲}

از این روست که راغب اصفهانی می گوید:

الشَّفَاعَةُ الْإِنْضِمَامُ إِلَى آخِرِ نَاصِرٍ لَهُ وَسَائِلًا عَنْهُ، وَأَكْثَرُ مَا يَسْتَعْمَلُ فِي انْضِمَامِ مَنْ هُوَ أَعْلَى

حَرَمُهُ وَمَرْتَبَةُ إِلَى مَنْ هُوَ أَدْنَى.^{۶۰۳}

شخصی به شخصی منضم بشود که او یاورش باشد در تحصیل مطلبی که این شخص درخواست می کند، و رسیدن به حاجتی که دارد.

بیشتر استعمال شفاعت در موردی است که کسی که وجاهت، آبرو، مقام، شخصیت و مرتبت بیشتری دارد به شخصی برای رسیدن او به هدف و حاجتش منضم می شود و می گویند: فلانی در فلان جریان نزد فلانی شفیع فلانی شد.

معنای شفاعت در قرآن کریم، روایات و کلمات علما همین معنای لغوی است و جعل اصطلاحی در بین نیست، و مراد در همه آیات و کلمات معصومین علیهم السلام و عبارات علما و استعمالات فصیحه معنای مذکور است.

وقتی انسان احتیاج پیدا کند به رفتن خدمت بزرگی برای عرض حاجتی یا خوفی که دارد به خاطر خلافتی که از او سر زده است، هرگز امید ندارد که بتواند به حضور او راه یابد. از وجاهت، حرمت، شخصیت و موقعیت کسی کمک می گیرد و او را در امر خود شفیع قرار می دهد که به جای این شخص، حاجت او را در آن جا مطرح کند.

۶۰۱. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۳.

۶۰۲. ر.ک: اللعنة الدمشقیة: ۱۴۷، کتاب الشفعة.

۶۰۳. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۳.

بنابر آن چه گذشت خداوند متعال بزرگ علی الاطلاق و ربّ الارباب است. بندگان غیر معصوم گناهکار از طرفی به خود و به گناهان، نقائص و عدم قابلیت خودشان می نگرند و از طرف دیگر به خداوند متعال و عظمت او نگاه می کنند و از طرفی عذاب الاهی را درباره گناهان و کارهای خلافی که از آن ها سر زده تصور می کنند، ناگزیر می ترسند و نمی توانند بدون شفیع با خداوند متعال ارتباط برقرار کنند.

بنده ای به خداوند متعال امید عفو دارد و از طرفی خوف از عذاب او دارد به نزد بزرگی می رود که در نزد خداوند متعال حرمت، عزّت، مرتبه و قرب دارد تا بتواند او را به مقصدش برساند.

البته به اجماع همه اهل اسلام آبرومندترین آبرومندان درگاه الاهی پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هستند. بنابراین، شفاعت یک حقیقت است، اما حقیقتی که دست خداوند متعال و ملک اوست. این معنا از قرآن مجید استفاده می شود، آن جا که می فرماید:

(أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا وَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)^{۶۰۴}

آیا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته اند؟! به آنان بگو: «آیا از آن ها شفاعت می طلبید گرچه مالک چیزی نباشند و تعقل نمی کنند؟!» بگو: «تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمان ها و زمین از آن اوست، آن گاه همه شما را به سوی او باز می گردانند.

این آیه مبارکه اصل شفاعت را اثبات - و به مقتضای لام ملکیت می فرماید که ملک خدا و اصولاً تمام شفاعت ها به اذن اوست. اکنون سؤالی مطرح می شود که آیا خداوند متعال شفاعت را به کسی داده یا اصلاً آن را به کسی نداده است؟

شفاعت، مقامی مانند دیگر مقام هاست که ملک خداوند متعال است. مقامات الاهی از قرآن کریم استفاده می شود.

مقام ولایت

از مقام های مطرح شده در قرآن مجید مقام «ولایت» است؛ این مقام از آن خداوند متعال است. چون او خالق هستی و مالک همه موجودات و تدبیر امور همه در دست اوست که فرموده:

(بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا)^{۶۰۵}

بلکه همه کارها در اختیار خداوند است.

و در آیه دیگری در خصوص اهل ایمان آمده:

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا)^{۶۰۶}

۶۰۴. سوره زمر (۳۹): آیه ۴۳ و ۴۴.

۶۰۵. سوره رعد (۱۳): آیه ۳۱.

۶۰۶. سوره بقره (۲): آیه ۲۵۷.

خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند.

پس امر به دست خداوند متعال است؛ ولی آیا خدای سبحان این مقام را به کسی عطا کرده که به اذن او بتواند در هستی یا در شئون اشخاص یا غیر ذلک تصرف کند؟ و اگر داده در چه حدودی است؟

مقام عزت

مقام عزت نیز به نحو اطلاق ملک خداوند متعال است:

(فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)؛^{۶۰۷}

به راستی که همه عزت ها از آن خداوند است.

هر کس در عالم هر عزتی دارد، عزت او از خداست. سخن در این است که آیا خداوند متعال آن عزت الاهی، معنوی و حقیقی را به کسانی داده است یا نه؟

مقام قدرت

از مقام های دیگر خداوند متعال مقام قوت و قدرت در عالم است. قرآن مجید می فرماید:

(أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)؛^{۶۰۸}

به راستی تمام قدرت، از آن خداوند است.

هر کسی در عالم به هر مقداری که قدرت دارد شعبه ای از قدرت مطلقه الاهی است و این مقام از آن خداوند متعال است.

مقام علم غیب

از مقام های دیگر خداوند متعال، مقام علم غیب است. در قرآن مجید به صراحت می فرماید:

(قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ)؛^{۶۰۹}

بگو: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.

علم غیب از آن خداوند متعال و ملک اوست، آیا خدا این علم را به کسی عطا کرده یا نکرده؟ و اگر عطا کرده چه کسی است؟

مقام محمود

از مقام های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقام محمود است. خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)؛^{۶۱۰}

۶۰۷. سوره نساء (۴): آیه ۱۳۹.

۶۰۸. سوره بقره (۲): آیه ۱۶۵.

۶۰۹. سوره نمل (۲۷): آیه ۶۵.

۶۱۰. سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۹.

و پاسی از شب را با شب زنده داری به عبادت سپری کن! این یک وظیفه اضافی برای توست، امید است پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند!

خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به نافلة شب امر می کند.

مقام محمود در آیه مبارکه در روایات فریقین به شفاعت تفسیر شده است.

در حدیثی در ذیل این آیه آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین فرمودند:

یا علی! إن ربی عزوجل ملکنی الشفاعة فی أهل التوحید من أمتی وحظر ذلک عن ناصبک أو ناصب ولدک من بعدک؛^{۶۱۱}

ای علی! خداوند متعال مقام شفاعت را به من درباره موحدان اُمتم تملیک کرده است. نسبت به کسانی که با

امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی کردند و با او دشمن بودند از این شفاعت محروم کرده است.

در روایت دیگری آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ضمن تفسیر این آیه فرمودند:

المقام الذی أشفع فیہ لأمتی؛^{۶۱۲}

منظور از مقام محمود، مقامی است که با آن از اُمتم شفاعت می کنم.

در روایت دیگری از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام از معنای مقام محمود پرسیدند، حضرت فرمود:

هی الشفاعة؛^{۶۱۳}

منظور از مقام محمود، شفاعت است.

در تفسیر کنز الدقائق در ذیل این آیه مبارکه امام کاظم علیه السلام می فرماید:

يقوم الناس يوم القيامة مقدار أربعين عاماً وتؤمر الشمس فتركب على رؤوس العباد ويلجهم

العرق، وتؤمر الأرض لا تقبل من عرقهم شيئاً فيأتون آدم فتشفعون منه، فيدلهم على نوح،

ويدلهم على إبراهيم، ويدلهم إبراهيم على موسى، ويدلهم موسى على عيسى، ويدلهم

عيسى على محمد صلی الله علیه وآله فيقول: عليكم بمحمد خاتم النبيين، فيقول محمد: أنا لها.

فينطلق حتى يأتي باب الجنة فيدق، فيقال له: من هذا والله أعلم؟

فيقول: محمد.

فيقال: افتحوا له.

۶۱۱ . الأمالی، شیخ طوسی: ۴۵۵، حدیث ۱۰۱۷، كشف الغمة: ۲ / ۲۸، تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۲۰۷، حدیث ۳۹۷.

۶۱۲ . روضة الواعظین: ۵۰۰، کنز الدقائق: ۵ / ۵۹۳، مسند احمد بن حنبل: ۲ / ۴۴۱، عمدة القاری: ۵ / ۱۲۳، تحفة الاحوذی: ۸ / ۴۵۴، تفسیر جامع البیان: ۱۵

/ ۱۸۲، حدیث ۱۷۰۷۰، تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۲۰۸، حدیث ۳۹۹.

۶۱۳ . تفسیر العیاشی: ۲ / ۳۱۴، حدیث ۱۴۸، بحار الأنوار: ۸ / ۴۸، حدیث ۴۹، تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۲۱۱، حدیث ۴۰۲، تفسیر کنز الدقائق: ۵ / ۵۹۶، سنن

ترمذی: ۴ / ۳۶۵، حدیث ۵۱۴۵ به نقل از پیامبر صلی الله علیه وآله، فتح الباری: ۱۱ / ۳۶۸، تحفة الاحوذی: ۸ / ۴۵۴، تفسیر قرطبی: ۱۰ / ۳۰۹، تفسیر ابن

کثیر: ۳ / ۶۲، الاتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۵۲۰، حدیث ۶۵۴۵.

فإذا فتح الباب استقبل ربه فيختر ساجداً فلا يرفع رأسه حتى يقال له: تكلم وسل تعط واشفع تشفع.

فيرفع رأسه، فيستقبل ربه فيختر ساجداً.

فيقال له مثلها.

فيرفع رأسه حتى أنه ليشفع من قد أحرق بالنار.

فما أ حد من الناس يوم القيامة في جميع الأمم أ وجه من محمد صلى الله عليه وآله، وهو قول الله تعالى: (عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً)؛^{٦١٤}

در روز قیامت مردم به آدم، نوح، ابراهیم... پناه می برند، سرانجام به آن ها می گویند: به سراغ رسول الله صلی الله علیه وآله بروید و آن حضرت شفاعت می کنند.

اهل سنت نیز در ذیل این آیه روایاتی آورده اند. جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر الدر المنثور روایتی را از سعید بن منصور، بخاری، ابن جریر و ابن مردویه نقل می کند که عبدالله بن عمر می گوید:

إنّ الناس يصيرون يوم القيامة جثاء كلّ أمة تتبع نبيها يقولون: يا فلان! اشفع لنا، حتى تنتهي الشفاعة إلى النبي صلى الله عليه وآله.

فذلك يوم يبعثه الله المقام المحمود.^{٦١٥}

از این روست که پیامبران پیشین و امت های آن ها محتاج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. این حدیث با اسانید متعدد در کتب فریقین نقل شده و به منابع ما اختصاص ندارد.

روایت دیگر را احمد بن حنبل، ترمذی، ابن جریر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه نقل کرده اند که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره این آیه سؤال شد، حضرت فرمودند:

هو المقام الذي أشفع فيه لأمتي؛^{٦١٦}

منظور همان مقامی است که به وسیله آن از امت شفاعت می نمایم.

روایت دیگر را ابن جریر و بیهقی... نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

المقام المحمود الشفاعة؛^{٦١٧}

منظور از مقام محمود، شفاعت است.

در روایت دیگر از ابن عباس سؤال شد: مقام محمود چیست؟ گفت:

مقام الشفاعة؛^{٦١٨}

٦١٤. همان: ٢ / ٣١٥، حدیث ١٥١، بحار الأنوار: ٨ / ٤٨، حدیث ٥٢ - ٥٣، تفسیر کنز الدقائق: ٦ / ٢٥١ - ٢٥٧.

٦١٥. تفسیر الدر المنثور: ٤ / ١٩٧، تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٥٩، صحیح بخاری: ٥ / ٢٢٨، عمدة القاری: ١٩ / ٣٠، حدیث ٨١٧٤، السنن الكبرى، نسائی: ٦ / ٣٨١، حدیث ١١٢٩٥.

٦١٦. همان، تفسیر جامع البیان: ١٥ / ١٨٢، حدیث ١٧٠٧٠.

٦١٧. همان، مسند، احمد بن حنبل: ٢ / ٤٧٨، فتح الباری: ١١ / ٣٦٨، عمدة القاری: ٢٣ / ١٢٣، تفسیر آلوسی: ١٥ / ١٤١.

مقام شفاعت است.

صحابی دیگر، سعد بن ابی وقاص می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سؤال شد: منظور از مقام محمود چیست؟

فرمود:

هُوَ الشَّفَاعَةُ؛^{۶۱۹}

همان شفاعت است.

البته در این باره روایات دیگری در کتاب تفسیر الدر المنثور از طریق بخاری، ابن جریر، ترمذی، ابن حنبل و دیگران نقل شده است.

بنابر آن چه گذشت شفاعت مقام و مرتبه ای است که در درجه نخست از آن خداوند متعال است؛ ولی خداوند متعال این مقام و مرتبه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داده است؛ به طوری که پیامبران گذشته و امت های آن ها همه به شفاعت آن حضرت نیاز دارند.

اکنون این پرسش مطرح است که این مقام چگونه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اعطا شده است. در قرآن مجید اعطای این مقام به سه تعبیر آمده است:

۱ . تعبیر به تملیک.

۲ . تعبیر به رضا، راضی بودن خداوند متعال.

۳ . تعبیر به اذن.

خدا هر چه را از مقام و قدرت، علم و ثروت و غیر ذلک به هر کس که بخواهد می دهد و به هر کس نخواهد نمی دهد. او مالک است و همه امور به دست اوست، چنان که می فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ...﴾؛^{۶۲۰}

بگو: بارالها! مالک حکومت ها تو هستی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری... .

درباره شفاعت می فرماید:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾؛^{۶۲۱}

۶۱۸ . همان، تفسیر جامع البیان: ۱۵ / ۱۸۰، حدیث ۱۷۰۶۲، تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۵۸.

۶۱۹ . همان، تفسیر آلوسی: ۱۵ / ۱۴۱.

۶۲۰ . سوره آل عمران (۳): آیه ۲۶.

۶۲۱ . سوره نجم (۵۳): آیه ۲۶.

و چه بسیار فرشتگان آسمان ها که شفاعت آن ها سودی نمی بخشد مگر پس از آن که خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه شفاعت دهد.

البته خداوند متعال هر نعمت، هر مقام و هر شیء مادی و معنوی را به کسی بدهد، ضابطه دارد و لیاقت، ظرفیت و استعداد طرف شرط است.

از آن چه گفتیم چنین نتیجه می گیریم:

۱. شفاعت، اکتسابی نیست؛ بلکه یک مقام اعطایی است.

۲. اثبات مقام شفاعت برای هر کسی به دلیل نیاز دارد. اما برای نفی شفاعت، عدم دلیل کافی است، یعنی همین

قدر که دلیل نداشته باشیم بر این که زید می تواند شفیع باشد، در عدم حصول این مقام برای او کافی است.

۳. اثبات این مقام برای هر کسی یا باید از قرآن باشد و یا از سنت معتبر.

در آیه ای از قرآن مجید می خوانیم:

(وَأَسْأَلُكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)^{۶۲۲}؛

و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود گردی.

این آیه کریمه به شفاعت تفسیر شده و صراحت دارد که این مقام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عطا شده است.

از دلایل شفاعت این آیه است:

(لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)^{۶۲۳}؛

آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد.

در تعبیر دیگر می فرماید:

(وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ)^{۶۲۴}؛

هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد.

در تعبیر سوم می فرماید:

(وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)^{۶۲۵}؛

کسانی را که غیر از او می خوانند مالک شفاعت نیستند؛ مگر آن ها که با آگاهی و علم کامل به حق شهادت

داده اند!

در آیه دیگر می فرماید:

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا)^{۶۲۶}؛

۶۲۲. سوره ضحی (۹۳): آیه ۵.

۶۲۳. سوره مریم (۱۹): آیه ۸۷.

۶۲۴. سوره سبأ (۳۴): آیه ۲۳.

۶۲۵. سوره زخرف (۴۳): آیه ۸۶.

۶۲۶. سوره طه (۲۰): آیه ۱۰۹.

در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است.

در آیه دیگر می فرماید:

(مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ)؛^{۶۲۷}

کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! آن چه را در پیش روی آن ها و پشت سرشان قرار دارد می داند؛ و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد.

شفعاء کسانی هستند که خداوند متعال - به قدری که بخواهد - به هر یک از آن ها از علم خود داده است. بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رأس شفعاء هستند که خداوند متعال به آن بزرگوار این مقام عظیم را عطا کرده است.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الأنوار بابی با عنوان «باب الشفاعة» باز کرده و در آن روایات بسیار زیادی آورده است.^{۶۲۸}

در روایتی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي؛^{۶۲۹}

کسی که به شفاعت من ایمان نیاورد خداوند او را از شفاعت من بهره ای نخواهد داد. از این روایت معلوم می شود که از شروط شفاعت شدن، ایمان به شفاعت است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إذا قمت المقام المحمود تشفعت في أصحاب الكبائر من أمتي فيشفعني الله فيهم، والله لا تشفعت فيمن أذى ذریتی؛^{۶۳۰}

آن گاه که در مقام محمود قرار گیرم برای گناه کاران گناه کبیره از امتم شفاعت کنم و خدا شفاعت مرا می پذیرد. به خدا سوگند، درباره کسانی که ذریه مرا آزرده اند، شفاعت نخواهم کرد.

بنابراین روایت، کسانی مورد شفاعت قرار می گیرند که

اولاً از امت رسول الله صلی الله علیه وآله باشند، خدا، شفاعت حضرت را در اصحاب کبائر از امت خود می پذیرد.

ثانیاً به ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله آزار نرسانده، و کسانی که آن ها را ایذاء کرده اند، مورد شفاعت قرار نخواهند گرفت.

۶۲۷. سوره بقره (۲): آیه ۲۵۵.

۶۲۸. بحار الأنوار: ۸ / ۲۹. در این باب ۸۶ روایت درباره شفاعت آمده است.

۶۲۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۱۲۵، حدیث ۳۵، بحار الأنوار: ۸ / ۳۴، حدیث ۴.

۶۳۰. الأمالی، شیخ صدوق: ۳۷۰، حدیث ۴۶۲، بحار الأنوار: ۸ / ۳۷، حدیث ۱۲.

و در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد التوسل إليّ وأن يكون له عندى يد أشفع له بها يوم القيامة، فليصل أهل بيتى ويدخل السّرور عليهم؛^{۶۳۱}

کسی که می خواهد به من توسل جوید و کاری کند که در روز رستاخیز او را شفاعت کنم به اهل بیت من احسان کند و آن ها را شاد نماید.

پس اگر کسی علاوه بر عدم ایذاء خدمتی به اهل بیت علیهم السلام کرده بیشتر مورد شفاعت قرار می گیرد. در سخن دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

لكلّ نبى دعوة قد دعا بها وقد سأل سؤلاً، وقد خبأت دعوتى لشفاعتى لأمتى يوم القيامة؛^{۶۳۲}

هر پیامبری دعای ویژه ای داشت که با آن خدا را خواند و حاجت خود را خواست، ولی من دعای خودم را برای شفاعت امتّم در روز رستاخیز ذخیره کرده ام.

بنابراین روایت، گویی خداوند متعال به هر کدام از پیامبران اذن داده که مطلبی را از خدا بخواهند. از این رو حضرتش می فرماید: من خواسته ام را برای روز قیامت گذاشته ام و آن، شفاعت برای امت است. در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلى: جعلت لى الأرض مسجداً وطهوراً، ونصرت بالرعب، وأحلّ لى المغنم، وأعطيت جوامع الكلم، وأعطيت الشفاعة؛^{۶۳۳}

پنج چیز به من داده شد که پیش از من به هیچ کس داده نشده است: اولی زمین سجده گاه و پاک کننده برای من مقرر شده، هراسی که از من در دل دشمن است، یاور من گردید، غنیمت برای من حلال شد، کلمات جامع به من عنایت شد و شفاعت به من عطا گردید.

شافع دیگر، قرآن مجید است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

واعلموا أنه شافع مشفع وقائل مصدق وأنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه؛^{۶۳۴}

بدانید که قرآن مجید شافعی است که شفاعتش مورد قبول قرار می گیرد و گوینده ای است که تصدیق می شود. هر که را قرآن در روز رستاخیز شفاعت کند بپذیرند.

شافع دیگر، اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان هستند.

حضرت در روایتی می فرماید:

۶۳۱. الأملی، شیخ صدوق: ۴۶۲، حدیث ۶۱۵، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۲۷، حدیث ۱.

۶۳۲. الخصال: ۲۹، حدیث ۱۰۳، بحار الأنوار: ۸ / ۳۴، حدیث ۱.

۶۳۳. همان: ۲۹۲، حدیث ۵۶، همان: ۸ / ۳۸، حدیث ۱۷.

۶۳۴. نهج البلاغه: ۲ / ۹۲، خطبه ۱۷۶، بحار الأنوار: ۸۹ / ۲۴، حدیث ۲۴.

لنا شفاعه ولأهل مودتنا شفاعه؛^{۶۳۵}

ما شفاعت می نماییم و کسانی که اهل مودت ما اهل بیت هستند نیز در روز قیامت شفاعت می کنند. بنابراین روایات، پیامبر اکرم، ائمه معصومین علیهم السلام، قرآن و اهل مودت اهل بیت در روز قیامت شفاعت هستند. در زمینه شفاعت شیعیان روایتی را فریقین آورده اند که امیر مؤمنان علی علیه السلام در احتجاج با صحابه فرمودند:

فهل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: إن من شيعتك رجلاً يدخل في شفاعته الجنة مثل ربيعه و مضر غیری؟

قالوا: لا؛^{۶۳۶}

آیا در بین شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرموده باشند که در شیعیان تو مردی هست که به برکت شفاعت او به تعداد دو قبیله بزرگ ربیع و مضر به بهشت وارد می شوند؟ آنان اقرار کردند که نه، این مقام به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد. خلاصه این که شفاعت را نمی شود انکار کرد، و اگر شیعه ای آن را منکر شود از تشیع خارج می گردد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج والمسائله في القبر والشفاعة؛^{۶۳۷}

هر کس سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست؛ معراج، پرسش در قبر و شفاعت. در زمینه شفاعت روایتی به لفظی دیگر در الکافی نقل شده که سماعه بن مهران می گوید: شب هنگام در کنار خانه خدا در خدمت حضرت امام کاظم علیه السلام نشسته بودم حضرتش فرمود:

يا سماعه! إلینا إیاب هذا الخلق وعلینا حسابهم، فما كان لهم من ذنب بینهم و بین الله عزوجل حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك، وما كان بینهم و بین الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك و عوضهم الله عزوجل؛^{۶۳۸}

اگر مؤمنی گناهی کرده، ما در روز قیامت از خدا خواهیم خواست که او را عفو کند و خداوند متعال جواب موافق می دهد، اما اگر حقوق مردم باشد ما در حقوق مردم نیز دخالت می کنیم و شفاعت می نماییم و از طلبکار خواهش می کنیم که این بدهکار را ببخشد و عوضش را از خداوند متعال به او می دهیم. آن چه گذشت روایاتی اندک از روایات فراوانی بود که در این زمینه آمده است. گفتنی است که روایات شفاعت علما، شهدا و مؤمنان واقعی در روز قیامت فراوان است.

۶۳۵. الخصال: ۶۲۴ بحار الأنوار: ۸ / ۳۴، ذیل حدیث ۳.

۶۳۶. الأمالی، شیخ طوسی: ۵۵۱، در ضمن حدیث طویل مناشده ۱۱۶۷، بحار الأنوار: ۳۱ / ۳۸۰، حدیث ۲۴.

۶۳۷. الأمالی، شیخ صدوق: ۳۷۰، حدیث ۴۶۴، بحار الأنوار: ۸ / ۳۷، حدیث ۱۳.

۶۳۸. الکافی: ۸ / ۱۶۲، حدیث ۱۶۷، بحار الأنوار: ۸ / ۵۷، حدیث ۷۱.

کوتاه سخن این که هر کسی که نزد خداوند متعال حرمت، وجاهت، آبرو و عزّت و مقام دارد، با استفاده از جایگاه خود در قیامت شفاعت خواهد کرد و آن امری است که از نظر کتاب و سنّت ثابت و مسلّم بوده و هیچ اختلافی بین مسلمانان در آن وجود ندارد.

علامه مجلسی رحمه الله در این باره می نویسد:

لا خلاف فیها بین المسلمین بأنّها من ضروریات الدین.^{۶۳۹}

پس اگر کسی شفاعت را از روی غرض و مرض - نه از روی جهالت و مناقشه علمی - انکار و استهزا کند، در واقع یکی از ضروریات دین را انکار کرده است.

به نظیر این عبارت، بزرگان اهل سنّت نیز تصریح کرده اند.

در کتاب العقائد النسفیة - که از کتاب های معتبر اهل سنّت در اصول اعتقادات شمرده می شود - چنین آمده:

الشفاعة ثابتة للرسول والأخيار في حق الكبائر، مستفیض من الأخبار.^{۶۴۰}

یکی از بزرگان اهل سنّت در این باره می گوید:

اگر کسی شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را انکار و یا در آن مناقشه نماید پیامبر او را نفرین می کند و می فرماید: لا أناله الله شفاعته رسول الله.

و اگر قرار است «اخیار» نیز در روز قیامت شفاعت کنند، پرواضح است که ائمه اطهار علیهم السلام سادات اخیار هستند.

بنابراین معلوم می شود آیاتی که در آن ها شفاعت نفی یا به عدم نفع آن تصریح شده، به غیر مسلمانان اختصاص دارد.

البته بدون اشکال، کفرورزان، مشرکان، منافقان و نواصب که همان دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند، به شفاعت نمی رسند، در آیه ای آمده است:

(وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)^{۶۴۱}

و آن ها جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند.

در تفاسیر شیعه و سنی منظور از (إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)^{۶۴۲} یعنی آن که دینش مورد رضای خدا قرار بگیرد که همان (وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا)^{۶۴۳} است.

۶۳۹ . ر.ک: بحار الأنوار: ۸ / ۲۹ - ۶۳

۶۴۰ . العقائد النسفیة: ۱۴۸.

۶۴۱ . سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۸.

۶۴۲ . الأمالی، شیخ صدوق: ۵۶، حدیث ۱۱، تفسیر مجمع البیان: ۷ / ۸۱، تفسیر الاصفی: ۲ / ۷۸۱، بحار الأنوار: ۸ / ۳۴، حدیث ۴، تفسیر نور الثقلین: ۳ /

۴۲۳، حدیث ۴۸.

۶۴۳ . سوره مائده (۵): آیه ۳.

از طرفی، این آیه مبارکه در روز غدیر خم نازل شده و به یقین ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز جزء مطلب خواهد بود.

بنابراین، «شفاعت» غیر مؤمنان را شامل نمی شود؛ به این دلیل واضح است که وقتی کسی اهل دین باشد؛ یعنی خدا، رسول او، قیامت و آن چه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده؛ از اصول و فروع بپذیرد، به همه ابعاد دین الهی معتقد خواهد بود، و چون می داند در صورت ارتکاب گناه استحقاق عقاب دارد، در برابر خداوند متعال و احکام شریعت استکبار، طغیان، گردنکشی و یاغی گری نخواهد کرد.

آری، اگر گناهی از مؤمن سر بزند، به اغوای شیطان و نفس اماره خواهد بود که شیطان او را فریب داده و تحت تأثیر نفس قرار گرفته است، و گرنه مکذّب خدا، جهان آخرت و احکام الهی مشمول شفاعت نیست.

از این روست که قرآن کریم می فرماید: وقتی از دوزخیان در روز قیامت می پرسند: چرا وارد جهنم شدید؟ در پاسخ می گویند:

(وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ)؛^{۶۴۴}

و ما همواره روز جزا را انکار می کردیم، تا زمانی که مرگ ما فرا رسید! از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آن ها سودی نمی بخشد.

اساساً گناه کسانی که مؤمن و مسلمان هستند، با گناه غیر مسلمان و غیر مؤمن تفاوت دارد؛ چرا که برای نجات اهل ایمان راه هایی وجود دارد، اما کافر راهی برای نجات ندارد.

شخصی که از روی طغیان گناه نمی کند و از کرده خود پشیمان است و خود را مستحق عقاب می داند، اگر به او وعده شفاعت بدهند و به نجات از عقاب امیدوار سازند، بر گناه جرأت پیدا نمی کند؛ چرا که او اهل ایمان و از آن چه پیش آمده نگران و به فکر تحصیل عفو و بخشش خدای غفور رحیم است، که یا توبه او قبول شود یا مورد شفاعت قرار گیرد، نه این که وقتی به او گفتند: راهی برای شفاعت وجود دارد، جرأت پیدا کند و بیشتر گناه نماید.

و خلاصه مطلب این که:

اولاً: غیر اهل ایمان مورد شفاعت نیستند.

ثانیاً: اهل ایمان با وعده شفاعت تجرّی پیدا نمی کنند.

و ثالثاً: هرگز به گناهکاری به طور مشخص وعده شفاعت داده نمی شود تا احتمال جرأت پیدا کردن او بوده باشد.

با این بیان معلوم می شود شبهاتی که گاهی پیرامون شفاعت مطرح می شود یا از روی عناد است و یا از روی عدم تأمل و تدبّر در قرآن مجید و روایات.

شفاعت و دیدگاه دانشمندان شیعی

۶۴۴ . سوره مدثر (۷۴): آیه ۴۶ - ۴۸.

البته بزرگان علمای ما درباره شفاعت سخنانی و به آن چه گفتیم اشاره دارند که لازم است به برخی موارد اشاره کنیم.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب الاعتقادات می نویسد:

اعتقادنا فی الشفاعة أنها لمن ارتضى الله دينه من أهل الكبائر والصغائر... والشفاعة لا تكون لأهل الشرك والشك ولا لأهل الكفر والجحود.^{۶۴۵}

شیخ مفید رحمه الله در این باره می فرماید:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله يشفع يوم القيامة في مذنبى أمته من الشيعة خاصة، فيشفعه الله عزوجل ويشفع أمير المؤمنين عليه السلام في عصاة شيعته فيشفعه الله عزوجل وتشفع الأئمة عليهم السلام في مثل ما ذكرناه من شيعتهم، فيشفعهم. ويشفع المؤمن البر لصديقه المؤمن المذنب، فتشفعه شفاعة ويشفعه الله. وعلى هذا القول إجماع الإمامية إلا من شذ منهم، وقد نطق به القرآن وتظاهرت به الاخبار.^{۶۴۶}

شیخ طوسی رحمه الله در تفسیر التبیان درباره شفاعت می نویسد:

قوله تعالى: (وَلَا شَفَاعَةُ) وإن كان على لفظ العموم، فالمراد به الخصوص بلا خلاف، لأن عندنا قد تكون شفاعة في إسقاط الضرر... فقد أجمعنا على ثبوت شفاعة وإنما نفى نحن الشفاعة قطعاً عن الكفار.^{۶۴۷}

گفتنی است که عبارت «عندنا» به معنای «عند الامامیه» و در اجماع ظهور دارد.

شیخ طبرسی رحمه الله ضمن اشاره به شفاعت اصحاب - که می توان حضرت سلمان، ابوذر و عمار را نام برد - می نویسد:

وهي ثابتة عندنا للنبي صلى الله عليه وآله ولأصحابه المنتجبين والأئمة من أهل بيته الطاهرين ولصالحى المؤمنين، وينجى الله تعالى بشفاعتهم كثيراً من الخاطئين، ويؤيده الخبر الذى تلقته الأئمة بالقبول وهو قوله صلى الله عليه وآله: «أدخرت شفاعة لأهل الكبائر من أمتي».^{۶۴۸}

خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله به صراحت می گوید:

الإجماع على الشفاعة.^{۶۴۹}

علامه حلی رحمه الله در شرح تجرید می نویسد:

اتَّفقت العلماء على ثبوت الشفاعة للنبي صلى الله عليه وآله.^{۶۵۰}

۶۴۵ . الاعتقادات فی دین الامامیه: ۶۶، باب ۲۱.

۶۴۶ . اوائل المقالات: ۷۹ و ۸۰ .

۶۴۷ . تفسیر التبیان: ۲ / ۳۰۶.

۶۴۸ . تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۲۰۱ و ۲۰۲.

۶۴۹ . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۴۴۳.

فاضل مقداد رحمه الله از بزرگان فقها و متکلمان شیعی می فرماید:

ثمّ اعلم أنّ صاحب الكبيّرة إنّما يعاقب إذا لم يحصل له أحد الأمرين: الأوّل: عفو الله مرّو متوقّع... .

الثانى: شفاعته نبينا صلى الله عليه وآله؛ فإنّ شفاعته متوقّعه بل واقعه لقوله تعالى: (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ)^{٦٥١} وصاحب الكبيّرة مؤمن لتصديقه بالله ورسوله صلى الله عليه وآله وإقراره بما جاء به النبي وذلك هو الإيمان... .

واعلم أنّ مذهبنا أنّ الأئمّة عليهم السلام لهم الشفاعه فى عصاه شيعتهم كما هو لرسول الله صلى الله عليه وآله من غير فرق، لإخبارهم عليهم السلام بذلك مع عصمتهم النافية للكذب عنهم.^{٦٥٢}

فيض كاشانى رحمه الله در اين باره مى فرمايد:

الشفاعة حق والحوض حق... .

قال النبي: «من لم يؤمن بحوضى فلا أورده الله حوضى ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي».

ثمّ قال صلى الله عليه وآله: «إنّما شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي، فأما المحسنون فما عليهم من سبيل...».

و دیدگاه علامه مجلسى رحمه الله را پیش تر آوردیم.

کوتاه سخن این که شفاعت رسول خدا و پیشوایان معصوم سلام الله عليهم قطعى است، اما ضابطه دارد و فقط مؤمنان مشمول آن هستند و این برای مؤمنان بابی برای مغفرت و رحمت الاهی است. و با توجه به مطالب گذشته هرگز این امید باعث تجرّی نخواهد شد؛ بلکه مؤمن بین یأس و رجاء قرار خواهد گرفت و حکم شفاعت در شریعت از نظر کتاب و سنّت حکم توبه است.

مطالبی در مورد «قرب إلى الله»

چنان که قبلاً اشاره شد، بالاترین امور تقرّب الی الله است، انسان مؤمن اگر گناهی داشت به شفاعت نیاز پیدا می کند تا به خدا برگردد، اما در پیشرفت به سوی خدا و نزدیک شدن به حق تبارک و تعالی به دستگیری اولیای عظام او نیازمند است، زیرا انسان هر چند گناهکار نباشد اما ناقص است و چه نسبتی است بین او و ربّ الأرباب؟ تقرّب انسان به خدای سبحان غرض اقصای خداوند متعال از بعث رسل و انزال کتب و همه شرائع الاهی است.

٦٥٠. همان.

٦٥١. سوره محمّد صلى الله عليه وآله (٤٧): آیه ١٩.

٦٥٢. النافع يوم الحشر فى شرح الباب الحادى عشر: ١٢٤ - ١٢٦.

پرواضح است که تمام تکالیف الهی و احکام شرعی؛ واجبات، محرّمات، مستحبات همه برای رسیدن به کمال تشریح شده است. نفع این کارها به بنده برمی گردد، وگرنه خداوند متعال به عبادات بندگان نیازی ندارد؛ چرا که همه تکالیف تابع مصالح و مفاسد هستند و بر این ها غرضی مترتب است.

غرض همه این ها تقربّ به خدای سبحان است. از این روست که عبادات را باید به قصد قربت انجام داد تا انسان به خداوند متعال نزدیک شود؛ چرا که عبادات مقربّ الی الله هستند. مقربّ شدن یعنی وسیله ای برای نزدیک شدن به خدایی که ذاتی مستجمع جمیع کمالات است.

آری، خداوند متعال به قاعده لطف عباداتی را مقرر و تشریح کرده تا بنده به خداوند متعال و مرکز کمالات نزدیک بشود.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور هستند. خداوند متعال پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام را به مقتضای قاعده لطف نصب کرده برای این که پیامبر و امام وسیله ای برای قرب به خداوند متعال شود. در شرح این موضوع بیان چند مطلب ضروری است:

مطلب یکم. خداوند متعال به بندگان خود نزدیک و قریب است. قرآن کریم می فرماید:

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ)؛^{۶۵۳}

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من بپرسند، (بگو): من نزدیکم.

در آیه دیگری می خوانیم:

(إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ)؛^{۶۵۴}

او شنوای نزدیک است.

بنابراین، از طرف خداوند متعال به بندگانش نه فقط قرب وجود دارد؛ بلکه فراتر است، آن جا که می فرماید:

(وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)؛^{۶۵۵}

و ما به او از رگ قلبش نزدیک تر هستیم.

این قضیه دو طرف لازم دارد یک طرف خداوند متعال و طرف دوم بنده است. خدایی که به ما این قدر نزدیک است، از ما می خواهد ما نیز به او نزدیک گردیم، نه این که گریزان باشیم و از او اعراض کنیم؛ بلکه به طرف او گام برداریم و به سوی او حرکت کنیم.

در آیه از قرآن می خوانیم:

(فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ)؛^{۶۵۶}

۶۵۳. سوره بقره (۲): آیه ۱۸۶.

۶۵۴. سوره سبأ (۳۴): آیه ۵۰.

۶۵۵. سوره ق (۵۰): آیه ۱۶.

۶۵۶. سوره هود (۱۱): آیه ۶۱.

از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، به راستی پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده است.

اگر خلاف کردید استغفار کنید بعد از استغفار به او رو کنید و به طرف او برگردید.
عطف به «فاء» سپس عطف «توبه» بر «استغفار» با «ثم» نکته دارد. از آیه استفاده می شود که اگر گناهی از ما سر زد زود استغفار کنیم و وقتی استغفار کردیم دوباره به او برگردیم؛ یعنی گناه بین ما و او فاصله می اندازد، ما را از او دور می کند. پس کوشش کنید به طرف او برگردید. وقتی برگشتید خداوند نزدیک است و شما را می پذیرد.
مطلب دوم. وقتی از ما خواسته که به طرف او حرکت نماییم و به او تقرّب پیدا کنیم، کسانی را برای ما نصب کرده و اشیایی را برای ما قرار داده که این ها می توانند کمک کنند و برای ما مقرب باشند. پیامبر اکرم، انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام مقرب هستند. اگر نبی و یا امام مقرب نباشد نمی تواند مقرب باشد. خداوند متعال درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا)^{۶۵۷}؛

ما او را از طرف راست کوه طور فرا خواندیم؛ و نجوا کنان او را مقرب ساختیم.

در آیه دیگری درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

(إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ)^{۶۵۸}؛

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از طرف خود بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان است.

آری، پیش از تولد حضرت عیسی علیه السلام به مادرش بشارت می دهند که نوزادت مقرب و وجیه در دنیا و جهان آخرت است.

خداوند متعال در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)^{۶۵۹}؛

و پیشگامان، پیشگامند، آن ها مقربانند.

شیعه و سنی در ذیل این آیه نقل کرده اند که منظور از «السابقون» افراد ذیل هستند:

یوشع بن نون سبق إلى موسى، ومؤمن آل يس سبق إلى عيسى، وعلی بن ابي طالب علیهما

السلام سبق إلى محمد رسول الله صلى الله عليه وآله.^{۶۶۰}

۶۵۷. سوره مریم (۱۹): آیه ۵۲.

۶۵۸. سوره آل عمران (۳): آیه ۴۵.

۶۵۹. سوره واقعه (۵۶): آیه ۱۰ و ۱۱.

بنابراین، اینان مقرب هستند که خداوند متعال به این ها قرب داده است، وقتی کسانی مقرب شدند می توانند مقرب نیز باشند.

مطلب سوم. برای رسیدن و نزدیک شدن بنده به خداوند متعال ناگزیر وسیله ای لازم است؛ چرا که در قرآن کریم می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)^{۶۶۱}؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوا پیشه کنید! و وسیله ای برای تقرب به او بجویید!

راغب اصفهانی در معنای وسیله می گوید:

الوسيلة: التوصل إلى الشيء برغبة، وهي أخص من الوصيلة؛ لتضمنها لمعنى الرغبة، قال

تعالی: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) وحقیقۀ الوسیلۀ إلى الله تعالی مراعاة سبیلۀ بالعلم والعبادۀ

وتحرى مكارم الشريعة وهي كالقربة. والواصل: الراغب إلى الله تعالی.^{۶۶۲}

از آیه فوق معلوم می شود مقام قرب از مقام تقوا شروع می شود؛ چرا که خطاب به متقین است، یعنی نخست ایمان و تقوا و آن گاه قدم برداشتن به طرف قرب.

جوهری واژه «وسيلة» را در کتاب صحاح اللغة راحت تر معنا کرده است. او می گوید:

الوسيلة ما يتقرب به إلى الغير.^{۶۶۳}

نتیجه می گیریم که ما مأمور هستیم برای خودمان مقرب به سوی خدای سبحان بگیریم. و البته باید مقربى و وسیله ای برای وصول الی الله در اختیار وجود داشته باشد که در جای خود حکمت ضرورت آن بیان شده است.

برای نزدیک شدن به خداوند متعال چند وسیله را می توان نام برد:

۱. قرآن مجید.

۲. رسول الله و اهل بیت علیهم السلام.

۳. نماز.

در روایتی و شاء می گوید:

از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

أقرب ما يكون العبد من الله عزوجل وهو ساجد وذلك قوله عزوجل: (وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ)^{۶۶۴}؛^{۶۶۵}

۶۶۰. الطرافت: ۲۰، حدیث ۱۱، کشف الیقین: ۳۹۴، تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۰ / ۳۳۳۰، حدیث ۱۸۷۷۳، تفسیر سمعانی: ۵ / ۳۴۳، تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۳۰۴،

تفسیر الدر المنثور: ۶ / ۱۵۴.

۶۶۱. سوره مائده (۵): آیه ۳۵.

۶۶۲. المفردات فی غریب القرآن: ۵۲۳ - ۵۲۴.

۶۶۳. صحاح اللغة: ۵ / ۱۸۴۱.

۶۶۴. سوره علق (۹۶): آیه ۱۹.

۶۶۵. الکافی: ۳ / ۲۶۵، حدیث ۳، بحار الأنوار: ۸۲ / ۱۶۲، ذیل حدیث ۳.

حالتی که در آن بنده از همه اوقات به خدا نزدیک تر است، حالت سجده است و این است فرمایش خدا که می فرماید: «و سجده کن و نزدیک شو».

بلکه به حسب ظاهر این روایت می شود گفت مطلق سجده نیز وسیله ای است، نه فقط سجده داخل نماز.

توسل به پیامبر اکرم

بدیهی است که هیچ مسلمانی نمی تواند در این جهت توقف و تأمل کند، تا چه برسد که مناقشه نماید و یا وسیله و مقرب بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله را انکار کند، این موضوع را به نحو اجمال توضیح می دهیم:

قرآن مجید می فرماید:

﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^{۶۶۶}

و اگر آنان، هنگامی که به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آن ها استغفار می کرد، خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم می یافتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران زندگی خود و هم اکنون نیز برای امت خود استغفار می کنند. اگر بنا بود استغفار ما برای قرب به خدا کافی باشد، امر خدا به توسل به حضرت رسول برای استغفار لغو خواهد بود. به راستی آیا استغفار کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از وسیله شدن آن حضرت است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیشگاه خدا وسیله می شوند که خدایا! فلانی را بیمارز و از گناهش در گذر و او را ببخش!

شایان ذکر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از این عالم، برای مثل حضرت آدم وسیله بودند. در این زمینه احادیث متعددی در منابع شیعه^{۶۶۷} و سنی آمده است.

در این باره حاکم نیشابوری روایتی را از عمر بن خطاب نقل می کند. او می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي.

فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ! وَكَيْفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَلَمْ أُخْلِقْهُ؟

قال: يَا رَبِّ! لِأَنَّكَ لَمَّا خَلَقْتَنِي بِيَدِكَ وَنَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوحِكَ رَفَعْتَ رَأْسِي فَرَأَيْتَ عَلَيَّ قِوَامِ

الْعَرْشِ مَكْتُوبًا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» فَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَضِفْ إِلَيَّ اسْمَكَ إِلَّا أَحَبَّ

الْخَلْقِ إِلَيَّ.

۶۶۶. سوره نساء (۴): آیه ۶۴.

۶۶۷. البیقین: ۱۷۵، بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۷۵، حدیث ۲۰ و ۲۶ / ۳۲۶، حدیث ۸.

فقال الله: صدقت يا آدم! إنه لأحب الخلق إليّ، ادعني بحقه فقد غفرت لك، ولولا محمد ما خلقتك.^{٦٦٨}

خداوند متعال از باب لطف به حضرت آدم علیه السلام امر می کند که به محمد صلی الله علیه وآله توسل کن! در این حدیث مقام و جایگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز روشن شده است.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح الإسناد.

بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن عالم مقرب ترین مقربان عند الله بودند، وقتی قرار است آن بزرگوار برای انبیا واسطه باشند آیا نسبت به امت که (بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ)^{٦٦٩} هستند وسیله قرار نمی گیرند؟

در این عالم فراوان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مراجعه و توسل شده و حضرتش پاسخ داده اند. در مورد دیگری در کتاب المعجم الکبیر طبرانی، المستدرک علی الصحیحین و کتاب های دیگر این گونه آمده است:

کسی حاجت و مشکلی داشته، او مشکل خود را با عثمان بن حنیف - از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام - در میان می گذارد، عثمان بن حنیف به او می گوید: وضو بگیر و به مسجد النبوی برو و دو رکعت نماز بخوان، آن گاه در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله بگو:

اللهمّ! إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد صلى الله عليه وآله نبي الرحمة، يا محمد! إني أتوجه بك

إلى ربك في حاجتي هذه، فتقضيها لي، اللهمّ شفعه فيّ وشفّعي فيه.^{٦٧٠}

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می گوید:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم يخرجاه؛

این، حدیث صحیحی است، هر چند بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

او بدین وسیله هم به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به خدا توسل کرد و هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داد.

به راستی کسی می تواند در این امور مناقشه و تشکیک کند؟

در قرن هشتم فردی به نام ابن تیمیه پیدا شد و توسل به حضرت رسول و حتی مورد خطاب قرار دادن آن حضرت را تحریم کرد، اما کسی به سخن او اعتنا نمی کند و نظر او ارزش ندارد.

توسل به ائمه اطهار

و مَقْدَمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي؛

٦٦٨ . المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ١٥٦، تاریخ مدینه دمشق: ٧ / ٤٣٧، البداية والنهاية: ١ / ٩١.

٦٦٩ . سوره توبه (٩): آیه ١٢٨.

٦٧٠ . المعجم الکبیر: ٩ / ٣١، المستدرک علی الصحیحین: ١ / ٥١٩، تاریخ الاسلام: ١ / ٣٦٤، مسند، احمد بن حنبل: ٤ / ١٣٨.

و شما را به درگاه خدای عزوجل شفیع آرم و به وسیله شما به پیشگاهش تقرب جویم و شما را در پیش روی خواسته ها و حاجات و اراده ام؛ در همه حالات و کارهایم قرار دهم.

تردید نیست که ائمه علیهم السلام نیز وسیله قرب به سوی خدای سبحان و واسطه قضای حاجت ها هستند. این موضوع از چند محور قابل طرح است:

نخست آن که وقتی توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تمام شد توسل به ائمه علیهم السلام نیز تمام خواهد بود. چرا؟ به سه دلیل:

۱. وحدت ملاک.

۲. اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بضعه رسول خدا هستند و از آن حضرت جدا نیستند؛ یعنی توسل به صدیقه طاهره علیها السلام اصلاً توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

۳. اساساً خلقت ائمه علیهم السلام با خلقت رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی است؛ چرا که آن بزرگواران از نور واحد و از شجره واحد خلق شده اند.

زید شحام در ضمن حدیثی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

خلقنا واحد، وعلما واحد، وفضلنا واحد، وکلنا واحد عند الله عزوجل؛

آفرینش ما یکی است، دانش ما یکی است، فضیلت ما یکی است و همگی ما در پیشگاه خداوند متعال یکی هستیم.

عرض کردم: تعداد شما چند نفر است؟

فرمود:

نحن اثنا عشر، هكذا حول عرش ربنا جلّ وعزّ فی مبتدأ خلقنا، أولنا محمد، وأوسطنا محمد، وأخرنا محمد؛^{۶۷۱}

ما دوازده تن هستیم و از آغاز آفرینش ما گرداگرد عرش پروردگاران این گونه بودیم. اول ما محمد، وسط ما محمد و آخر ما محمد است.

دوم آن که وقتی توسل به عبادت و نماز باشد و عبادت مقرب به سوی خدا باشد؛ امام علیه السلام به طریق اولی مقرب خواهد بود.

سوم آن که در حدیث توسل حضرت آدم علیه السلام، او نه فقط به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بلکه به خمسه طیبه توسل کرد.

این حدیث هم از طرق عامه و هم از طرق خاصه وارد شده و در منابع اهل سنت این حدیث از ابن عباس معروف است.

خداوند متعال می فرماید:

۶۷۱. کتاب الغیبة للنعمانی: ۸۷ - ۸۸، حدیث ۱۶، المختصر: ۲۷۷، حدیث ۳۶۹، بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۶۳، حدیث ۲۳.

(فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ)؛^{۶۷۲}

سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آن ها توبه کرد) و خدا توبه او را پذیرفت.

جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور در ذیل این آیه مبارکه حدیث توسل حضرت آدم علیه السلام را روایت کرده است^{۶۷۳} و اهل سنت این حدیث را از امام صادق علیه السلام نیز روایت کرده اند. برای نمونه ابن مغزلی و قندوزی این گونه روایت می کنند:

عن المفضل قال: سألت جعفر الصادق عليه السلام عن قوله عزوجل: (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ) الْآيَةَ.

قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه، وهو أنه قال: يا رب أسألك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت عليّ. فتاب الله عليه إنّه هو التواب الرحيم.

فقلت له: يا ابن رسول الله! فما يعنى بقوله: (فَأَتَمَّهُنَّ)؟

قال: يعنى أتمهن إلى القائم المهدي اثنا عشر إماماً، تسعة من ولد الحسين عليهم السلام؛^{۶۷۴}

مفضل می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ) پرسیدم.

فرمود: همان کلماتی است که آدم از پروردگارش یاد گرفت، توبه کرد و توبه او پذیرفته شد. آن کلمات از این قرار است که گفت: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام که توبه مرا بپذیری.

خداوند توبه او را پذیرفت، به راستی او بسیار توبه پذیر و رحیم است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای فرمایش خدا که (فَأَتَمَّهُنَّ) چیست؟

فرمود: یعنی آنان را به قائم مهدی تمام کرد که دوازده امام و پیشوا هستند که نه تن از آنان از نسل امام حسین علیه السلام هستند.

چهارم آن که ائمه علیهم السلام وسیله هستند. خداوند متعال می فرماید:

(وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)؛^{۶۷۵}

و وسیله ای برای تقرب به او بجویید!

۶۷۲ . سوره بقره (۲): آیه ۳۷.

۶۷۳ . تفسیر الدر المنثور: ۱ / ۶۰ - ۶۱ شواهد التنزیل: ۱ / ۱۰۱.

حدیث توسل در منابع شیعی با تعبیر گوناگون وارد شده است. رک: الکافی: ۸ / ۳۰۴، حدیث ۴۷۲، تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۳۷۵، بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۷۶، حدیث ۲۲.

۶۷۴ . المناقب، ابن مغزلی: ۶۳ حدیث ۸۹، ینابیع الموده: ۱ / ۲۹۰، حدیث ۶

۶۷۵ . سوره مائده (۵): آیه ۳۵.

حضرت امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه به سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کند که ایشان فرمودند:

الأئمة من ولد الحسين عليه السلام من أطاعهم فقد أطاع الله، ومن عصاهم فقد عصى الله عزوجل، هم العروة الوثقى وهم الوسيلة إلى الله عزوجل؛^{۶۷۶}

ائمه از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند، هر کس از آنان اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است و هر کس آن ها را نافرمانی کند در واقع خدا را نافرمانی کرده است. آنان عروءه الوثقی و وسیله تقرب به سوی خدای متعال هستند.

در ذیل این آیه روایت های دیگری نیز نقل شده است.

نزدیک ترین وسیله به سوی خدا

پنجم آن که ما اصلاً می گوئیم که رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام نزدیک ترین وسیله به سوی خدا و مقرب ترین وسایل هستند. وقتی ما در زیارت جامعه می خوانیم: «به وسیله شما به خدا تقرب می یابم» در مقام بیان عقیده، منزلت و مقام ائمه علیهم السلام هستیم. معنای این کلام در چنین مقامی این است: من به غیر شما متوسل و مقرب نمی شوم و کسی دیگر را من اصلاً مقرب نمی دانم.

اگر قرائت قرآن، نماز، اولیای صالحین خداوند متعال و موارد دیگر در این عالم مقرب به سوی خدای متعال هستند همه به برکت ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام است.

وسيله و دیدگاه اهل سنت

از این روست که اهل سنت در ذیل آیه: **(وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)** درباره «وسيله» اقوال گوناگونی دارند. بعضی می گویند: منظور قرآن است، بعضی دیگر می گویند: منظور دین است و بعضی دیگر می گویند: منظور عبادت است.

نقد دیدگاه اهل سنت

این اقوال از دو نظر قابل بررسی است:

اولاً: اگر منظور از وسیله که خداوند متعال، خواسته در درگاهش اتخاذ کنیم چون نزد او عزیز و مقربند، این ها باشند. پس زید، بکر، عمرو و خالدی که به امامتشان قائل هستند، وسیله نخواهند بود و البته کسی هم از اهل سنت این ادعا را درباره آنان نکرده، و هیچ کس به آنان توسل نمی کند.^{۶۷۷}

ثانیاً: مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام جزء قرآن مجید نیست؟! آیه ولایت نیز آیه ای از قرآن است.

مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام واقع دین نیست که خداوند متعال می فرماید:

۶۷۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۶۳، حدیث ۲۱۷، بحار الأنوار: ۳۶ / ۲۴۴، حدیث ۵۴، کنز الدقائق: ۱ / ۶۱۴.
۶۷۷. گفتنی است که طبری در تفسیر جامع البیان: ۶ / ۳۰۹، نحاس در تفسیر معانی القرآن: ۲ / ۳۰۲، سمرقندی در تفسیر خود: ۱ / ۴۱۱، سمعانی در تفسیر خویش: ۲ / ۳۵، بغوی نیز در تفسیر خود: ۲ / ۳۴، ابن جوزی در زاد المسیر: ۲ / ۲۷۲ کلمه «الوسيلة» در آیه را به «قربة» معنا کرده اند و طبری و سمعانی و ابن جوزی به «محبته» نیز معنا نموده اند. گرچه نحاس و سمعانی گفته اند: «الوسيلة درجة عند الله جل وعز و ليس فوقها شيء». اما مفسران شیعی «وسيله» را به «قربة» تفسیر نموده اند.

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)^{۶۷۸}

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

این آیه در غدیر خم نازل شده است.

مگر ولایت جزء نماز و واقع آن نیست که شافعی در این باره چنین سروده:

يا آل بيت رسول الله حَبِكم *** فرض من الله في القرآن أنزله

يكفيكم من عظيم الفخر أنكم *** من لم يصلّ عليكم لا صلاة له^{۶۷۹}

ای خاندان رسول خدا! محبت شما از سوی خدا بر ما واجب شده که خدا در قرآن نازل کرده است.

در بزرگواری و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او پذیرفته درگاه الاهی

نیست.

اساساً بر قرائت قرآن، نماز و هر عبادت دیگری بدون ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام اثری مترتب نمی شود.

راه های تقرب به خدا

ششم آن که با تتبع و تحقیق در کلمات و کتاب های بزرگان، برای رسیدن به خداوند متعال و قرب به او

راه هایی ذکر شده است:

۱. عبادت.

عبادت، قرائت قرآن، نوافل، نمازها و امثال ذلک راهی است از راه های وصول الی الله.

۲. تهذیب و تزکیه نفس.

۳. ذکر.

این از قدیم بوده و هم اکنون نیز رواج دارد که افراد نزد کسی که از روایات وارده و آثار اذکار اطلاع دارند و به

برکت ورع و تقوا دارای کرامتی نزد خدا هستند، می روند و از او برای قرب به حق، ذکر و دستوری طبق روایات

می گیرند.

نزدیک ترین راه تقرب

به نظر ما اگر همه این راه ها چون به طریق مشروع باشد خوب است، ولی نزدیک ترین راه تقرب به خدا، ائمه

اطهار علیهم السلام و توسل به مقام ولایت آن بزرگواران است. اساتید ما همواره بر این معنا تأکید داشته اند، و مرحوم جدّ

بزرگوار حضرت آیه الله العظمی میلانی در نامه مؤرخه سال ۱۳۹۰ به نگارنده متذکر شده اند.^{۶۸۰}

۶۷۸. سوره مائده (۵): آیه ۳.

۶۷۹. دیوان شافعی: ۷۲ (دار احیاء التراث العربی - بیروت). زرقانی در شرح المواهب اللدنیة: ۷ / ۷، شبلنجی در اسعاف الراغبین: ۲۱، شبروی در الاتحاف

بحب الأشراف: ۲۹، خفاجی در شرح شفا: ۳ / ۴۵۳، زرنندی حنفی در نظم درر السمطین: ۱۸ و... این شعر را از شافعی نقل کرده اند.

۶۸۰. برای آگاهی از متن دست خط مرحوم آیه الله العظمی میلانی ر.ک: جلد یکم، صفحه ۱۷۵ از همین کتاب.

آری، برای رسیدن به مقاصد معنوی و مادی دنیوی راه همین است، و ایشان کسی است که همه آن راه ها و راه های دیگر را بلد بود، در عین حال این راه را تذکر می دهد.

با توجه به آن چه که گفتیم معلوم شد که بهترین راه ها برای تقرب به خداوند متعال، ائمه اطهار علیهم السلام هستند که بهترین، قوی ترین و نزدیک ترین مقرب آن بزرگواران هستند. واقعاً اگر کسی به ائمه اطهار علیهم السلام منقطع شود و به طور کامل از دیگران اعراض کند و صد در صد ناامید باشد و فقط به آن بزرگواران متوسل و آن ها را به سوی خدا واسطه قرار دهد و در همه امور با آنان به سوی خدا تقرب جوید، موفق خواهد شد.

همه خواسته ها و حاجات

هم چنین معلوم شد که توسل به ائمه اطهار علیهم السلام و وسیله قرار دادن آن ها به تقرب الی الله و سایر حوائج معنوی اختصاص ندارد، بلکه در همه امور مادی نیز واسطه و وسیله هستند، از این رو می گوییم:

وَ مُقَدِّمُكُمْ;

شما را مقدم می دارم.

أَمَامَ طَلِبَتِي.

کلمه «طَلِبَةٌ» جمع «طَلِبَةٌ» به معنای درخواست که اعم است از حاجت.

و کلمه «حَوَائِجِي» جمع «حاجت» به معنای کمبود است.

و کلمه «وَارَادَتِي» به معنای آرزوست.

فِي كُلِّ أحوَالِي وَ أُمُورِي.

انسان در زندگی کمی و کاستی دارد و به دنبال رفع آن است و یا زیادتی می خواهد و اظهار می کند و یا در باطن خود آرزو دارد؛ چه همه این ها معنوی باشد و چه مادی، به کجا باید مراجعه کند؟

شکی نیست همه امور به دست خداوند متعال و از اوست، اما محمد و آل محمد علیهم السلام وسیله هستند و به واسطه آن ها عنایات ربوبی حاصل می شود، بنابراین در جمله «وَمُقَدِّمُكُمْ» دو احتمال اساسی وجود دارد:

۱. این که قبل از عرضه داشتن خواسته ها و نیازها آن حضرات را در نظر داشته باشیم و آن ها را یاد کنیم با ذکر صلوات، یا قَسَم دادن خدا به مقام شامخ آن ها، و خلاصه این که ارواح مطهره آن ها را همراه کنیم تا به برکت حضور و شفاعتشان به مقصد برسیم.

۲. این که از خودشان بخواهیم، به دلیل این که آن ها اسماء الله الحسنى هستند، و هر چه از خیرات و برکات می رسد به واسطه آن هاست. پس اگر به کسی نظری کنند این نظر، نظر خداوند متعال است، اگر به کسی عنایتی نمایند خدا عنایت کرده است؛ در همه امور؛ حاجت های مادی، حاجت های معنوی، دنیوی و اخروی، در امور بزرگ و حوائج مهم، حتی در امور کوچک باید به آن بزرگواران مراجعه کرد.

انسان انواع و اقسام احتیاجات فراوان دارد و اراده او به هر چه تعلق می گیرد تا به آن برسد همه را به توسط آن بزرگواران باید از خداوند متعال درخواست کرد.

هم چنین در همه احوال باید به ائمه علیهم السلام متوسل شد؛ چه در حال بیماری و چه در حال سلامتی، چه در حال فقر و چه در حال غنا، چه در حال علم و چه در حال جهل، چه در دوران توانایی و چه در حال ضعف. در همه احوال انسان بایستی به ائمه اطهار علیهم السلام متوسل باشد؛ چرا که انسان در همه امور به مقام ولایت محتاج است و آن بزرگواران وسائط فیض الاهی هستند و به برکت آنان انواع و اقسام نعمت های ظاهری و باطنی به بندگان می رسد. این مقام ولایت کلیه ائمه علیهم السلام است که با ادله یقینی ثابت شده و غلو نیست. وقتی خداوند متعال برکات خود را به توسط فرشتگان مقرب نازل می کند. آیا ائمه علیهم السلام از فرشتگان مقرب کمتر هستند؟

قرآن مجید می فرماید:

﴿قَالُمُدَّبَّرَاتٍ أُمْرًا﴾؛^{۶۸۱}

و آن ها که امور را تدبیر می کنند.

به مقتضای این آیه مبارکه تدبیر امور به فرشتگان واگذار شده و خداوند متعال به این قسم از فرشتگان سوگند یاد می کند. حال اگر ما بگوییم: خدا تدبیر امور عالم را به ائمه اطهار علیهم السلام واگذار کرده، غلو است؟ کسانی که این معانی را غلو می دانند از کمی معرفت آن هاست.

گفتنی است ما به حول و قوه الاهی در مورد ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام - که باقی مانده از مباحث ولایت کلیه آن بزرگواران است - در آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد. البته مطالبی را در شرح عبارت «وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ» گفته ایم و مطالب مفید دیگری در این جهت بیان خواهد شد.

اعتقادات دیگر

﴿مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ﴾

به نهان و آشکار شما، حاضر و غایب شما و اول و آخر شما ایمان دارم.

این فراز نیز برخی از عقاید ما را در بر گرفته است که در مقام زیارت بر امام علیه السلام عرضه می کنیم و می گوییم:

هم به ذوات مقدس و امامت شما و هم به جهاتی که در شما وجود دارد، ایمان دارم.

ائمه علیهم السلام هم «سر» دارند و هم «علانیه»، بعضی «شاهد» و بعضی «غایب»؛ حضرت مهدی ارواحنا فداء «أولکم» امیر مؤمنان «آخرکم» ولی عصر عجل الله فرجه.

من به همه این جهات ایمان دارم و به طور یقین معتقد هستم.

ملاحظه کنید! اگر انسان به مقام کسی ایمان پیدا کرد که او از نظرش دارای یک مقام علمی بلندی است، به صحت فرمایشات او ایمان پیدا خواهد کرد؛ چه آن که به او فرموده، یا به دیگری فرموده، چه مطالبی را که نوشته و یا

۶۸۱. سوره نازعات (۷۹): آیه ۵.

گفته و حتی مطالبی را که نگفته، چه مطالبی شنیده و یا خود نشنیده و دیگری شنیده و یا مطالبی را که هنوز به کسی نفرموده، به صحت همه آن مطالب ایمان پیدا خواهد کرد.

همین گونه است در مقام عدالت، اگر شما به عدالت کسی معتقد شدید، آثار عدالت را مترتب می کنید؛ یعنی هم پشت سر او نماز می خوانید و هم شهادت او را می پذیرید، اگر او مدح یا مذمت کسی را نقل کرد، می پذیرید و مدح و مذمت او را به جا قرار می دهید، و بالاخره تمام آن چه که به شئون او مربوط است می پذیرید تا جایی که اگر با او معاشرت داشته باشید یا نداشته باشید، همه جزئیات اقوال و افعال او را حتی در داخل منزلش که اطلاع تفصیلی ندارید، مشروع دانسته و معتقد به صحت هستید، چرا که به عدالت او اعتقاد دارید.

این مثال را برای تقریب مطلب بیان کردیم. از این رو می گوییم: وقتی ما در حد خودمان به ائمه اطهار علیهم السلام معرفت پیدا کردیم که آن ها نزد خداوند متعال مقامی دارند که حتی فرشته مقرب، پیامبر مرسل، صدیق، شهید، عالم، و... طمع ندارد؛ دیگر در هیچ شأنی از شئونشان شک نخواهیم داشت، بلکه تسلیم آنان بوده و ایمان قطعی خواهیم داشت.

کسانی در زمان حضور ائمه بودند و ایمان نیاوردند، کسانی بعد رحلت امامی منکر امام بعدی شدند و کسانی به امام غایب قائل نشدند، ما می گوییم: به امامت شما معتقدیم؛ چه شاهد و حاضر باشید و چه غایب، چه شما را دیده باشیم یا ندیده باشیم. این خصوصیات در ایمان ما هیچ مدخلیتی ندارد.

هم چنین ما معتقدیم به حقانیت ائمه و اقوال، افعال و علومشان چه به ما رسیده یا از ما مخفی باشد، چه بفهمیم یا نفهمیم. هرگز مستور بودن امر از ما دلیل نمی شود انکار یا تکذیب کنیم، چنان که در تاریخ از سوی خیلی افراد در برابر حضرت رسول و ائمه علیهم السلام واقع شده است.

ملاحظه کنید! به طور قطع معارف، علوم و اسراری در نزد کمیل، رشید، جابر جعفی و برید عجلی، زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر، بزنطی، یونس بن عبدالرحمان و نوآب خاص امام زمان عجل الله فرجه الشریف وجود داشته و مراتب آن ها نیز متفاوت بوده، که چیزی از آن قضایا به دیگران گفته نشده؛ زیرا ظرفیت و لیاقت لازم است، ولی در عین حال ما به حقانیت آن علوم، اسرار و معارف، اعتقاد و ایمان داریم.

عبارت «مؤمن بسرکم و علانیتکم» هم می تواند به ذوات مقدس ائمه علیهم السلام متعلق باشد و هم می تواند به احوالات، علوم، صفات و مقامات آن بزرگواران برگردد.

البته عدم شناخت و اعراض مردم هیچ ضرری به مقامات پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نخواهد داشت. شما می دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مدّت ها در مکه مورد آزار و اذیت مردم بودند و آنان حاضر نبودند به آن حضرت ایمان بیاورند و حضرتش چند سال هم در شعب ابی طالب تحت محاصره بودند. آیا این گونه رفتار مردم ضرری به نبوت پیامبر داشت؟

مردم در غدیر خم با امیر مؤمنان علی سلام الله علیه بیعت کردند، اما بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از آن حضرت اعراض کردند؛ آیا این اعراض به امامت و ولایت آن بزرگوار ضرری داشت؟

این مسئله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امامان دیگر نیز همین گونه است و بسیاری از مردم از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غافلند، آیا این غفلت ها، اعراض ها و عدم شناخت ها ضرری به مقامات و امامت آن ها دارد؟

در اُمت های پیشین نیز همین طور بود، بسیاری از پیامبران الهی از طرف اُمت خود مورد اهانت و اذیت واقع شدند و بسیاری از آن ها به قتل رسیدند، آیا این گونه رفتار با آنان به نبوت و رسالتشان ضرری داشت؟ این یک حقیقت است که ما به ائمه و مقامات آن ها علیهم السلام ایمان داریم؛ گرچه تمام اهل عالم از آن ها اعراض کنند.

آری، ما به نهان و آشکار، شاهد و غایب و اول و آخر ائمه علیهم السلام ایمان داریم و ایمان ما، ایمان به مقام ولایت است که این مقام، در این ذوات مقدسه محصور است. ما به ذوات ائمه و مقاماتشان حتی مقاماتی که نمی توانیم آن ها را درک کنیم و از چگونگی آن ها آگاهی نداریم، ایمان داریم.

در روایت جالبی آمده است که ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

يا أبا محمد! والله إن عندنا سرّاً من سرّ الله، و علماً من علم الله، والله ما يحتمله ملك مقرب، ولا نبي مرسل، ولا مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان؛^{۶۸۲}

ای ابامحمد! به خدا سوگند! به راستی در نزد ما رازی از رازهای خدا و دانشی از دانش خداوند است. به خدا سوگند، فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده، توان تحمل آن ها را ندارد. آری، وقتی چنین مؤمنی این مقام را تحمل ندارد روشن است که مطلب فوق درک، فهم و عقول ماست. آن بزرگواران این چنین هستند و همه این مقامات از خداوند متعال است. ما درباره ائمه غلو نداریم، می گوییم: هر چه آن بزرگواران دارند از خداوند متعال است که به برکت عبودیت و طاعتشان به آنان عنایت فرموده، ولی به دیگران نداده است.

ملاحظه کنید! مگر قرآن مجید داستان عرش بلقیس را حکایت نکرده است؟ مگر آصف بن برخیا نگفت:

(أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك)؛^{۶۸۳}

پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.

آیا ائمه اطهار علیهم السلام از آصف بن برخیا کمتر هستند؟

ما دلیل داریم بر این که قدرت و علمی که خداوند متعال به آن بنده از بندگانش داده نسبت به آن چه به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده چیزی نیست، عبدالرحمان بن کثیر هاشمی در ذیل آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند:

۶۸۲. الکافی: ۱ / ۴۰۲، حدیث ۵، بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۸۵، حدیث ۴۴.

۶۸۳. سوره نمل (۲۷): آیه ۴۰.

ففرج أبو عبدالله عليه السلام بين أصابعه فوضعها على صدره ثم قال:
والله عندنا علم الكتاب كله؛^{٦٨٤}

امام صادق عليه السلام انگشتان مبارکش را باز کرد و بر سینه اش نهاد، آن گاه فرمود: به خدا سوگند، همه علم کتاب نزد ماست.

در روایت دیگری آمده: ابن اذینه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

الذی عنده علم الكتاب هو أمير المؤمنين عليه السلام.

وسئل عن الذی عنده علم من الكتاب أعلم أم الذی عنده علم الكتاب؟

فقال: ما كان علم الذی عنده علم من الكتاب عند الذی عنده علم الكتاب إلا بقدر ما تأخذ
البعوضة بجناحها من ماء البحر.

وقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: ألا إن العلم الذی هبط به آدم من السماء إلى الأرض وجميع ما

فضلت به النبیین إلى خاتم النبیین، فی عتره خاتم النبیین؛^{٦٨٥}

کسی که دارای علم کتاب است امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

از حضرتش پرسیدند: کسی که دارای علم کتاب است داناتر است یا کسی که مقداری از علم کتاب را داراست؟
فرمود: نسبت علم و دانش کسی که مقداری از علم کتاب را دارد به کسی که علم کتاب را دارد، نسبت مقدار
آبی است که پشه ای از آب دریا با بال خود برمی دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: هان! تمام دانشی را که حضرت آدم از آسمان به زمین فرود آورد و همه
امتیازات پیامبران تا خاتم پیامبران در اختیار عترت پیامبر خاتم است.

بنابراین، ما به ائمه اطهار علیهم السلام عرض می کنیم:

ما به امامت و مقامات شما ایمان داریم؛ چه از نزدیک با شما دیدار داشته باشیم و شما را مشاهده کنیم و چه
دیدار نداشته باشیم. دیدن امام علیه السلام تأثیری در این عقیده ندارد؛ چه از خصوصیات و جزئیات مقام شما اطلاع داشته
باشیم یا اطلاع نداشته باشیم، آن طوری که هستید و خودتان می دانید ایمان داریم.

و ممکن است جمله «وَأُولَکُمْ وَأَخرکم» به دوازده امامی بودن اشاره باشد، و این که امامت و ولایتی را که برای
حضرت امیر علیه السلام قائل هستیم برای سایر ائمه تا امام زمان علیهم السلام قائل باشیم، نه مثل آن هایی که بعضی ایمان
داشتند و امامت بقیه امامان را منکر شدند.

ابن مسکان می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

من أنکر واحداً من الأحياء فقد أنکر الأموات؛^{٦٨٦}

٦٨٤ . بصائر الدرجات: ٢٣٢ - ٢٣٣، حدیث ٢، بحار الأنوار: ٢٦ / ١٧٠، حدیث ٣٧.

٦٨٥ . تفسیر القمی: ١ / ٣٤٧، بحار الأنوار: ٢٦ / ١٦٠، حدیث ٦.

٦٨٦ . الکافی: ١ / ٣٧٣، کمال الدین: ٤١٠، بحار الأنوار: ٢٣ / ٩٥، حدیث ١.

کسی که یکی از امامان زنده را انکار کند، در واقع پیشوایانی را که از دنیا رفته اند، انکار کرده است.

و همه ائمه اثنا عشر در امامت و ولایت و وجوب طاعت در یک مرتبه هستند.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام این گونه فرمود:

أنا سيّد الأوّلين والآخرين، وأنت - يا علي! - سيّد الخلائق بعدى، أوّلنا كأخرا وأخرا كأولنا؛^{۶۸۷}

من سرور و سالار اولین و آخرین هستم و تو ای علی! سرور و سالار خلائق پس از من هستی، اولین ما مانند

آخرین ما و آخرین ما مانند اولین ماست.

واگذاری امور به ائمه

وَ مَفْوُضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلَّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ؛

و در این باره کارها را به خودتان وامی گذارم و تسلیم شما هستم.

راغب اصفهانی می گوید:

قال: (وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ) ^{۶۸۸} أُرْدَهُ إِلَيْهِ. ^{۶۸۹}

و در مجمع البحرین آمده:

فَوُضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ أَي: رَدَدْتَهُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْتَهُ الْحَاكِمَ فِيهِ. ^{۶۹۰}

آیا این جمله به قبل مرتبط است یا مستقل است؟

آیا به هر دو فراز قبل مرتبط است یا فقط با فراز دوم ارتباط دارد؟

اگر فقط به فراز اول برگردانیم، معنا این گونه خواهد شد:

من از شما درخواست می کنم و شما را در مقام طلب حوائج مقدم می دارم و شما را وسیله قرار می دهم، اما در

عین حال تسلیم شما هستم، می خواهید از خدا بخواهید و وساطت بکنید و یا می خواهید وساطت نکنید. من امر را به

شما واگذار می کنم.

اما با وجود فاصله بعید است.

و اگر فقط به فراز دوم برگردانیم، معنا این گونه می شود:

به شما در همه حالات خودتان و به همه خصوصیات مقاماتتان ایمان دارم، چه بدانم و چه ندانم، و حقیقت امر را

به خودتان واگذاشته و تسلیم هستم.

و اگر به هر دو فراز برگردانیم شبهه استعمال لفظ «مفوض» در اکثر از معنا پیدا می شود، که از نظر عقلی صحیح

نیست.

۶۸۷ . بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۶۰.

۶۸۸ . سوره غافر (۴۰): آیه ۴۴.

۶۸۹ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۸۷.

۶۹۰ . مجمع البحرین: ۳ / ۴۳۷.

و ممکن است این جمله را مستقل قرار داد و مقصود این باشد که در عین حال استشفاع و توسل به ائمه علیهم السلام در درگاه الاهی در همه امور مادی و معنوی، در برابر خواست آنان و در همه آن ها، تسلیم و همه امور را به اراده آنان واگذار نموده ایم. بنابراین، در جمله های پیشین توسل را عرضه می داریم و در این جمله تسلیم را، و همه این ها از مراتب ایمان و اعتقاد به آن حضرات است.

تسلیم قلبی و پیروی قطعی

وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ؛

و دلم تسلیم شما و رأی من نیز تابع (رأی) شماست و یاریم برایتان آماده است.

اگر «واو» عاطفه باشد، این جمله به جمله های گذشته مرتبط می شود و خلاصه این که به تمام آن چه گفتیم اعتقاد قلبی جازم دارم و در همه امور تابع شما هستم.

ولی به نظر می رسد «واو» استینافی باشد و می خواهیم به امام علیه السلام این گونه بگوییم:

قلب من در اختیار شما و به تمام معنا تسلیم شماست، و این همان است که قرآن کریم می فرماید:

**(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا)؛^{۶۹۱}**

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد آن گاه که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، (در برابر آن فرمان) اختیاری

داشته باشد و هر کس از فرمان خدا و رسولش نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

و پرواضح است که تسلیم بودن در برابر امام، تسلیم بودن در برابر خدا و رسول است. خلاصه این که رضای امام،

رضای خدا و رسول است، و حالت رضا در رأس همه حالات بندگی است، و لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

**رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنْ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ، وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ
كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛^{۶۹۲}**

آغاز طاعت خدا صبر و راضی بودن از خداوند است به آن چه بنده دوست داشته یا ناپسند شمارد و هیچ بنده ای

از خدا درباره آن چه دوست دارد یا ناپسند می شمارد، راضی نباشد جز آن خیرش در آن چه دوست داشته یا

ناپسند شمرده، خواهد شد.

و نیز در روایت جالبی فرمود:

**عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لَا يَقْضِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ قِضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ، إِنْ قَرَضَ بِالْمَقَارِيضِ كَانِ
خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ مَلَكَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا كَانِ خَيْرًا لَهُ؛^{۶۹۳}**

۶۹۱. سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۶.

۶۹۲. الکافی: ۲ / ۶۰.

۶۹۳. همان: ۲ / ۶۲ حدیث ۸.

در شگفتی از مرد تسلیم شده ای که خدای متعال برای او سرنوشتی قرار ندهد مگر این که خیر او باشد، اگر بدنش را با قیچی ها ببرند، خیر اوست و اگر شرق و غرب زمین را مالک شود، خیر اوست. و این چنین است قلب مسلم.

و می دانیم که قلب بر همه اعضا و جوارح انسانی حکومت دارد؛ وقتی قلب تسلیم خدای متعال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد، همه اعضا و جوارح من در اختیار و تسلیم خواهند بود. بنابراین، چشمی که در اختیار امام علیه السلام باشد نه فقط گناه نمی کند؛ بلکه خدمتگزار و مطیع خواهد بود، هم چنین است زبان، پا و دست نه فقط گناه نمی کنند؛ بلکه خدمتگزار و در مسیر آن ها خواهند بود، چون همه این ها در خدمت قلب هستند و قلب تسلیم و در اختیار امام علیه السلام است. تا این جا، به قلب مربوط بود. جمله بعدی «وَرَأَيْ لَكُمْ تَبِع» به فکر مربوط است؛ یعنی نه فقط قلب من و اعضای تابعه آن، بلکه فکر من نیز در خدمت شماست.

به عبارت دیگر، رأی من باید در اختیار و مسیر شما باشد، نه بر خلاف رأی شما، باید در خط شما باشد، نه بر خلاف خط شما.

جمله بعدی «وَنَصْرَتِي لَكُمْ مَعْدَةٌ» کلمه «نصرة» مصدر است و مقرر شده که مصدر مضاف بر عموم دلالت دارد؛ یعنی تمام قدرت و نیروی بدنی و مادی من و هر آن چه که در توانم دارم، آماده به خدمت شماست. آری، ما در برابر ائمه علیهم السلام این طور باید باشیم، آماده به خدمت نه این که بی تفاوت تا چه رسد بر خلافشان باشیم.

نصرت ائمه علیهم السلام تقویت راه آن هاست که راه خدا و رسول است، و این بر هر فرد به قدر توان و امکانات واجب است، عالم و دانشمند از راه علم و تحقیق، سخنرانی، تدریس و تألیف کتاب، ثروتمند از راه کارهای مالی، اگر کسی آبرو و موقعیت اجتماعی دارد برای پیش برد مکتب اهل بیت علیهم السلام خرج کند. خلاصه هر کسی به هر نحوی باید در مقام نصرت آن بزرگواران باشد، مخصوصاً در جهت تقویت حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه در زمان حضور، ان شاء الله تعالی.

کوتاه سخن این که تسلیم و استقامت در عقیده و عمل و تبعیت مطلق در رأی و مهیا بودن بالفعل و در رابطه با دولستان در آینده، یعنی «تشیع»، و با گفتن این عبارات در واقع تشیع و ثابت بودن بر ولایت را حتی در شرایط دشوار، عرضه می داریم.

احیاگران دین الاهی

حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمْكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ؛

تا آن که خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده کند و دوباره شما را در روزها (حکومت) خود باز گرداند و برای عدل خود آشکارتان سازد و در روی زمینش استوارتان سازد.

این فراز به وضعیت دین و ائمه و شیعیانشان در زمان ظهور امام عصر و برپا شدن حکومت حقّ اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد.

خلاصه این که هم چنان صبر و استقامت و تسلیم ما ادامه خواهد داشت و هرگز در اثر گرفتاری ها سستی و تزلزل نخواهیم داشت، بلکه معتقد هستیم که روزی فرا می رسد که دین خدا به توسط شما زنده و جهان گیر خواهد شد و شما حاکمان زمین خواهید گشت.

اکنون جمله های این فراز را شرح می دهیم:

این جمله را چنین معنا می کنیم:

من در ایمان خودم نسبت به شما باقی و ثابت قدم هستم و همه قدرت ها و نیروهای خودم را برای نصرت و یاری شما آماده کرده ام تا آن گاه که خدا دین خود را به وسیله شما احیا کند.

به سخن دیگر، تا آن گاه که زمان دولت شما فرا رسد من به شما ایمان دارم و صبر می کنم و مهیا هستم تا آن دولتی که خداوند متعال به توسط شما و دولت و قدرت شما دین خودش را احیا می کند، برقرار شود.

ائمه احیاگران دین خدا

در طول تاریخ همواره دو خط کنار هم وجود داشته است:

۱. خط حق.

۲. خط باطل.

این دو خط همیشه در برابر هم بوده اند و هستند، و همواره در هر زمانی کسانی بوده اند که در صدد از بین بردن دین خدا بوده اند؛ کسانی که رسیدن به اغراض و اهداف دنیوی و مادی خود را فقط با از بین بردن دین می دانند، چون دین خدا با اغراض آن ها تعارض دارد و با وجود دین الاهی اهل دنیا نمی توانند به اغراض و اهدافشان برسند و خواسته های آن ها تحقق پیدا نمی کند، پس باید با دین مبارزه کنند.

اما این دین اسلام دین خداست که فرموده:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)؛^{۶۹۴}

تنها دین مورد پذیرش در نزد خدا، اسلام است.

و مشرّع آن خود خداست، که فرموده:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...)؛^{۶۹۵}

آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود...

و خدای تعالی خود تعهد کرده که آن محفوظ بماند، و فرموده:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)؛^{۶۹۶}

۶۹۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹.

۶۹۵. سوره شوری (۴۲): آیه ۱۳.

ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم!

بنابراین، اصل دین اسلام محفوظ بوده، اما درست مورد عمل قرار نگرفته و هنوز عالمگیر نشده است و این وعده الاهی که فرموده:

(لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...)^{۶۹۷}؛

تا آن را بر همه آیین ها غالب گردانند... .

در زمان حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه تحقق پیدا می کند، و این است مقصود از «یحیی الله دینه بکم»؛ وگرنه ائمه اطهار علیهم السلام در هر زمان در مقابل اهل باطل ایستاده اند، و خدا آن ها را بعد از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای این جهت نصب کرده است، آن ها دین را حفظ کردند و در نشر آن زحمت ها کشیدند. حفظ دین فقط به این نیست که نگذارند از بین برود، بلکه باید نگذارند بازیچه قدرت های باطل گردد، و یا چیزی بر آن اضافه یا از آن کاسته شود.

البته وظیفه اهل ایمان هم در خدمت ائمه علیهم السلام بودن و کوشش های لازم را به قدر توان خود در اطاعت دستوراتشان و در جهت پیش برد اهدافشان مبذول داشتن است، که تاریخ بخشی از آن ها را ثبت کرده است.

شأن ائمه در اسلام

همان گونه که اشاره شد ائمه اطهار علیهم السلام به جهت حفظ دین و نشر آن منصوب شده اند. خدای تعالی ائمه اطهار را میزان تمییز حق از باطل و صراط مستقیم الی الله قرار داده که فرمودند:

والله، نحن الصراط المستقیم؛^{۶۹۸}

به خدا سوگند، فقط ما راه مستقیم هستیم.

از طرفی، ائمه علیهم السلام اعلام الهدی و نشانه های هدایت هستند که در مسیر، علامت هایی نصب می کنند، تا راه را نشان دهند و مسیر همان است که علامت گذاشته اند و دیگر راه ها بیراهه هستند. در حدیثی زیبا امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

رأيت ليلة أُسري بي إلى السماء... فقال لي جبرئيل:... يا محمد! فهؤلاء الأئمة من بعدك،

أعلام الهدى ومصابيح الدجى...^{۶۹۹}.

از این رو ائمه علیهم السلام «السبيل إلى الله» هستند.

البته چند برابر این اوصاف و ویژگی ها در روایات شیعه و سنی در توصیف ائمه اطهار علیهم السلام آمده است.

۶۹۶. سوره حجر (۱۵): آیه ۹.

۶۹۷. سوره توبه (۹): آیه ۳۳.

۶۹۸. تفسیر القمی: ۲ / ۶۶، تفسیر کنز الدقائق: ۱ / ۶۰.

۶۹۹. دلائل الامامه: ۴۷۶، حدیث ۴۶۶.

پس وقتی ائمه ما، امامان هدایت شدند ناگزیر باید از دین خدا دفاع کنند، و بدین ترتیب معلوم می شود کسانی که در مقابل اینان قرار دارند ائمه ضلال خواهند بود؛ چرا که هدایت در دو خط، مقابل هم قرار نمی گیرد.

ائمه و مبارزه با باطل

ائمه اطهار علیهم السلام که حافظان دین هستند با باطل در جبهه های مختلف مبارزه کردند، و باطل در یک تقسیم، دو قسم است:

۱. ادیان و آیین های خارج از اسلام.

۲. مذاهب و افکار انحرافی مدعی اسلام که در طول تاریخ به نام دین ظاهر شده و بدعت های بزرگی در شریعت پدید آوردند و به اسلام و مسلمانان خیانت کردند.

اصل تأسیس مذهب - در مقابل مذهب حق اهل بیت علیهم السلام - مبارزه با دین است.

تحریف معنوی حقایق دین؛ چه در اصول و چه در فروع و تفسیر دین طبق هواهای نفسانی یکی دیگر از راه های مبارزه و از بین بردن دین مبین است.

زیاد کردن در دین و یا کم کردن امور ثابت در دین نیز یکی از راه های مبارزه با دین است.

اهل باطل در طول تاریخ از این راه ها و راه های دیگر با اسلام مبارزه کرده اند که هر یک از ائمه ما در زمان خودشان حقیقتاً حافظ دین بوده اند و به تمام معانی حفظ دین، در مقابل دشمنان دین که به تمام معانی قصد از بین بردن آن را داشتند ایستادند و دین خدا را حفظ کردند.

ما در مباحث مختلف بارها گفته ایم که دین اسلام مرکب و متشکل از سه قسم است:

۱. اصول دین که مبانی اعتقادی است.

۲. فروع دین و احکام که جنبه عملی دارد.

۳. موارد اخلاقی که اخلاق واقعاً جزء دین است.

ائمه ما علیهم السلام در هر سه بُعد حافظ این دین بوده اند و دین را قولاً و فعلاً حفظ کردند.

آری، به لحاظ تعدد راه های مبارزه با دین، ائمه علیهم السلام نیز چون برای حفظ این دین نصب شدند، از راه های متعددی دین خدا را حفظ کردند؛ گاهی از راه شمشیر کشیدن، گاهی از راه کشته شدن، گاهی از راه سکوت کردن و گاهی از راه تدریس و تربیت شاگردان دین خدا را حفظ می کردند و گاهی لازم می شد به جای خودشان برای حفظ دین شاگردانشان را می فرستادند.

پس ائمه علیهم السلام برای حفظ دین خدا نصب شده اند و دین خدا نیز بیش از یکی نیست. خط ائمه علیهم السلام خط دین خداست. بنابراین، هر چه غیر از راه اهل بیت باشد، راه غیر خدا و خلاف دین الاهی است. نمی شود گفت: هم این حق است و هم آن دیگری، همه بر حق هستند و اهل نجات.

برای آگاهی از این امر به سیره و زندگی ائمه علیهم السلام مراجعه کنید، اگر در سیره و زندگی آن بزرگواران دقت کنید خواهید دید که تمام رفتار آنان در جامعه برای حفظ دین و دعوت به دین بوده است. ائمه اطهار علیهم السلام کارهای سختی به عهده داشتند و با چند جبهه بایستی مبارزه می کردند:

۱. جبهه زنادقه و ملحدین که در آن زمان ها زیاد و قوی بودند.

۲. جبهه اهل کتاب؛ پیروان ادیان دیگر.

۳. فرقه های باطلی که در درون دین اسلام پیدا شدند و انحرافات که این فرقه ها ایجاد کردند و یا اشخاصی که در این دین؛ چه در اصول و چه در فروع بدعت گذاری کردند.

ائمه معصوم علیهم السلام در همه جبهه ها برای حفظ دین مبارزه می کردند. روایات فراوانی در اصول الکافی و التوحید شیخ صدوق رحمه الله آمده که ائمه علیهم السلام با زنادقه، مشرکان و پیروان ادیان دیگر مناظره هایی داشتند. مطالبی را ابتداءً به شاگردانشان فرمودند و یا در پاسخ سؤالات مختلف بیان داشتند.

در آن زمان ها عده ای در جامعه مسلمانان به مفسر قرآن معروف شدند که در واقع مفسر نبودند، ائمه علیهم السلام بایستی این ها را به جامعه معرفی می کردند و اقوال آن ها را رد می کردند تا مردم فریب آن ها را نخورند.

از طرف دیگر، گروهی دیگر به فقه و فقهت شهرت یافتند، ائمه علیهم السلام بایستی واقع امر این ها را بیان می کردند تا مردم به توسط این ها گمراه نشوند. در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی رحمه الله احتجاج های بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام آمده که در زمان خودشان با اشخاص مختلف احتجاج کرده اند.

مبارزه در جبهه توحید

از مسائل مهم دوران حضور ائمه علیهم السلام مسأله توحید است. ائمه ما حافظ توحید بودند و توحید حقیقی با زحمات آن بزرگواران به دست ما رسیده است. در این زمینه ائمه ما افکار و آراء باطله را رد کردند. صفات باری را - که صفات باری عین ذات است - برای خواص از اصحابشان بیان کردند. بطلان جسم بودن خداوند متعال، تشبیه خالق به مخلوق و رؤیت باری تعالی، چه در دنیا و چه در آخرت، چه برای پیامبر اکرم و چه برای دیگر مردم روشن کردند، و در مسئله توحید زحمت بسیاری کشیدند که مکتب واقعی توحید همان مکتب اهل بیت است؛ مکتبی که شرک در آن به تمام معانی رد شده، و مسئله جبر و اختیار و قضا و قدر و حقایق آن ها برای اُمت بیان شده است.

برای نمونه این روایت را که درباره زائد بودن صفات بر ذات خداوند متعال است ملاحظه کنید! حسین بن خالد می گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم:

یا بن رسول الله! إن قوماً یقولون: إنه عزوجل لم یزل عالماً بعلم، وقادراً بقدره، وحيّاً بحیاء،

وقدیماً بقدم، وسمیعاً بسمع، وبعصیراً ببصر.

امام رضا علیه السلام فرمود:

من قال ذلك ودان به فقد اتخذ مع الله الهة أخرى وليس من ولايتنا على شيء.

اصلاً قول به این که صفات عین ذات نیستند، شرک است. کسانی که به این قول قائل هستند، مشرکند.

مخالفان ما زیارت ائمه اطهار علیهم السلام، شفاعت و توسّل را شرک می گویند، در حالی که حضرت می فرماید: اصلاً او از ما یعنی از خدا، رسول خدا و دین اسلام جدا است.
آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود:

لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلِيماً قَادِراً حَيّاً قَدِيماً سَمِيعاً بَصِيراً لَذَاتِهِ، تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ وَ
الْمُشْبِهُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.^{۷۰۰}

در روایت دیگر محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:
جعلت فداک، یزعم قوم من أهل العراق أنه يسمع بغير الذي يبصر ويبصر بغير الذي يسمع.
قال: فقال: كذبوا وألحدوا وشبهوا، تعالی الله عن ذلك، إنه سمیع بصیر یسمع بما یبصر
ویبصر بما یسمع...^{۷۰۱}

عبدالملک بن اعین می گوید: نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و درخواست کردم که توحید را برای من
بنویسند. ایشان چنین نوشتند:

سَأَلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ، فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشْبِهُونَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِخَلْقِهِ، الْمُفْتَرُونَ
عَلَى اللَّهِ.

إِعْلَمْ - رَحِمَكَ اللَّهُ - أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ،
فَانْفِ عَنِ اللَّهِ الْبَطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ...^{۷۰۲}

حضرت می فرمایند: تابع قرآن باش، بین قرآن چه می گوید.
آری، ائمه علیهم السلام حافظ توحید، قرآن و دین هستند.
یعقوب بن اسحاق می گوید: در نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم:

هل رأى رسول الله ربه؟

حضرت در جواب نوشتند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ.^{۷۰۳}

به راستی در مقابل این معارف چه اباطیلی در این زمینه در کتاب ها می نویسند، تا جایی که اسامی افراد عادی را
عالم، حافظ و عارف می گذارند و ادّعا می کنند که او در خواب و در بیداری با خداوند متعال معانقه کرده است!!! به این
روایت که در تهذیب التهذیب آمده است، توجه کنید:

۷۰۰. التوحید، شیخ صدوق: ۱۳۹ - ۱۴۰، حدیث ۳، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۱۰۹، حدیث ۱۰، الاحتجاج: ۲ / ۱۹۲، بحار الأنوار: ۴ / ۶۲ حدیث ۱.

۷۰۱. الکافی: ۱ / ۱۰۸، حدیث ۱، التوحید، شیخ صدوق: ۱۴۴، حدیث ۹، بحار الأنوار: ۴ / ۶۹ حدیث ۱۴.

۷۰۲. همان: ۱ / ۱۰۰، حدیث ۱، همان: ۱۰۲، حدیث ۱۵، همان: ۳ / ۲۶۱، حدیث ۱۲.

۷۰۳. همان: ۱ / ۹۵، حدیث ۱، همان: ۱۰۸، حدیث ۲، همان: ۴ / ۴۳، حدیث ۲۱.

عن عبدالله بن أحمد: سمعت سريج بن يونس يقول: رأيت رب العزة في المنام فقال لي: يا سريج! سل حاجتك.

فقلت: «رحمت سر بسر». يعني رأساً برأس!

و قال البخاري: مات في ربيع الآخر سنة خمس وثلاثين ومائتين؛^{٧٠٤}

عبدالله بن احمد می گوید: از سريج بن يونس شنیدم که می گفت: پروردگار عزت را در خواب دیدم، به من گفت: ای سريج! حاجت خود را بپرس!

گفتم: «رحمت سر به سر» یعنی سراسر رحمت است!

بخاری می گوید: او در ربيع الآخر سال ۲۳۵ از دنیا رخت بربست.

از آن طرف به روایاتی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام آمده، توجه کنید!

سهل بن زیاد می گوید: در نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم:

قد اختلف يا سيدي أصحابنا في التوحيد، منهم من يقول: هو جسم، ومنهم من يقول: هو صورة؛ فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه ولا أجوزه فعلت متطولاً على عبدك.

حضرت در پاسخ نوشتند:

سألت عن التوحيد، هذا عنكم معزول، الله واحد أحد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد، خالق وليس بمخلوق، يخلق تبارك وتعالى ما يشاء من الأجسام وغير ذلك وليس بجسم، ويصور ما يشاء وليس بصورة، جل ثناؤه وتقدست أسماؤه أن يكون له شبه، هو لا غيره ليس كمثلته شيء وهو السميع البصير.^{٧٠٥}

جبر و اختیار و داستانی شنیدنی

ائمه عليهم السلام مسئله جبر و اختیار و قضا و قدر را به طور کامل بیان کردند. آنان حقایق را باید بیان کنند و دین را حفظ نمایند. از این رو هم جبر و هم تفویض را رد کردند. مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لا جبر ولا تفويض ولكن أمر بين أمرين.^{٧٠٦}

حیف است این مطلب بیان نشود. در تاریخ آمده است:

در زمان حجاج مسئله قضا و قدر خیلی اوج گرفت. حجاج به چهار نفر از بزرگان آن زمان به نام های حسن بصری، عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و عامر شعبی که از نظر اهل سنت افراد بسیار بزرگی هستند و هر کدام در

٧٠٤ . تهذيب التهذيب: ٣ / ٣٩٨، سير اعلام النبلاء: ١١ / ١٤٦ - ١٤٧، شماره ٥٤، تاريخ اسلام: ١٧ / ١٧٠، الوافي بالوفيات: ١٥ / ٨٩ .

٧٠٥ . الكافي: ١ / ١٠٣، حديث ١٠، بحار الأنوار: ٣ / ٢٤١، حديث ١٠ .

٧٠٦ . التوحيد، شيخ صدوق: ٣٦٢، حديث ٨، بحار الأنوار: ٥ / ١٧، حديث ٣٧ .

منطقه ای جداگانه زندگی می کردند، نامه نوشت و نظرشان را درباره قضا و قدر خواست. حسن بصری در پاسخ حجاج نوشت:

إِنْ أَحْسَنَ مَا سَمِعْتَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: يَا بَنَ آدَمَ! أَتَظُنُّ أَنَّ الذِّي نَهَاكَ دَهَاكَ، وَإِنَّمَا دَهَاكَ أَسْفَلَكَ وَأَعْلَاكَ وَاللَّهِ بَرِيءٌ مِنْ ذَلِكَ.

بهترین سخنی که از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این است که فرمود: ای فرزند آدم! گمان می کنی که خدای متعال که تو را از بعضی از اشیا نهی کرده برای تو مشکل و درد سری ایجاد کرده و تو را به گرفتاری انداخته. آن که برای تو گرفتاری ایجاد می کند خودت هستی، خداوند متعال به تو امر و نهی کرده و راه را به تو نشان داده است، خودت به اختیار خودت برای خودت مشکل ایجاد می کنی.

حسن بصری مطلب را از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده و برای حجاج که بزرگ ترین دشمن آن حضرت است، فرستاد.

عمرو بن عبید نوشت:

أَحْسَنَ مَا سَمِعْتَ فِي الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ قَوْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لَوْ كَانَ الْوِزْرُ فِي الْأَصْلِ مَحْكُومًا كَانَ الْمَوْزُورُ فِي الْقِصَاصِ مَظْلُومًا.

بهترین سخنی که درباره قضا و قدر از علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این است: اگر بنا باشد آن چه را شما مرتکب می شوید، امر حتمی و قضایی از ناحیه خداوند متعال مسجل باشد، پس قصاصی که خداوند متعال می کند باید ظلم باشد.

واصل بن عطا نوشت:

أَحْسَنَ مَا سَمِعْتَ فِي الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَيَّدَلِّكَ عَلِيٌّ الطَّرِيقَ وَيَأْخُذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقَ؟

بهترین سخنی که در مورد قضا و قدر از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این که فرمود: آیا خدا تو را به راه، راهنمایی می کند آن گاه در تنگنا قرار می دهد؟

عامر شعبی نیز نوشت:

أَحْسَنَ مَا سَمِعْتَ فِي الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ تَعَالَى مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ، وَكُلُّ مَا حَمَدْتَ اللَّهَ تَعَالَى فَهُوَ مِنْهُ؛

بهترین سخنی که درباره قضا و قدر از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این که فرمود: آن چه از خدا آمرزش خواسته ای از آن توست و آن چه خدا را حمد و سپاس گفته ای، از آن اوست.

عجیب این که وقتی نامه ها به حجاج رسید گفت:

لَقَدْ أَخَذُوهَا مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ؛^{۷۰۷}

۷۰۷. الطرائف: ۳۳۹ - ۳۳۰، بحار الأنوار: ۵ / ۵۸، حدیث ۱۰۸.

به راستی آنان این مطالب را از سرچشمه پاک و تمیز زلالی گرفته اند.

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام این گونه عقاید و مبانی دین را حفظ کردند.

جبهه صوفیه و غالیان

ائمه معصومین علیهم السلام در طول زندگی خود با افکار انحرافی به شدت برخورد کردند. آن بزرگواران با چند گروه به شدت مبارزه کردند. آنان به شدت در برابر تصوّف ایستادند تا خط شرع مقدّس از این فکر جدا شود و صوفیان، تصوّف را جزء دین قرار ندهند.

مبارزه آن بزرگواران با غلو نیز شدید بود، در آن دوران کسانی به الوهیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام قائل شدند. عدّه دیگر به نبوّت و یا الوهیت ائمه علیهم السلام قائل شدند. ائمه علیهم السلام با این ها مبارزه نمودند و دین را حفظ کردند تا مبدا این قضیه جزء دین قرار بگیرد.

جبهه قیاس

جبهه دیگر مبارزه ائمه ما با قیاس در دین و اهل قیاس بود که با این فکر نیز به شدت مبارزه کردند. این امر چنان رشد کرده بود که برخی از اساتید بزرگ می گویند: در حدود ۵۰۰ حدیث در تحریم قیاس در شریعت داریم. در این باره روایات صریحی از امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام نقل شده است. ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی به من فرمود:

یا ابان! إنک أخذتني بالقياس، والسنة إذا قیست محق الدین؛^{۷۰۸}

ای ابان! تو مرا با قیاس مأخوذ داشتی، در حالی که اگر قیاس در دین به کار رود، دین از بین می رود.

این مبارزه در رد کسانی بود که دینی را بر اساس قیاس تأسیس کردند.

جبهه احکام

ائمه علیهم السلام برای حفظ دین؛ چه در اصول و چه در فروع زحمت های فراوانی کشیدند و دین مقدّس را احیا کرده و ابقا نمودند.

از همان صدر اسلام وقتی عدّه ای خلیفه ای را به جای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نشانند، بدعت ها در دین شروع شد. برای مثال روزی خلیفه دستور داد زن دیوانه ای را که زنا کرده بود حد جاری شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام او را از این کار منع کردند و فرمودند:

ألم تعلم أنّ القلم رفع عن المجنون حتى یعقل، وعن المبتلی حتى یفیک، وعن النائم حتى

یستیقظ، وعن الصبی حتى یحتلم؛^{۷۰۹}

آیا نمی دانی قلم از دیوانه برداشته شده تا عقل خود را باز یابد و از بیمار برداشته شده تا بهبود یابد و از خفته برداشته شده تا بیدار گردد و از بچه برداشته شده تا محتلم شود.

۷۰۸. من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۱۱۹، حدیث ۵۲۳۹، الکافی: ۷ / ۲۹۹ و ۳۰۰، حدیث ۱۶، بحار الأنوار: ۱۰۱ / ۴۰۵، حدیث ۵.

۷۰۹. المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۳۸۹، السنن الکبری، بیهقی: ۴ / ۲۶۹.

حضرت با این کار نه فقط آن زن را نجات دادند؛ بلکه دین خدا را نیز نجات دادند، زیرا اگر این کار انجام می شد بعد از آن رجم مجنون جزء دین و احکام شرع قرار می گرفت.
و چقدر مواردی از این قبیل در منابع آمده که عمر گفت:

لولا علی لهلك عمر؛^{۷۱۰}

اگر علی نبود عمر نابود می شد.

ما اعتبار سند این موارد را از کتاب های اهل سنت ثابت کرده ایم. در نقلی آمده عثمان گفت:

لولا علی لهلك عثمان؛^{۷۱۱}

اگر علی نبود عثمان نابود می شد.

بنابراین، بحث از هلاکت این و آن نیست؛ بلکه بحث حفظ دین است. وقتی پادشاه روم نماینده ای به مدینه می فرستد و سؤالاتی را از خلیفه رسول الله می پرسد، و خلیفه نمی تواند جواب بدهد آیا این مضرّ به دین نیست؟ در این جا نباید امیرالمؤمنین علیه السلام دخالت کنند و این سؤالات را پاسخ بدهند؟ این حفظ دین و شریعت است و پاسخ ها نشان گر آن است که دین اسلام، دین کاملی است، اما کسی که در مسند خلافت نشسته جاهل است.

برخی مطلب را به گونه ای دیگر جلوه می دهند و می گویند: امیرالمؤمنین به خلفا کمک می کرد! در حالی که آن حضرت چون می دیدند جهل آن ها دارد آبروی اسلام را می برد، به پرسش ها پاسخ می دادند. این گونه افراد از دید دیگر نگاه می کنند تا مطلب به نفع خودشان تمام شود. ائمه علیهم السلام دین را حفظ می کنند و در این راستا قول کسی را تأیید یا رأی کسی را ابطال می کنند، همه به خاطر خدا و دین اوست، وگرنه آن بزرگواران با کسی حساب شخصی ندارند. وقتی خلیفه به خاطر رفاقت کسی را از حد - حدّ زنا - نجات می دهد، حضرت به شدّت در برابر او می ایستند و اعتراض می کنند، تا احکام خدا به خاطر رفاقت ها از بین نرود.

وقتی در زمان عثمان اموال بیت المال حیف و میل می شود، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

والله، لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الإماء لرددته، فإنّ في العدل سعة...؛^{۷۱۲}

به خدا سوگند، این اموال باید به بیت المال برگردد گرچه کسانی با این اموال، ازدواج کرده باشند و به عنوان مهر به زنانشان داده باشند و به وسیله آن اموال کنیزکان خریداری گردد، چون در عدالت و دادگری گشایش و وسعتی است... .

۷۱۰. الکافی: ۷ / ۴۲۴، حدیث ۶ الايضاح: ۱۹۱، المسترشد: ۵۴۸، حدیث ۲۲۶، الاختصاص: ۱۱۱، مناقب آل ابی طالب: ۲ / ۱۸۴، الطرائف: ۵۱۶، بحار الأنوار:

۳۰ / ۱۱۱، حدیث ۱۱، الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۳، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۲ / ۲۰۴، نظم درر السمطين: ۱۳۰، فتح الملک العلی: ۷۱، الموافق: ۳ /

۶۲۷، تمهید الاوائل: ۵۴۷، تفسیر سمعانی: ۵ / ۱۵۴، تفسیر رازی: ۲۱ / ۲۲، المناقب، خوارزمی: ۸۱، حدیث ۶۵

۷۱۱. زین الفتی فی سورة هل اتی: ۱ / ۳۱۷، حدیث ۲۲۵ به نقل از الغدیر: ۸ / ۲۱۴.

۷۱۲. نهج البلاغه: ۴۶، کلام ۱۵، مناقب آل ابی طالب: ۱ / ۳۷۲، بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۱۶.

این مقاومت به این خاطر است که دین بازیچه نشود.

اگر امام علیه السلام از نماز تراویح منع می کنند بدین جهت است که نماز تراویح بدعت است. در روایتی مسعده بن

صدقه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای فرمود:

... والله لقد أمرت الناس أن لا يجمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة، فنادی بعض أهل
عسکری ممن یقاتل وسيفه معي: «أنعی الإسلام وأهله غیرت سنه عمر» ونهی أن یصلی فی
شهر رمضان فی جماعة، حتی خفت أن یثور فی ناحیه عسکری علی ما لقیتم ولقیتم هذه الأمة
من أنمة الضلالة والدعاة إلى النار...^{۷۱۳}

امام هادی و دعای باران مسیحیان

آری، شأن ائمه علیهم السلام در طول تاریخ همین گونه بوده است. داستانی در شهر سامرا در زمان امام هادی علیه

السلام در نماز استسقا اتفاق افتاد. این داستان در کتاب های اهل سنت نیز آمده است. در این زمینه می خوانیم:

مسلمانان سه روز برای استسقا به بیرون شهر رفتند، ولی باران نبارید، اما روز چهارم بزرگ نصارا با رهبانان و

مسیحیان برای استسقا به بیرون شهر رفتند و باران بارید. روز بعد نیز همین طور شد و در اثر این امر، مسلمانان به شک

افتادند. امام هادی علیه السلام در زندان بود، خلیفه پیغام فرستاد که اُمت جدّت را دریاب!

روز بعد جاثلیق به همراه رهبانان برای دعا بیرون رفتند، امام هادی علیه السلام نیز در جمع یاران خود به بیرون

رفتند، وقتی جاثلیق دست به دعا برداشت، امام هادی علیه السلام به یکی از همراهانش دستور داد آمد و مشت او را باز

کرد و استخوانی را که در دستش بود، گرفت و دوباره هوا آفتابی شد، آن گاه حضرت به او فرمود: اکنون دعا کن!

او دعا کرد و دعای او مستجاب نشد و شک و شبهه از بین رفت و آن جا گفتند: امام علیه السلام اسلام و مسلمانان

را از انحراف نجات داد. او دعا کرد، اما هوا آفتابی شد، خلیفه پرسید: ای ابامحمد! این استخوان چیست؟ فرمود:

هذا رجل مرّ بقبر نبی من أنبیاء الله، فوقع فی یده هذا العظم، وما كشف عن عظم نبی إلا
هطلت السماء بالمطر؛^{۷۱۴}

این مرد از کنار قبر یکی از پیامبران الهی عبور کرد و این استخوان را به دست آورد و استخوان هیچ پیامبری

ظاهر نشود مگر این که باران فرو می ریزد.

در قصه فیلسوفی به نام کندی آمده که او مطالبی علیه قرآن نوشته بود. امام حسن عسکری علیه السلام از این

ماجرا خبردار شدند و با یک کلمه اشکال او را دفع کردند.^{۷۱۵}

به راستی اگر این قضیه باقی می ماند چه تأثیری نسبت به قرآن می گذاشت؟

روشن است عده ای را منحرف می کرد.

۷۱۳ . الاحتجاج: ۱ / ۳۹۲.

۷۱۴ . الخرائج والجرائح: ۱ / ۴۴۲، حدیث ۲۳، كشف الغمّة: ۳ / ۲۲۶، ینابیع الموده: ۳ / ۱۳۰.

۷۱۵ . مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۵۲۵ - ۵۲۶، بحار الأنوار: ۵۰ / ۳۱۱، حدیث ۹.

وقتی حضرت به او پیغام دادند، متنبه شد و از حرفش برگشت و فهمید که اشتباه کرده است.

دوران غیبت و داستان انار

این گونه امور در هر زمانی از ائمه ما علیهم السلام پیش آمده است. از جمله در دوران غیبت، داستان اناری است که در بحرین اتفاق افتاد. این داستان واقعیت دارد که شیخ یوسف بحرانی از بزرگان فقهای ما، آن را در کتاب خود نوشته، و قبر کسی که خدمت امام زمان علیه السلام رسیده هم اکنون یکی از مزارهای بحرین است.

او به امام زمان متوسل گشت و مشکل حل شد، وگر نه عده کثیری از مردم در عقیده متزلزل می شدند.^{۷۱۶}

آری، ائمه ما علیهم السلام در طول تاریخ در هر موقعیتی به این دین خدمت کردند و به داد مسلمانان رسیدند.

دوران امام مهدی و احیای دین

آن چه گفتیم اجمالی بود از نقش ائمه اطهار علیهم السلام در حفظ و احیای دین در جبهه های مختلف، ولیکن وقت احیای دین به طور کامل و زمانی که وعده الهی تحقق پیدا می کند، دوران حضرت ولی عصر امام دوازدهم علیه الصلاة والسلام است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث قطعی فرموده اند:

يَمَلَأُ اللَّهُ بِهَ الْأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا؛^{۷۱۷}

خداوند به توسط حضرت مهدی زمین را از عدالت پر خواهد کرد.

پس فراز مذکور - چنان که قبلاً گفتیم - به زمان حکومت آن حضرت ارتباط دارد، در آن زمان است که دین خدا یعنی اسلام، حیات می یابد که حیات و احیای هر چیزی به حسب خود اوست.

برای مثال، اگر درختی در حال خشک شدن باشد، برای زنده کردن آن به مقتضای حال آن درخت اقدام می شود. اگر ساختمانی در حال انهدام باشد و اگر زمینی موات باشد، احیای درخت، ساختمان و زمین هر یک متناسب با حال و وضع آن است، و اگر انسانی بر اثر بیماری مشرف بر مرگ باشد احیای او علاج و نجات دادن از بیماری است، و هم چنین است حیوان و یا هر شیء دیگری.

اکنون می گوییم: حیات و زندگی دو جور است:

۱. حیات مادی،

۲. حیات معنوی.

برخی از اشیا، فقط حیات معنوی دارند، می گوییم: حیات دین، علم و قرآن.

برخی اشیا، دیگر، هم حیات مادی دارند و هم حیات معنوی. مثلاً: انسان هم حیات مادی دارد و هم حیات

معنوی، و این امتیاز انسان بر دیگر اشیاست.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

۷۱۶. بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۷۷.

۷۱۷. کمال الدین: ۲۸۸، کفایة الاثر: ۸۹، البقین: ۴۹۴، بحار الأنوار: ۳۶ / ۳۱۶، حدیث ۱۶۲ و ۳۸ / ۱۲۶، حدیث ۷۶ و ۵۱ / ۱۲، حدیث ۱۴، مسند، احمد

بن حنبل: ۱ / ۹۹، سنن ابی داوود: ۲ / ۳۰۹، کنز العمال: ۱۴ / ۲۶۱، حدیث ۳۸۶۵۳، المعجم الاوسط: ۲ / ۵۵، الجامع الصغیر: ۲ / ۴۳۸، حدیث ۷۴۹۰.

(وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا)^{۷۱۸};

و هر کس، انسانی را زنده نماید گویی همه مردم را زنده کرده است.

در ذیل این آیه مبارکه روایاتی آمده که اگر کسی، انسانی را از ضلالت و گمراهی نجات بدهد او را احیا و زنده کرده است. در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده که فرمود:

حضرت سیدالشهداء علیه السلام به مردی فرمود:

أَيُّهَا أَحِبُّ إِلَيْكَ؟ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مَسْكِينٍ قَدْ ضَعَفَ أَتْنَقِذَهُ مِنْ يَدِهِ، أَوْ نَاصِبٍ يَرِيدُ إِضْلَالَ

مَسْكِينٍ مِنْ ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ بِهِ وَيَفْحَمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟

قال: بَلْ إِنْقَاذُ هَذَا الْمَسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: (مَنْ أَحْيَاهَا

فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) مِنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا. أَيْ وَمَنْ أَحْيَاهَا وَأَرْشَدَهَا

مَنْ كَفَرَ إِلَى إِيْمَانٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بَسِيفِ الْحَدِيدِ.^{۷۱۹}

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا، وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا.^{۷۲۰}

از این آیه روشن می شود که حیات واقعی انسانی، حیات معنوی است، وگرنه اگر انسان زنده حیات معنوی نداشته باشد، حیات او حیات حیوانی خواهد بود، نه حیات انسانی.

با عنایت به آن چه گذشت می گوئیم: حکم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر دنیای اسلام، همان حکم رسول خدا صلی الله علیه وآله در اول دنیای اسلام است. در قرآن مجید درباره دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)^{۷۲۱};

ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید آن گاه که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد.

خدا و رسول ما را به چیزی دعوت می کنند که ما را احیا کند. ما باید این دعوت را اجابت کنیم و اگر کسی دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را استجابت نکند، او مرده است، نه زنده.

به سخن دیگر، حیات کسی که از دعوت خدا و رسول اعراض کند حیات حیوانی است، نه حیات انسانی؛ چرا که حیات بدون معنویت حیات حیوانی است.

۷۱۸ . سوره مائده (۵): آیه ۳۲.

۷۱۹ . تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۴۸، حدیث ۲۳۱، بحار الأنوار: ۲ / ۹، حدیث ۱۷.

۷۲۰ . الکافی: ۲ / ۲۱۰، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۷۱ / ۴۰۱، حدیث ۴۸.

۷۲۱ . سوره انفال (۸): آیه ۲۴.

امام زمان علیه السلام نیز در زمان ظهور عین همین دعوت را به همه اهل عالم اعلام خواهند داشت و دوران حیات معنوی به فعلیت خواهد رسید. زیرا در حکومت آن حضرت، عدالت دقیقاً همان طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند و شریعت که عبارت از اصول، فروع و اخلاق است، به طور کامل پیاده خواهد شد، چیزی که قرن ها به سبب تسلط مغرضان و ناهلان به دست فراموشی سپرده شده بود مجدداً به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف احیا خواهد شد.

از این رو در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَدْءِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ؛^{۷۲۲}

آن گاه که حضرت قائم علیه السلام قیام کند عین همان دعوتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روز اول آوردند در روز آخر امام زمان همان را خواهند آورد.

روایت دیگر درباره قرآن است که ما در برخی از مباحث درباره این روایت سخن گفته ایم، جابر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَرَبَ فِسَاطِيظَ لِمَنْ يَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ، فَأُصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ، لِأَنَّهُ يَخَالَفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ.^{۷۲۳}

هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام تشریف بیاورند، مراکزی را برای تعلیم قرآن آن گونه که نازل شده، تأسیس می کنند....

یعنی قرآن را به واقعه تدریس خواهند کرد. پس امر جدید یعنی تجدید قرآن و اسلام.

نگاهی به عملکرد خلفای جور

در توضیح این مطلب می گوییم:

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مبعوث شدند، اسلام غریب بود، حضرت با آن غربت و شدت استقامت کردند، تا اسلام منتشر شد، قرآن مجید نیز به تدریج نازل می شد و مردم را هدایت می کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وظیفه خود را انجام می دادند و چون از دنیا رفتند، چنان که در قرآن مجید آمده:

(أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)^{۷۲۴}

آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد؛

۷۲۲ . الارشاد: ۲ / ۳۸۴، بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۳۸، حدیث ۸۲ .

۷۲۳ . همان: ۲ / ۳۸۶، همان: ۵۲ / ۳۳۹، حدیث ۸۵ .

۷۲۴ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴ .

اکثریت مردم برگشتند، آن ها گفتند:

حسبنا کتاب الله؛

کتاب خدا برای ما کافی است.

و مانع کتابت سنت شدند و کتاب الله را هم مطابق میلشان تفسیر و تأویل کردند.

در صحیح بخاری و دیگر منابع اهل سنت آمده: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بستر بیماری فرمود:

هَلَمَّوْا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا.

فقال عمر: لا تأتوه بشيء، فإنه قد غلبه الوجد وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله.

فاختلف أهل البيت واختصموا، فمنهم من يقول: قوموا يكتب لكم رسول الله، ومنهم من يقول

ما قال عمر.

فلما كثر اللغط والاختلاف قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قوموا عني.

قال عبيدالله بن عبدالله بن عتبة: وكان ابن عباس يقول: الرزية كل الرزية ما حال بين رسول

الله صلى الله عليه وآله وبين أن يكتب لنا ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم.^{٧٢٥}

وقتی حکومت به معاویه رسید به طور رسمی و علنی با قرآن، اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مبارزه کرد و

چون یزید به تخت نشست به طور علنی و خیلی آشکار اظهار کفر کرد. وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام

مجلسی ترتیب داد و سر مطهر آن حضرت را در برابر خود نهاد و با چوب دستی به دندان های مبارک آن حضرت

می زد و می گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا * خبر جاء ولا وحى نزل**

ليت أشياخى ببدر شهدوا * جزع الخزرج من وقع الأسل**

لأهلوا واستهلوا فرحاً * ولقالوا يا يزيد لا تشل**

فجزيناه ببدر مثلها * وأقمنا مثل بدر فاعتدل**

لست من خندق إن لم أنتقم * من بنى أحمد ما كان فعل^{٧٢٦}**

سیدالشهداء علیه السلام به آن وظیفه ای که داشتند با همه مشکلات عمل کردند و بنی امیه، بنی مروان و دیگران

را در رسیدن به اهدافشان ناکام گذاشتند، گرچه یکی از آن ها قرآن را تیرباران کرد، اما مؤثر واقع نشد. مبارزه با ذریه

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت را آغاز کردند که در واقع هدفشان نابودی اهل بیت علیهم السلام و انتقام جویی از

شخص پیامبر اکرم بود.

٧٢٥ . الأمالی، شیخ مفید: ٣٦ - ٣٧، حدیث ٣، بحار الأنوار: ٢٢ / ٤٧٤، حدیث ٢٢، مسند، احمد بن حنبل: ١ / ٣٣٦، صحیح بخاری: ٥ / ١٣٧ - ١٣٨، عمدة

القاری: ٢٥ / ٧٦، حدیث ٧٣٦٦، السنن الكبرى، نسائی: ٣ / ٤٢٣، حدیث ٥٨٥٢، شرح ابن ابی الحدید: ٢ / ٥٥، الطبقات الكبرى: ٢ / ٢٤٤، تاریخ ابن

خلدون: ٣ / ١٧١، امتاع الاسماع: ١٤ / ٤٤٦.

٧٢٦ . الاحتجاج: ٢ / ٣٤، تاریخ طبری: ٨ / ١٨٨.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قَرِيْشٍ، فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضَرْباً مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْهَا وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا، مَكَانَتِ الْوَجْبَةُ وَالِدَائِرَةُ عَلَى...^{۷۲۷}

یعنی آن چه که به سر ما می آید، انتقامی است که قریش از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دارند می گیرند؛ چرا که به خود حضرت دست رسی نداشتند، از ما انتقام می گیرند.

باز هم این کارها مؤثر واقع نشد و دین خدا باقی ماند.

و آن گاه که نوبت به عباسیان رسید، کار استثنایی انجام دادند. امویان چنین نکردند. اما آنان در مقابل دین، قرآن و سنت حقه رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام مذهب تأسیس کردند، مذهبیهی که علمای آن در خدمت دربار بودند و با فتوهای خود توجیه گر کارهای دربار و حکومت ستمگر عباسیان بودند.

نخستین مذهبیهی که تأسیس کردند مذهب مالک بود هارون الرشید عباسی او را وادار کرد که کتاب موطأ را بنویسد و با او شرط کرد که از امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام در این کتاب هیچ حدیثی نقل نکند.

عباسیان کتاب این شخص را چنان ترویج کردند که میلیون ها تن از مردم تابع مذهب او شدند که تا به امروز عدّه ای پیرو او هستند.^{۷۲۸}

وقتی متوکل عباسی به قدرت رسید، احمد بن حنبل را وادار کرد که مذهبیهی تأسیس کند و مسندی بنویسد و مکتبیهی بر اساس قیاس، استحسان، هوای نفس، مصلحت ها و در بین مسلمانان تا به امروز رایج شد.

عباسیان کاری کردند که قبلی ها نکرده بودند و بدین وسیله به مرور زمان، قرآن مهجور شد. هر چند صبح و شب در همه جا و در همه رسانه ها خوانده می شود، اما کدام قرآن؟

واقع قرآن کجاست؟

عمل به قرآن کجاست؟

هم چنین سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؟

اما آن گاه که حضرت امام زمان علیه السلام ظهور کنند قرآن را به گونه ای تفسیر می کنند که مردم می گویند: عجب! این تفسیر غیر آن تفسیری است که سالیان دراز داشتیم.

آن بزرگوار احکام شرع را بیان می کنند، به گونه ای برای اُمت تازگی خواهد داشت؛ چرا که اُمت از آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند فاصله گرفته اند، از این رو برای آن ها تازگی خواهد داشت.

دو مورد مهم در احیای دین

۷۲۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۰ / ۲۹۸.

۷۲۸. ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن الحارث الاصبیحی، المدنی. ولد فی المدینه سنة ۹۳ وتوفی بالمدينة فی ۱۴ ربیع

الاول ۱۷۹ ودفن بالقیح. من تصانیفه الموطأ، رسالته إلى الرشید.

ر.ک: کتاب الموطأ: ۱ / ۲۷ (مقدمه)، سیر أعلام النبلاء: ۸ / ۷۸.

گفتنی است که احیای دین به وسیله امام زمان علیه السلام و به فعلیت رسیدن دعوت الهی رسول الله به تمام معنا دو چیز لازم دارد:

۱. آمادگی مردم برای پذیرش آن.

امام زمان علیه السلام از نیروی غیبی استفاده و عقول مردم را تکمیل خواهند کرد. در این باره روایات فراوانی آمده است. عقول، استعداد و فهم مردم بالا می رود و توجه و التفاتشان به معنویات زیاد می شود و حالت پذیرش پیدا می کنند.

ابو خالد کابلی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَأَكْمَلَ بِهِ أَحْلَامَهُمْ.^{۷۲۹}

از طرفی، اگر قرآن و شریعت به همان طوری که آمده بیان شود، نورانیت دارد و هیچ عاقلی با نورانیت و هدایت مخالفت نمی کند.

از طرف دیگر، معجزات و کراماتی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند داشت امامتشان بر عموم اهل عالم به اثبات خواهد رسید.

۲. لزوم نیروی دیگر.

نیروی دیگری نیز لازم است؛ چرا که سرانجام اقلیتی می ماند که از فرمان حضرتش سرپیچی می کنند و با آن بزرگوار معارضه و عناد می کنند، آن جاست که آن حضرت از قدرت الهی که در اختیار آن حضرت خواهد بود، برای سرکوب کردن این گونه افراد استفاده خواهند کرد و آن ها را سر جایشان خواهند نشاند، چنان که اشاره خواهد شد.

وَ يَرُدُّكُمْ فِي أَيَّامِهِ؛

و شما را دوباره در روزهای حکومت خود باز گرداند.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را در ایام خود برمی گرداند.

در روایتی آمده که امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: يَوْمُ يَقُومُ الْقَائِمُ، وَيَوْمُ الْكُرَّةِ وَيَوْمُ الْقِيَامَةِ؛^{۷۳۰}

روزهای خدا سه روز است: روزی که حضرت قائم قیام می کند، روز رجعت و روز رستاخیز.

خدای تعالی مقرر کرده که عظمت اهل بیت هم در این عالم و در همه عالم قیامت ظاهر شود.

عظمت اهل بیت در این عالم در رجعتشان به دنیا در زمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه خواهد بود که در خصوص

«رجعت» مطالبی گذشت و شأن اهل بیت در روز قیامت بحث مفصل جداگانه ای دارد.

وَ يُظْهِرُكُمْ لِعَدْلِهِ؛

۷۲۹. بصائر الدرجات: ۱۱۷، بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۲۸، حدیث ۴۷.

۷۳۰. مختصر بصائر الدرجات: ۱۸، بحار الأنوار: ۵۳ / ۶۳، حدیث ۵۳.

و برای عدل خود آشکارتان سازد.

خدا به توسط اهل بیت علیهم السلام «عدل» خود در این عالم فراگیر خواهد کرد. در حدیثی حضرت رسول اکرم

صلی الله علیه وآله فرمود:

يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا.^{۷۳۱}

البته روایات در این باب که بزرگان در کتاب های متعلق به حضرت آورده اند^{۷۳۲} بسیار است، در روایتی امام باقر

علیه السلام می فرماید:

إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسُّوْيَةِ وَعَدَلَ فِي الرِّعْيَةِ، فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدَ عَصَى اللَّهَ.

وَإِنَّمَا سَمِّيَ الْمَهْدِيُّ، لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِيِّ، وَيَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَسَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ غَارِ بَأَنْطَاكِيَّةٍ، وَيَحْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِالْقُرْآنِ.

وَيَجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالَ الدُّنْيَا مِنْ بَطْنِ الْأَرْضِ وَظَهَرَهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ: تَعَالَوْا إِلَيَّ مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَسَفَكْتُمْ فِيهِ الدَّمَاءَ أَكْرَامَ وَرَكِبْتُمْ فِيهِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

فَيُعْطِي شَيْئاً لِمَنْ يَعْطِيهِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ، وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا وَنُورًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا وَشَرًّا؛^{۷۳۳}

هنگامی که قائم اهل بیت قیام نماید به طور مساوی قسمت می کند و در میان مردم با داد و عدل رفتار می نماید. پس هر کسی از او اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است و هر کس از او نافرمانی کند در واقع از خدا نافرمانی کرده است.

او را مهدی نامیده اند، چون مردم را به یک امر پنهان راهنمایی می کند، تورات و دیگر کتاب های آسمانی را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم می کند.

اموال و ثروت دنیا را از درون و بیرون زمین جمع می کند و به مردم می گوید: بیایید این همانی است که شما به خاطر آن پیوند خویشاوندی را قطع کردید، در راه آن خون های حرام ریختید و برای به دست آوردن آن، آن چه را که خدای متعال حرام کرده بود، مرتکب شدید.

پس ثروتی به آنان می بخشد که هیچ کس چنین ثروتی پیش از او نبخشیده است و زمین را از عدل و داد و قسط و نور پر می کند هم چنان که از ستم، جور و شر پر شده باشد.

۷۳۱. منابع این حدیث در صفحه ۴۲۴ همین کتاب گذشت.

۷۳۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب الغیبه نعمانی، شیخ طوسی و بحار الانوار مراجعه شود.

۷۳۳. کتاب الغیبه، نعمانی: ۲۴۳، حدیث ۲۶.

وَ يُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ;

و در روی زمینش استوارتان سازد.

تمکین در زمین، کنایه از قدرت و سلطنت و تمکّن از هر گونه تصرف است، و کلمه «فی أرضه» اشاره است به این که حکومت و اقتدار حضرات به قسمتی از کره خاکی اختصاص ندارد، بلکه همه دنیا در اختیارشان خواهد شد، و این چیزی است که هم قرآن و هم حدیث دلالت صریح دارد، خدای تعالی می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا)؛^{۷۳۴}

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت تبدیل خواهد کرد. چنان که ملاحظه می شود آیه مبارکه با «وعد» شروع شده و خدا فرموده:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ)؛^{۷۳۵}

به راستی که خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)؛^{۷۳۶}

ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و سپاهیانشان، آن چه را از آن ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند، نشان دهیم.

اُمّه عظیم السلام احیاگر دین خدا هستند و جز آنان کسی نیست. آن بزرگواران مظاهر عدل الهی و مجری شریعت خداوند متعال در همه عالم و نسبت به همه انسان ها هستند؛ به همه زمین، همه آن هایی که به عدالت نیاز دارند و در انتظار عدل هستند.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَصِيَّيَّ وَإِمَامَ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي وَمَنْ وَلَدَهُ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرَ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا.

۷۳۴ . سوره نور (۲۴): آیه ۵۵.

۷۳۵ . سوره آل عمران (۳): آیه ۹.

۷۳۶ . سوره قصص (۲۸): آیه ۵ - ۶.

والذی بعثنی بالحق بشیراً ونذیراً **إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ**؛^{۷۳۷}

به راستی که علی بن ابی طالب وصی من و امام امت من و خلیفه من بعد از من بر آن ها خواهد بود و از فرزندان او، قائم منتظری که زمین را از قسط و داد پر می کند هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدایی که مرا به حق بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرد، به راستی کسانی که در دوران غیبت او بر اعتقاد به او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب ترند.

وظیفه ما در دوران غیبت

بحث دیگر در این زمینه، وظیفه ما در دوران غیبت است. به راستی وظیفه ما در زمان غیبت چیست؟ ما چه باید بکنیم؟

شرح این وظیفه نیز در زیارت جامعه آمده که خواهیم خواند که از امام علیه السلام و از خداوند متعال این گونه می خواهیم:

فَتَّبَتْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِبَطَاعَتِكُمْ وَ رَزَقَنِي شَفَاعَتِكُمْ وَ جَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمُ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ... .

ما در بیان آن فراز وظایف خود را نسبت به مقام ولایت در زمان غیبت بیان خواهیم کرد.

همراهی با ائمه

فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ؛

پس با شما هستیم با شما، نه با غیر شما.

ما در این فراز به خدمت ائمه علیهم السلام عرض می کنیم:

ما از شما جدا نخواهیم شد؛ چه غایب باشید، چه حاضر و شاهد، چه در زندان باشید، چه در اوج قدرت، در هر حالی که باشید ما با شما هستیم و فقط با شما.

پیش تر خواندیم که «مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ... فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ».

نتیجه عرض ارادت های پیشین این شد که در هر حال و با همه مشکلات، گرفتاری ها و شداید از شما جدا نخواهیم شد.

البته در برخی از نسخه ها به جای: «فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ» آمده است: «لَا مَعَ عِدْوِكُمْ».^{۷۳۸}

۷۳۷ . یقین: ۴۹۴ - ۴۹۵، بحار الأنوار: ۳۸ / ۱۲۶، حدیث ۷۶.

۷۳۸ . من لا يحضره الفقيه: ۲ / ۱۴، بحار الأنوار: ۹۹ / ۱۳۱.

به نظر می‌رسد این دو عبارت با هم فرق ندارد. چون پیش‌تر گفتیم که در طول تاریخ دو خط بوده است و همیشه در برابر هم وجود داشته؛ حق و باطل.

وقتی می‌گوییم: من با شما هستم، یعنی فکر، عقیده، حب، ارادت و عمل من، همه با شماست. چرا؟ چون شما حق هستید، پس ما عدای شما، باطل است، خط مقابل هر که می‌خواهد باشد، خط باطل است. از این رو بنا به هر دو نسخه، نتیجه یکی است.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^{۷۳۹}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای خدا پیشه کنید و با صادقان باشید.

ما در ذیل این آیه مبارکه مباحثی درباره معیت داشتیم. به طور کلی معیت چند جور است:

۱. معیت جسمانی، کسی با کسی با هم هستند در زمان و مکان واحد.
 ۲. معیت معنوی؛ می‌گویند: فلانی با فلانی است؛ یعنی از نظر عقیده، فکر و خط، گرچه هم دیگر را ندیده و ارتباطی با هم نداشته باشند. این معیت معنوی است.
- ما در ذیل این آیه مبارکه گفتیم: منظور از صادقان، اهل بیت علیهم السلام هستند. این معنا در روایات اهل سنت و در تفاسیر آن‌ها نیز آمده است.^{۷۴۰}

از طرفی، در این آیه به بودن با صادقان امر شده که این امر مطلق است. پس بر عصمت صادقان دارد. چون اگر کسی به کسی گفت: تو با فلانی باش؛ یعنی تابع او، مطیع او، همراه او باش، از نظر فکری و عقیدتی با او باش! اگر هیچ قیدی نداشته باشد باید چنین فردی معصوم باشد، وگرنه امر به این که با فلانی باش و او معصوم نباشد، تناقض لازم می‌آید.

از این روست که ما در شریعت اسلام به اطاعت پدر و مادر مأمور هستیم و درباره تواضع، اطاعت و احترام نسبت به والدین تأکید شده، اما این امر مطلق نیست؛ بلکه مقید است؛ چرا که پدر و مادر معصوم نیستند. اگر امر مطلق بود به یقین می‌بایست معصوم باشند، از این رو در قرآن مجید این گونه می‌خوانیم:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)^{۷۴۱}

و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری، از ایشان اطاعت مکن. اما امر به بودن با صادقان مطلق است، ما مأموریم با آنان باشیم و آنان در همه احوال باید معصوم باشند، وگرنه چنین امری صادر نمی‌شد.

۳. معیت دیگر، معیت به معنای احاطه است. این معیت را خداوند متعال دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

۷۳۹. سوره توبه (۹): آیه ۱۱۹.

۷۴۰. ر.ک: جلد دوم، صفحه ۳۹ از همین کتاب.

۷۴۱. سوره لقمان (۳۱): آیه ۱۵.

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) ۷۴۲

و هر جا باشید او با شماست.

این معنی به معنای احاطه است.

بنابراین، ما با اهل بیت علیهم السلام هستیم؛ چه غایب باشند، چه حاضر و شاهد، چه آن‌ها را بینیم و چه آن‌ها را نبینیم.

ما به خدمت امام زمان علیه السلام نمی‌رسیم، اما می‌خواهیم در خدمتشان باشیم. هم به خدمتشان نمی‌رسیم و هم می‌خواهیم در خدمتشان باشیم. یعنی چه؟

یعنی با اطاعت و پیروی از آن بزرگوار در خدمتشان باشیم. بسیاری از مردم با ائمه علیهم السلام در یک شهر زندگی می‌کردند، شاید هر روز مکرر آن حضرت را می‌دیدند، اما آنان فرسنگ‌ها با ائمه علیهم السلام دور بودند. پس اگر ما راست می‌گوییم بایستی در فکر و عقیده، در اعمال و اخلاق و روش با آن‌ها باشیم. چون تشخیص دادیم که حق این جاست و جز این، باطل است و ما می‌خواهیم طرفدار حق باشیم.

Along with Guiding
Leaders A New Glance

At Commentary on - Zyarate Jameh Kabireh -

(3)

Ayatollah Sayyid Ali Husayni milani